

امر و خلق

جلد 3



تتبع و تدوین

اسدالله فاضل مازندرانی

برای آگاهی

به آماج آراستن کارنامه نویسندگان مازندرانی / تبرستانی ، کتاب امر و خلق را از تارنمای " کتابخانه مراجع و آثار بهائی " برداشتم. در این نشانی دوره 4 جلدی امر و خلق را به روش نگاره/فتو/عکس نهاده اند و می باید برگ برگ را دید و ذخیره نمود:

امر و خلق. جلد 1 <http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK1>

امر و خلق. جلد 2 <http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK2>

امر و خلق. جلد 3 <http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK3>

امر و خلق. جلد 4 <http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK4>

یکایک رویه ها را پس انداز کردم؛ آنگاه به پی دی اف گردانیدم و این بازچاپ را به خواستاران سپرده ام.

پاییز 2009

بمون تپوری (ح. ص).

امر و خلق

شامل نصوص مهمه در مسائل مختلفه دینی و فلسفی علمی
و اجتماعی که در آثار مبارکه بدیع متفرق و در اوقات
متفاوت و بناسبت نامی مختلف غررزل و صدور یافته

جلد سوم

تتبع و تدوین : فاضل مازندرانی

نشر سوم

سجده علی شرازمی بر زبانهای فارسی عربی
و گنجانین - آلمان غربی

۱۴۲ بهمن - ۱۹۸۶ میلادی

ساخت جمال قدس حضرت خاکی که علی سیر میگویند که اینجانب به ایشا کتب
 « امر و خلق » تألیف دانشمند در حبیب جناب شده فاضل مازندرانی علیه صلوات الله علیه
 ریزه نقیب مجموعه آثار مبارکه است که از اقسام طلعات مقتدره امر بهای در موارد
 مشغله غرضه و ریاضه و جناب فاضل مازندرانی با وقت و حوصله تمام طریقه سالیانه
 اقدام به جمع آوردن تفکیک آنها نموده و آنرا در نه باب مدون فرموده اند .

در باب اول تا چهارم کتب امر و خلق بهر اولین در سال ۱۱۱۱ بیع در ۱۲۷ صفحه در طبع
 طبع و نشر نموده و به علت مواعید و مشغله که بهر جامع بهائی ایران بوجه اول ایشا کتب در سال ۱۱۷۰
 بیع صورت گرفت .

در سال ۱۲۲۱ بیع در باب اول تا سوم مندرج در کتب فوق الذکر تحت عنوان امر و خلق
 جلد اول در ۳۳۵ صفحه مجدداً ایشا یافت و به باب چهارم که مقرر بود تحت عنوان امر و خلق
 جلد دوم تجدید طبع گشت و این تاریخ هنوز ایشا نیافته است .

باب پنجم کتب در سنه ۱۲۸۱ بیع تحت عنوان امر و خلق جلد سوم در ۵۱۶ صفحه نشر گشت و در
 در باب ششم تا نهم تحت عنوان امر و خلق جلد چهارم در سنه ۱۳۱۱ بیع در ۶۹۸ صفحه به طبع آید .

غیر نقد و نسخ منتشر کتاب امر و خلق محمد و بعد و نیاز تجدید طبع این اثر نفیس را بر سر مشید
 در این مجلد باب اول تا چهارم را تحت عنوان کتاب امر و خلق بعد از اول و دوم در یک مجلد در اول سال
 ۱۴۱۱ هجری / ۱۹۸۵ میلادی منتشر نمود و حال با مسرت غیر از باب باقی مانده را که شامل مجلدات سوم و چهارم
 میباشد در یک مجلد منتشر میازد. این کتاب نظیر مجلد اول عیناً تکرار و در مجلدات سابقه عکس بکار طبع
 از مبداء کتب است با رعایت لازم مبارکه و مطالعه مطالب عالی مندرجه در این اثر نفیس را باین
 وزارت معروض میگردد بفرمایند و نیز در چشم انداز مطالعه و تفکر در باب مطالب مندرجه در این
 کتاب متجا تشویق و تحریض فرمایند.

با تقدیم عمید و در جابر کوشین
 مندر و شایسته بیان امان
 به نشر آثار و برزبان خب از سر و روی آلمان خلی
 هانگن هاین - ۱۴۲۰ هجری

باب پنجم

در تعالیم راجعه بصحت بدن و تربیت و آداب و اخلاق
و شئون متفرعه بر آن

علاوی شش فصل

از حضرت بهاء الله در لوحی است . قوله جلّ و علا :

بسم الله الرحمن الرحيم

مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان
براستی و دانائی تربیت شوند که سبب راحت خود و دیگران
شوند هر امری که قلب را راحت نماید و بر بزرگی انسان
بافزاید و ناس را راضی دارد مقبول خواهد بود مقام
انسان بلند است اگر به انسانیت مزین و الا پست تر از جمیع
مخلوق مشاهده میشود بگوای دوستان امروز را غنیمت شمرید
و خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننمائید از حق میطلبیم
جمیع را بطراز عمل پاک و خالص درین یوم مبارک مزین فرماید
انه هو المختار .

و قوله عزّ کبریاة :

بعض عقول شاید بعض حدودات مذکوره در کتب الهیه را لاجل عدم اطلاع بر مصالح مکتونه در آن تصدیق ننمایند ولیکن آنچه از قلم قدم در این ظهور اعظم در اجتماع و اتحاد و اخلاق و آداب و اشتغال بها ینتفع به الناس جاری شده احدی انکار ننموده و نمی نماید مگر آنکه بالعمره از عقل محروم باشد. اگر احبای الهی به طراز امانت و صدق و راستی مزین نمایند خویش بخود آن نفوس و جمیع ناس راجع اولاً آن نفوس محل امانت کلمه الهیه و اسرار مکتونه ربّانیه نخواهند شد و ثانی سبب ضلالت و اعراض ناس بوده و خواهند بود و من .، 'ثهما قهر الله و غضبه و عذاب الله و سخطه . و قوله عظم برهانه :

ای فرزند کنیز من لا زال هدایت به اقوال بوده و ایمن زمان به افعال گشته یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیكل انسانی ظاهر شود چه در اقوال کلّ شریک اند ولیکن افعال پاک و مقدّس مخصوص دوستان ماست پس بجان سعی نمائید تا با افعال از جمیع ناس ممتاز شوید کذلک نصحناکم فی لوح قدس منیر .

و قوله الاعلی :

باید بکمال حکمت بآنچه صلحت امر مشاهده میشود ناظر

باشید و عامل گردید و اعمال مقدم است بر اقوال عمل
طیب معیز بوده و خواهد بود .

و قوله الاعزّ الاحلی :

رَأْسُ الْإِيمَانِ هُوَ التَّغَلُّلُ فِي الْقَوْلِ وَ التَّكَثُّرُ فِي الْعَمَلِ وَ مَنْ
كَانَ أَقْوَالُهُ أَزِيدَ مِنْ أَعْمَالِهِ فَاعْلَمُوا أَنَّ عَدَمَهُ خَيْرٌ مِنْ وَجُودِهِ
وَ فَنَائِهِ أَحْسَنُ مِنْ بَقَائِهِ .

و قوله الاقدس الابهی :

زَيْنُوا أَنْفُسَكُمْ بِطَرِيقِ الْأَعْمَالِ وَ الَّذِي فَازَ بِالْعَمَلِ فِي رِضَا
اَنْه مِنْ أَهْلِ الْبَهَاءِ قَدْ كَانَ لَدَى الْعَرْشِ مَذْكُورًا .

و در لوحی خطاب بزمین المقربین است :

قُلْ يَا قَوْمِ تَمَسَّكُوا بِمَا أُمِرْتُمْ بِهِ فِي الْكِتَابِ وَ زَيْنُوا أَنْفُسَكُمْ
بِالْأَخْلَاقِ الَّتِي أَمَرْنَا الْكُلَّ بِهَا فِي لَوْحٍ مِمَّنِ إِنَّ الَّذِي عَمِلَ
بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ اِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْبَهَاءِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ الْمَلَأُ الْأَعْلَى
وَ الَّذِي نَبَذَهُ اِنَّهُ مِنَ الْفَاقِلِينَ .

و در لوحی خطاب به حاجی میرزا حیدر علی است :

يَا حَيْدَرُ قَبْلِ عَلَى عَلَيْكَ بِهَا اللَّهُ قُلْ إِنَّ الْإِنْسَانَ يَرْتَفِعُ بِأَمَانَتِهِ
وَ عَقَّتْهُ وَ عَقَلَهُ وَ اخْلَاقَهُ وَ يَهْبِطُ بِخِيَانَتِهِ وَ كَذِبِهِ وَ جَهْلِهِ
وَ نِفَاقِهِ لَعَمْرِي لَا يَسْمَعُوا لِنَاسٍ بِالزَّيْنَةِ وَ الشَّرِيعَةِ بَلْ بِالْآدَابِ
وَ الْمَعْرِفَةِ

و قوله :

لحم الله سيف الاخلاق والآداب احد من سيوف الحديد .

و در آثار حضرت عبدالبهاء است قوله العزيز :

فوالله الذي لا اله الا هو اليوم خدمتي بامر الله اعظم من ان
تخلق باخلاق ليست ومضرتي بدين الله اعظم از صفات
قبیحه نه البته نفسی ضربت بر هیکل عبدالبهاء زندگواراتر
ازین است که عملی از و صدور یابد که مخالف منقبت عالم
انسانی است زیرا این زخم را مرهم و این ضربت را التیام
میسر اما آن جرح عظیم را التیام نه و آن سم نقیم را درمانی
نیست .

و قوله المحبوب :

واما مسأله پنجم هیچ عملی در عالم وجود بی ثمر نماند اما
عمل با عرفان مقبول و تام و کامل و آن این است که انسان
بمعرفه الله فائز و به اعمال خیریه موفق و حائز گردد بسا
وجود این البته اعمال خیریه از برای نفوس سائره ولسو از
عرفان بی بهره البته بی ثمر نیست یعنی د و نفس بی خبر
از حق محروم از عرفان یکی عادل و دیگری ظالم یکی صادق
و دیگری کاذب یکی خائن و دیگری امین یکی سبب آسایش
عالم انسانی و دیگری سبب زحمت و خونخواری و هسر د و

غافل از حق این دو شخص در نزد حق متساوی نیستند بلکه
 فرق بی منتهی در میان .

هو الله

ای جنود حیات شرق و غرب پرستش نجوم آفله نمایند و
 عبارت آفاق مظلمه از اس اساس شرایع مقدسه الهیه غافل
 و از فضائل و کمالات دین الله ز اهل عادات و رسوم چند
 را ارکان شریعت الله شعره اند و بر آن معتکف گشته اند و خویش
 را مطیع و منقاد انبیاء و اولیاء شعره و همه چه گمان
 کردند که باعلی مراقی فلاح و نجات رسیده اند و حال آنکه
 در اسفل جهل زیستند و بکلی از مواهب الهیه محروم و بی
 نصیب گشتند و سبب این حرمان آنکه باس اساس اصلی پیوسته
 نبودند و در ترقی در عوالم روحانی و مقامات ساعیه رحمانی
 نگوشیدند اساس دین الله اکتساب کمالات است و استفاضه از
 فیوضات مقصد از ایمان و ایقان تزیین حقایق انسانی بفیض
 کمالات ربانیت اگر این حصول نیابد حقیقت حرمانست
 و عذاب نیران پس بهائیان باید نظر باین امر دقیق
 نمایند که مانند سائر ادیان پیریده و های و هوئی و لفظ
 بی معنی کفایت نمایند بلکه بجمع شئون از خصائل و فضائل
 رحمانی و روش و رفتار نفوس ربانی قیام کنند و ثابت نمایند

که بهائی حقیقی هستند نه لفظی معنی و بهائی اینست
 که شب و روز بکوشد تا در مراتب وجود ترقی و صعود نماید
 و نهایت آرزوی هر يك این باشد که نوعی روش و حرکت نماید
 که جمیع بشر از آن مستفیض و منور گردند و نقطه نظرگاهش
 همواره خُلق و خوی حق باشد و روش و سلوکش سبب
 ترقیات نامتناهی گردد و بقدر قوه رحمت عالمان شود و بقدر
 استعداد موهبت عالم انسان گردد چون باین مواهب
 موفق شود میتوان گفت که بهائی است والا در این دور مبارك
 که فخر اعصار و قرونست ایمان صارت از اقرار بوحدانیت
 الهیه نه بلکه قیام بجمیع شئون و کجالات ایمانست .



و نیز از حضرت بهاء الله است قوله الاکد الاقوی :
 و دیگر بافعال و اعمالی ظاهر شده اند که نزدیک اسم
 غفار از تطهیر این فجار خجلت برد جمیع کبائر را مرتکب اند
 و از صفایر نام را منع می نمایند اظهاراً لتقویهم مثل آنکه
 در ما حرم علیهم فی کل الاحوال تصرف نموده اند و بر
 نفس ظهور بعد که در جمیع الواح الله مرقوم که اگر بغیسر

حجت هم ظاهر شود نفسی سخن نالایق ذکر ننماید مع
 ظهور حجت و برهان باتقها بر قتلش فتوی دادند و لکن
 در الواح نارینه خود می نویسند لا تأکلوا البصل ولا تشربوا
 الذخان و امثال ذلك .

فصل اول

در محافظت صحت و مدافعت مرض و مراقبت عدم

استلزام عادات مُضَرَّة

دشمنی صحت بدن

از حضرت بهاء الله در لوح طب است قوله عز کلامه :
 لسانُ القِدَمِ یَنطِقُ بما یَکُونُ غُنْیةُ الالباءِ عِنْدَ غِیْبَةِ الاطباءِ
 قل یا قوم لا تأکلوا الا بعد الجوع ولا تشربوا بعد العُجُوعِ نعم
 الریاضةُ علی الخلاء بها تقوی الاعضاء و عند الامتلاء راحة
 دهما لا تترك العلاج عند الاحتیاج و دعه عند استقامه

در قرآن است قوله تعالى :

” یا ایها الذین آمنوا لِمَ تقولون ما لا تفعلون “

و از کلمات قصار کبار است :

” من اصلاح فاسده از عم حاسده . عادات

السادات سادات المادات .

العزاج لا تباشر الغذاء إلا بعد الهضم ولا تزدد إلا بعد
أن يكمل القضم عالج العلة أولاً بالأغذية ولا تجاوز السى
الادوية أن حصل لك ما أردت من المفردات لا تعدل السى
المركبات دمع الدواء عند السلامة وخذه عند الحاجة إذا
اجتمع الضدان على الخوان لا تخليطهما فاقنع بواحد منهما
بأمر أولاً بالرقيق قبل الغليظ وبالعالم قبل الجامد ادخال
الطعام على الطعام خطر كن منه على حذر وإذا شرعت فسى
الأكلى فابتدء باسمى الابهى ثم اختتم باسم ربك مالك
العرش والشرى وإذا أكلت فامش قليلاً لاستقرار الغذاء وما
سر قضمه منهن عن عند أولى النهى كذلك يأمرك القلم الاعلى
أكل القليل فى الصباح انه للبدن مصباح وأترك العسادة
العضرة فانها بليّة للبرية قابل الامراض بالاسباب وهذا
القول فى هذا الباب فصل الخطاب ان الزم القناعة فى كل
الاحوال بها تسلم النفس من الكسل وسوء الحال ان اجتنب
الهم والغم بهما يحدث بلاء ادهم قل الحسد ياكل الجسد
والغيظ يحرق الكبد ان اجتنبوا منهما كما تجتنبون من الاسد
تنقية الفضول هى العمدة ولكن فى الفضول المعتدله والذى
تجاوز اكله تغاقم سقمه قد قدرنا لكل شئ سبباً واعطيناه
اثراً كل ذلك من تجلى اسمى المؤثر على الاشياء ان ربك

هو الحاكمُ على ما يشاءُ قل بما بيناَهُ لا تجاوز الا خلاطُ عین
الاعتدال ولا مقادیرُها من الاحوال یبقی الاصلُ على صفائِهِ
والسُدُسُ وسدُسُ السُدُسِ على حاله و یسلمُ الغامِـسُ لان
والمنفعـلـان وعلى الله التَّکْلان . . . یا طیب اشف المرضى
اولاً بذكر ربِّک مالکِ یوم التناـد ثمّ بما قدّرنا لصحّة امزجـسـة
العباد لعمری الطیب الذی شربَ خمرَ حبیبٍ لقاوهِ شفاءً
ونفسه رحمة ورجاء قل تعسّکوا به لاستقامة المزاج انه مؤیـد
من الله للعلاج .

واز حضرت بها^۱ الله در کتاب بدیع است :

الیوم احبای الهی باید بهیج وجه بر خود سخت نگیرند در
صورت امکان باغذیه لطیفه متنعم شوند و در کل احوال بحسب
اعتدال حرکت نمایند و اگر غذا واحد باشد احب است عند الله
ولکن جهد نموده که آن واحد از اغذیه لطیفه باشد علی قدر
وسع و باید اولوالفنا فقرا را فراموش ننمایند چه فقرا^۲ امانات
الله اند بین عباد ان انفقوا یا قوم ما رزقکم الله به و کونوا
من الذین یوثرّون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة کذلک
نزل فی البیان ثم فی الفرقان ثم فی الانجیل والزبور والتوراة
وصحف الله المهیمن القیوم .

رجوع بطیب حاذق و اطاعتش فرض است

و در کتاب اقدس است قوله الابهی :

اذا مرضتم ارجعوا الى الحذاق من الاطباء انا ما رفعنا
الاسباب بل اثبتناه من هذا القلم الذی جملة الله مطلع
امره المشرق الضمیر.

و در لوحی است قوله الاعلی :

حكم الله أنك مریض به تجوز اطباء باید عمل نماید ولكن
حكيم باید حاذق باشد درین صورت آنچه امر کند باید

در یکی از آثار مبارکه است فی معنی قوله تعالى :

" فی ذکر السّدس و سدس السّدس هذا ما نزل فی

الجواب انا اردنا بذلك مقادیر الاخلاط فی الابدان -

المعتدلة علی مذهب القوم فاعلم انّ البلغم سدس السدس

والصفراء سدس البلغم هذا معنی ما ذکرنا و السّوداء ثلثه

ارباع الصفراء و لنا بیان آخر انّ ربك لهو العلیم الخبیر.

و از احادیث اسلامیه است :

بآن عمل شود چه که حفظ انسان لدى الله ازهر امیری
اعظم تر است حق جل جلاله علم ابدان را مقدم داشته چه
که در وجود و سلامتی آن اجرای احکام بر او لازم و واجب
درینصورت سلامتی مقدم بوده و خواهد بود .

تمنی موت و قرار دادن خود در معرض هلاک

جائز نیست

و نیز در لوحی خطاب به آقا جمال پروجردی در
جواب خواهشش یکی از سه امر یا خروج از این عالم یا رجوع
به عکا یا تبدیل ذلت است . قوله الرفع الامنع :

ای اسم من الیوم یوم نصرت است و نفسی الحسق
جمع حقائق عالین و ارواح مقربین که طائف حول انسداد

و من قنع فقد اختار الفنی
على الذلّ والراحة على التعب القناعة كنز لا ينفد عزّ من
قنع ذلّ من طمع الموت من يأكل في معاء واحد و الكافراً كل
في سبمة امعاء اطولكم جشاً في الدنيا اطولكم جوعاً يوم
القيامة وفي حديث على من اراد البقاء و لا بقاء فليباكر

مسئلت نموده که بغیض ظاهریه هیئگیه انسانیه ظاهر سر
شوند و در ظاهر ظاهر بنصرت امر الله قیام نمایند از برای
احدی سزاوار نیست که طلب خروج از این عالم در ایام
ظهور مالک قدم نماید بلکه باید فی کل الاحیان ناظرراً
الی افق الرحمن از خدا بخواهد که خدمتی ازودرین
امر ابداع اضع ظاهر شود و لو بذکر کلمه از کلمات او باشد
ان هذا لفضل عظیم و خیر عظیم و امر عظیم .

و در لوحی دیگر . قوله الاعز الاعلی :

در ذکر جناب حیدر قبل علی علیه بها الله قد قلناه فضلاً
من لدنا و اقصناه قصص الفضل و العناية الذی استضاء به
الجنان كلها ان ربك لهو الغفور الرحیم ولكن این مقام
ختم باو شد و من یرتکب بعده لا یذکره الله انه لهو
الحاکم علی ما یرید اینگونه امور فی الحقیقه مرضی نبوده
و نیست و همچنین عده معدودات از قبل بدست خسود
جان در سهیل محبوب امکان ایثار نمودند و مقامات هر یک
در الواح نازل شده طوی سلطان الشهداء السیذی

بالغذاء و لیجود الهوا و لیخفف الرداء و لیقل مجامعة
النساء و قبل ما خفة الرداء قال قلة الدین .

(مجمع البحرین)

فدی نفسه فی الحراق ولا مثاله فی دیارِ أُخری قد ظهرَ
فی هذا الظهور ما لا ظهر من قبلُ انَّ ریک لهو الجذاب
المحرِّک التفاضُّ المقتدر الغیاض العلیم الحکیم ولكن بعد از
شهادت فخر الشهداء الذی سمی بالبديع فی ملکوت
الاسماء کل بحفظ نفس خود مأمورند که شاید خدمت
از نفوس در امر حق ظاهر شود هذا ما اردناه لهم لیسم
لا حد ان يتجاوز من حدوده ان اوامر الناس بما جرى من
قلس الاعلى فی هذا المقام لیعرفن و یكونن من العاطیین .
و در لوح رئیس در حق آقا سید اسمعیل ذبیح

زواره و غیره قوله جل و عز :
ولو ظهر منهم مالا اذن الله لهم ولكن عفا عنهم فضلا من
عنده انه هو الغفور الرحیم اخذهم جذب الجبار بحیث اخذ
عن کفهم زمام الاختیار الی ان عرجوا الی مقام العکاشف سسة

عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال من تردى من جبل (سقط والحراة اسقط نفسه) فقتل
نفسه فهو فی نار جهنم يتردى فيه خالداً مخلداً فيها ابداً
من تجسسى سماً (تجرّع و شرب) فقتل نفسه فسمه فی يسره
يتجسأ فی نار جهنم خالداً مخلداً فيها ابداً و من قتل

و الحضور بهن یدی الله العزیز العلیم .

و از حضرت عہد الہیاء در خطاب بہ آقا میرزا احمد

یزدی در بحثی است . قوله العزیز :

أما سألہ تعدی بصعود ازہن عالم محض نجات از مالا یطاق
ابدأ جائزہ انسان باید تحمل ہر مشقت و ہلا نماید و صابر
و شاکر باشد .

مقام عظیم شہادت و بلا یابی فی سبیل اللہ

و نیز از حضرت بہاء اللہ است . قوله الاعزّ الا منع :

اگر ناس بدیدہ بصیرت ملاحظہ نمایند مشہور شود کہ این
محن و بلا یا و مشقت و رزایا کہ بر مخلصین و مؤمنین نازل
و وارد است عین راحت و حقیقت نعمت است و این راحت
و عزّت معرضین از حق نفس مشقت و عذاب و زحمت است زیرا
کہ نتیجہ و ثمرہ این بلا یا راحت کبری و علّت وصول ہر فر

نفسہ بحدیدۃ فحدیدتہ فی یدہ یحما بہا (یطعن) فی
بطنہ فی نار جہنم خالداً مخلداً فیہا ابدأ .

(کتاب الادب النبوی)

اعلی است و پاداش و اثر این راحت زحمت و مشقت عظمی است و سبب نزول در درك سفلی پس در هیچ وقت و اوان از نزول بلایا و محن محزون نباید بود و از ظهورات قضایا و رزایا مہموم و مغموم نشاید شد .

و قوله جلّ و علا :

اشہدُ یا محبوبی انّ الشّہادۃ فی سبیلک کانت امسلاً
انبیائک و امنائک قد نطقَ بِذلک نقطۃ البیان الّذی استشہدُ
فِی سبیلک و قال و قوله الحق یا ہقیۃ اللہ قد فدیتُ
ہکلیّ لک و رضیتُ السّبّ فی سبیلک و ما تعنّیتُ الاّ القتل
فی محبتک .

و در لوح رئیس است . قوله الاعز الارفع :

یا لیتَ یسفک دماننا علی وجہ الارض فی سبیل اللہ و
نکونُ مطروحینَ علی الثّری هذا مرادی و مراد من ارادَ نفسی
و صعد الی ملکوتی الابدع البدیع .

و قوله جلّ و عز :

قسم بآفتاب ملکوت صدق کہ ہر نفسی از دوستان الہی کہ
در آن واقعہ شربت شہادت آشامید ہر فیق اعلی صمّسود
نمود و در ظلّ قیاب رحمت الہی ساکن و مستریح گشت اگر
آن مقامات بقدر ستم ابرہ تجلّی نماید کلّ بندای یا لیتکنی

گفت معه ناطق میگردند .

و قوله خطاباً للجمال عز کلماته و آیاته :

أما در تبدیل خواری و مذلت ای جمال این زلتهای وارده
بر تو لا مرالله بوده و این عزتی است فخر عزتها لو تصسرف
لتستأنس مع الذلة و تقول یا ذلة روحی لك الفداء این انت
قد قبلتک كلها لرَبِّی العزيز الحمید .

و در مناجاتی قوله الافصح الاعظم الاعلی :

و کبر اللّهم یا الهی علی مظاهر الشهادة الذین أنفقوا
أرواحهم و أجسادهم فی هذا الامر الذی به ظهر الفزع
الاکبر و ناح سکان مدائن الاسماء و بهم ظهر امرک و انتشر
ذکرک و لاح ظهورک اَیْرَبْ فانزل علیهم ما ینبغی لشأْنک
و یلیق لحضرتک لانهم عملوا ما کان علیهم و بقی ما کتبتک علی
نفسک لهم و قوله الاحلی: و من د مائهم حطت الارض ببدا یرع
ظهورات قدرتک و جواهر آیات عز سلطنتک و سوف تحدث
اخبارها اذا ات میقاتها .

همانطور که ما دارای جسم و روح هستیم باید قوای جسمانی
و روحانی خود را هردو حفظ نمائیم و اگر قوای روحانی ضعیف
گردد قوای جسمانی نیز نقصان پذیرد و اگر قوای جسمانی
مختل گردد روح متأثر خواهد شد پس باید سعی کرد

و در کلمات مکتونه . قوله الحق :

فَاكْتُبْ مِنْ مَدَارِ الْاَحْمَرِ الَّذِي سَفَكَ فَاِنَّهُ اَحْلَى عِنْدِي عَمَّنْ
كُلِّ شَيْءٍ لِيُثَبِتَ نَوْرَهُ اِلَى الْاَبَدِ .

و در یکی از آثار در حق میرزا علی محمد بسین

اصدق قوله الاعلى :

انشاء الله به کمال تقدیس و تنزیه و ما ینبغی لیوم اللّٰه
مشاهده شود و بمقام شهادت کبری فائز گردد الیوم خدمت
امر از اعظم اعمال است باید نفوس مطمئنه بکمال حکمت
به تبلیغ امر الله مشغول شوند تا نفعات قمیص رحمانی
در جمیع جهات متضوع گردد این شهادت محدود بذهبح
و انفاق دم نبوده چه که میشود انسان با نعمت حیات از
شهداء در کتاب مالک اسماء ثبت شود طوبی لك بما اردت
انفاق مالک و منك و عندک فی سبیلی .

و در لوح عدل . قوله الاعز :

وَالَّذِينَ اسْتَشْهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فِي هَذِهِ الْاَيَّامِ اُولَئِكَ
مِنْ اَعْلَى الْخَلْقِ كَانُوا اِنْ يَدَّ كُرُوا اللَّهُ جَهْرَةً بِحَيْثُ مَا مَنَعَهُمْ
كَثْرَةُ الْاَعْدَاءِ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ بَارِئِهِمْ اِلَى اَنْ اسْتَشْهَدُوا وَ كَانُوا
مِنَ الْفَائِزِينَ وَ فِي حِينِ ارْتِقَاءِ اَرْوَاحِهِمْ اسْتَقْبَلَتْهُمْ قِبَائِلُ مَلَأُ

الاعلیٰ کلّها برایات الامر كذلك قضی الامر بالحق من لدن
مقتدر قدیر .

و از حضرت عبدالبهاء خطاب به میرزا حسن ادیب
طالقانی از ایادی امرالله راجع به شهدا^۱ یزد سال ۱۳۲۱
است . قوله الحکیم :

هو الله

ای ایادی امرالله فی الحقیقه در آنچه واقع شده قصوری از
نفسی نبوده و کلّ در نهایت خلوص بودند و مقصدی جز
جانفشانی در سبیل الهی نداشتند امری باین عظمت لا بد
چنین طوفانها دارد عزیز مصر بحرفی جمال جمیع را گرفتار
نمود پس آن دلبر آفاق چون با رخسار فروخته و موئی مشکبار
جلوه بیازار نمود البته البته ولوله و فتنه بیش از یوسف
کنعانی در عالم انسانی افکند اگر گناهی هست استغفرالله
از معشوق است نه عاشق از محبوب است نه محب موافق
زنده دل باید در این ره صد هزار

تا کند در هر نفس صد جان نثار

لهذا باید بیاد تشنگان جام فدا پر موج بود و بذکسر
سرستان صهبای فنا پرواز باوج کرد و شب و روز از خدا
خواست که نصیبی از آن جام لبریز بریم و برائحه تقدیس

عالم امکان را مشگبیز نمائیم عنقریب آیات خدا درین رق منشور
آفاق چنان ترتیل گردد که شرق و غرب بحرکت آید زیر
چنین جانفشانی در نهایت مالمومیت تا بحال در عالم
انسانی واقع نشد دیگر ملاحظه فرمائید که چه تأثیراتی
خواهد بخشید .

و نیز از حضرت عبدالبهاء است . قوله العزیز :

هو الله

ای بنده بهاء سرهاست که در پای آن دلبر یکتا افتاده
و جانها است که در سبیل آن متشوق حقیقی در میدان فنا
گشته این از مقتضای عشق و محبت است و از شروط انجذاب
و خلّت . . . مقصود این است که این از مقتضای حضرت
عشق است و باید چنین باشد والا هر خاری دم از عالم گل
زند و هر جزئی آنگاه کل از حنجر برآرد هر خسیسی خود
را شخص نفیس شمرد و هر اسیر طبیعتی خود را مظهر حقیقت
داند لهذا امتحان بمیان آید و افتتان رخ بگشاید و صادق
از کاذب ممتاز گردد .

و در خطاب دیگر قوله الحکیم :

ای یاران روحانی من حقیقت انسانیت بمشابه خاک پاک است
که آنچه زخم بیل و کلنگ و شخم بیشتر بیند قوه انبساط

مزداد شود و گل و ریاحین بیشتر و بهتر رویاند ملاحظه
نمائید که مشاهیر آفاق از روحانیین و ربانیین و اشرافیین
و حکمای الهی و اعظم بشر و اماجد هر کشور چقدر از عوام
کالا نعام ضرر دیدند و زجر کشیدند این نظر بحکم ربّ —
البشر است .

و نیز در لوحی خطاب به ملاّ علی بجستانی در سال
بعد از وقوع شهادت سلطان الشّهداء و محبوب الشّهداء
در اصفهان است . قوله الاتمّ الاكمل :

یا علی تفکر در نور مشرق از افق صادر نما اکثری از عباد
تا حین بر شحی از بحر معرفت او اطلاع نیافتند او بشهادت
کبری فائز شده بود لمصری مضت علیه سنین معدودات و گاه
فانیاً فی مشیة ربه و ارادة مولا بهیج وجه از خود خیالی
و اراده و مشیّتی نداشتند و در کل حین مترصد امر الله
بودند بی اذن و اجازه حق در هیچ امری اقدام نمینمودند
سالها بود که در ره دوست فدا شده بودند و لکن در ظاهر
میگفتند و میشنیدند و مشی مینمودند این است شهادت
کبری و مقام اعلی و رتبه علیا و این مقام بلند ابهی بسه
شهادت ظاهره مزین شد لثالی دریای زندگانی را اخسذ
کرد و در قدم دوست نثار نمود این است که بذکر اعظم

فائز شد و قلم اعلی مدتی بذکرش مشغول اظهارا لعطسه و
مقامه و شأنه و خلوصه یا علی او بد و شهادت فائز شد و اگر
تفصیل مقام اوّل ذکر شود البتّه اکثر ناس متحیر شوند .

• معالجه با عذیه و قوه روح

و نیز خطابی از حضرت عبدالبهاء است قوله الحکیم :
ای منجذب بنفحات الهیه مکتوب مفصل که بعضی گسترش
مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید فی الحقیقه در مسائل
مدخل امراض تدقیق نموده بودید و فی الواقع عصیان را
مدخلی در امراض جسمانیّه محقق است اگر چنانچه بشر از
اوساخ عصیان و طفیان بری بود و بر میزان طبیعی خلقی
بدون اتباع شهوات سلوک و حرکت مینمود البتّه امراض باین
شدت تنوع نمی یافت و استیلاء نمی نمود زیرا بشر منهک در
شهوات شد و اکتفا باطعمه بسیطه نکرد طعامهای مرکّب
و متنوع و متباین ترتیب دار و منهک در آن و در ردایسل
و خطایا شد و از اعتدال طبیعی منحرف گشت لذا امراض
شدیده متنوعه گوناگون حادث گردید زیرا حیوان من حیث
الجسم ترکیب انسان است ولی چون باطعمه بسیطه قناعت

نماید و چندان در اجزاء شهوات مصرّانه نکوشد و از تکّاب معاصی ننماید امراضش بالنسبه بانسان قلیل است پس معلوم شد که عصیان و طغیان انسان را مدخلی عظیم در امراض است و این امراض بعد از حدوث ترکیب شود و تولید و تناسل نماید و سرایت در دیگران کند این اسباب معنوی علل و امراض است و اما اسباب جسمانی صوری امراض اختلال میزان اعتدال در اجزای مرکّبه جسم انسانی است مثلاً جسم انسان از اجزاء متعدّده مرکّب است ولی هر جزئی از این اجزاء را مقداری معین که میزان اعتدال است و چون این اجزاء بر حسب میزان معتدل طبیعی در مقدار باقی و برقرار ماند یعنی هیچ جزئی از مقدار و میزان طبیعی تجاوز نکند و تزايد و نقصان نیابد مدخل جسمانی از برای امراض حاصل نگردد مثلاً جزو نشوی را میزانی و جزء شکر را میزانی اگر بر میزان طبیعی باقی ماند مدخلی از برای امراض حاصل نشود ولی چون این اجزاء از میزان طبیعی تجاوز کند یعنی تزايد و تناقص یابد البته از برای امراض مدخلی حاصل گردد این مسئله را بسیار تدقیق لازم است حضرت اعظمی روحی له الفداء فرموده اند که اهل بها باید فنّ طب را بدرجه رسانند که به اغذیه معالجه امراض نمایند و حکمتش

این است که در اجزاء مرکبه از میزان اعتدال اگر اختلالی حاصل شود لابد این مدخل امراض است مثلاً اگر جزو نشوی تزايد نماید و یا جزو شکری تناقص جوید مرض مستولی گردد و حکیم حاذق باید کشف نماید که در وجود این مرض چه جزئی تناقص نموده و چه جزئی تزايد حاصل کرده چون این را کشف نماید غذائی که جزء تناقص نموده در آن غذا بسیار است به مرض دهد و اعتدال حاصل کند و چون مزاج اعتدال یابد مرض منافع شود و برهان این مسئله آنکه حیوانات سائره فن طب نخوانده اند و اکتشاف امراض و علل و دوا و علاج ندانند هر حیوانی که به مرض مبتلا گردد درین صحرا طبیعت او را دلالت بر نوعی از گیاه نماید و چون آن گیاه را تناول کند مرضش منافع شود تشریح این مسئله این است که چون جزء شکری در جسم تناقص نماید بالطبع مزاج متعال به گیاهی شود که در آن جزء شکری وفور دارد و بسوق طبیعی که نفس اشتها است درین صحرا در میان هزار نوع گیاه گیاهی پیدا نماید که جزء شکری در آن بسیار است و آن را تناول کند و اجزاء مرکبه جسمش اعتدال حاصل نماید و دفع مرض شود این مسئله را بسیار تدقیق لازم است و چون اطباء حاذقه درین مسئله تحقیقات

و تعقیبات مکمله مجری دارند واضح و مشهور شود که مدخل
امراض از اختلال کیات اجزاء مرکبه جسم انسان است و —
معالجه اش به تعدیل کیات آن اجزاء است و این بواسطه
اغذیه ممکن و متصور است و البته در این دور بدیع فسن
طب منجر به آن خواهد شد که باغذیه اطباء معالجه نمایند
چه قوه باصره و قوه سامعه و قوه ذائقه و قوه شامه و قوه
لامسه جمیع اینها قوه معیزه اند تا نافع را از مضر تمیز دهند
حال ممکن است که قوه شامه انسان که معیز مشمومات است
از رائحه استکراه نماید و آنرا نفع به جهت جسم انسان مفید
باشد این مستحیل و محال است و همچنین قوه باصره که
معیز مبصرات است آیا ممکن است که از مشاهده مزابل
مفکره جسم انسان استفاده نماید نستغفرالله عن ذلک
و همچنین قوه ذائقه نیز قوه معیزه است قوه ذائقه چون
از چیزی کره دارد البته آن مفید نیست اگر در بدایت
فائده ازو حاصل شود بالمال ضررش محقق است و همچنین
مزاج چون در مقام اعتدال باشد آنچه از آن متلذذ شود
شبهه نیست که آن مفید است ملاحظه کنید که حیوان در
این صحرا که صد هزار نوع گیاه دارد می چرد و بقوه شامه
استنشاق روائح گیاه میکند و بذائقه می چشد هر گیاهی که

شاه از آن مطلق و زانکه از آن مطلق آنرا تناول کنند
 مفید است اگر این قوه میزه را انداخت جمع حیوانات در یک
 روز هلاک میشدند زیرا نباتات سمه بسیار و حیوانات از
 مخزن الادویه بی خبر لکن ملاحظه کنید که چه میزان محکمی
 دارند که بآن کشف نافع از ضرر می نمایند و هر جزئی که
 از اجزاء مرکبه جسمشان تناقص نماید گیاهی بجویند که در
 آن آن جزو مزاید است و تناول کند و اجزاء مرکبه اعتدال
 حاصل نماید و مرضی من دفع شود و چون اطباء حاذقه معالجات
 را به اغذیه رسانند و اطعمه بسیطه ترتیب دهند و نفوس
 بشریه را از انبساط در شهوات منع کنند البته امراض مزمنه
 متنوعه خفت یابد و صحت عمومیّه انسانیّه بسیار ترقی کند و
 این محقق و مقرر است که خواهد شد و همچنین در اخلاق
 و اطوار و احوال تعدیل کلی حاصل خواهد گشت و علیک
 التحية والتناء ع
 و قوله المعز :
 امراض بر دو قسم است روحانی و جسمانی امراض جسمانی
 بادویه و خلاصه اعشاب و عقاقیر معالجه گردد اما امراضی
 که از تاثرات نفسانیّه حاصل بقوه روح انسانی معالجه گردد ولی
 قوه روح الهی حاکم بر عوارض جسمانی و عوارض نفسانی

است لهذا چون روح انسانی به تأییدات روح القدس مؤید و موفق شود در عالم کون در هر رتبه از مراتب تأثیرات خویش را بخشد و اما تصرفات نفسانی را نیز حکم زیرا بقوه توجه انعکاساتی بین قلوب حاصل گردد و از قوه ارتباط فعلی و انفعال حاصل شود و از فعل و انفعال معالجات تحقق یابد .

• و در خطابی دیگر از آن حضرت است قوله العزیز :
اما مسأله ثانی حمل حرز و دعا یا حل اسم اعظم مرقسوم در آب و نوشیدن بجهت رفع امراض اگر این دو عمل بتوجه تام و خلوص قلب و نیت پاک و انجذاب روح واقع شود تأثیرش شدید است .

و نیز از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است قوله

الحکیم :

بدانکه معالجه و شفا بدون دوا بر چهار قسم است دو قسم راسبب مادیات است و دو قسم دیگر راسبب روحانیات اما دو قسم مادی یکی این است که بین بشر خواه صحت و خواه مرض هر دو سرایت دارند اما سرایت مرض شدید و سریع است ولی سرایت صحت بنهایت خفیف .

معالجه مغناطیسی و روحانی

از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز:

اگر دو جسم تعاس بهم کند لابد بر این است که اجزاء میکروب
از یکی به دیگری انتقال کند و همینطور که مرض از جسدی
به جسد دیگر انتقال و سرایت سریع و شدید می نماید شاید
صحت شدیده شخص صحیح نیز سبب تخفیف مرض بسیار
ضعیف مریض گردد اما قسم دیگر قوه مغناطیسی
است میشود که شخصی دستی روی سر کسی بگذارد
و یا آنکه روی دل مریض شاید شخص مریض فائده حاصل
نماید چرا که تأثیر مغناطیس و تأثرات نفسانی مریض سبب
شود و مرض زائل گردد این تأثیر نیز بسیار ضعیف و خفیف
است اما دو قسم دیگر که روحانی است یعنی واسطه شفا
قوه روحانی است این است که شخص صحیحی شخص مریضی
را بتعامه توجه کند و شخص مریض هم در نهایت قوه در انتظار
باشد که از قوه روحانیه این شخص صحیح از برای من صحت
حاصل خواهند شد و اعتقاد تام داشته باشد بقسمی که میان
آن شخص صحیح و میانه شخص مریض قلباً یک ارتباط تمام

پیدا گردد و آن شخص صحیح تمام همت را در شفای مریض بگمارد شخص مریض نیز یقین بحصول شفا داشته باشد از تأثیر و تأثرات نفسانی بر عصب هیجانی حاصل شود و آن تأثر و هیجان عصب سبب گردد و مریض شفا یابد مثلش این است که شخص مریض را چیزی نهایت آمال و آرزو باشد بفته بشارت حصول آن را باو بدهند شاید در عصبش هیجانی حاصل شد و از آن هیجان مرض بگلی رفع گسرد و همچنین چون امر پر وحشتی فجاء رخ بدهد شاید در عصب شخص صحیح هیجانی حاصل گردد و از آن فوراً مرض حاصل شود و سبب آن مرض شیئی مادی نبوده از ارتباط کامل در میان شخص طبیب روحانی و شخص مریض بقسمی که آن شخص طبیب توجه تام نماید و شخص مریض نیز جمیع توجه خویش را حصر در شخص طبیب روحانی کند و منتظر حصول صحت گردد همین ارتباط سبب هیجان عصب شود و از هیجان عصب صحت پیدا گردد اما اینها همه بیک درجه تأثیر دارد نه دائماً . . . یعنی این وسائط در مرضهای شدید حکمی ندارد مگر بنیه معاونت کند چرا بنیه قویه خیلی وقتها مرض را دفع کند این قسم سیم بود و اما قسم چهارم آن است که بقوه روح القدس شفا حاصل

گردد و آن نه مشروط به تماس است و نه مشروط به نظر حسی
و نه مشروط بحضور بهیچ شرطی مشروط نیست .

تائید دعا در اجل معلق

نه محتوم

از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله

الحکیم :

و اما سئوالی که نموده بودید که با وجود تلاوت مناجات و
قرائت دعای شفا چگونه این نفوس وفات یافتند بدانکه این
ادعیه و مناجات به جهت شفا از اجل معلق است نه
قضای محتوم و مبرم زیرا اجل بر دو قسم است اجل معلق
و اجل محتوم . اجل محتوم را تغییر و تبدیلی نه و اگر
چنین باشد که از برای مریض تلاوت مناجات شود شفا یابد
دیگر نفسی ترك قالب عنصری نکند و ازین جهان بجهان
دیگر صعود و ترقی ننماید زیرا هر وقتی نفسی علیل گردد
ترتیل مناجات شود و شفا یابد و این مخالف حکمت بالفیه
الهیة است بلکه مقصد از طلب شفا این است که از اجل

معلق محفوظ ماند و از قضایای غیر محتوم مصون گردد مثلاً
ملاحظه نمائید که این سراج را مقداری از دهن موجود و
چون بسوزد دهن تمام گردد یقیناً خاموش شود و لکن
ادعیه خیریه مانند زجاج است که این سراج را از بارهای
مخالف حفظ نماید تا بقضای معلق خاموش نگردد.

ترک غذای گوشت‌اولی

است

و نیز در خطابی دیگر است قوله الجلیل :

اما در خصوص خوردن گوشت حیوان و عدم آن بدانکه در
اصل ایجاد الهی طعام هر ذی روحی معین گردیده که
دون آن موافق نه مثلاً حیوان درنده مانند گرگ و شیر و
پلنگ آلت درندگی دارد مثل دندان کج و ناخن و چنگ

گرد عا جطه مستجاب شدی

هر دمی عالمی خراب شدی

(اوحدی)

گر تضرع کنی و گسر فریاد

دزد زر باز پس نخواهد داد

(سعدی)

این واضح است که طعام این حیوان گوشت است اگر
 بخواهد بچرد دندانهایش نهات را نبرد و همچنین دانه را
 حل نتواند زیرا دندان آسیاب ندارد و اما حیوان چرنسده
 را مثل چهار پایان دندانی دارد که مانند داس گشاده را
 درو نماید این واضح است که طعام این حیوانات تپسات
 است اگر بخواهد صید حیوان نماید نتواند ولی باز را منقار
 کج است و چنگ تیز اگر بخواهد دانه از زمین بردارد نتواند
 زیرا منقار مانع از اخذ دانه است لهذا غذای او گوشه است
 است و اما انسان را نه دندان کجی و نه ناخن تیز و چنگی
 و نه دندانی نظیر داس آهنی ازین واضح و مشهود گردد
 که طعام انسان حیوانات و اشعار است دندانهای انسانی
 بعضی مانند آسیاب است که دانه را حل نماید و بعضی تیز و
 راست است که اشعار پاره کند لهذا انسان محتاج و مجبور

آذرباد زرتشت یکی از پیشوایان بزرگ در اندرز نامه خود
 میگوید صد و شصت سال زیسته ام و نود سال عمر خسود را
 بمویدی و پیشوائی گذرانیدم هرگز گوشت نخوردم و اگر
 امر مهمی انجام دادم غره نشدم و ازرنجی که بمن رسید
 افسرده نگردیدم .

(از کتاب اخلاق ایران باستان)

بخوردن گوشت نیست اگر ابدًا گوشت نخورد باز در نهایت
خوشی و قوت زندگانی نماید مثل اینکه طائفه برهمنی هند
ابدًا گوشت نخورند و باوجود این در قوت و قدرت بنیه
و قوای حسیه و مشاعر عقیقه از طوائف دیگر پست تر نیستند
و فی الحقیقه ذبح حیوانات و خوردن گوشت قدری مخالف
رحمت و شفقت است اگر کسی بتواند به حیوانات و فواکسه
و روغنهای و مغزها از پسته و بادام قناعت کند البته بهتر و
خوشر است .

و از آن حضرت در سفرنامه^۱ اروپاست قوله العزیز:
وقتی بیان جمال مبارك این بود که اگر کسی حیوانات ذبح
نکند و به نباتات قناعت نماید البته بهتر است ولی نهی
نفرمودند زیرا ممکن نیست که انسان حیوانی نخورد چه که
در هر آب و گیاهی و میوه ای حیواناتی که انسان از خوردن
ناگزیر است موجود نهایت ضعف و شدتی دارد .

و در سفرنامه^۲ آمریکا است قوله العزیز:
ولکن خوراك انسان گوشت نیست چه که در ایجاد آلات گوشت
خوری باو داده نشده خدا او را احسن صور داده و مبارك
خلق فرموده نه درنده و خونخوار .

و در خطابی است قوله العزیز:

اما از مسئله ذبح حیوانات سؤال نموده بودید چگونگی
 جماد از عالم جمادی فانی شود و بعالم نباتی آید پس
 ترقی کند و چون نباتات از عالم نباتی فانی گردد ترقی نماید
 بعالم حیوانی در آید و چون از عالم حیوانی فانی شود به
 عالم انسانی ترقی کند مبنی بر این حکمت است که خوردن
 گوشت مباح گردیده با وجود این شفقت و مرحمت انسان
 خشنود از ذبح حیوان نیست ولی نظر بر رحم و مروت است
 نه حکم الهی حکم الهی همان است که در کتاب منصوص
 است .

و در مفاوضات است قوله المیز :

ولی سعادت حقیقی (حیوان) این است که از عالم حیوان
 به عالم انسان انتقال نماید مثل حیوانات ذریه که بواسطه
 هوا و آب در جوف انسان حلول نماید و تحلیل گردد و بدل
 ما یتحلّل در جسم انسان شود این نهایت عزّت و سعادت
 اوست دیگر ما فوق آن عزّت برای او تصور نشود .

و از حضرت بهاء الله در سورة الملوک است قوله جلّ

وعزّیه :

یا ملاء القسّیسین و الرّهّبان کُلُوا ما اَحَلَّه الله و لا تجتنبوا
 اللّٰحوم قد اِزِن الله لکم باکلها الاّ فی اّیام معدودات فضلا

من لدنه انه لهو العزيز الكريم ضَعُوا ما عندكم خذوا ما اراده الله هذا خيرٌ لكم ان انتم من العارفين .

حکم صید

و در کتاب اقدس است قوله الایہی :

اذا ارسلتم الجوارح الی الصید اذکروا الله اذا یحل مما اسکنکم ولو تجدونه میتاً انه لهو العليم الخیر ایاکم ان تُسرفوا فی ذلك کونوا علی صراط العدل و الانصاف فی کلّ الامور كذلك یأمرکم مطلع الظہور ان انتم من العارفين .

و در رساله "سؤال و جواب" است :

سؤال از صید جواب : قوله تعالی " اذا ارسلتم الجوارح "

در قرآن است قوله :

" قُلْ لَا اَجِدُ فی ما اُوْحِیَ اِلَیَّ مُحَرَّمًا عَلَی طَاعِمٍ یُطْعَمُهُ اِلَّا اَنْ یَکُونَ مِیْتَةً اَوْ دَمًا سَفُوْحًا اَوْ لَحْمَ خَنْزِیرٍ فَانَّهُ رِجْسٌ اَوْ فِسْقًا اُھِلًّا لِغَیْرِ اللّٰهِ بِهِ فَمَنْ اضْطَرَّ غَیْرُ بَاغٍ وَلَا عَارٍ فَانَّ رِیْسَکَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ وَعَلَى الَّذِیْنَ هَادُوا حَرَّمْنَا کُلَّ ذِی ظَفَرٍ وَ مِنْ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَیْهِمْ شَحْوِمَهَا اِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُرُهَا اَوْ اَلْحَوَیْا اَوْ مَا اَخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكُمْ جَزَئِنَا هُمْ بِغَیْبِهِمْ . " و جمعی

اقسام دیگر هم در آن داخل است چون تفنگ و تیر و غیرهما
از هر نوع آلات که بآن صید میکنند و لکن اگر با دام صید
شود و تا وصول بآن مرده باشد حرام است .

و در لوحی است قوله الاطی :

و اما ما ذکرتم فی ذبیحة المیتة حکمها حکم القبل کذلک حکم

از علماء اسلام طبق منصوص این آیه و وفق روایت از ابی-
عباس و عایشه لحوم محرمة را محدود به حین اشیاء مذکوره
دانسته و اشیاء مذکوره در آیه از سوره مائده قوله :

" حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ
بِهِ وَ الْمُخْنَقَةُ وَ الْمَوْقُوزَةُ وَ الْمُعَرَّيَةُ وَ النَّطِيْقَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ
إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ
ذَلِكُمْ فُسْقٌ " را مشمول در لفظ میتة از همین آیه قرار دادند
ولی اکثر علماء محرّمات کتاب را منحصر در اینها دانسته
و محرّمات مذکوره در اخبار را هم بآنها ملحق کردند از آن
جمله درندگان صاحبان دندان گوشت خوری و مرقان پسا
چنگالند و اما اشیاء غیر منصوصه که بنوع خصوصی و یا جمعی
ذکری از آنها بنا بر عقیده شافعی تطبیق با مذاق توده
انام است یعنی آنچه را که اغلبی از طیبّات دانسته و میخورند
جلال و آنچه را اغلبی خیانت شرّیه نمی خورند حرام

به الرَّبِّ فی الحین .

و از حضرت عبدالبهاء در جواب سؤال آقا میرزا محمد ناطق . سؤال " مَأْكُول اللَّحْمِ وَغَيْرُ مَأْكُولٍ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ أَطْعَمَهُ وَ أَشْرَبَهُ دُرِّ دِيَانَاتٍ وَ شَرَائِعِ مُخْتَلَفٍ أَسْتَ الْيَوْمَ تَكْلِيفُ أَهْلِ بَهَاءٍ دَرِ اَیْنِ خُصُوصِ چِیَسْت ؟ "

جواب : قوله العزيز :

لحومی که مطلوب و گوارا است مأکول لحوم مغفوره میباشد و این را بیت عدل باید بموجب حکمت تعیین نماید و اگر چنانچه بطعام نباتی اکتفا شود البته برحم و مروت نزدیکتر است .

نهی از افیون

در کتاب اقدس است قوله تعالی :

حُرِّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْسِرُ وَالْأَفْيُونُ اجْتَنِبُوا يَا مَعْشَرَ الْخَالِصِ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُتَجَاوِزِينَ إِيَّاكُمْ أَنْ تَسْتَعْطِلُوا مَا تَكْسِبُ بِهِ هِيَ هِيَ أَلَكُمْ وَ يَضُرُّ أَيْدِيَكُمْ أَنَا مَا أَرْضَانَا لَكُمْ إِلَّا مَا يَنْفَعُكُمْ بِشَهْدِ

میباشد در قرآن است احلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ الخ و در حدیث است

بذلك كلُّ الاشياء لو انتم تسمعون .

وقوله جلّ وعلا :

قد حرّم عليكم شربُ الافيون انا نهيناكم عن ذلك نهياً عظيماً
في الكتابِ والذي شرب اَنَّهُ لیس منی اتقوا الله يا اولی
الالباب .

و از حضرت عبد البهاء است قوله العزيز :

و اما قضیه تریاک نفوس را از خاک پست تر کند و از عظم
رمیم پوسیده تر سبحان الله چقدر عجیب است و چقدر
غریب که انسان خود را زنده مرده نماید و افسرده و پژمرده

في القرآن الكريم : أُحِلَّ صَيْدُ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَقَالَ مَالِكٌ وَاللَّيْثُ
وَالْأَزْأَى وَبِخْنَى بْنُ سَعِيدٍ لَا يَحْرُمُ مِنَ الطَّيْرِ شَيْءٌ وَاحْتَجَّوْا
بِعُمُومِ الْآيَاتِ الْمُنْتَحَبَةِ وَلَمْ يَثْبُتْ عِنْدَ مَالِكٍ حَدِيثُ النَّبِيِّ عَنْ أَكْلِ
كُلِّ ذِي مَخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ وَدَرِ الْقُرْآنِ اسْت . لَا تَحْرِمُوا
طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ
وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا . وَفِي الْقُرْآنِ قَوْلُهُ تَعَالَى :
أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلْغِيَارَةِ وَحُسْرَمٌ
عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا . الْخ وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ
لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمُ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ
تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا

کند و جز ضرر اثر نهند و باوجود این چگونه مصرّ بر حصول این ضرر گردد واللّٰه الذی لا اله الاّ هو اگر انسان زننده در قهر نشیند بهتر از آن است که مرتکب شرب افیون شود و مظهر الجنون فنون گردد البته البته خویش و بیگانسه را نصیحت نمائید و از این عمل قبیح ممانعت کنید که الیوم در آستان مقدس اعظم محرمات شرب تریاک است. اِذَا نَا اللّٰهَ وَاَیَاکُمْ مِنْ هَذَا الضَّرِّ الْعَظِیْمِ وَ الْبَلِیَّةِ الَّتِیْ هَادِمَةٌ لِلْبَنِیَّانِ الْجَسِیْمِ .

و قوله المزیز :

شارب و شاری و بائع کلّ محروم از فضل و عنایت الهی هستند و بصریح نقیّ الهی حرام است . . . مگر کسی بجهت معالجه خرید و فروش نماید که در اجزاء خانه ها محض معالجه

اَسْمَ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ سَرِیْعُ الْحِسَابِ الْیَوْمَ اَحْسَلْ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِیْنَ اَوْتُوا الْکِتَابَ حِلٌّ لَّکُمْ وَ طَعَامُکُمْ حِلٌّ لَّهُمْ وَ نِیزْ دَرِ قُرْآنِ اَسْت : «وَلَا تَاکُلُوا مِمَّا یُذْکَرُ اِسْمُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَ اِنَّهُ لَفِسْقٌ بَیْہُیْ بِقَوْلِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ فِتْوَایِ شَافِعِیْ ذَہَبَہُ مُسْلِمٌ وَلَوْ بِدَوْنِ ذِکْرِ اِسْمِ اللّٰهِ حَلَالٌ اَسْت . وَ فِی الْحَدِیْثِ مَنْ اَکَلَ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ الْخَبِیْثَةِ فَلَا یُقَرَّبُ مِنْ مَسْجِدِنَا یَرْبِیْدُ الثَّوْمُ وَ الْبَصَلُ وَ الْکُرَاتُ وَ خَبَثُهَا مِنْ کِرَاهَةِ طَعْمِهَا وَ رَاضَتْهَا

امراض صرف میکنند .

و قوله الحكيم :

أما افیون کثیف طعمون نموز بالله من عذاب الله . . . ای
یاران جبر و عنف و زجر و قهر درین دوره الهی مذموم
ولی در منع از شرب افیون باید بهر تدبیری تشبث نمود
بلکه ازین آفت عظمی نوع انسان خلاصی و نجات یابد .

و در خطابی دیگر است . قوله العزیز :

واترك شيئاً فشيئاً بالتدریج ما هوذا^۱ مسكن موقت لبعض
دا^۲ و مضعف للمروق و الاعصاب و مفسد للدم و هذا هو
القول الصواب .

و در خطابی به حیدر علی و میرزا علی محمد و

میرزا حسین در سروستان قوله العزیز :

در خصوص زرع تریاک استخسار نموده بودید زرع تریاک جز
بجهت معالجه جائز نه زیرا اکثر در معالجات مستعمل .

وانما نهاهم عن ذلك عقوبةً و نکالاً و انه كان تیانزی . .

بالرأحة الخبيثة كالملائكة و فی الخبر نهی عن اكل

(مجمع البحرين)

دواء خبیث . .

نهی از مسکرات

در کتاب اقدس است قوله تعالی :

لَيْسَ لِلْهَاقِلِ اَنْ يَشْرِبَ مَا يَذْهَبُ بِهِ الْعَقْلُ وَلَهُ اَنْ يَعْصِلَ
مَا يَنْفُسِ لِلْاِنْسَانِ لَا مَا يَرْتَكِبُهُ كُلُّ غَافِلٍ مَرِيْبٍ .
و در لوحی است . قوله جل و علا :

ابن ذبیح غلام قبل علی

الاعظم الابهی

ای غلام مالک انام و سلطان ایّام میفرماید طوبی از برای
نفسی است که الیوم بذکر الله ذاکر و بشطرش ناظر است
الیوم هر کل خدمت امر مالک غیب و شهود لازم است نیکوست
حال نفسی که بخد متش قیام نمود و بحبش بین اهل ملاً
اعلی و ساکنین مدائن انشاء معروف گشت . ای سرمستان
خمر عرفان در این صباح روحانی از کأس الطاف رحمانی
صبح حقیقی بیاشامید این خمر توحید را خمار دیگر است
و خمارش را کیفیت دیگر آن از شعور بکاهد و این بر شعور
ببفزاید آن نیستی آورد و این هستی بخشد آن را صداع
از عقب و این را حبّ مالک ابداع همراه . بگوای خلق

محبوب حق ساقیست و اعطای کوثر باقی میفرماید آن اسرعو
الی ما ارادکم معرضاً عما اردتم هذا خیر لکم و اسمی
المهیمن علی العالمین ذکر اخیک من قبل ربک و اسمک
والذین آمنوا باللّٰه العلیم الخیر .

و در لوحی است قوله جلّ و عزّ :

ایاکم أنّ تبدّلوا خمر الله بخمر انفسکم لانّها یخامر العقل
و یقلب الوجه عن وجه الله العزیز البدیع و انتم لا تتقربوا
بها لانّها حرمت علیکم من لدی الله العلیّ العظیم .

و در لوحی دیگر قوله الاعلیّ :

بسم الذی کان ظاهراً فوق کلّ شیء هذا کتاب من لدی
المسجون الی الّتی آمنت برّبّها و کانت من القانتات و عرفت
ربّها فی ایام الّتی کلّ غفلوا عنه الاّ الذین هم انقطموا من

در قرآن است . " یا ایّها الذین آمنوا انما الخمر و العیسر
والانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه
لعلکم تفلحون انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة
و البغضاء فی الخمر و العیسر و یصدّکم عن ذکر الله و عن
الصّلوة فهل انتم منتهون . و در امثال سلیمان اصحاب
۲۳ " لا تکن بین شریبی الخمر . . . لمن الویل لمن الشقاء
لمن المخاصات لمن الکرب لمن الجرح بلا سبب لمن —

الدُّنْيَا وَبَلِّغُوا إِلَىٰ مَقَرِّ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ مَقَدِّسًا عَنِ الْأَسْمَاءِ
وَالصِّفَاتِ إِنْ يَا أُمَّةَ اللَّهِ أَسْمَىٰ نَدَاءُ هَذَا الْغَلَامِ الَّذِي ظَهَرَ
فِي قُطْبِ الْآفَاقِ بَعْلُكُوتِ الْآيَاتِ لِيَجْذِبَكَ نَدَائُهُ وَيَنْقَطِعُكَ
عَمَّا خُلِقَ فِي الدُّنْيَا وَيَقْرَبَكَ إِلَىٰ مَكْمَنِ الظُّهُورَاتِ طَهَّرِي
نَفْسَكَ عَمَّا يَكْرَهُهُ اللَّهُ ثُمَّ اذْكُرْ بِهِ بِقَلْبِكَ وَلِسَانِكَ وَلَا تَكُونِي
مِنَ الصَّامِتَاتِ إِيَّاكَ أَنْ تَعْلَىٰ مَا يَضِيعُ بِهِ أَمْرُ اللَّهِ بَيْنَ عِبَادِهِ

از مهرارا لعینین للذین ید منون الخمر لا تنظر الی الخمسر
اذا احمرّت حین تظهر حبابها فی الکاس وراعت مرققة
تلسع کالحیة و تلدغ کالافعوان . و در کتاب اشعیا اصحاب
ه " وای بر آنانکه سحرگاه بر میخیزند تا آنکه پیروی مسکرات
نموده تا بهشام درنگ مینمایند که شراب ایشان را گرم نماید و در
مجالس خود بریط و سنتور و دف و نای و شراب موجود دارند
وای بر آنانکه بنوشیدن شراب پهلوان و در مزج مسکرات
قوت مندند . و در کتاب حبیق اصحاب ۲ " حقاً انّ الخمر
غادرة . و در سفر تثنیه اصحاب ۲۱ " به مشایخ شهرش
بگوئید این پسر ما باغی و یاغی شده و بقول ما گوش نمیدهد
اکول و میخواره است پس تمامی مردمان شهرش او را بسنگ
سنگسار نمایند تا بصیرد . و در انجیل لوقا باب اول " زیرا که او
نزد خداوند گار بزرگ میشود و شراب و خمر نخواهد آشامید و

لَا يَنْ النَّاسَ يَرْجِعُونَ كُلَّ عَمَلٍ سَوِيٍّ إِلَى هَذَا الْعَقَامِ الَّذِي قَدَسَهُ
 عَنْ كُلِّ الْجَبَهَاتِ وَالْإِشَارَاتِ أَنَّ أَشْرَبَ بِأَمَاءِ اللَّهِ خَمْرُ
 الْمَعَانِي مِنْ كَوْنِ الْكَلِمَاتِ ثُمَّ أَتْرَكَ مَا يَكْرَهُهُ الْعَقُولُ لَا نَبَا
 حَرَمَتْ عَلَيْكَ فِي الْأَلْوَابِ وَالنَّزَارَاتِ أَيَّاكُنَّ أَنْ تَبْدُلْنَ كَوْنُ
 الْحَيَوَانِ بِمَا تَكْرَهُهُ أَنْعَسَ الزَّكَايَاتِ أَنْ اسْكُرْنَ بِخَمْرِ مُحِبَّةِ
 اللَّهِ لَا بِمَا يَخَامُرُ بِهِ عَقُولُكُمْ يَا أَيَّتُهَا الْقَائِمَاتُ أَنْهَا حَرَمَتْ
 عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ كَذَلِكَ أَشْرَقَ شَمْسُ الْحُكْمِ مِنْ أَفْئِدَةِ
 الْبَيَانِ تَسْتَضِيئُ بِهَا أَمَاءُ الْعُثْمَانِ وَالرُّوحُ عَلَى كُلِّ مَسْنُونٍ
 عَمَلٌ بِمَا أُمِرَ مِنْ لَدَى اللَّهِ وَكَانَ مِنَ الظَّاهِرَاتِ النَّائِبَاتِ .

و در کلمات مکنونه است قوله جلّ و علا :

هگو ای پست فطرتان از شراب باقی قدسم چرا به آب فانی
 رجوع نمودید .

و قوله عزّ بیهانه :

ای پسر خاک از خمر بی مثال محبوب لا یزال چشم مهسوس
 و بخمر کدره فانیه چشم مگشا .

هم از شکم مادر خود به روح القدس مطو خواهد گردید
 و در نامه پولس به اهل افسس باب ۵ " مست شراب
 مشوید که در آن فساد است بلکه مطو از روح —
 باشید . "

و قوله الحق :

ای پسر انسان شهنش از ژرف دریای رحمت خود بر عالمیان
مذول داشتم و ابدی را مقبل نیافتم زیرا که گل از خمیر
باقی لطیف بهاء کثیف نبید اقبال نموده اندواز کاس جمال باقی
بجام فانی قانع شده اند فیض ما هم به یقنعون .

و از حضرت عبدالبهاء در ضمن مرقومه مبارکه است

قوله اللطیف :

جميع نفوس را نصیحت نمائید که با وجود آنکه جام باقی و
خمر الهی میسر هیچ فطرت پاکی به این آب فانی منتسب
نماید لا و الله .
و در خطابی دیگر :

پس باید کوشش باقی را طلبید نه ماء تلخ فانی و البهاء علی
الذین سکروا من خمر محبة الله .

و از حضرت ولی امرالله در ابلاغیه ایست قولی

العدل :

شرب و استعمال افیون از محرّمات است و شارب بهائی نسه و
در زمره مؤمنین داخل نیست ولی اگر ترك آن دفعة واحدة
ضرر گلی داشته باشد درین صورت مؤمن حقیقی بایستد در
کمال صمیمیت متدرجاً اقدام به ترك آن نماید .

و قوله الفصل :

بواسطه آقا رحمت الله خان علائی علیه بها الله سفارش
اکید گشت که شرب خمر و تریاک از محرّمات منصوصه حتمیه
است لهذا اگر افراد اجتناب ننمایند و متدرّجاً ترك نکنند
و از نصیحت و انذار محفل متنبّه نشوند و عمداً مداومت
نمایند انفصال آنان را از جامعه به کمال حزم و متانت اعلان
نمائید .

و در ابلاغیه دیگر راجع بسوءال سوّم فرمودند :
بنویس این عمل قبیح و مذموم است و دلیل ترویج منهیات
امرّیه ترك آن از فرائض وجدانیّه بهائیان حقیقی محسوب
اگر بهائیان محل خویش را اجاره دهند و بهیچ وجه من
الوجوه مداخله ننمایند و تأیید شخص مستأجر را نکنند
مسؤولیت از آنان مرتفع شخص مالك باید بجمع وسائل
متشبه گردد که ملك خویش را از لوّث این گونه امور دنیّه
مصون و محفوظ نماید تا چه رسد به اینکه خود شخصاً
مباشرت باین اعمال مروده نماید .

قسم استعمال دُخان

در اثری بعنوان خادم الله خطاباً للناظر :

هو الاقدس الاعظم الابهی الحمد لله المقدس عن
الذکر والثناء . . . فرمودند رفیق همراه شما به نصایح
الهیة عمل ننمودند چه که لا زال از لسان این مظلوم شنیده
بود که باید با جمیع ناس بکمال محبت و شفقت و بردباری
معاشرت کند و تکلم نماید و بکمال حکمت ما بین ناس
به تبلیغ امر الله متوجه باشد و او در مجالس و محافل به غیر
ما اذن الله تکلم نموده و هم سبب اختلاف شده . . .

بعضی عرائض بساحت اقدس فائز و مشتمل بر شکایت از
جناب نبیل بوده بعضی از آن نفوس آنچه مذکور نموده اند
مطابق واقع بوده لذا یومی از ایام جناب نبیل احضار شدند
لسان قدم بالمواجهه به بیانات شافیه کافیه ناطق به
ایشان مضطرب شدند و رفته عریضه بساحت اقدس ارسال
نمود و در آن عریضه اظهار توبه و ندامت و عجز لا یحصی
نموده و فی الحقیقه مقصود ایشان در هر حالت نصرت امر

بوده آنچه کرده اند و گفته اند همه دانسته اند و صحت
 امر در آن است و لکن این عبد فانی متحیر است که چگونه بعد
 از الواح منزله و احکام محکمه و اوامر مسطوره مثل ایشان
 به مقتضیات نفوس و مجالس و محافل عمل نمایند و از حکمت
 منزله در الواح غافل شوند و لکن عَفَا اللَّهُ عَنْهُ فَعَلًا مَسْنُون
 عنده انه لهو المحفو الخفوف بسیار از امورات اگر چه در ظاهر
 نصرت امر ازو مفهوم میشود و لکن چون مخالف امر الله است
 ثمری نداشته و نخواهد داشت مثلاً جناب آقا جمال علیه
 من کلّ بهاء ابهه بکمال استقامت در امر الله قیام نموده
 امری هم از ایشان ظاهر نشد که سبب تزییع امر الله باشد
 و لکن چون از حکمت منزله عمل ایشان خارج بود لذا قلم
 اعلی در تصدیق آنچه عمل نمود توقف فرمود . . . اینکسبه
 در باره جناب حاجی مذکور فرموده صحیح است فی الحقیقه
 جناب نبیل بغیر حکمت عمل نموده حکم قلیان در کشاب
 اقدس نازل نشده حق جلّ کبریا و ه نظر بحکمت بالفه و
 حفظ در این فقره حکمی نفرموده اند تا دوستان حق مبتلا
 نشوند این قدر از لسان مبارک استماع شد که اطفال را تربیت
 نمایند تا از اول معتاد بآن نشوند جز این کلمه مبارکسبه
 استماع نشده و الیوم جمیع مأمور به کتاب اقدس اند کسبه

بآن عامل شوند و آنها هم نه اعمالی که الیوم سبب تفصیل
و وضوح خلق شود در جمیع موارد باید بحکمت ناظر بود .
و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز :

شرب دخان عند الحق مذموم و مکروه و در نهایت کثافت
و در غایت مضرت ولو تدریجا و از این گذشته باعث خسارت
اموال و تضییع اوقات و ابتلای بمعات مضره است لهذا
نزد ثابتان بر میثاق عقلا و نقلا مذموم و ترک سبب راحت
و آسایش عموم . . . البته احبای الهی بوصول این مقاله
بهر وسیله باشد ولو بتدریج ترک این عادت مضره خواهند
فرمود چنین امیدوارم .
و قوله العزیز :

مدینه (مدینه الله بغداد) جناب آقا محمد حسین وکیل
علیه بهاء الله .

ای بنده الهی نامه که به جناب میرزا عبد الوهاب مرقوم نمود
بودی ملاحظه گردید سبب بهجت و سرور شد این را مرقوم
نموده میبودید که به وصول مکتوب دخان احباء فوراً ترک
نمودند و دخان ملفوف را از دست انداختند فی الحقیقه
ضرر و زیان این دود بی نفع و سود واضح و مشهود است
اجسام را بکلی معلول نماید و اعصاب را رخاوت و سستی

بخشد و دماغ یعنی مغز را از احساسات علویه محروم نماید
 اوقاتی بشریش بیهوده بگذرد و اموال بی جا صرف گردد
 نه تشنگی بنشانند و نه گرسنگی زائل کند شخص عاقل
 البته ترك این مضرها را نماید و همواره به آنچه سبب
 صحت و سلامتی است پردازد .

وقوله اللطیف :

ما آرزو چنان است که کم کم از شرب دخان نیز احتراز
 نمایند تا چه رسد به افیون .
 و در خطابی دیگر :

طهران . جناب استاد علی فخار و جناب استاد عبداللّه
 فخار و جناب آقا سید ابراهیم بنا علیهم بها اللّه الاهی .
 هو اللسه

ای بندگان جمال ابهی جناب استاد علی منظومه مخلص
 مفصلی ارسال نموده دار سخن داده و بذکر محسوب
 اتفاق پرداخته چون این ثنای حق است مقبول درگاه کبریا
 است و سزاوار تحسین فصحاء و بلغاء ذکر شما را نموده
 و از برای کل فوز و فلاح و فیض و نجاح خواسته عبدالبهاء
 از عدم فرصت بشما جمعا نامه می نگارد و با نهایت شوق
 و له بذکر شما می پردازد و از الطاف الاهی بهره و نصیب

خواهد يك معنى از معانى شجره* ملعونه د خان است كه
مكروه است و مذموم و مضر است و مسموم تضييع مال است و
جالب امراض و ملال و اما شراب به نص كتاب اقدس شربش
ممنوع و شربش سبب امراض مزمنه و ضعف اعصاب و زوال عقل
است .

منع از شيش

از حضرت عبدالبها* است قوله :
اما شيش از جميع بدتر است و افيون هارم بنیان ايمان
و ايقان نوع انسان .

و نیز خطابی دیگر از حضرت عبدالبها* قوله العزيز :

هو الله

ای بنده* حضرت کبریا* آنچه مرقوم نموده بودی ملحوظ
افتاد و بر تفصیل اطلاع حاصل گشت در سآله شیش
فقره* مرقوم بود كه بعضی از نفوس ایرانیان بشربش گرفتار
سبحان الله این مسكر از جميع مسكرات بدتر و حرمش
مصرح و سبب پریشانی افكار و خمودت روح انسان در جميع
اطوار چگونه ناس به این شره* شجره* زقوم استیناس یابند

و بحالتی گرفتار گردند که حقیقت‌نسناس شوند چگونه ایمن
شیئی محترم را استعمال کنند و محروم از الطاف حضرت
رحمن گردند البته صد البته تا توانید ناس را نصیحت
نمائید که ازین افیون و حشیش زقوم بهزار شوند و بدرگاه
احدیت توجه نمایند خمر سبب ذهول عقل و صدور حرکات
جاهلانه اما این افیون و زقوم کثیف و حشیش خبیث عقل را
زائل و نفس را خامد و روح را جامد و تن را نازل و انسان
را بکلی خائب و خاسر نماید با وجود این چگونه جمسارت
نماید ملاحظه نمائید که اهالی هند و چین چون بشرب
دخان این گیاه بی حس معتادند چگونه مخمور و مهسوت
و منکوب و مذلول و مرذول اند هزار نفر مقاومت یک نفر نتواند
هشتصد کرور نفوس از اهالی چین مقابلی با چند فوج از
فرنگ ننمود زیرا جهنم و خوف و هراس در طینتشان بسبب
شرب دخان افیون مخمر گشت سبحان الله چرا دیگران
عبرت نگیرند و از قرار معلوم این فعل مشوم بعز و بسوم
ایران نیز سرایت کرد **أَمَّا زَنَا اللَّهُ وَ أَيْاکُمْ مِنْ هَذَا الْحَرَامِ**
الْقَبِيحِ وَ الدَّخَانِ الْكَثِيفِ وَ زَقُومِ الْجَحِيمِ کما قال الله تبارک
و تعالی **يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلَى الْحَمِيمِ وَ عَلَيْكُمْ التَّحِيَّةُ**
والتَّوْبَةُ

فصل دوم

در آداب و اخلاق

از حضرت بهاء الله در کتاب اقدس است قوله

تعالی :

طوبی لمن تزین بطراز الادب و الاخلاق انه معن نصره
بالمحل الواضح المبین .

و در لوح خطاب به صدر دولت عثمانی قوله جل

وعز :

لا زال این غلام کلمه را که مغایر ادب باشد دوست نداشته
و ندارد الادب قیصی به زینا هیاکل عبادنا المقربین .

و در لوح خطاب به ناپلئون است قوله الحق :

انا اخترنا الادب و جعلناه سجیة المقربین انه ثوب یوا فق
النفوس من كل صغیر و کبیر طوبی لمن جعله طراز هیکله
وهد لمن جعل محروبا من هذا الفضل العظیم .

و قوله الاعلی :

بگوای قوم طراز اول از برای هیکل انسانی ادب است
تصکوا به و لا تكونوا من الغافلین .

و قوله العزيز :

لَعمر الله سيف الارب و الاخلاق احد من سيوف الحديد .

و قوله المنيع :

يا حزب الله شما را به ادب وصیت مینمایم و اوست در مقام
اول سید اخلاق طوبی از ثرواء نفس که بنور ادب منسور
و بطراز راستی مزین گشت دارای ادب دارای مقام بزرگ
است .

و در کتاب اقدس :

ایاکم ان یخرجکم الاصفاء عن شأن الادب و الوقار .

و در کتاب بدیع است : قوله البديع :

ادب سجه انسانی است و با و از روشن متاز و هر نفسی
که به او فائز نشده البته عدمش بر وجودش رجحان داشته
و دارد . . . لاتعروا انفسکم عن رداء الادب و الانصاف
ولا تتکلموا بما نهیتم عنه فی الواح ربکم المبهمن القیسوم
والذی جعل محروفا عن الادب انه لغری و لو یلبس حریر
الارض کلها و هذا قد نزل بالحق فی الواح عز محفوظ
و من لا ادب له لا ایمان له و بذلك یشهد ما نزل فی البیان
ان انتم تشهدون .

آداب نسبت بوالدین

از حضرت بهاء الله در لوحی راجع به اولاد است

قوله الاعلی :

در باره اطفال ابداً مخزون نباشند چه که هر نفسی که به
حق اقبال نعوذ و ارث او حق بوده و خواهد بود اولاد

قال النبی صلعم حسن الادب من الایمان و قال ادب منی
ری فاحسن تأدییس و قال ثلاث یصفین لک و ذ اخیک
تسلم علیه ان لقیته و توسع له فی المجلس و تدعوه باحسب
اسماه

(کشف المحجوب)

فی الحدیث حسن الخلق یذهب بالسخیمه و هی الحقیقه
فی النفس فی الحدیث اذکر بالادب قلبک فنعلم المون الاک
... و مکارم الاخلاق الّتی غص بها النبی عشرة الیقین
و القناعة و الصبر و الشکر و الحلم و حسن الخلق و السخاء
و الفیره و الشجاعة و المروءة و فی الحدیث استحسنوا
انفسکم مکارم الاخلاق فان كانت فیکم فاحمدوا الله تمالی

فی الحقیقه از برای ذکر خیر است و کدام ذکر خیر است که
بر ذکر حق سبقت نماید هر زکری که ازود در الواح شده
بمنزله هزار خلف صالح است از برای او که در راه خدا
انفاق جان و مال نموده باشد قل ان اشکروا یا احبائس
بهذا الفضل و قولوا لك الحمد یا اله العالمین .

و از حضرت نقطه است . قوله الاعلی :

فره أن ترضی عن والدیک وإن ظلماک ولا تقل لهما أف
ولا تنهرهما و تطعهما فی ما ارادا صل أن یسألانک
وإن طاعتهما کان احب لیدی من الثلج فی صدرک فی يوم
الحر و لو أن احدهما یسخطک فی شئی فانت فی مقابلة
سخطه فاطهر رضاك عنه من سخطه لا یقع بقلبه قدر عر دل

و لا تکن فیکم فاسألوا الله و ارغبوا الیه فیها ثم انک
ذکر العشرة السالفة و فیہ و قد سئل عن مکارم الاخلاق
فقال العفو عن ظلمک و صلة من قطعک و اعطاء من حرمک و
قول الحق و لو علی نفیک . (مجمع البحرين)

در قرآن قوله : ولا تتأبزو باللقاب و فی الحدیث بحسب
المؤمن علی اخیه ان یسمیه باحب اسماء الیه .

(مجمع البحرين)

حزن مثلك و ان امرهما لولم يكن في معصية الرب لا كبر
عند الله من كل الحسنات و ارضهما عن نفسك فان رضائهما
هو رضا الرب جل سبحانه .

و از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله جل و

عز :

ذكر والد نمودی امروز جميع نسبتها منقطع است انشاء الله
جهد نغائی تا نسبت بحق شود ولكن بايد با پدر بکمال
صحت رفتار نغائی امری که سبب ضرر امر اوست و يا طست
حزن او ارتکاب آن محبوب نه كذلك ينصحك لسان المظلوم
في سجنه العظيم این حکم مخکم در اول ایام در کتاب
الهی از قلم حقیقی ثبت شده ان اعمل و کن من الصابرين .
و قوله الاعلى :

اعظم از کل بعد از توحید باری جل و عز مراعات حقوق
والدین است .

و قوله الاعز الامنع :

انا کنهنا لكل این خدمه ابيه كذلك قدرنا الامر في الكتاب .

و قوله الاجل الابدع :

انا وصیناکم فی کتاب الله ان لا تعبدوا الا الله و بالوالدین
احسانا . . . قل یا قوم عززوا ابویکم و قروهما و بذلک

يَنْزِلُ الْخَيْرُ عَلَيْكُمْ مِنْ سَحَابٍ رَحْمَةً رَّبِّكُمْ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ أَيَاكُمْ
أَنْ تَرْتَكِبُوا مَا يَحْزَنُ بِهِ آبَاؤُكُمْ وَأُمَّهَاتُكُمْ أَنْ تَسْلُكُوا سَبِيلَ
الْحَقِّ وَأَنْتُمْ لَسَبِيلٍ مُسْتَقِيمٍ وَأَنْ يَخَيَّرَكُمْ أَخِي فِي خِدْمَتِهِ
وَعِدْمَةِ آبَاؤُكُمْ وَأُمَّهَاتُكُمْ أَنْ تَخْتَارُوا خِدْمَتَهُمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا بِهَا
الْقِيَّاسَ .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزيز:

بسر باید چنین مهر پرور باشد و ابوبن را پرستش نماید
از راحت خویش بگذرد و در فکر آسایش بیگانه و خویش
باشد .

در قرآن است قوله . وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ
بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا
فَلَا تَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَ اخْفِضْ
لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْنِي كَمَا رَبَّيْتَنِي
صَغِيرًا وَ قَوْلُهُ . وَ وَضَعْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ
كَرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كَرْهًا وَ حَمَلُهُ وَفَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ
عَنْهُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ
يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَحَقُّ بِحَسَنِ صَحَابَتِي قَالَ أُمُّكَ قَالَ ثُمَّ
مَنْ قَالَ أُمُّكَ قَالَ ثُمَّ مَنْ قَالَ أَبِيكَ . رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ
رَوَى أَنَّ رَجُلًا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أَبِي

عمران ابون باقبال اولاد

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است . قوله

الحق :

یکی از فضلهای مخصوصه این ظهور آن است که هر نفسی

بلغامن الکبرانی الی منها ماولیا متی فی الصغر فهل
قضیت حقهما قال فانهما کانا یفعلان ذلك وهما یحبّان
بقائك وانت تفعل ذلك وترید موتهما . وفی الحدیث : قل
لعاق والدیه یفعل ما یشاء فان مصیره الی النار والعقوب
عدم البرّ بالوالدین و الولد عاق .
و در تورات است . اکرم اباک و امک لکی تناول ایاک علی
الارض یعطیک الرب الهک . . . ومن ضرب اباه او امه یقتل
قتلاً . . . کل انسان سب اباه او امه فانه یقتل قد سب اباه
او امه قدمه علیه .

باید و مادر خود موذّب و فرمانبردار باش و بسخنان آنان
گوش فراده زیرا تا پدر و مادر زنده اند فرزند چون شیرینی است
که در بیشه باشد و از هیچ نترسد ولی چون پدر و مادر ر
گذرند چون بیوه زنی است که زیر دست دیگران گردد و هر چه
از او بستانند دم نتواند زد (اندرز آذرآباد)

که بمطالع امر اقبال نمود ابوبین ا و اگر چه به ایمان بظهور
فائز نشده باشند پرتو آفتاب عنایت الهیه ایشانرا اخسند
فرماید هذا من فضله علی احبائه ان اشکروکن من الحامدین .

قطع نسبت

و نیز از حضرت ولی امر الله است قوله المطاع :
در بعضی موارد طرد و سلب حقوق و قطع نسبت و تـسـرک
مسؤولیت چه از طرف پدر و مادر و چه از طرف اولاد در —
شریعت الهیه جائز ولی حکمش راجع به بیت العدل اعظم
است و قبل از استقرار آن قضایای فردیه راجع به امنای محفل
مرکزی است در حین لزوم و پس از تمقن و دقت و تفحص تام
تجویز و تصویب نمایند .

نام گذاری اولاد

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب بدیع اسم قوله

در قرآن کریم است . الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ

جَلَّ وعلا :

يا قوم فاعلموا باننا اصطفيانا ام نقطه الاولى وانها قد كانت
من خيرة النساء لدى العرش مذكورا وحرّم اطلاق هذا
الاسم على غيرها كذلك رقم من ظم الاعلى في لوح القضا
الذى كان في كئاز عصمه محفوظا وانها لخير النساء و
بعدها تطلق على ضلع النقطة التى ما خرجت عن حصن

يستحبون بحمد ربهم ويومنون به ويستغفرون للذين آمنوا
ربنا وسعت كل شيء رحمة وعلما فاغفر للذين تابوا واتبعوا
سبيلك وقهر عذاب السجين ربنا وارسلهم جنات عدن
التي وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذرياتهم
انك انت العزيز الحكيم .

قال اما قرع اصدق الاسماء ماسقى بالعبودية (عبد الله
عبد الرحمن عبد الرحيم وغيرها) و افضلها اسما الانبياء
وعن الصادق ع ان النبي ص قال من ولد له اربعة اولاد ولم
يستم ادهم باسم فقد جفانى وعنه ع ليس فى الارض دار
فيها اسم محمد الا وهى تقدر كل يوم وقال الرضا لا يدخل
الفقر بتا فيها اسم محمد او احمد او على او الحسن و
الحسين او جعفر او طالب او عبد الله او فاطمة من النساء
وعن الحسين ع فى حديث طويل لو ولد لى مائة ولد لا تحببت

العصبة و ما صُتِّها ایدی الخائنین . . . اليوم خیر النساء
 ام نقطه اولی است حرام شده اطلاق این اسم بر اما الله
 و همچنین اذن داده شده اطلاق این اسم بعدها بر ضلع
 نقطه که در فارس ساکن اند .

و در لوحی است قوله جل و تعالی :

هو الصمد و المعید و الیه یصمد ندا العبدان یا
 احباً الله من الاعراب ان وهبکم الله من ولد لقبه
 بعبد البهاء و سموه بحسین او علی و هذا ما امرکم به
 ان انتم من العاملين و ان کانت من اناث لقبوها باسمه
 البهاء و سموها بالذکریة لتذکر و ابها يوم الذی فیہ
 یأتیکم ذکر الله الاعظم بسلطان مبین او سموها بالنوریة
 او ساندجیة او عزیة کذلک ما قدرناه لکم فی الواح قدر منیر
 و در اثری از خادم خطاب به آقا محمد نراقسی
 است قوله :

و اینکه در باره اسم ابن مذکور داشتید بأسی نیست و لکن

ان لا اسمی احداً منهم الا علیاً و قال الصادق ع لا یولد لنا ولداً
 الا سَمِیْنَاهُ مُحَمَّدًا فاذا مضی سبعة اَیامٍ فان شئنا غَیَرْنَاهُ و لا
 ترکناه و یکره الجمع بین کنیتہ بابی القاسم و تسمیة محمدًا .
 (از کتاب شرح اللعة الدمشقیة)

در ظاهر باسم ظاهر عباس حضرت غصن الله الاعظم
روحی و کینونتی لتراب قدومه الفداء نامیده شود .

و در اثری دیگر از خادم قوله :

اینکه در باره مولود جدید . . . مرقوم داشته بودید . . .
فرمودند الیوم این اسمی لدی العرش محبوب است ضیاء
و بدیع و حسین و علی هر کدام را بخواهند موسوم نمایند .
و از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قولش
المحمود :

تسمیه به اسم مبارک یعنی بهاء الله و اسم حضرت اعلی یعنی
باب با نقطه اولی جایز نیست اما اسم عبدالبهاء گذاشتن
جائز است .

و در خطابی دیگر قوله المطلوب :

در خصوص نام نهادن اطفال استفسار نموده بودی هر طفل
را که وضع اسم خواهید محفلی بیارائید و آیات و مناجات
تلاوت کنید و تبیت و تضرع بدرگاه احدیت نمائید و از برای
طفل اصول هدایت رجا کنید و تأئید و ثبوت و استقامت
بخواید بعد نام بنهید و شربت و شیرینی صرف نمائید
این تعهد روحانی است .

آداب به مقربان الهی و علماء و ائمه و نهی از ذکر سوء و رد و طرد

از حضرت نقطه در صحیفه العدل است قوله

الاعلی :

وصیت میکنم درین کتاب کل را که از عدل خداوند ترسیده
و جحد مقربان ملاء اعلى را امری سهل نگرفته و بحکم قرآن
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیداً محفوظ
لسان را نموده که حیات دنیا نزد حیات آخرت بلاذکر
است . . . اشد عذاب و اعظم از برای اشخاصی است که رهی
میکنند بسوی اهل معرفت آل الله بکلمات شیطانیه بل درین
عالم هرگاه مشاهده حکم خداوند را نمائید در حین جسد
و رد به آتش عدل میسوزند .

و از حضرت بهاء الله است قوله الاعلى الاحلى :

یا حزب الله علماء را شدین که به هدایت عباد مشغول اند
و از وسوس نفس اماره مصون و محفوظ ایشان از انجم سماء
عرفان نزد مقصود عالمان محسوب احترام ایشان لازم ایشانند

عيون جارية وانجم مضيئة وبحور حكمت صد انيه طوبى لمن
تصاك بهم اثم من الفائزين في كتاب الله رب العرش العظيم

و در سورة الملوك است قوله الاعلى :

ثُمَّ احترموا العلماء بينكم الذين يفعلون ما علموا ويتبعون
حدود الله ويحكمون بما حكم الله في الكتاب فاعلموا بانهم
سج الهداية بين السموات والارضين ان الذين لن تجدوا
للعلماء بينهم من شأن ولا من قدر اولئك غيروا نعمة الله
على انفسهم قل فارتقبوا حتى يغيث الله عليهم انه لا يعزب
عن علمه من شيء يعلم غيب السموات والارض انه بكل شيء
عليم .

و در لوح حكمت قوله الرفع الامنع :

لا تسقطوا منزلة العلماء في البها ولا تصفروا قدر من
يعدل بينكم من الامراء .

و قوله عز وجل :

طوبى لعالم اخذته نفحات الوحي في ايام الله والسنة
الامكان وما ذكر فيها كان ناطقاً بهذا الذكر الذي به
انفجرت بحور الحيوان بين العالمين انه من اعلى الخلق
لدى الحق لان مقام العالم الذي ركب باسمه الابهى على
السفينة الحمراء بين الناس كمقام البصر بين الحوام ينفي

لَكَلِّ ان يوقروه ويهظموه .

وقوله الابهي :

طوبى لكم يا معشر العلماء في البهاء تالله انتم امواج البحر
الاعظم وانجم سماء الفضل والوهة النصر بين السموات و
الارضين انتم مظالم الاستقامة بين البرية و مشارق البهتان
لعن في الامكان طوبى لمن اقبل اليكم وهماً للمعرضين .

اداب نسبت به ذوی القربى

در کتاب اقدس است قوله الاعلى :

ان الله قد امركم بالمودة في ذوى القربى .

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب بدیع است قوله

الابدع :

و همچنین نفوسى كه نفس الرحمن از مابین آن نفوس ظاهر

قال النبى ص من تضعضع لفتنى لأجل غناه ذهب ثلثا دينه

ولكن يكرم اهل الفضل لفضلهم و شرفهم و قال اهل الفضل

أولى باهل الفضل ولا يعرف فضل اهل الفضل الا اهل

الفضل و قال امرنا ان ينزل الناس منازلهم و قال اذا اتاكم

شده عزیزوهم و وقروهم با قوم و لا تكونن من الخافلين و جميع
این فضل محقق مادام که حبل نسبت منقطع نشود و انت تعلم
یا الهی بانی احب هو^۱ لا* و کل ما نسب الی نفسک و اجسد
منهم نفحات قمیص رحمانیتک و فوحات ثوب عزک و مواهبسک
و اشتاق لقائهم و الا اجتماع معهم و الموائسة بهم .

و در لوحی است قوله الاعلی :

حفظ افتنان بر کل لازم بسیار درین امر زحمت کشیده اند . . .
حسب الامر اعانت ایشان لازم است .

و قوله الاعلی :

احترام اغصان بر کل لازم لا عزاز امر و ارتفاع کلمه و این حکم
از قبل و بعد در کتب الهی مذکور طویلی لعن فاز بها امیر

کریم قوم فاکرموه .

(کتاب بستان العارفین)

در قرآن است قوله :

قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربى و قوله فات
ذی القربى حقه و المسکین و ابن السبیل . و قوله : ان الله
یأمر بالعدل و الاحسان و ایما* ذی القربى . و مراد از ذی
القربای پیغمبر را بعضی حضرت فاطمه و علی و حسین گفتند و
جمع دیگر خاندان علی و عقیل و جعفر و عباس دانستند .

من لدن آمر قدیم و همچنین احترام حرم و آل الله ومنتسبین
و در لوحی است قوله عزّ بیهانه :

ان یا امی كذلك فعلت اختی و غرثها الدنیا الی ان کفرت
بالله العزیز الحمید و انا ما تعرّضنا بها لنفسنا بل انهبنا
لما عرضت عن الله اعرضنا عنها كذلك امرنا من لدن مقتدر
قدیر و قطعنا حبل النسبة بیننا و بینها بما کفرت بالذی
خلقها بامر من عنده و کان الله علی ما اقول شهید و لیس
ان احدًا من ابنائی یتجاوز عن حدود الله تالله لا تمر الیه
طرفی ابدًا و یشهد بذلك کل منصف خبیر.

و قوله الاعلی :
فما الہی انت تعلم بانّی قطعتم حبل نسبتي الا لمن تصاک
بنسبتک الکبری فی ایام ظهور مظهر نفسک العلیا باسمک
الابہی و عن کل ذی قرابة الا لمن تقرب الی طلعت النوراء

آداب

بین اصاغر و اکابر

و نیز از حضرت عبدالبہاء در خطابی است قوله

العزیز :

باید حفظ مراتب نمود و ما مَنَّا إِلَّا وَلَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ را مراعات کرد اصاغر باید رعایت و احترام اکابر کنند و اکابر بایستد مهربانی در حق اصاغر نمایند جوانان باید خدمت پیران نمایند و پیران باید محافظت و رعایت جوانان کنند این حقوق متبادله است . (۱)

ز قار عظامی

و آداب موی سر و ریش و لباس و ظروف

و نیز در کتاب اقدس است قوله تعالی :

لَا تَخْلُقُوا رُءُوسَكُمْ قَدْ زَيَّنَّهَا اللَّهُ بِالشَّمْرِ وَفِي ذَلِكَ لَآيَاتٌ لِّعَن يَنْظُرُوا إِلَى مَقْتَضِيَّاتِ الطَّبِيعَةِ مِنْ لَدُنْ مَالِكِ الْهَرَمَةِ إِنَّهُ لَهُو الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنْ حَدِّ الْأَذَانِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَوْلَى الْعَالَمِينَ .

و در رسالهء سوئال و جواب است .

سوئال — در کتاب اقدس نهی از خلق رأس شده و در سورۀ

(۱) کهتران را با خود برابر دار و آنانکه با تو برابرند از خود برتر شمار و آنسکه از تو برتر است او را فرمانبر و گرامی دار (مینوخرود)

حجّ امر به آن .

جواب — جمیع مأمورند به کتاب اقدس آنچه در آن نساژل
آن است حکم الهی مابین عباد و خلق رأس از قاصدین
بیت عفو شده .

و نیز در کتاب اقدس است قوله تعالی :

وَأُحِلَّ لَكُمْ لِبَاسُ الْحَرِيرِ قَدْ رَفَعَ اللَّهُ عَنْكُمْ حُكْمَ الْحَدِّ فِی
الْبَاسِ وَاللِّحْيُ فَضلاً مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهْوَالَا مُرُ الْعَلِیمِ اِعْمَلُوا
مَا لَا تُنْكَرُهُ الْعُقُولُ الْمُسْتَقِیْمَةُ وَلَا تَجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ مَعْسَبَ
الْجَاهِلِیْنَ . . . اِلْبَسُوا السَّمُورَ كَمَا تَلْبَسُونَ الْخَزَّ وَالسَّنَجَابَ .

روی عن النبی ص انه قال . من لم یوقر کبیرنا ولم یرحم
صغیرنا فلیس منا . و قال ص ما وقر شاب شیخاً الا قبح الله
له شاباً عند کبر سنّه فیوقره . و فی الحدیث خیرکم خیرکم
لا هله . و فی الحدیث وقرّوا کبارکم . و فی الحدیث : کما ن
ابو یحفی رأسه اذا جزّه ای یستقصه و یقطع اثر الشمر
بالکلیة . . . و فیه اصف الشوارب . . . ای بالخوافی جزّها
حتی یلرزق الجزّ بالمشفه و فی معناه انهکوا الشّوارب و مثله
من السنة ان تاخذ الشارب حتی تبلغ الأطار (والإطسار
کتاب صرف الشفة العليا) و مثله نحن نجزّ الشّوارب و
نضفی اللّحی ای نترکه علی حالها و فی کراهة خلق اللّحی

و در لوح بشارات است قوله الاعز الاعلى :

بشارت هفتم زمام البسه و ترتیب لحن و اصلاح آن در قبضه*
اختیار عباد گذارده شد و لكن ایاکم أن تجعلوا انفسکم
ملعب الجاهلین .

و در لوحی خطاب به عندلیب است قوله عزیزبانه :
استعمال لباس اجنبیه و ملاحظه کتب آن قوم از قبل ممنوع
و آثار منع در کتب موجود و مشهور و لكن در این ظهور اعظم
سدّ منع برداشته شد و بجای آن حرّیت عدا و عنایت گشت .
و از حضرت ولی امرالله در ابلاغیه خطاب به محفل

روحانی ملی بهائیان ایران است . قوله الصریح :
اما راجع به قضیه رقص و تقلید البسه نساء غرب فرمودند اول
و ثانیه محفل ملی بهائیان درین ایام که اخلاق در آنسامان
تدقی نموده و تقلید و عدم تقلید و لا مذهبی رواجی شدید
یافته این است که جمهور بهائیان را از قبل این عهد کرا را
و مراراً در کمال تأکید و بنهایت صراحت تذکر دهند که
تجاوز از آداب بهائی و مخالفت مبادی سامیه امریه راجع
به تقدیس و تنزیه و عفت و عصمت و اعتدال در امور واجتناب

و تحریمها و جهان اما تحسینها فحسن و اختلاف فی تحدیده
فمنهم من حدّه بجزّما زاد علی المشقة و فی الخبر ما یتعدله .
(مجمع البحرين)

از سیئات اهل غرب و عادات مذمومه غیر مرضیه آنان تولید
مفاسد عظیمه در جامعه نماید و بنیه جامعه را ضعیف نماید
و از رونق بیندازد بهائیان باید همت در ترویج و اقتباس
از حسنات اهل غرب نمایند نه تقلید سیئات آنان امتیاز
بهائیان حقیقی در این است لا غیر .

آداب

اکل و شرب و جلوس

و نیز در کتاب اقدس است قوله تعالی :

مَنْ ارَادَ أَنْ يَسْتَعْمَلَ أَوَانِيَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ لَا يَأْكُلْ عَلَيْهِ

در قرآن است قوله . يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا
يُؤَارِي سَوْءَ أَيْتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَقَوْلُهُ
إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا
وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ .

وَالْحَبْزُ أَيْضًا ثِيَابٌ تَنْصَبِحُ مِنَ الْإِبْرِيمِ وَقَدْ وَرَدَ النَّهْيُ مِنَ
الرُّكُوبِ عَلَيْهِ وَالْجُلُوسِ عَلَيْهِ قَالَ فِي آيَةِ الْخَزَائِمِ الْمُسْرِفِ

و قوله تعالى :

إِيَّاكُمْ أَنْ تَنْفَعُوا إِيَّادِيَكُمْ فِي الصِّحَافِ وَالصِّحَافِ خَسَدُوا
مَا يَكُونُ أَقْرَبَ إِلَى اللِّطَافَةِ إِنَّهُ أَرَادَ أَنْ يَرَاكُمْ عَلَى آدَابِ أَهْلِ

اولا ثياب تنسج من صوف و ابريسم و هي مباحة و قد لبسها
الصَّحابة و التابعون فيكون النهي هنا لاجل التشبه بالعجم
و زى المترفين و ان اريد بالخز النوع الآخر و هو المعروف
الان فهو حرام لان جميعه معمول من الابريسم . . . لبس
زين العابدين ثوبين للصيف من مائة درهم اصيب الحسين
و عليه الخز لبس الصارق الخزو كان ابو جعفر يصلّي
الفريضة في جبة خز.

روى عن محمد بن اسمعيل قال سألت ابا الحسن عليه السلام
(حضرت امام موسى كاظم) عن الصلوة في ثوب ديباج فقال
عالم يكن فيه التعايش فلا بأس و شيخ طوسي در تهذيب اين
خبر را حمل بر هنگام حرب نمود كه بالاتفاق جائز است در
خبر است لا تلبسوا الحرير و الديباج و باز هم در خبر است
يكراه الحرير . . . قال اي الخالص الذي لا يمازجه شيء .

(مجمع البحرين)

لحمة موى روى شارب بالاى لب سبلة موى بالاى لب .
آمیل و سبل و سبل سبیل دراز و شاعر عرب در ذم لحیه

۱ الرغوان فی ملکوته الممتنع المنیع .

وقوله تعالى :

قد احب الله جلوسكم على السرر والكراسی لعز ما عندكم

دراز گفت :

لنا صديق وله لحية طويلة ليس لها فائدة

كانها بعض ليالى الشتاء ليلة مظلمة باردة

سخریه (خنده آور) مسخره شخص مسخره سخره وسخریه

مايه مسخره . روايت از امام جعفر صادق است قال :

سألته عن الفراء والسمور والسنجاب والثمالب واشباهه

قال لا بأس بالصلوة فيه

واز امام موسى الكاظم قال سئلته عن لباس الفراء

والسمور والثمالب وجميع الجلود قال لا بأس بذلك .

وشيخ طوسي هرد و روايت را در

تهذيب حمل بر تقيّه کرد و علامه در كتاب منتهی

بر تقيّه حمل نکرد و نیز در تهذيب روايت ديگرى

است :

كان ابو عبد الله يكره الصلوة فى وبر كشيئ لا يؤكل

لحمه .

ودر احاديث ديگر نيز مشعر بجواز نكسل گرديد

مِنْ حُبِّ اللَّهِ وَطَالِعِ أَمْرَهُ الْمَشْرِقُ الْمُنِيرُ .

آداب تحیت

و نیز از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله
المعزیز :

این چهار تحیت (الله اكبر و الله اعظم تحیت و جوابش
بین رجال الله ابهى و الله اجمل تحیت و جوابش بین
نساء) از حضرت اعلی روحی له الفداء است و مقصد از

جاءت احادیث صحیحة فی النهی عن الشرب و الاكل فی
آنية الذهب و الفضة و التوعد بذلك بالعذاب منها
حدیث حذیفة قال سمعت رسول الله ص یقول لا تلبسوا
الحرير ولا الدیاج ولا تشربوا فی آنية الذهب و الفضة
ولا تأكلوا فی صحافهما (واحدتهما صحفه و هو انا) یشبع
الخمسة) فانها لهم فی الدنيا ولكم فی الآخرة رواه —

الشیخان و غیرهما و منها حدیث ام سلمة عن الشیخیین
ایضاً ان النبی قال ان الذی یشرب فی آنية الذهب انما
یجرجر (یصیب) فی نفسه نار جهنم و فی رواية الصلح ان
الذی یأكل و یشرب فی آناء الذهب او الفضة . . . الخ من اجل

هر چهار جمال قدم روحی لا حیاءه الغدا است نه دون حضرتش
و اجرا^۳ هر چهار جائز و نص مانع از تلفظ یکی از آنها موجود
نه پس اگر نفسی هریک را تلفظ نماید از دین الله خارج
نگردد و مورد لوم و طعن و ذم و قدح نشود و تعرض و تحقیر

ذلك ذهب الفقهاء الى تحريم الاكل والشرب في اوانسي
الذهب والفضة لا فرق في ذلك بين الرجال والنساء
انما لهن التحلي بهما تزينا وتجملاً وليس الشرب والاكل
من واديه وذهب داود الى تحريم الشرب فقط ولعلهم يبلغه
حديث تحريم الاكل اولم يثبت ذلك عنده وقال جماعة
بالكراهة دون التحريم وقالوا ان الاحاديث لمجرد التزهيد
ورّد ذلك بالوعيد عليه في حديث ام سلمة المذكور وشدّت
طائفة فقالت بالا باحة مطلقاً والنص حجة عليهم والحق
جماعة من الفقهاء انواع الاستعمال الاخرى كالتطيب
والتكحل بالاكل والشرب ولم يسلم بذلك المحققون وفي
حديث رواه احمد وابوداود عليكم بالفضة بالمبوا بهما
لعبا وجمهور الفقهاء على منع اتخاذا الاواني منها بدون
استعمال و رخصت فيه طائفة والفقهاء على جواز اتخاذا
الاواني من الجواهر النفيسة وان كانت اعلى قيمة من الذهب
والفضة ومنع ذلك بعضهم ولا تنص في هذا الباب قاعدة

جائز نه و اعتراض نباید نمود چه که هر چهار تحیت در کتاب
الهی وارد ولی الیوم بانگ ملاء اعلى الله ابهى است و روح
این عهد ازین ندا " مهتز هر چند مقصود از الله اعظم نیز
جمال قدم روحی لا حبائنه الغدا " است چه که اوست اسم

انّ الاصل فی الاشياء الحلّ لقوله تعالى خلق لكم ما فی
الارض جمیعاً فلا تحريم الا بدلیل و الذی نراه فی حکمة
التحریم ان فی ذلك مظنة الاسراف و الاسراف محرم بنص
القرآن یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجّد و کلوا و اشربوا
ولا تسرفوا انه لا یحبّ المسرّفين و لذانری ان اتّخاذ الجواهر
النفیسة بل تحلّی النساء بالذهب و الفضة اذا جاوز حسد
القصد حرام بهذه الایة كما یحرم الاسراف فی الاكل و الشرب
فان لم یکن اسراف فلا حرمة و قل من حرّم زینة الله التّسبی
اخرج لمبادیه و الطیّبات من الرزق قل هی للذّین آمنوا
فی الحیوة الدّنیة خالصة یوم ! لقیامة كذلك نفصل الایات
لقوم یعلمون و خیر لنا من اتّخاذ الذهب و الفضة اوانی ان
یستثمرهما فی الاعمال الصناعیة و الزراعیة و نتجر بهما
تفصل ثروتنا و تعمّر امتنا و ایضاً فی الحدیث عن النّبی قال
اصل الذهب و الحریر لانا من امتی و حرّم علی ذکرها
و الحرمة علی الرجال قال الجمهور و قال جماعة بکراهة

اعظم ونور اعظم وظهر اعظم ولي ابن تحيت الله ابهسي
كوس بهيت جمال احديت است كه در قلب امكان تأشير نمايد .
و در خطابي ديگر قوله العزيز :

ذلك كراهة تنزيه و تدليسه جماعة من الصحابة منهم سعد بن
ابى وقاص و طلحة بن عبيد الله و صهيب و حذيفة و جابر بن
سمرة و الهراء راوى الحديث و آخرون و اعلمهم حسبو ان النبي
للتنزيه و في حديث عبد الله بن عمران النبي اتخذ خاتما من
ذهب او فضة و جعل نصيبا على كفه و نقش فيه محمد رسول الله
فاتخذ الناس مثله فلما رأهم قد اتخذوها رى به و قال لا
اليسه ابدا ثم انكفأ خاتما من فضة فاتخذ الناس خواتيم الفضة
قال ابن عمر فلبس الخاتم بعد النبي من ابوبكر ثم عمر ثم عثمان
حتى وقع من عثمان في بئر اريس (بئر في حديقة قرب مسجد
قبا بالمدينة) و من هذا جواز التختيم بالفضة . . . و قد
ورد في النبي عن لبس الحرير والجلوس عليه جطة احاديث
صحيحة منها حديث عمر عند الشيخين ان النبي من قال لا تطعموا
الحرير فانه من لبسه في الدنيا لم يلبسه في الاخرة و منها
حديث عبد الله بن عمر عند الشيخين و ابى داود النسائي
و ابن ماجه ان عمر رأى حلة من استبرق تباع فأتى بها النبي
فقال يا رسول الله اتبيع هذه فتجعل بها للمعدين والوفود
فقال رسول الله من اتى هذه لباس من لا خلاق له ليت عسر
ما عا الله ان يلبث فارسل اليه بجهة ديباج فأتى عسر
النبي من فقال يا رسول الله قلت انما هذه لباس من لا خلاق
له ثم ارسلت الي بهذه فقال من انى لم ارسلها لطعمهم
ولكن لتبصيها و تصيب بها حاجتك و منها حديث حذيفة

هو الابهی

بندہ پروردگارا نامہ شعا رسید از عدم مجال در جواب
مجبور به اختصارم در حین تلاوت مناجات و ترتیل آیات
باید مجلس در نہایت سکون و قرار باشد و تکبیر را حین

البخاری قال نہانا النبی ص ان شرب فی آتية الذهب و
الفضة و ان تأکل فیہا و عن لبس الحریر و الدیاج و ان
نجلس علیہ و وردت احادیث أخرى تدل علی جواز ذلک
منہا حدیث عقبہ قال اهدی الی رسول اللہ ص فروج حریر
(قہا مفتوح من الخلف) قلبہ ثم صلی فیہ ثم انصرف
فنزعه نزعا عنيفا شديدا . . . کان کارہ لہ ثم قال لا ینہی
هذا للمتقين و منہا حدیث المورین محزمة انه قد مات للنبي
أقربة فذهب هو وابوه للنبي ص یسئل منہا فخرج النبي ص
وعلیہ قہا عن دیاج مزور فقال یا محزمة خبا نا لك هذا و
جعل یریه محاسنه و قال ارضی محزمة رواها الشیخان و منہما
ما رواه انس انه ص لبس مَشْتَقَةً (قُرْوَة طویل الکمین) من
سندس (رفیع الحریر) اهداها ملک الروم ثم بحث بہا الی
جھنم فلبسہا ثم جاءه فقال انی لم اعطیها لتلبسہا قال فما
اصنع قال ارسل بہا الی اخیک النجاشی رواه ابو داود و لبس
الحریر اکثر من عشرين صاحبیا منهم انس و البراء بن

ورد در اثنا ترتیل آیات باید در قلب گفت .

نگین اسم اعظم

از حضرت عبداللہ در خطاب است قوله

العزیز :

و اما شرح سیوانزل من در خصوص نگین اسم اعظم هر چند بدرجہ مقارن حقیقت است ولی باید کہ تعمق زیاده

عازب ومن اجل هذا التّعاضی فی الاملہ کان تحریم لبس الحریر موضع نظر فحکى القاضى عیاض عن جماعة اباحتہ منهم ابن عُلّیة ولكن جمهور الفقهاء على التحريم ولا نعلم مخالفاً فی جواز لبس الحریر للنساء الا ابن الزہید وقد ابيح لبس الحریر للمعذر كالحرب ونحوه يدل عليها رواية انس عن النبی ص و ايضاً جاء ما يدل على اباحتها للنظر بزيه والتسجيف منه فی الثوب .

كحديث عمر ان النبی ص منہ عن لبس الحریر الا موضع اصبعين او ثلاثة او اربعة رواه مسلم واصحاب السنن ونقول بعد هذا البیان الجامع انظر فی الادلة نظرة دقة وانصاف واستفت قلبك يفتك ولا عليك ان تستمع لرمي نفسك بكتاب الارب النبی ص

نمایند و تدبیر کلی فرمایند زیرا مرکب از دو باء است و چهار
 ها و شرح باء در تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم مرقوم
 گردیده بسیار مفصل است درین نامه نگنجد رجوع بآن شود
 تکرر باء اشاره به مقام غیب و شهود است و اما چهار ها که
 ارکان اربعه بیت توحید است و عدد شش متعم عشره است زیرا
 يك با دو سه سه و سه شش و چهار ده و اشاره باین مقام در
 آیه قرآن است واتمناه بعشر باری هاء را عدد د
 پنج است و این هاء هویت و حقیقت رحمانیت است
 در عدد پنج که عدد باب است ظاهر و آشکار است
 لهذا در قصه نگین اسم اعظم باب باء ها ترکیب شده است
 و همچنین اسم اعظم از آن نقش ظاهر و عدد اسم اعظم نه
 است چون نه را که عدد بهاء است در باب که عدد پنج
 است ضرب نمائید نه پنج است که چهل و پنج گردد و همچنین
 پنج را که عدد باب است در نه ضرب کنی که عدد بهاء است
 چهل و پنج است و این عدد با عدد آدم مطابق است
 و همچنین مفردات نه را چون جمع کنی چهل و پنج است يك
 و دو سه سه و سه شش و چهار ده و پنج پانزده و
 و شش بیست و يك بیست و يك و هفت بیست و هشت بیست و هشت
 و هشت سی و شش سی و شش و نه چهل و پنج و همچنین
 چون عدد باب را جمع کنی پانزده گردد و

يك و دوسه سه و سه شش و چهار ده ده و پنسج
پانزده مطابق عدد حوا است و موافق حديث انا و علي
ابوا هذه الامة مقصد از آدم حقيقت فائضه متجليه فاعلمه
است كه عبارت از ظهور اسما و صفات الهيه و شئونيات
رحمانيه است و حوا حقيقت مقتبسه مستفيضه مستنبطه منفعليه
است كه منفعلي بجمع صفات و اسما الهيه باري اين ادني
رمزي از تركيب اسم اعظم در قصّ نكين رحمانى است و —
همچنين ملاحظه كنيد كه . . . سطوح ثلاثه عالم حق و عالم
امر و عالم خلق است كه مصادر آثار است عالم حق مصدر
فيض جليل است و عالم امر مراتب صافيه لطيفه كه مستنبثى
از شمس حقيقت است و عالم خلق مصدر اقتباس انوار
است كه بواسطه وسيله كهبرى المستفيضه من الحق و المفيضة
على الخلق حاصل گردد باري با حقيقى كه حقيقت كلييه
است چون در مراتب ثلاثه از ذروه اعلى تا بمرکز ادنى

قال بعضى الاصحاب الارتعا طبقى ان عدد التسعة بمنزلة
آدم عليه السلام فان لاحاد نسبة الابوة الى ساير الاعداد
والخمسة بمنزلة حوا فانها التى يتولد منها مثلها فان
كل عدد فيه خمسة اذا ضرب فيها فيه الخمسة فلا بد من
وجود الخمسة بنفسها فى حاصل الضرب و قالوا فى قوله طه

نزول و تجلی کرد جامع و واجد عوالم شد و در افق عزّت
قدیمه دو کوکب نورانی ساطع و لامع گردید کوکبی از یمین
و کوکبی از یسار و این رمز عظیم دوشکلی است که در یسار
و یمین اسم اعظم در فصّ نگین محترم ترسیم گردیده و رموز از
شهر جمال ابهی و حضرت اعلی است و هر چند دوشکل
یمین و یسار بصورت ستاره است ولی اشاره به هیکل انسانی
است که عبارت از سرود و دست و پا است .

آداب معاشرت و مصاحبت

از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی :

قُلْ اَيُّكُمْ اَنْ تَدْخُلُوا بَيْتَ اَحَدٍ اِلَّا بِعَدْرِ رِضَائِهِ وَ اَتْيَاكُمْ

اشارة الى آدم وحواء كل من هذين العددين اذا جمع من
الواحد اليه على النظم الطبيعي اجتمع مايساوي عدد الاسم
المختص به فاذا جمعنا من الواحد الى التسعة كان خمسة
واربعين وحي عدد آدم واذا جمع من الواحد الى الخمسة
كان خمسة عشروهي عدد حواء . (كشكول شيخ بهائي)
و در قرآن است قوله تعالى وَاِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ

أَنْ تَفْتَخِرُوا عَلَى أَحَدٍ مِنْ عِبَادِي بِمَا أَوْثَقْتُمْ مِنْ زَخَارِفِ الْأَرْضِ
سَوْفَ يَفْنَى مَا تَرَوْنَهُ الْيَوْمَ وَيَبْقَى الْمُلْكُ لِلَّهِ الْفَرْدِ الْمَزِيدِ
الْحَمِيدِ .

و قوله تعالى في الكتاب الا قدس :
إِيَّاكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا بَيْتًا عِنْدَ فَقْدَانِ صَاحِبِهِ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ
فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رَدُّوهَا .

در قرآن است قوله تعالى . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا
بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ
خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا
حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى
لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا
غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ
و در قرآن است . قوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ
كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مِنْ يَخَالٍ اقْرَبِكُمْ مَنْ مَجَالَسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
أَحْسَنَكُمْ اخْلَاقًا الْمَوْطِئُونَ أَكْثَرًا . . . في حديث عيسى عليه السلام
روح الله لمن نجاس فقال من يذكر كم الله روحه ويزيد
في علمك منطقه ويرغبكم في الآخرة عمله . . . وقد ورد في
الحديث قُرِّبَ مِنَ النَّاسِ فَرَارُكَ مِنَ الْأَسَدِ . . . إِيَّاكَ وَمَخَالَطَةُ

تَعَسَّكُوا بِالْمَعْرُوفِ فِي كُلِّ الْاِحْوَالِ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْخَافِلِينَ .
و در کلمات مکتونه است قوله جلّ بیانه :

مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از مراقت اشرار دست و دل
هر دو بردار . . . با اشرار الفت مگیر و مؤانست مجو که
مجالست اشرار نور جان را به نار حسابان تبدیل نماید . . .
اگر فیض روح القدس طلبی با احرار مصاحب شو زیرا که
ابرار جام باقی از کف ساقی خلد نوشیده اند و قلیب
مردگان را چون صبح صادق زنده و منیر و روشن نمایند . . .
صحبت اشرار غم بیفزاید و مصاحبت ابرار زنگ دل بزدایند
مَنْ ارَادَ انْ يَسْمَعَ كَلِمَاتِ اللّٰهِ فَلْيَسْمَعْ كَلِمَاتِ اصْفِيَاءِ .
اَنْ يَسْمَعَ كَلِمَاتِ اللّٰهِ فَلْيَسْمَعْ كَلِمَاتِ اصْفِيَاءِ .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله الناصح العشيق :
آفت انسان الفتها بی خردان و گفت اهل عرفان است چه
معاشرت سرایت نماید .
و قوله المحبوب :

هر نفسی مشاهده کنید که زره حرکت نالایقی دارد و یا

السَّفَلَةُ فَانَّهُ لَا يَهْوِي إِلَى خَيْرٍ . . . مجالسة الانذال سيئت
القلوب . . . من خالط الانذال حقر . . . اياك و مصادقة
الفاجر فانه يبيعك بالتافه . (مجمع البحرين)

رائحه غیر تقدیس از او استشمام میشود البته فوراً احتراز .
نمائید و متجنب کنید زیرا ضرر امرالله در تقرب به آن است
چه که نفوسی پیدا شده اند که اسیر نفس وهوی هستند و نام
حق بر زبان مهرانند این نفوس در امرالله از سم قاتل بدتر
و بسیار احتیاط لازم است .

در سفرنامه آمریکا در جواب سو'ال از چگونگی معاشرت
با اشخاص بد عمل قوله المبین :

آن نیز دو قسم است قسمی ضرر بخود صاحب عمل را جامع
است و متعدی نیست البته باید به حکمت شخص بد عمل را آگاه
و تربیت نمود مریض است ایضا شفا دارد اما قسمی کسیه
ضرر بد دیگران میرسد و معاشرت با چنان اشخاص سبب سو'
اخلاق میشود درین صورت ضرر با آن نفوس جائز نیست
مگر برای کسانی که بر منع و تربیت قادر و غالب باشند و حتی
الا مکان سبب تعدیل اخلاق و تحسین اطوار گردند و الا -
حفظ هیئت اجتماعی از مضرات اعمال آن گونه اشخاص راجع
به مرکز عدل و داد است این است که در الواح جمال مبارک
هم حکم معاشرت با ادیان و وحدت عالم انسان است و هم
منع الفت با اشرار و احتراز از اهل نفی و انکار .
و در سفرنامه اروپا قوله المیز :

اشخاصی هستند که آلودگی آنها بدرجه است که حشر با آنها غیر مفید بلکه مضر است البته از آن گونه نفوس دوری لازم است اما کسانی هستند بد اخلاق و بد رفتار که اصلاح حال آنها ممکن است چندان نباید اجتناب نمود و لیس معاشرت با آنها محض بیداری و آگاهی باشد و لکن مردمانی حوصله بی صبری یا بی گذشت که نیت خیر دارند و لیس سلوک ندارند البته نباید آنها را مغفول دانست زیرا صادق اند نه کاذب امین اند نه خائن .

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی : معاشرت با جمیع احزاب را اذن دادیم مگر نفوس که راضیه بغضا در امر الله مولى العری ازیشان بپایند از امثال آن نفوس احتراز لازم امرگ من لى الله رب العرش العظيم .

ثبات و استقامت با معاندان و مغرضان

و معارضان حق تعالی

قوله الا بهی

ان یا هادی ان استمع تداء الله من سدره البهاء انه لا اله

أَنَا الْمُهَيَّمَنُ الْعَزِيزُ الصَّخْتَارُ أَوْصِيكَ يَا أَسْمَى بِمَا وَصَّى اللَّهُ
فِي الزَّيْرِ وَالْأَلْوَاخِ أَنْ اسْتَقِمَّ عَلَى حَبِّ مَوْلَاكَ عَلَى شَأْنٍ لَسُو
تَسْمَعَنَّ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا يَكُونُ مُخَالَفًا لِمَا رُبَّكَ تَكُونُ
مَعْرُضًا عَنْهُ وَمَقْبَلًا إِلَى اللَّهِ مِنْزِلَ الْآيَاتِ أَنْ السَّغِيهَ قَدْ أَخَذَهُ
الْغُرُورُ عَلَى شَأْنٍ يَتَكَلَّمُ جَهْرَةً بِمَا يُلْعَنُ الْأَشْيَاءَ كُلِّهَا
تَاللَّهِ بِهِ حَزَنٌ قَلْبِي وَتَلُوبُ الَّذِينَ أَقْبَلُوا إِلَى الْوَجْهِ فِي هَذِهِ
الْأَيَّامِ الَّتِي فِيهَا زَلَّتِ الْأَقْدَامُ لَا تُدَارِ مَعَهُ فَأَعْرَضَ عَنْهُ
بِسُلْطَانٍ مِنْ لَدُنْ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ كُنْ تَارًا لِأَعْدَاءِ اللَّهِ
وَنُورًا لِأَحِبَائِهِ كَذَلِكَ فَصَّلَ فِي الْكِتَابِ فَصْلَ الْخُطَابِ فَأَمَّا
عَلَى أَثَرِ رَبِّكَ وَلَا تَخَفْ مِنَ الَّذِينَ يَتَكَلَّمُونَ بِأَهْوَاءِهِمْ إِلَّا أَنَّهُمْ
مِنَ الذُّبَابِ إِنْ أَحْرَقَ بِنَارِ الْكَلِمَةِ كَبِدَ كُلِّ مُشْرِكٍ مَرْتَابٍ كُنْ

دِرِّ قُرْآنٍ اسْتَقُولَهُ تَعَالَى : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا
عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا
جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ
رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي
تُخْسِرُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ
يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ إِنْ يُثَقِّفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ
أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَالسَّنَتُهُمْ بِالْتَوْرِ وَوَدَّوا لَوْ
تَكْفُرُونَ . . . عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ

مستقیماً علی شأنِ لا یحزنک قولُ الذین هم أَعرضوا عن اللّٰه
 ربِّ الارباب لا تحزنُ اِنَّکَ معی فی سِدادِ عِظمتی اِنَّ اَکْثَرِ
 بِاللّٰهِ ثُمَّ انْقَطَعُ عَنْ کُلِّ مَشْرِکٍ مَّکَّارٍ وَ لَا تَکُنْ مَعِینًا لِّمَنْ اَنْکَسَرَ
 الْوَجْهَ وَ لَوْ یَنْظُرُ کَذَلِکَ نَزَلْنَا الْاَمْرَ مِنْ لَدُنْ رَبِّکَ الْعَزِیزِ
 الْوَهَّابِ اعانت اهل طغیان بهیچ وجه جائز نه چه که ضرر
 اصل شجر وارد میشود در جمع کتب این حکم نازل در فرقان
 میفرماید لا تَرْکَبُوا اِلَى الَّذِینَ ظَلَمُوا اِنَّشَاءَ اللّٰهِ بَایْدَ بِکُمْ اِل
 قُدْرَتِ بِهْ نَصْرَتِ حَقِّ مَشْغُولِ بِاَشِیدَ مُنْقَطَعًا عَنْ کُلِّ ذِی غَلٍّ
 مِمَّنْ .

و در لوح خطاب به اشرف قوله الابلغ الاحلی :
 انتم یا احباء الله كونوا سبب الفضل لمن آمن بالله وآياته
 وعذابه المحتوم لمن كفر بالله وامره و كان من المشركين .
 و در لوح خطاب به نصیر قوله الابدع الامنع :
 ان یا نصیر تجنب من مثل هؤلاء ثم فرعنهم الى ظل عصمة

منهم مودة واللّٰهُ قَدِيرٌ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ لَا يَنْتَهِاكُمْ اللّٰهُ عَنِ
 الَّذِینَ لَمْ یُقَاتِلُوْکُمْ فِی الدِّینِ وَلَمْ یُخْرِجُوْکُمْ مِنْ دِیَارِکُمْ اَنْ
 تَمْرُوْهُمْ وَ تُقَسِّطُوا اِلَیْهِمْ اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ اِنَّمَا یَنْهٰیْکُمْ
 اللّٰهُ عَنِ الَّذِینَ قَاتَلُوْکُمْ فِی الدِّینِ وَ اَخْرِجُوْکُمْ مِنْ دِیَارِکُمْ وَ
 ظَاهِرًا عَلٰی اِخْرَاجِکُمْ اَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ یَتَوَلَّهُمْ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ
 الظَّالِمُونَ .

رَبِّكَ وَكَنْ نَفْسٍ حَفِظَ عَظِيمٍ ثُمَّ اعْلَمْ يَا نَفْسَ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْ
هُوَ لَا أَنَّهُ يُوَثَّرُ كَمَا يُوَثَّرُ نَفْسُ الثَّمَانِ أَنْ أَنْتَ مَنْ
الْعَارِفِينَ كَذَلِكَ أَلْهَمْنَاكَ وَعَلَّمْنَاكَ بِمَا هُوَ الصَّغِيرُ عَنْكَ
لِتَطْلُعَ بِمَرَادِ اللَّهِ وَتَكُونَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْهُ طَهَّرَ يَدَكَ عَنِ
التَّشَبُّهِ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ وَالْإِشَارَةِ إِلَى دُونِهِ .

و در لوح خطاب به احمد قوله الاعلى : اى اشجار
رضوان قدس عنايت من خود را از سموم انفس خبيثه و ارياح
عقيمه كه معاشرت مشركين و غافلين است حفظ نماييد .
و قوله الرفع الاسنى :

و كن كشملة النار لا عدائى و كوثر البقاء لا حباى و لا تكسبن
من المسترين .

و قوله الاعلى :

يا احباى ثم يا اصفيائى . . . ان وجدتم من احبوا ائسج
الاعراض فأعرضوا عنه ثم اجتنبوا .

و در اثرى بعنوان (خ آرم) است :

اگر نفوس غافله از كلمات نصحيه متنبه شدند فنعم المصرا د
والآ احتراز از چنين نفوس لازم و واجب در اين ظهور ابتدا
اعمال شنيعه و شئونات نفسيه مقبول نبوده و نخواهد بود
البته شنیده ايد كه بعضى از اهل بيان و رؤسای كاذبه

ایشان چه مقدار در بحر هوی مستغرق بودند و با اعمال
شنیعه متعسّك و عامل ولكن درین ظهور اعظم ابدًا مدارا
نشده كَلِّ راتصریحا نهی فرموده طوبی لمن عمل بما أمر من
لدى الحق و اجتنب عن الخلق فیما هم یملون .
و قوله :

بر جمیع احبّاء الله لازم که از هر نفسی که راحه بغضاء از
جمال عزّ ابهی ادراك نمایند از و احتراز، جویند اگر چه بکل
آیات ناطق باشد و به کل کتب تمسّك جوید . . . پس در کمال
حفظ خود را حفظ نمائید که مبارک باد ام تزویر و حیل—
گرفتار آئید .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله المیز :

هو الله

ای بنده حق راستی و دوستی و صلح و آشتی با جمیع
عالمیان از مقتضای حق پرستی است درین دور ابهسی
الحمد لله ضدّیت و قساوت و عداوت و مخالفت و عصبیت
جاهلیت و معاندت دینیه و معارضات مذهبیه و جور و جفا
بکلی مرتفع گشته باید با جمیع عالمیان بنهایت روح و ریحان
معامله نمود مگر منافقان از منافق احتراز و اجتناب لازم زیرا
سبب خمودت و جمودت و کسالت و غفلت و پرورد گردند

نفسشان مثل سرمای زمهریر است هر چند انسان در نهایت
صحت و تندرستی باشد از برد شدید کسالت و ارتعاش
و زکام حاصل گردد این است که نفوس طایفه از رواج کریمه
مشمز گردند لهذا در آیات الهیه الفت با کافه ملل و
همچنین احتراز از اهل نفاق و خلل نازل گشته و عليك التحية
والثناء . ع ع

و قوله العزيز :

هو الله

ای احبای الهی اساس ملکوت الهی بر عدل و انصاف و مروت
و مهربانی بهر نفسی است پس بجان و دل باید بکوشید
تا به عالم انسانی من دون استثناء محبت و مهربانی نمائید
مگر نفوسی که غرض و مرضی دارند با شخص ظالم و یا خائن
و یا سارق نعيشود مهربانی نمود زیرا مهربانی سبب ظفیان
او میگردد و نه انتباه او کاذب را آنچه ملا طافت کنی بسر
دروغ می افزاید گمان میکند نیدانی و حال آنکه میدانی ولی
رأفت کبری مانع از اظهار است . . . مگر حیوانات موزینه را
مثل گرگ خونخوار و مثل مار گزنده و سایر حیوانات موزینه
چه که رحم باینها ظلم به انسان و حیوانات دیگر است مثلاً
اگر گرگی را رأفت و مهربانی نمایی این ظلم به گوسفند است

يك گله گوسفند را از میان بردارد و . . . لهذا باید چاره آن نمود .

وقوله المیز :

عبدالبهاء بی نهایت مهربان است ولی مرض مرز جدام است چه کند . . . باید نفوس مبارکه را از رواج کریهه وامرا غی مهلکه روحانی محافظت و صیانت کرد والا نقض نظیر ممرض طاعون سرایت میکند و کل هلاک میشوند و در بدایت عصور مبارك مركز نقض تنها بود کم کم سرایت کرد و این بسبب الفت و معاشرت واقع گردید .

وقوله المیز :

اگر چنانچه بین دوستان محاذ الله اختلافی جزئی و کلی در امری حاصل شود کل باید بکلی سکوت نمایند و با محبت کنند و سوء ال نمایند تا جواب ارسال گردد باری هر نفسی سبب اختلاف بین دوستان شده باید از و احتراز نمایند و اجتناب کنند .

وقوله الجلیل :

وهریک از یاران چون با اهل غرور مائوس گردد باید بنهایت مهربانی و سرور سبب تنبه او شود و علت تذکر او گردد اجتناب بر و قسم است يك قسم حفظا لا مرالله است و این باید

بروح و ریحان باشد نه بخلطت و شدت و قسمی دیگر از روی غلظت و آن مقبول نه .

و در خطابی از آن حضرت قوله الحنون :

نظر به نقصان خلق نکنید بدیده^۱ کمال نظر نمائید هرچند ضعیف نادان اند و سست در عهد و پیمان اما شما نظرسر به بزرگواری کنید و خوش رفتاری نمائید عزت و احترام دارید و رعایت و خدمت کنید خود را خادم دانید جمیع خلایق را مخدوم شمرید خود را ناقص گوئید و عالمیان را کامل بینید یعنی نوعی رفتار کنید که شخص ناقص احترام انسان کاملی نماید و حقیری در مقابل کبیری رفتار کند این است وضایای جمال مبارك و نصایح اسم اعظم روحی لعباده الفداء^۲

اتصاف بجنوع و احترام از استکبار

و از خود راضی بودن

و نیز در کتاب اقدس است قوله تعالی :

لَمْ يَلَمْسْ لَا أَحَدٌ أَنْ يَفْتَخِرَ عَلَى أَحَدٍ كُلُّ أَرْقَاءُ لَهُ وَادِلَاءُ عَلَى أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّهُ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَكِيمًا .

و در کلمات مکتونه است قوله الحق :

يا ابن الروح لا تفخر على المسكين بافتخار نفسك لأنّ أشي
قدامك و أراك في سوء حالك و المن طيك الى الابد . . .
ای پسران آمال جامه غرور از تن بر آرید و ثوب تکبر از
بدن ببندازید بعزت افتخار مناعید . . . ای ابنا غرور
بسلطنت فانیه ایماں از جبروت باقی من گذشته و خود را به
اسباب زرد و سبز میآرئید قسم بجمال که جمیع را در خیمه
یک رنگ تراب در آورم مگر کسانی که به رنگ من در آیند و آن
تقدیس از همه رنگها است .

و قوله الاعلی :

انّ الانسان مرة يرفعه الخضوع الى سماء العزة و الاقتدار
و اخرى يئزله الخرور الى اسفل مقام الذلة و الانكسار .

و قوله الاعلی :

يا ابنا الانسان هل عرفتم لم خلقناكم من تراب واحد لئلا
يفتخر احد على احد .

و قوله الاعلی :

ای برادران بایکدیگر مدارا نمائید و از دنیا دل بردارید
بعزت افتخار مناعید و از ذلت ننگ مدارید قسم بجمال که
کل را از تراب خلق نمودم و البته به خاک راجع فرمایم .

وقوله الاعلى :

اگر نفس لله خاضع شود از برای دوستان الهی آن
خضوع فی الحقیقه به حق راجع چه که ناظر به ایمان اوست
البته در این صورت اگر نفس مقابل مثل او حرکت ننماید و پسا
استکبار از اظهار شود شخص بصیر بملو عمل خود و جزای
آن رسیده و میرسد و ضرر عمل نفس مقابل بخود او را جسمع
است همچنین اگر نفسی استکبار نماید آن استکبار بحسب
راجع است نمود بالله من ذلك یا اولی الالباب
وقوله الاعلى :

بلی انسان عزیز است چه که در کل آیت حق موجود لکن
خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی دیدن خطائی است کبیر .
وقوله الاعلى :

یا ملاء الاغنیاء ان رایتم من فقیر ذی مرتبة لا تفروا عنه ثم
اقعدوا معه و استفسروا منه عما رشح علیه من رشحات ابخر
القضاء تالله فی تلك الحالة یشهد نکم اهل ملاء الاعلى
ویصلین علیکم ویستغفرنکم لکم و یدعونکم و یمجدونکم بالسنن
مقدس ظاهر فصیح .

وقوله الاعلى :

پاکی از آلاش پاکی از چیز هائی است که زبان آرد و از بزرگی

مردمان بکاهد و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است اگر چه نیک باشد .

وقوله الاعلى :

يا مَلَأَ الْاَغْنِيَاءُ اِنْ رَايْتُمْ فَقِيْرًا لَا تَسْتَكْبِرُوْا عَلَيْهِ تَفَكَّرُوْا فَيَمْسَا
خُلِقْتُمْ قَدْ خُلِقَ كُلُّ مِنْ مَّاءٍ مَّهِيْنٍ .

و در لوح مدینه الرضا قوله الاعلى :

بأن يكونَ راضياً عن احباء الله في الارض و يخفض جناحه
للمؤمنين لأنه لو استكبر على الذين هم آمنوا كأنه استكبر
على الله و نموزُ بالله من ذلك يا مَلَأَ الْمُخْلِصِيْنَ .

و از حضرت عبد البهاء است قوله العزيز :

اليوم هر خاضع که بهیچ وجه راضی وجود در او نیست و به
بندگی جفیع دوستان قائم رویش چون به تابان درخشند
و هدایت بخشند .

و قوله الجمیل :

اليوم تسألُ عبد البهاء محبت و خضوع و خشوع احباء است
بیکدیگر و تا حقیقت محبت قلبیه و نهایت محبت و فنا و تعلق
روحانی در قلوب احباء بیکدیگر جلوه ننماید البته موهبت
کهری جهانگیر نشود .

و در سفرنامه است . قوله الحکیم :

خاضع و خاشع باشید زیرا انسان تا خود را نيك
نمیداند بلکه خویش را عاجز می بیند و قاصر میدانند. رومی به
ترقی است ولی به محض اینکه خود را خوب دانست و گفت
من کامل هستم غرور و دنیو حاصل نماید .

و قوله الجلیل :

هر نفس از برای خویش وجودی بیند و خیال تمیز و تفریدی
آن از آثار نفاق است و علامت نفاق باید شوون خود را
فراموش کرد و در مقام فنای محض آمد و الاّ ملاحظه وجود
عاقبت سبب شرك گردد و بادی کفر محض خضوع و خشوع
و محو و فنا و اطاعت و انقیاد محبوب .
و قوله اللطیف :

عبودیت و کودکی آزادی است سروری و بزرگی اسارت ابدی
فقر و فنا و محو و صفا نورانیت حقیقت انسانی است و ایمن
وادی امن و امان شائعه وجود چنان زمام از دست بیسرد
تا در قعر سجین مقرر دهد و از آیات علّیین محجوب نماید .
و قوله الحکیم :

آنکس که از خود راضی است مظهر شیطان است و آنکه
راضی نیست مظهر رحمن خود پرست ترقی نمیکند اما آنکه
خود را ناقص میبیند در صدر اکمال خویش بر میآید و

ترقی میکند اگر کسی هزار حسن داشته باشد باید آنها را
 نبیند بلکه در صدر دیدن نقص خود باشد مثلاً اگر نفسی
 عمارتی داشته باشد که تمام مزین و محکم باشد ولی در یک
 دیوار یا سقفی جزئی شکاف باشد البته جمیع را فراموش
 کرده به مرتبت آن یک شکاف پردازد و علاوه برای انسان
 کمال مطلق محال است پس هر چه ترقی کند باز ناقص
 است و نقطه بالاتر دارد به محض آنکه بآن نقطه نظر نمود
 از خود راضی نمیشود.

و قولها العزیز :

نباید نفوس را توهین نمود و به جهالت نسبت داد که تسو
 ندانی و من دانم بلکه باید به جمیع نفوس به نظر احترام نظر
 کرد.

در قرآن است قوله ان الله لا يحب كل مختال فخر وقوله : ولا
 تمش فی الارض مرحاً وقوله : وكذلك يطبع الله علی قلب كل متكبر
 جبار وقوله : فليس مثوی المتکبرین وقوله : ما صرف عن آیاتی الذین
 یتکبرون فی الارض بغیر الحق و فی الحدیث : لا یدخل الجنة
 من كان فی قلبه مثقال حبة من خردل من الکبر . وعن النبی
 لولم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو اکبر من ذلك العجب
 العجیب . عن امیرالمؤمنین . سیئة تسوءک خیر من حسنسة

وخطابی از آن حضرت به بشیر السلطان در شیراز
است قوله المنادی للمبودیة :

هو الله

ای بشیر روحانی نامه شمارسید والته تاحال عکس فانی
بدست مبارك آن حبیب نورانی وصول یافته است دیگر
انتظاری نمانده است اما مسأله تاج مبارك نهایت آرزوی
عبدالمهیا این بود که بعد از صعود حضرت مقصود روحی
لترتبه عقبته الفداء عکسی بر ندارم مگر در یوم فدا در پهای
دار و پا خود بر سردار در حالیکه تاج مبارك زینست سر
گردد در چنین حالت عکس برداشته شود ولی توفیق رفیق
هر کس نگردد این آرزو هنوز میسر نشده در پاریس ولندن
جمع گیری از اصحاب جرائد و روزنامه اصرار زیاد داشتند
که عکس بردارند ولی این عبد راضی نشد يك روز با چهار
دستگاه عکاسی درب خانه حاضر شده بودند که به مجرد
خروج عکس بردارند این عبد آن روز از خانه بیرون نرفت
تا شب شد روز ثانی باز حاضر شدند چاره نیافت
چون اینکه عبا بسر کشد و از در خانه بسرعت تمام داخل

تمجبهك. وقال رسول الله أن الله تعالى يقول الكبرياء
ردائی والمظمة ازاری فمن نازعنی فی واحد منهما القیته فی
النار.
(مجمع البحرین)

اتومبیل گردد باز ممکن نشد زیرا روزی به منزل امة الله مسس
 کرویر مدعو بودیم با نهایت محافظه از اینکه عکس بردارند
 چون از اتومبیل بیرون آمدیم بکمال سرعت وارد خانه گشتم
 ولی رو برو خانه بود از آنخانه و اطایق رو بکوچه آئینه عکس
 را صلیط نموده بودند از عقب سر عکس بدی برداشته شد
 روز ثانی در جرائد طبع گردید ولی به هیئت نا مناسب
 لهذا مجبور شدم که بواسطه عکاسی ماهر عکس برداشته
 شود تا عکسهای بی جا موقوف گردد با وجود این از الطاف
 خفیه جمالبارک روحی لعتبة قدسه الغداء رجا دارم و آرزو
 مینمایم که عکس با تاج و تاج مانند سراج بردارم اگر چه
 لیاقت ندارم که مثابه آن اکیل جلیل کلاهی بر سر نهم ولی
 آرزویم چنان است شما دعائی بفرمائید که این آرزو حصول
 پذیرد البته عکس مکمل گرفته خواهد شد اما سیاحت نامسه
 و وقایع سفر نگاشتن موکول به همت خود آقا میرزا اسدالله
 است و عليك البهاء الابهی .

لسان شفقت و ملائمت واجتناب از لعن و لعن

و کثارت و کثرت و مایکدربه انسان

عنه

از حضرت بهاء الله است قوله تعالى :

لَا تَسْبُوا أَحَدًا بَيْنَكُمْ قَدْ جِئْنَا لَاتِّحَادٍ مِنْ عَلَى الْأَرْضِ وَاتِّفَاقِهِمْ
يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَا شَهِرَ مِنْ بَحْرِ بَيَانِي بَيْنَ عِبَادِي وَلَكِنَّ الْقَوْمَ
أَكْثَرَهُمْ فِي بُعْدٍ عَيْنٍ أَنْ يَسْبُوكَ أَحَدًا وَيَمْسُوكَ غَيْرَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
اصْبِرُوا وَتَوَكَّلُوا عَلَى السَّمِيعِ الْبَصِيرِ إِنَّهُ يَشْهَدُ وَيَرَى وَيَحْمِلُ
مَا أَرَادَ بِسُلْطَانٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ هُوَ الْمُقَدَّرُ الْقَدِيرُ.

در کتاب اقدس و قوله جل و عز :

أَتَمَّا تُعَمِّرُ الْقُلُوبَ بِاللِّسَانِ كَمَا تُعَمِّرُ الْبُيُوتَ وَالْأَيَّامَ بِالْيَدِ وَ

و در قرآن است قوله تعالى : " وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا لَا يَحِبُّ اللَّهُ
الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ " و قوله تعالى : " وَالَّذِينَ هُمْ
عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ " وقوله : " وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا " وقوله :
" يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا قَوْمًا مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا
خَيْرًا مِنْهُمْ . . . وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ

اسباب آخر قد قدرنا لكل شیء سبباً من عندنا تمسکوا به
وتوکلوا علی الحکیم الخبیر.

و قوله تعالى :

ای رفیق عرشى بد مشنوو بد مبین و خود را ذلیل مکن و
عویل بر میار یعنی بد مگو تا نشنوی و عیب مردم را بزرگ مدان
تا عیب تو بزرگ ننماید و ذلت نفس میسند تا ذلت تو بهره
نکشاید پس با دل پاک و قلب طاهر و صدر مقدس و خاطر
منزه در ایام عمر خود که اقل از آنی محسوب است فارغ باش
تا به فراغت ازین جسد فانی به فردوس معانی راجع شوی
و در ملکوت باقی مقریایی.

و در لوح بشارات است قوله الا منع :

یا اهل بهاء شما مشارق محبت و مصالح عنایت الهی بود.

الْفُسُوقُ بِمَدِّ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتَّبِعْ قَوْلَكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ
لَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ
لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ يَا
أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا
وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ

لسان را بست و لمن احدی میلاشد و چشم را از آنچه
لایق نیست حفظ نمائید آنچه را دارائید بنمائید اگر مقبول
افتاد مطلوب حاصل و الا تعرض باطل تروه بنفسه مقبلیسن
الى الله المهيم القیوم . سبب حزن مشوید تا چه رسد
به فساد و نزاع امید است در ظل سدره عنایت الهیه تربیت
شوید و بما اراد الله عامل گردید همه اوراق يك شجره
قداره های يك بحر .

و در لوح خطاب به حاجی محمد کریم خان است قوله

الاعلی :

لو تمشی بلا حذاء و تنام بلا وطاء و تنوح فی العراء لخیر لك
من ان تحزن من آمن و هدی .
و در کتاب عهدی قوله الاعز :

خبیر . و قال رسول الله ان الله عز وجل حرم الجنة علی کل
فحاش بذی قلیل الحیا لا یبالی بما قال ولا ما قیل فیہ . و فی
الحديث: ان الله یصلی الرقی ما یصلی علی العنق کما فی
الرقی من الخیر ففی المنف من الشر . و این بیت از عماد فقیه
است :

گردرجهان دلی ز تو خرم نمیشود

باری چنان مکن که شود خاطری حزین

ای اهل عالم شما را وصیت مینمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شما است به تقوی الله تمسک نمائید و به ذیل معروف تشبیه کنید . برآستی میگویم لسان از برای ذکر خیر است آنرا بگفتار زشت میالائید عفا الله عما سلف از بعد کل باید بما ینبغی تکلم نمایند و از لعن و طعن و ما یتکذر به الانسان اجتناب نمایند مقام انسان بزرگ است .
و قوله عزّ بیانه :

دانای آسمانی میفرماید گفتار درشت بجای شمشیر دیده میشود و نرم آن بجای شیر کودکان جهان ازین بدانائی رسند و برتری جویند .

بهوش باش دلی را ز قهر نخراش

بناخنی که توانی گره گشائی کرد

وعن ابی هریره قال رسول الله انکم ان لم تسمعوا للناس باموالکم فلیسمعهم منکم بسط الوجه و حسن الخلق . و قال رسول الله " ما دخل الرفق فی شیئ الا زانه و ما دخل الخرق فی شیئ الا شانه و قال طوی لمن تواضع فی غیر منقصة و أنفق ما لا جمعه فی غیر مصیة و یرحم اهل الذلّ و المسکنة و خالط اهل الفقه و الحکمة و عن ابی عبد الله من علامة شرک الشیطان الذی لا

و قوله الا کرم :

اذکروا العباد بالخير و لا تذکروهم بالسوء و بما یتکذرون به
انفسهم . . . لسان از برای ذکر حق است حیث است
بشیت بیالائید و یا به کلماتی تکلم نمائید که سبب حزن
عباد و تکذراست .

و قوله الحق :

لسان شفقت جذاب قلوب است و مائده روح و بمشابه
معانی است از برای الفاظ و مانند افق است برای اشراق
آفتاب حکمت و دانائی .

نهی از اعتراض بر عقائد و اعمال و بر کلمات دیگران
و عدم احراق و محو آنها

از حضرت بهاء الله است قوله الا لطاف الابهی :

از قراری که استماع شد بعضی الواح نارینه آن مشرک بالله
را حباً لله سوخته اند (میرزا یحیی ازل) اگر چه این فعل

شك فيه ان يكون الرجل فحاشا لا يبالي بما قال ولا ما
قيل فيه .

من خیر از آن واقع شده و لکن چون حبا لله بوده عفا الله عما سلف لکن ابدًا محبوب نیست عند الله که کلمات احدی محو شود .

در لوح خطاب به سلمان است قوله الاعلی :

باری ای سلمان بر احبای حق القا کن که در کلمات احدی بدیده* اعتراض ملاحظه نمائید بلکه بدیده* شفقت و مرحمت مشاهده کنید مگر آن نفوسی که الیوم در رد الله الواح ناریه نوشته .

و در مقاضات است قوله الحزیز :

آنچه گفته میشود ما را مقصد بیان حقیقت است توهمین عقاید ظل دیگر نیست مجرد بیان واقع است و بس والا به وجدان نفسی تعرض ننمائیم و اعتراض روا نداریم .

و در کتاب اقدس :

لا یعترض احدٌ علی احدٍ .

و نیز در توفیحات حضرت نقطه است قوله الاعلی :

ولکن اوصیک الا تصقر خدک للناس فان الناس لا حیاء لهم و امش معهم بما هم علیه من التعارف فان لذلک الدیسین احسن و لک اجمل و ان وقعت ذلة علی احدٍ من اصحاب ذلک الذین فکانما وقعت علی اصل الشجرة ان احفظ نفسك

أَلَا يَقُولُ أَحَدٌ فِيكَ كَلِمَةٌ بَاطِلٌ فَإِنَّ الْعَوَّامِينَ عَزِيزٌ وَلَا أَحَبُّ لَكَ
الذَّلُّ .

وقوله الاعلى :

واحذر من الفتنة وراقب التقية ألا ترى في نفسك خوفاً
ولو كنت في تلك الأرض .

وقوله الاعلى :

وانت راقب حكم التقية .

حکمت

از حضرت بهاء الله در لوح حکمت است قوله

الحكيم :

قُلْ إِنَّ الْبَيَانَ جَوْهَرٌ يَطْلُبُ النَّفْوَذَ وَالْإِعْتِدَالَ أَمَّا النَّفْوَذُ
مَعْلَقٌ بِاللَّدَافَةِ وَاللَّدَافَةُ مَنْوَلَةٌ بِالْعُلُوبِ الْفَارِغَةِ الصَّافِيَةِ أَمَّا

در نهایی ابن الاثیر است: قال النبی امرتُ أَنْ أَخَاطِبَ
النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ وَقَالَ النَّبِيُّ أَنَا مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا
أَنْ نَتَكَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ . در کتاب الغیبة تألیف
ابو عبد الله محمد بن ابراهیم من جعفر النعمانی از اهل
نعمان شهری مابین بغداد و واسط از اجلاس علمیه

الاعتدال امتزاجه بالحكمة التي نزلناه في الزبر والاسواح
ايضاً در لوحی است قوله جلّ وعزّ :

اليوم بايد جميع به اوامر الهية كه در كتاب اقدس نازل شده
متمسك باشند و به كمال حكمت فيما بين خلق مثنى كنند
اين است امر الله اوبى لك وللعاملين و هر نفس بشير
حكمت تكلم نمايد آن كلام لدى العرش مقبول نبوده و نيست
ان اعرفوا يا احبائي ما نزل في هذا اللوح وتمسكوا به من
لدن عليم خبير .
و قوله :

يا حكيم حكمة الله حافظ عباد است و نير من في البلاد لا زال
كل را به حكمت و بيان و مقتضيات آن امر نموديم مقصود
اين مظلوم از اول ايام الى حين آنكه مذهب الله را سبب
بغضا ننمايند .

و در سورة الرئيس است قوله عزّ بيانه :

شيعة معاصر با محمد بن يعقوب كليني؛ أنس بن مالك قال
سمعتُ رسولَ الله يقولُ لا تحدّثوا الناسَ بما لا يعرفون
ا تحبّون ان يكذب الله ورسوله . وعن جابر بن واثلة قال
امير المؤمنين اتحبّون ان يكذب الله ورسوله حدّثوا الناس
بما يعرفون و امسكوا عقابنكم قال علي بن الحسين حدّثوا

اَنَا لَوْنُخْرِجُ مِنَ الْقَبْرِ الَّذِي لِبَسْنَاهُ لضعفكم ليفد ينفس من
فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِأَنْفُسِهِمْ وَرَبِّكَ يُشْهَدُ بِذَلِكَ وَلَا سَمْعَهُ
إِلَّا الَّذِينَ انْقَطَعُوا عَنْ كُلِّ الْوُجُودِ حُبًّا لِلَّهِ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ .
و در لوحی دیگر خطاب به حاجی ذبیح قوله :

أَنَّكَ قُلُوبُ يَا قَوْمَ تَالَلَّهِ قَدْ ظَهَرَ الْبَحْرُ وَسُرَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكَ اللَّيْلُ
تَعْتَكُوا بِهَا وَلَا تَتَّبِعُوا كُلَّ غَافِلٍ كَانَ عَنْ بَحْرِ الْعِلْمِ بَعِيدًا
كُنْ نَاطِقًا بِالْحِكْمَةِ وَذَاكِرًا بِالْحِكْمَةِ وَمَعَاشِرًا بِالْحِكْمَةِ كَذَلِكَ
حُكْمٌ مَنْ كَانَ عَلَى الْأَمْرِ قَوِيًّا إِنَّ الْأَمْرَ هُوَ سَعَاءٌ وَالْحِكْمَةُ هِيَ
الْشَّمْسُ الْمَشْرِقَةُ مِنْ أَفْقِهَا نَعِيمًا لِمَنْ تَوَجَّهَ إِلَيْهَا مَعًا إِنَّهُ
مِنْ أَهْلِ الْبَهَاءِ قَدْ كَانَ مِنْ قَلَمِ الْعَزْمِ قَوِيًّا .
و قوله الاعز :

قُلْ إِنَّ الْحِكْمَةَ رَأْسُ الْأَعْمَالِ وَمَالُهَا تَعْتَكُ بِهَا مَنْ لَدُنْ
أَمْرِ قَدِيمٍ .

النَّاسُ بِمَا يَعْرِفُونَ وَلَا تَحْطُوهُمْ مَا لَا يَطِيقُونَ فَتَفْرُوهُمْ بِنَا وَدَرِ
بَصَائِرِ الدَّرَجَاتِ اسْتَخَالَطُوا النَّاسَ مَا يَعْرِفُونَ وَدَعَوْهُمْ
مَا يَنْكُرُونَ وَلَا تَحْطُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَعَلَيْنَا إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ
مُسْتَصْعَبٌ لَا يَتَحَطُّهُ إِلَّا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَوْحِيٌّ
امْتَحِنِ اللَّهَ قَلْبُهُ لِلْإِيمَانِ .

و در فردوس العارفين است؛ رَوَى أَنَّ عِيسَى قَالَ يَا صَاحِبَ

و قوله الاعز :

مقصود آنکه احبای حق نباید مضطرب و خائف باشند بلکه باید شهادت را در سبیل دوست فوز عظیم شعرند اگر واقع شود نه آنکه خود را در مهالك اندازند چه که در ایمن ظهور کل به حکمت مأیورند .

و قوله الرفع :

یا احباء الله اشربوا من عین الحکمة و طیروا فی هوا الحکمة و تکلموا بالحکمة والبیان كذلك بأمرکم ربکم العزیز العلام .

و قوله الامنع :

انا نوصیک و الذین آمنوا بالحکمة التي انزلناها بالفضل فس الزهر و الالواح .

و قوله الابدع :

انا نزلنا الكتاب و امرنا کل فیة بالحکمة الکبری لئلا یظهر

الحکمة کن کالطیب الناصح یضع الدوا حیث ینفع و یمنع حیث یضر لا تضع الحکمة فی غیر اهلها فتکون جاهلاً ولا تمنعها عن اهلها فتکون ظالماً و لا تکشف سرک عن کل احد فتکون مفتضاً .

و در شرح القصیده سید رشتی است . قال سیدنا و مولانا الصادق علیه آلاف التحية و الثناء ما کل ما یعلم یقال

ما تضارب به افتدة المباد .

و قوله جلّت عظمتہ :

عالم را ظلمت احاطه نموده سراجی که روشنی بخشد حکمت
بوده و هست مقتضیات آنرا باید در جمیع احوال ملاحظه
نمود و از حکمت ملاحظه مقامات است و سخن گفتن باندازه
شأن و از حکمت حزم است . . . لا تطمئنوا کل وارد و لا —
تصدقوا کل قائل .

و قوله الحکیم :

از نفوسی که حکمت به او عنایت شده اسکندر بوده از سوال
نمودند بچه تدبیر در اندک زمان بر اکثر اقالیم ظفر یافتی
ذکر نمود دوست را حفظ نمودم نگذارم دشمن شود و دشمن
را سعی نمودم تا دوست شود و این کلمه معقول است طوی
للعاطین .

ولا کلّ ما يقال حان وقته ولا کلّ ما حان وقته حضر اهله
و در کتاب مجمع البحرین ضمن بیان لغت لطف فی الحدیث
لا جبر ولا تفویض قلت فماذا قال لطف من ربك بین ذلك
قیل هو نظیر قوله ویسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربي
فانّ المقامات السبعة تقتضی الاکتفا بالاجمال فیها و تترك
التفصیل . خصوصا مع ملاحظة کلم الناس علی قدر عقولهم

و قوله علت حکمته :

این عهد آنچه از برای خود خواسته ام از برای کل دوستان
حق خواسته ام و اینکه به حکمت و حفظ امر شده و میشود
مقصود این است که ذاکرین در ارض بمانند تا بذکر ربّ
المالین مشغول شوند لذا هر کل حفظ نفس خود و اخوان
لا امر الله واجب و لازم .

و قوله تمت حجّته :

ولکن در جمیع احوال باید ناظر به حکمت باشید چه که ناس
ضعیف اند و به مقام بلوغ نرسیده اند در بلایا و فتن
مشاهده میشود اکثری از احباء هم متزلزل و مضطرب میشوند
لذا نظر بر رحمت سابقه و عنایت محیطه کل را به حکمت امر
نمودیم و در هر مقام که ذکر تبلیغ شده ذکر حکمت از قبل و
بعد بوده اگر کلمه فصلیّه بتعامها ظاهر شود ناس بالمرة

و فی الحدیث ما کلم رسول الله العباد بکله عقله قط
ایضاً قد أمرت بعداراة الناس . . . و رأس العقل بعد الايمان
بالله مداراة الناس ای ملائمة الناس و حسن محبتهم و
احتمالهم لئلا ینفروا . عبد الاعلی قال قال لی ابو عبد الله
جعفر بن محمد یا عبد الاعلی ان احتمال امرنا لیس بمعرفته
و قبوله ان احتمال امرنا هو صونه و ستره عن لیس من اهله

اجتناب نمایند درین صورت کسی گوش به بیانات که سبب
هدایت بریه است نمی دهد و با اهل بهاء تقرب نمیجویند
تا به عرفان مطلع امر فائز شوند جمعی از جهلاء رؤسا
ناس واقع شده اند و از علماء مذکورند و آن نفوس نظر به
حفظ مراتب خود بکمال جدّ و جهد در منع ناس سعی
مینمایند خاصه اگر بهانه به دستشان افتد سوف یسرون
خسران انفسهم و یظلمن بما عطاوا فی ایام الله العظیم
القیوم .

و قوله الاحکم :

بیان اگر به اندازه گفته شود رحمت الهی است و اگر تجا و ز
نماید سبب و علت هلاک .

و قوله الافصح :

لا تطعثنوا من کل مدّع ولا تصدّقوا کلّ ناطقٍ ولا تطهّسروا

فاقرهم السلام ورحمة الله یعنی الشيعة و قل قال لکسم
رحم الله عبداً استجد مودة الناس الى نفسه والينا بان
یظهر لهم ما یعرفون و یکف عنهم ما ینکرون و الله ما الناصبة
لنا حرباً اشدّ مؤنته من الناطق علینا بما نکرهه .

قال ابو عبد الله من اذاع علینا حدیثنا هو بمنزلة من جحدنا
حقنا قال ابو عبد الله انی لا حدّث الرجل الحدیث فینطلسق

المستور لكل خاضع .

وقوله الا جمل :

اکثری از ناس راضع اند^{باید} ایشان را اولاً به لیس حکمت
و به اغذیه لطیفه تربیت نمایند و بعد باغذیه قوی
کذلك يقتضى الحكمة ان ربيك ليهوالمربيّ العليم .

وقوله الا بلغ :

اگر حکمت و بیان نباشد کل مهتلا خواهند شد در هر
صورت نفس باقی نه تاناس راهه شریعه^{*} احدیه هدایت
نماید .

و خطاب به حاجی میرزا علی اکبر نراقی است قوله

فرضت طاعته :

ای علی قبل اکبر هنگامی که تعلقا^{*} عرش در منظر انور حاضر
بودی ملکوت بیان الهی تو راه حکمت امر فرمود باید در

فیحدث به عنی کما سمعته فاستحل به لیس منه والبراءة منه
عن ابی عبد الله قوم یزعمون انی اما مهم ما أنالهم بامام
لینهم الله کما سترت ستره^{*} هتکوه اقول کذا وکذا فیقولون
انما یمنی کذا وکذا انما انا امام من اطاعنی قال ابو عبد الله
اما والله لو کانت علی افواهم او کیه لحدث کل امر
بما له والله لو وجدت اتقیاء لتکلمت والله المستعان نسیب

کل احوال به آن ناظر باشی و هر نفسی به آنچه از بسند مشیت ظاهر شده عامل شود من غیر فتنه و ضوضاء بسیار به آنچه اراده نموده فائز گردی حکمت جوهری است جذاب هر بعیدی با بعقصر قرب جذب نماید و هر غریبی را بوطن کشاند نفوسی که به زخارف دنیا دل بسته و بمناصب قانیه مغرور گشته اند متنبه نشوند و از خواب غفلت بیدار نگردند مگر به اسبابی که حق به آن عالم است و حکمت مذکوره در کتب و الراح اتق این اساس بوده است ان ربك ليهو العليم الخبير. اگر دست قدرت حجاب این مقام را بردارد و ما عند الله مشهور شود کل شهادت دهند که آنچه از قلم اعلی جاری شد همان محبوب و موصل به مطلوب است قد قرء کتابك لدی الوجه واجبتك بهذه الكلمات الّتی بها اشرقت شمس علم ربك طوبی لقوم يعطون وما یفوز به الا

نرمان قال دخلت علی ابی عبدالله ایام قتل المملی بن خنیس مولا فقال لی یا حفص حدثت المملی بأشیاء فاذاعها فابتلی بالحدید انی قلت له ان لنا حدیثاً من حفظه علینا حفظه الله و حفظ علیه دینه و دنیا یا مملی انه من کتم الصعب من حدیثنا جعله الله نوراً بین عینه و رزقه العز فی الناس و من اذاع الصعب من حدیثنا لم یمت حتی یعضه الملاح او یموت

المخلصون .

و در اثری خطاب به ملا علی بجزستانی است :

ولكن جمع امور به حکمت باید واقع شود امریکه سبب
ضوضای خلق شود البته مغایر حکمت است ان اجتنبوا
یا احبوا الله و اصفیائه از حق سائلیم که موید شویم به
آنچه او امر فرموده نه به آنچه ما مصلحت دیده و می بینیم
و یا خوب میدانیم انه اعلم بنا منا و هو العليم . . . هر
امری که در کتاب الهی به حکم صریح مزین باشد و سبب
اشتعال نار بغضا گردد عمل به آن جائز نه كذلك حکم
محبونا و مولانا فضلاً من لدنه علينا و علی عباد المقبلین .
و در لوحی خطاب به زین العقبین است :

ولیکن نظر به حکمتی که در الواح الله نازل شده بعضی
احکام که اليوم سبب ضوضای ناس و طت احتجاب خلق

متحیراً . حضرت صادق بمعلی بن خنیس یا معلی اکتسم
امرنا ولا تذعه فانه من کتم امرنا ولا یدفعه اعزه الله فسی
الدنیا وجعل نوراً بین صنیه یقوده الی الجنة یا معلی ان
التقیة دینی و دین آباء و لا دین لمن لا تقیه له الی ان -
قال و المذیع لامرنا کالجاحد له امرنا مستور منقطع
المیثاق فمن هتک علينا اذله الله .

است اگر ترك شود لا بأس و اما اعمالی که سبب اعراض
و اشتها نیست مثل انكار و ادای حقوق و امثال آن
البتة كل باید به آن عامل شوند .
و قوله عفت هدایت :

وصیت الهی آنکه جمیع احباء بکلمه تکلم نمایند که سبب
وحشت من علی الارض شود و یا مخالفت ملوک و غیره از
ان استشمام گردد جمیع باید به حکمت و بیان حرکت نمایند
و به کمال صلاح و سداد منقطعاً عن الفساد در بلاد به
اسم مالك ایجا زاکر و مشهور و معروف باشند مخصوص
نفوس که از ساحت مقصود مراجعت نموده اند باید بکمال
آداب ظاهره باطنه و حکمة منزلة بین بریه عمل نمایند .
و در لوحی قوله الاهی :

بنام محبوب یکتا الیوم باید دوستان الهی به حکمت ناطق
باشند و بسامینفی زاکر حق آگاه گواه است که آنچه
از قلم اعلی جاری شده و میشود مقصود ارتقای خلیق
و فراغت و آزادی بوده و خواهد بود باید صاحبان لسان
و بیان که به حق منسوبند به حکمت تمام اطفال ارض را تربیت
نمایند گفتار باید به مثابه ربیع باشد تا اشجار و جـسـور
سبز و خرم شوند يك کلمه اثرش مانند ارباب ربیع است کلمه

دیگر به مثابه سموم بگو ای دوستان در جمیع بیانات عربیه
و فارسیه از قلم اعلی امر به حکمت نازل شد و معذلسک مشاهد
میشود بعضی از و غافل اند .

وقوله الحق :

هو الله تعالى شأنه المظنة والاقتدار
یا مهدی علیک سلام الله ورحمته ایام مبارک رمضان است
روزها صائم و شبها قائم و ناطق بمضی از مدعیان
محبت در اطراف از عمل و حکمت همد و محروم اند و لکن
الله هو الستار الخیر مکرر این کلمه علیا ذکر شد لاتصد
من کل قائل ولا تطمئنوا من کل وارد این مظلوم از حق
میطلبد کل را موید فرماید بر عمل به آنچه امر فرموده اند
هوالموید المقتدر القدير .

و در اثری جلت کلماته :

و اینکه از قبل مرقوم داشتید که الواح رسیده و امر تقیه در
آن نازل هذا حق بحد از شهادت حضرت بدیع علیه
بهاء الله الالهی الذی ظهر و اشرق من افق الاقتدار و
بحد از شهادت حضرت علی من ارثر میم علیه من کل بهاء
ابهاء امر به عدم اقرار صادر سبحان الله آنچه نفوس
غافله ظالمه خواستند بکلمه غیر حق تکلم نمایند قبول

فرمودند و به کمال روح و ریحان جان را فدا نمودند و در
حین نزول حکم ثانی هر هنگام لسان عظمت بکلمه « ناطق
که اکباد را میگذاخت و احجار را آب مینمود و وقتی فرمودند
قلم اعلیٰ نوحه مینماید و میفرماید اُستروا ما عندکم ظلم
ظالمین و غفلت غافلین به مقامی رسیده که قلم بکلمه یکی از
حروفات قبل تکلم نموده التقیّة دینی الی آخرها و مقصود
حفظ نفوس مقدسه بوده ملاحظه فرمائید چه مقدار از نفوس
که من غیر ستر و حجاب و تقیه جان انفاق نمودند امر به
حکمت شد چنانچه اکثری از الواح به آن مزین .

و در اثری دیگر جلت حکمت :

بعضی از احکام است که الیوم عمل به آن ضرری نداشته و
ندارد و هر کل واجب است که عمل نمایند و بعضی سبب
ضوضاء ناس خواهد شد لذا معلق است بوقت آن

نفوسی که الیوم بافق اعلیٰ ناظرند و به حق موقن اگر در

لا تأتَمِنُوا صَاحِبًا وَلَا تَتَّقُوا بَصْدِيقًا أَحْفَظْ أَبْوَابَ فَمِّكَ
عَنِ الْمُضْطَجَعَةِ فِي حَضْنِكَ لِأَنَّ الْإِبْنَ مَسْتَهِينًا بِالْأَبِ وَالْبِنْتَ
قَائِمَةً عَلَى أُمِّهَا وَالْكَنَّةَ عَلَى حِمَاتِهَا وَأَعْدَاءَ الْإِنْسَانِ أَهْلَ
بَيْتِهِ .

بعضی اعمال تکاهل نمایند و یا مقتضی حکمت نازله ندانند
نباید بر آن نفوس سخت گرفت آن ربك لهو الکریم ذو الفضل
العظیم . . . در رحمت و شفقت ظهور تفکر فرمائید لمصرک
ان الرحمة تخجل فی نفسها ان تتسب الیه وسجدت
رحمته التي عجزت عن ادراکها کل عالم بصیر .

و در لوحی است قوله جلّ بیانه :

حین خروج از عراق کل را وصیت نمودیم به حکمت و به آنچه
سبب فلاح و نجاح کل است ولکن بعد از توجه مظلوم بسه
مدینه کبیره در ماه محرم بعضی عمل نمودند آنچه را که
سبب ضوضاء عظیم شد چه که عامه خلق بقطره از بحسرسر
آگاهی فائز نشده اند . . . این امور مثل این ایام جائز
نه چه که خارج از حکمت است اکثری از خلق غافل و خود
ناظر لذا آنچه سبب فصل است عند الله محبوب نه فصل
سبب اجتناب و بعد است . . . امروز باید به اسباب
تتمتک نمود که سبب تقرب و توجه عباد گردد یا اولیاء الله
تتمتکوا بما تنجذب به الافئدة و القلوب اعمالی که سبب
انقلاب و اشتعال نار بغضا است جائز نه و بعزّ قبول فائز
نه این ظهور از برای وصل کل نه فصل است .

و قوله الاعلی :

آنچه در ماه محرم در ظهور مبشر در نیا* عظیم واقع شده
جز اهل حق بر آن آگاه نبوده و نیستند لذا فرح آن ایام
سبب انقلاب و ضغینه و بغضای عباد میگردد حکمت
اظهار فرح و سرور آن ایام را تصدیق نمی نماید .

و قوله الاعز الابهی :

و آنچه در باره* ف ا رس نوشته بودید کتاب او در منظر
اکبر حاضر و جواب نازل و ارسال شد ولیکن باید به حکمت
رفتار نمایند ابتدا از منزل و مرسل صریحاً تکلم نمایند اکثری
از ناس غیر بالغ و رضيع اند طفل حینی که از ام متولد
شد باید به اولین دار نه لحم و اشیا* ثقیله تا مرتبه سه
مرتبه تربیت شود و به مقامی برسد که بتواند از فواکه مختلفه
و نعماء متعدده متنعم شود باید بسیار تأکید فرمایند
در ستر امر و حکمت و مدارای با ناس . . . باید به اقتضای
استعداد ناس عمل نمایند آنچه درین ایام امر مستسّر
باشد احسن است .

و قوله الاعلی :

در کل احوال به حکمت ناظر باشند و ناس را به حکمت
محضه دعوت کنند چه که ضعیف اند و از مطلع وحی الهی
و مشرق ظهور ربانی غافل و بی خبرند اگر امری مشاهده

نمایند و به حقیقت آن پی نبرند البته اجتناب نمایند در این صورت امر تبلیغ معوق ماند مثلاً مولود مبارک در محرم واقع بذلك رفعه الله بالحق و جعله من الامداد للعباد اگر نفسی در بلاد اسلام بر حسب ظاهر در شهر محسوم بشرایط عید عمل نماید البته از حکمت خارج شده چه که اکثری از مبارکی آن یوم و ما ولد فيه مطلع نیستند و همچو گمان مینمایند که سبب و علت عید العیاذ بالله عداوت بسید الشهدا علیه من کل بها ابها بود چه که جاهل اند و نمیدانند که مطلع آیات و مظهر بینات ظاهر و ناظبق است ازین گذشته از روایاتی که نزد خودشان محقق است ملاحظه اند چنانچه فرموده سید الشهدا روح ماسوا فداء بعد از قائم به اسم قیوم ظاهر و جمیع انبیا و اصفیا در ظل آن حضرت مجتمع .

و قوله الاحلی :

اسی مهدی ارسال نفوس به اطراف غیر محبوب چه که راحه غیر مرضیه استشمام میشود عسی ان یتوهم الناس بما لا ینبغی لساحة ربك القدس عن العالمین در سنین اولیه نظر به اعلاء کلمة الله و اظهار امر بین عباد لازم بود چنانچه در جمیع اطراف و آفاق انتشار نفحات الواح منعمه و

فوحات کلمات الهیه ظاهراً بایدی قاصدین و باطناً بسه
ملائکه مقربین شده فوق آنچه افتده و عقول ادراک نمایند
از صدر امر و مطلع فضل برگل من علی الارض افاضه
گردید و لکن حال ذهاب و ایاب نفوس معینه به نظر
خوب نمی آید شاید سبب خطرات افتده ضعیفه و هلاک
بعضی از عباد شود باری از جهت محبوب و از جهت سی
غیر محبوب به تدبیرات امریه الهیه باید درین فقره تفکر
نمایند و آنچه صلاحیت عباد است معمول دارند .

و در لوحی دیگر قوله الاعلی :

نفوسی که در این فتنه کبری مضطرب شده اند مداهنه
با ایشان لازم که شاید به بحر اطمینان راجع شوند ایسن
معلوم بوده که اکثری از نفوس ضعیف اند لکن برحمت
سابقه الهیه ناظر تا آنکه نفس محروم نماند خاصه نفوسی که
در افتتان من شدائد نموده اند باری بر آن جناب لازم
است که به امثال آن نفوس مدارا نمایند که شاید کسلسل از
فضل الهی محروم نمائند .

و در اثری از خادم خطاب به ناظر است قوله :

بعد از مطالعه آن و اطلاع بما فیہ به ساحت اقدس فائز
و تماماً عرض شد فرمودند رفیق همراه شما به نصایح الهیه

عمل ننمودند چه که لا زال از لسان این مظلوم شنیده بود که باید به جمیع ناس به کمال محبت و شفقت و بردباری معاشرت کند و تکلم نماید و به کمال حکمت ما بین ناس به تبلیغ امر متوجه باشد و او در مجالس و محافل به غیر ما اذن الله تکلم نموده و هم سبب اختلاف شده در جمیع الواح ناس را به محبت و اتحاد امر نمودیم چه که اختلاف سبب تضییع امر الله است انشاء الله آن جناب موفق شوند به اصلاح ما ظهر من الاختلاف و جمیع را به کلمه الهیه به مدینه احدیه کشانند که شاید نسیم انقطاع و الفت از مداین قلوب مرور نماید و هواهای کدره تیره را زایل کند انه لهو المقدر الامر العظیم — انتهى

بعضی عرایض به ساحت اقدس فائز و مشتمل بر شکایت از جناب نبیل بوده و بعضی از آن نفوس آنچه مذکور نمودند مطابق واقع بوده لذا یومی از ایام جناب نبیل احضار شدند لسان قدم بالمواجهه به بیانات شافیه کافیه ناطقین بعد ایشان مضطرب شدند و رفته عریضه بساحت اقدس ارسا نمود و در آن عریضه اظهار توبه و ندامت و عجز لا یخصسی نموده و فی الحقیقه مقصود ایشان در هر حال نصرت امر بوده آنچه کرده اند و گفته اند همچو دانسته اند مصلحت

امر در آن است و لکن این عهد فانی متحیر است که چگونه
 میشود بعد از الواح منزله و احکام محکمه و اوامر سطوره
 مثل ایشان به مقتضیات نفوس و مجالس و محافل عمل نمایند
 و از حکمت منزله در الواح غافل شوند و لکن عفا الله عنه
 فضلاً من عنده انه لهو العفو الغفور بسیار افسوس است اگر
 چه در ظاهر نصرت امر از او مفهوم میشود و لکن چون مخالف
 امر الله است ثمری نداشته و نخواهد داشت چه که الیوم کل
 به حکمت مأمورند و از اموری که سبب ضوضاء و فساد شود
 ممنوع . . . ملاحظه فرمائید در اکثری از الواح حکم حکمت
 نازل و هر نفسی هم به ساخت اقدس فائز جمال قدم تصریحاً
 او را به حکمت امر فرمود مخ این احکام محکمه و اوامر متقنه
 جمعی از احباء در اکثری از بلدان به غیر حکمت معمول
 داشته اند و به این واسطه نعیق ناعقین و صیاح منکرین
 مرتفع شد و سبب اضطراب و احتجاب نفوس ضعیفه گردید
 آنچه به غیر امر الله واقع شود اگر چه خیر محض باشد ضرر
 نخواهد بخشید بلکه شر از آن ظاهر شود اینکه در بساره
 جناب حاجی احمد ذکر فرمودید صحیح است فی الحقیقه
 جناب نبیل به غیر حکمت عمل نموده اند حکم غلیان در کتاب
 اقدس نازل نشده حق جل کبریا به نظر به حکمت بالغه

و حفظ عباد در این فقره حکم فرموده اند تا دوستان حق مبتلا نشوند این قدر از لسان مبارک استماع شد که اطفال را تربیت نمایند تا از اول ممتاز به آن نشوند جز این کلمه مبارکه استماع نشده و الیوم جمیع مأمور به کتاب اقدس اند که به آن عامل شوند و آن هم نه اعمالی که الیوم سبب تفصیل و ضوفاً خلق شود در جمیع موارد باید به حکمت ناظر بسود نسأل الله بان یمصنا و یحفظنا و یوفیانا علی خدمه امیره المحکم العتین .

و در اثری دیگر خطاب به آقا سید میرزا افغان :
ملاحظه فرمائید در اکثری از الواح کل را به حکمت امر نموده اند و جمیع را به اخلاق و آداب و اعمال طیبه مرضیه حسنه امر فرموده اند معذک بعضی تجاوز از حدود الهی نموده سبب تعاق و وضوای نام گردیدند چنانچه یومی از ایام تلقیاً عرض ایستاده بودم ذکر شهدای آن ارض را فرمودند و مکرر از لسان اقدس علیهم بها* الله اصفا* شد و بعد فرمودند اگرچه فی سبیل الله شهید شدند و شهادتشان مقبول است ولیکن قدری از حکمت تجاوز نموده بودند انه لیهو العالم الخبیر در سنه گذشته در اکثری از بلدان خود احباب سبب وضوفاً شده بودند مع آنکه در اکثر الواح کل را وصیست

فرموده اند به حکمت و صبر و سکون و بها برتفع به امرالله
 المبهمن القیوم از جمله احباب از توجه به شطر اقدس منع
 شده اند و نهی صریح در کتاب نازل معذک مسافریسن
 ازید از مهاجرین در این ارض موجودند . . . البته اگر
 به امرالله ناظر بودند و اراده های خود را در اراده مالک
 قدم قانی و لاشیش مشاهده می نمودند حال رایات امر در کل
 بلاد مرتفع بود و از آن گذشته آنچه برخلاف امرالله واقع
 میشود نفع نداشته و ضرر بخود انفس فایده راجع سهیل
 است از اجماع این ارض از برای اصل شجره مبارکه هم ضرر
 داشته و دارد چنانچه حرکت از ارض سر سبب اجماع
 احباء شد در آن ارض و لکن از لسان عظمت این کلمه مکرراً
 اصفا شد فرمودند آنچه بر ساحت عرش وارد شود سبب
 و طت اعلائی کلمه الله است چنانچه تا حال همین قسم
 مشاهده شد بعد از ورود در این ارض که ارض سجن باشد
 حکم از مصدر ظلم صادر که با احدی ملاقات نکنند حتی
 راک هم به جهت خلق رنجور بدون ضابطه نزد مسجونین
 نرود چنانچه مقصود عالمان در اشهر معدوده به حمام
 تشریف نبردند . . . اینکه از حسن سلوک احبای آن ارض
 مرقوم فرموده بودید که به حکمت حرکت مینمایند این ففسره

سبب سرور لا یحصى شد انشاء الله در كل احيان بافقوامر
ناظر باشند و به حکمت منزله عامل قسم به آفتاب حقیقت اگر
عباد معرضین اقل از خردلی به مقامات احبای الهی مطلع
شوند هرآینه يك يك را طواف کنند قد غشت الالهـــــــــــــواء
ابصارهم ومنعتهم عن اللّٰه رب العالمين .

واز حضرت عبدالجہاۃ در سفر نامہ امریکا قولہ

المزیز :

دیشب وضع مجلس (مجلس عقد مستر اوپروص ربات) خیلی
موافق حکمت ومورث صحبت بود که عقد وازدواج بهائی در
مجلس قانون مسیحی هم جاری شود تا نفوس بدانند که
اهل بهاء دریند این رسومات جزئی نیستند و رعایت هر
قوم وملت را دارند از هر نقی دورند و با جمیع ادیان درینها
صلح و سرور حضرت بهاء الله در لوح برهان فرمودند
یا احباء الله اشرهوا من عین الحکمة و طیروا فی هوا الحکمة
وتکلموا بالحکمة والبیان

وقوله الحكيم :

احبای الهی باید پرده دری نکنند آشکار پنهان باشند
و با کمال ظهور در پس حجاب به حسن تدبیر با جمیع
احزاب مراوده نمایند و از فساد و فتنه بدخواهان اطمینان

یابند و به رموز خفیه ایشان آگاه شوند . . . باری احباء
باید بسیار به حکمت رفتار کنند .

اتصاف به نشاط و انبساط و احتراز

از حزن و غم و مصائب

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعلی :
افرحوا بفرح اسمی الاعظم الذی به تولّیت الایفة و انجذبت
عقول المقربین .

وقوله عز و علا :

لا تجزَعوا فی المصائب و لا تفرحوا ابتغوا امرأ بین الأسرین
هو التذکر فی تلك الحالة و التنبه علی ما یروّ علیکم فسی
العاقبة كذلك ینبئکم العلم الخبیر

و در لوح طبّ قوله الاعز الاعلی :

اجتنب الهمّ و الغمّ بهما یحدث بلاء ادهم .

و در کلمات مکتونه قوله جلّ و علا :

یا بن الانسان افرح بسرور قلبک لتکون قابلاً للقاء و مرآة
لجمالی . . . یا بن الوجود ان یسک الفقر لا تحزن لا ن

سلطان النساء ينزل عليك في هذه الايام ومن الذلة لا تخف
لان العزة يصيبك في هذا الزمان .

وقوله الاعلى : يا على عليك سلام الله وعنايته
ذكر اول آنكه بايد در جميع احوال بافرح و نشاط و انبساط

عن عبد الله مسعود رضى الله عنه قال قال النبي صلى الله
عليه وسلم ليس منا من لطم الخدود و شق الجيوب و دعسا
بدعوى الباطنية . رواه البخارى و مسلم و الترمذى و النسائى
وابن ماجه و روى عن النبي صلى الله عليه و آله قال النائحة و من حولها
من ستمعيها فعليهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين و روى
انه لما مات ابنه ابراهيم و سمعت عيناه فقال له عبد الرحمن
بن عوف اليس قد نهيتنا عن البكاء فقال انما نهيتكم عن
صوتين اجمعين فاجرين صوت النساء فانه لهيب و لهيب
و مزامير الشيطان و من خدش الوجوه و شق الجيوب و رنسة
الديطان ولكن هذا رقة جعلها الله في قلوب الرحماء ثم
قال القلب يحزن و العين تدمع و لا نقول ما يخطئ السرب
وروى ان عمر رأى امرأة تهكى على ميت فنهاها فقال النبي صلى الله
عليه و آله يا ابا حفص فان العين باكية و النفس مهابة و المعسر
حديث . (كتاب بستان المارفين)

در قرآن است لا تفح ان الله لا يحب الفرحين . در تفسير

باشی و شهر این مقام محال بوده و هست مگر بذیل توکل کامل توکل نمائی این است شقایصم و فی الحقیقه دریاق اعظم است از برای انواع و اقسام هموم و غموم و کدورات و توکل حاصل نشود مگر به ایقان مقام ایقان را اثرها است

بیضاوی است لا تفرح لا تبار و الفرح بالدنیا مذموم مطلقاً لانه نتیجه حبها و الرضا بها و الذهول عن ذماتها فان الحلم بان ما فيها من اللذة مفارقة لا محالة یوجب الفرح كما قال اشد الضم عندی فی سرور تیقن عند صاحبه انتقلاً و كذلك قال تعالی و لا تفرحوا بما آتاكم و علی السبیل التبی فیها بكونه مانعاً عن محبة الله فقال ان الله لا یحب الفرحین ای بمنزلة الدنیا . و در کتاب مجمع البحرین ضمن کلمه عذب فی الخبر المیت یعذب بیکاً امله علیه .

و در ضمن کلمه مزح است . فی الحدیث کثرة المزاح فی السفر غیر ما یسخط الله من المروءة قیل و لا قصور فی المزاح مطلقاً بنفیر الباطل لما روی من الله قال انی لا مزح و لا اقول الا الحق و حدیثه مع الحجاز الی سألته ان یدعولها بالجنة و هو یقول لا یدخل الجنة عبوز مشهور و نفسی الحدیث ما من مؤمن الا و فیهِ رعاية کان فیهِ دعاية . در قرآن است قوله تعالی . و الصابرين فی البأساء اولئك

و تیرها .

و قوله الصدق :

و عنایت مقصود فالعیان مشارک در شایند بفرح ذکر الهی از احزان دنیا و کدورات آن فارغ گردند و بذكر دوست یکتا قسب را منظور دارند .

و قوله عز وجل :

يَسْئَلُ اللَّهُ بَانِ بِجَمَلِكَ آيَةَ سرورى بين العباد بحیث لا تحزنك شغونات الخلق ولا تذكرك احوال الذين هم كبروا بالله العزيز المحبوب .

و قوله الحق :

حق منيع شاهد وكواهاست اگر فی الجملة تفكر در عنایات الهیه

یومنون اجرهم مرتین بما صبروا و قوله ثم کان من الذین آمنوا و تواصوا بالصبر تواصوا بالرحمة و قوله انما یوقى الصابرون اجرهم بغير حساب . و قوله یتواصوا بالحق و تواصوا بالصبر اصبروا و صابروا فی الحدیث بمن عزی حزینا کسى فی الموقف حلة یحبر بها . . . فی الدعاء اعوز بك من الهم و الحزن و العجز و الكسل ثمیل هذا من جوامع الکلم لما قالوا انواع الرزائل ثلاثة نفسانية و بدنية و خارجیة و الاول بحسب القوى التى للانسان العقلیه و الغضبیة و الشهویة ثلاثة

نمایند هرگز محزون نشوند و خود را مغموم ننمایند .

وقوله الاعلی : اینکه در مصیبات از ظم اعلی اظهار
حزن میشود مقصود از آن اظهار رحمت و شفقت است و الا هر
نفسی بمحبة الله فائز شد و صمود نمود او بفرح اکبر فائز
قسم بسدره منتهی که در کل احیان ناطق و شاهد است
اگر از فرح يك نفس مستقیمه مرفوعه اهل ارض آگاه شوند
بشطر الله توجه نمایند .

و در لوحی است قوله الاعلی :

فی هذه المصيبة (شهادت سلطان الشهداء و محبوب
الشهداء) التي تردى هیکل العظمة برداء الحزن . . . قد

ايضا والهم والحزن يتعلق بالعظيمة والجبن بالفضيلة
والهزل بالشهوة والمجز والكسل بالبدنية والنسخ
والفلبة بالخارجية والدعاء يشتمل على الكل وفي دعاء آخر
اعوذ بك من الهم والغم والحزن وفي حديث صفات المؤمن بمعد
همه طويل غمه وذلك نظر الى ما بين يديه من الموت
وما بعده . (مجمع البحرين)

لانه ان عاش الانسان سنين كثيرة فليفرح فيها كلها
فانزع الغم من قلبك وابعد الشر عن لحمك .

ناح فی هذه المصیبة الکبری طمی الاعلی . . . اگر چه بسر هر نفسی که از رحیق محبت الهی آشامیده لازم است که در آن مصیبت کبری ورزیه طمی با صاحبان مصیبت که ملاء اعلی هستند شریک شود چه که طلعت مظلوم یکسال حزن ظاهر و هویدا است اظهاراً لفضله و وفاته و رحمتیه و عنایتیه انه لیه الفضال القدیم ولكن آن جناب و سائر احباب از دوستان الهی باید به کمال تسلیم و رضا و صبر و اصطبار مشاهده شوند .

وقوله الاعلی : یا اسی الحاء طوی لعین بکست
لعنائک . . . طوی لعین بکت لعنائک .

وقوله الاعلی : و سلطانک یا محبوب الوجود و مقصود الغیب و الشهود لویکی هیون العالم و تحرق اکبار الاسم لا یلیق لهذه الرزیه التي فیها یسمع کل شیء ضجیع قلبک و صریخ فؤادک .

وقوله الاعلی : یا اهل مدائن الاسماء و طلعات

فی الحدیث ان فی الله قراء فی کل مصیبة فتغزوا بغزاة الله . . . من لم یتغیر بعزاة الله تقطعت نفسه طوی الدنیا
جسرات . (مجمع البحرین)

آنچه را در گذشته است فراموش کن و آنچه پیش نیامده برای آن
تیار صبر . (پندنامه آذربایجان اسبند فقره ۳)

الفرغات فی الجنة العليا واصحاب الوفا فی ملکوت البقا
بدلوا اثوابکم البیضا و الحمراء بالسودا بما اتت المصیبه
الکبری (شهادت امام حسین) و الرزیه العظمی التي بها
ناح الرسول .

و در لوحی است قوله الاعلی :

نیکو است حال نفسی که بحق راجع شد و به رفیق اعلی
صعود نمود مع حالتی که اهل ملاء اعلی استتشافی محبت
محبوب نمایند از برای چنین نفسی نباید محزون بود نشهد
انه ارتقی الی الرقیق الاعلی و قاز بانوار به العلی الاعلی
باید از برای نفوسی که در سجن دنیا مانده اند محزون
بود بلکه نوحه و ندبه نمود اگر قدری بطرف قواد و حکم
بالغه الهیه توجه نمایند بعین الیقین مشاهده نمایند که
آنچه وارد میشود بر احبای حق آن بهتر است از برای ایشان
از آنچه در آسمانها و زمین است که در هر حال به منتهای
فضل و کرم با چنین نفوس معاطه شده و میشود لعمری لهو
اخرق الغطاء لیضعون الاجساد و یطیرون الی ذلک
الحقام المقدس المشرق المنیر ان فی شدتهم رخا و فی
موتهم حیاة طوی للمعارفین .

و از حضرت عبد البها در خطابی است قوله المبین المتین :

حضرات حواریون مسیح روح‌القدس را بر فراز دار دیدند
اگر چنانچه به آه و حنین مشغول میشدند چگونه آغساق را
به راتحه محبت الله معطر مینمودند آن بود که متفق و متحد
شدند و یوم صعود شمس حقیقت را از افق احدی مشهود
دیدند و به خدمت پرداختند و جهان را منور کردند پس
معلوم شد که مصائب وارده بر مظاهر مقدسه الهیه نبایست
سبب تأثیرات شدید گردد تا چه رسد به امثال ما . . .

باید احبای الهی به نشر نفعات مشغول باشند نه باسائله
مهرات و نه مشغولیت به آه و حسرات و نه استغراق در بحر
سکرات این است حقیقت حال .

و در سفرنامه امریکا است قوله الجلیل :

تو باید همیشه سرور باشی و با اهل انبساط و سرور محشور
و با اخلاق رحمانی متخلق زیرا سرور مدخلیت در حفظ
صحت دارد و از کدورت تولد امراض میشود آنچه مایه
سرور دائمی است روحانیت است و اخلاق رحمانی کسبه
حزنی در پی ندارد اما سرور جسمانی در تحت هزار گونه
تغییر و تهدیل است .

و قوله المحبوب : همیشه مایه سرور قلوب گردید
زیرا بهترین انسان کسی است که قلوب را بدست آرد و خاطری

نیازارد و بدترین نفوس نفسی است که قلوب را مگر نعايد و سبب حزن مردمان شود همیشه بکوشيد که نفوس را سرور نعايد و قلوب را شادمان کنيد تا بتوانيد سبب هدايت خلق گرديد و اعلان کلمه الله و نشر نفعات نعايد .

و قوله العزيز : همیشه خوش خبرها شيد اخبار خوش را همیشه زود منتشر نعايد و سبب سرور و انتباه قلوب گرديد اما اگر به جهت نفسی پیام و خبر بدی داشته باشید در ابلاغ و مذاکره آن عجله نعايد و سبب حزن طسرف مقابل نشويد من وقتی خبر بدی را برای شخصی دارم — صریحاً به او نميگويم بلکه نوعی با او صحبت ميکنم که چون آن خبر را می شنود صحبت من مایه تسلی او ميگردد .

و از حضرت ولي امر الله راجع به آداب عزا در جواب پرسش سوم فرمودند :

لباس سیاه در ایام مخصوصه احزان امر اجباری نبوده ولی مستحب است و در این مقام رجال و نساء مساوی اند و راجع به رقص فرمودند هر چند از محرمات محسوب نشود ولی مراعات آداب بهائی و اعتدال بر یاران واجب و تقلید عوام بسیار مضر .

ضیافت واداش

در کتاب اقدس است قوله تقدس و تعالی :

قد رُقم علیکم الضیافة فی کلِّ شهرٍ مرةً واحدةً وَلَوْ بِالْعَمَاءِ إِنَّ اللَّهَ ارَادَ أَنْ یُوَلِّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ بِأَسْبَابِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنْ رِیَآکُمْ أَنْ تُفَرِّقَکُمْ شَوْءٌ مِّنَ النَّفْسِ وَ الْهَوَیْ کُنُوا کَالْأَصَابِعِ فِی الْمِیْرِ وَ الْأَرْكَانِ لِلْجَدَنِ کَذَلِکَ یُعْظَکُمْ قَلَمُ الْوَحْیِ إِنَّ أَنْتُمْ مِنَ الْمَوْقِفِینَ وَ دَر رساله سوال و جواب است . سوال رقم

علیکم الضیافة واجب است .
جواب — واجب نه

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله المبین :

در خصوص ضیافت در شهر بهائو سوال نموده بودیم —
مقصود ازین ضیافت الفت و محبت و تبتل و تذکر و ترویج
مساعی خیریه است یعنی بذکر الهی مشغول شوند و تلاوت
آیات و مناجات نمایند و با یکدیگر نهایت محبت و الفت
مجری دارند و اگر در میان دو نفس از احباء اضرائی حاصل
هر دورا دعوت نمایند و به اصلاح ما بین کوشند و در امور
خیریه و اعمال بریه مذاکره نمایند تا نتایج مدوخته حاصل

گردد .

و خطاب به مستر ریوی در واشنگتن امریکا است

قبوله العزیز :

ای ثابت پر پیمان در خصوص مهمانی به جناب منشای دی
مرقوم نموده بودی این مهمانی روزی از نوزده روز حضرات
باب تأسیس بنمود و جمال مبارک امر و تشویق و تحریر
فرمود لذا نهایت اهمیت را دارد البته کمال دقت در آن
بنمائید و اهمیت بدهید تا آنکه مقرر و دائمی گردد احبای
الهی مجتمع شوند و در نهایت محبت و روح و ریحان الفت
نمایند و به کمال آداب و وقار حرکت فرمایند و ترتیل آیات
الهی کنند و مقاله های مفیده قرائت نمایند و نامه های
هدیه البها بخوانند و یکدیگر را به محبت جمیع تشویق و تحریر
نمایند و با کمال روح و ریحان مناجات کنند و قصائد و نعموت
و محامد حق قیوم تلاوت نمایند و نطقهای فصیح مجری
دارند و صاحب منزل باید به نفس خویش خدمت یاران
نماید و همه را دلجوئی کند در کمال خضوع مهربانی فرماید
اگر مجلس چنانکه باید و شاید بر وجه محرر انعقاد یابسد
آن عشاء عشاء ربانی است زیرا نتیجه همان نتیجه است و
تأثیر همان تأثیر .

و قوله العزيز :

مهمانی نوزده روزه در نهایت همت بین عموم باید مجسری گردد و این مهمانی چون بین یاران است باید بیان دلائل قاطعه از برای بیانیها گردد تا متدینین بی خبر با خبر گردند .

(دستورها و رسوم و آدابی که ضیافت نوزده روزه در ایام حضرت ولی امرالله بآن قرار گرفت در فصل سوم از باب هشتم مذکور است .)

اجابت دعوت

و نیز در کتاب اقدس است قوله تعالی :

اِذَا دُعِيتُمْ اِلَى الْوَلَاءِ وَالْعَزَائِمِ اجِيبُوا بِالْفَرَحِ وَالْاِنْخِلَاطِ
وَالَّذِي وَفَى بِالْوَعْدِ اِنَّهُ اَوْنٌ مِنَ الْوَعْدِ .

آداب احتفالات

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی
اَنْ اتَّخَذُوا فِیْ اَیَّامِ اللّٰهِ بِذَٰلِكَ یَنْتَشِرُ اَمْرُهُ بَیْنَ الْعِبَادِ وَتَمُزَّ

النفحات على البلاد أن استمعوا ما نُصحتهم به من قلم
الوحي من لدن عزيزٍ جميل لا تختطفوا في أمر الله لأنَّ به
تفرح أفئدةُ المشركين أن اجتمعوا بالروح والريحان ثم
اتلوا آيات الرحمن ، بها تفتح على قلوبكم ابواب العرفان
إذا تجدوا انفسكم على استقامة وتروا قلوبكم في فرح مبین .
و در لوحی خطاب به آقا جمال بروجر دی است قوله

الامنع :

احبای الهی در هر جمع و محفلی که جمع شوند باید به
قسمی خضوع و خشوع از هر یک در تسبیح و تقدیس الهی
ظاهر شود که ذرات تراب آن محل شهادت دهند به خلوص
آن جمع و جذبه بیانات آن نفس زکیه ذرات آن تراب را اخذ
نماید نه آنکه تراب به لسان حال ذکر نماید انا افضل منکم
چه که در حمل مشقات فلاحین صابرم و بگلّ ذی روح اعطای
فیض فیّانی که در من ودیعه گذاشته نموده و مینمایم و مسع
همه این مقامات عالیّه و ظهورات لا تحصی که جمیع مساعی
باحتاج وجود از من ظاهر است فخر ننموده و نینمایم و به
کمال خضوع در زیر قدم گلّ ساکنم .

و در لوحی خطاب به محمود از بهائیان سر چاه

خراسان است . قوله الاعلی :

باید اولیاء در هر دیار بحکمت و بیان در محافل و مجالس جمع شوند و آیات الهی را قرائت نمایند چه که آیات محدث نار محبت است و شعل آن ولکن باید در جمیع احوال به حکمت ناظر باشند و اجماع هم از پنج الی نسیه کافی است و محل هم باید متعدد باشد چه اگر در یک محل قرار دهند غافلین آگاه شوند و سبب ضوضاء گردد .

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله المیز حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الله الابهی در مجمع روحانیان تلاوت فرمایند .

هو الابهی

ای عاشقان روی حق دوستان را محظی باید و مجمعی شاید که در آن مجامع و محافل بذکر و فکر حق و تلاوت و ترتیل آیات و آثار جمال مبارک روحی لا حیاة الفداء مشغول و مألوف گردند و انوار ملکوت ابهی و پر توافق اعلی بر آن مجامع نورا بتابد و این محافل مشارق اذکار است که به قلم اعلی تعیین و مقرر گردیده است که باید در جمیع مدن و قراء تأسیس شود و چون تقرر یابد مجامع خصوصی منسوخ شود ولی حال چون مجامع عمومی در بلاد مؤسس نه چه که سبب هیجان اشرار و تعرض فجّار گردد لهذا محافل خصوصی

که عدد نفوس حاضره مطابق عدد اسم اعظم است اگر
تأسیس گردد لا بأس فيه و مقصد ازین آن است که درین
مخافل جمع کثیر حاضر نگردد که بادی جزع و فزع و شیون
جهلاء گردد و این مجامع روحانی در نهایت تنزیه و تقدیس
ترتیب یابد تا از محل و ارض و هوایش نفحات قدس استشمام
گردد و جمال قدم نظریه حکمت امر فرمودند که در بسالار
حال بیش از عدد اسم اعظم احباء در جایی اجتماع ننمایند
موافق حکمت است مقصود این است که در شریعت الهیه
محل عبادت و مجمع تلاوت عمومی مشرق الاذکار است و پس
و او ناسخ جمع مجامع و مخافل عبادتیه ولی مخافل معارف
و مجامع خیریه و مجالس غزویه و محاضر نافعه نیز جائز بلکه
لازم و واجب ولی حال نظریه حکمت کل اینها در خالی نه

فی الحدیث . اطفئوا نائرة الضغائن باللحم و الثريد . . .
اکرموا الضیف و ذکر من جطة اکرامه تعجیل الطعام و طلاقه
الوجه و البشاشة و حسن الحدیث حال العواکله و مشایعته
الی باب الدار و عن النبی ﷺ انه قال من لم یجب الدعوة فقد
عصى و روی ان رجلاً اضاف رسول الله مع اصحابه و کان فیهم
رجل صائم فقال له رسول الله اجب اخاک و افطر و افق یوماً
مکانه و روی انه قال ان دمی احدکم الی طعام فلیجب فان

لهذا باید حال به مجامع روحانیه کفایت گردد و ثمره اول این مجامع جمیع خدمات را علی المجالۃ باید تکفل نمایند و احبای الهی باید بجهت مواد بریه این مجمع بقدر امکان معاونت نمایند تا انشاء الله مشرق الاذکار در نهایت عظمت و جلال تأسیس شود آنوقت این موقت منسوخ گردد و البهاء علیکم یا احباء الله . ع ع

در خطابی دیگر است قوله المعزیز :

و اما در محافل منعقدہ باید یکی مکالمات خارجه واقع نگردد بلکه مصاحبت محصور در ترتیل آیات و قرائت کلمات و اموری که راجع به امر الله است باشد مثل بیان حجج و براهین و دلیل واضح مبین و آثار محبوب العالمین و نفوس که در آن محفل اند قبل از دخول باید بنهایت نظافت آراسته و توجه بطلوت ابهی نموده در کمال خضوع و خشوع

كان مفطراً فليأكل وان كان صائماً فليصل له وفي شرح اللمة ويستحب الاجابة (اجابة وليمة العرس) استحباباً مؤكداً ومن كان صائماً ندباً فالا فضل له الافطار خصوصاً اذا شق بصاحب الدعوة صيامه وفي الخبر عن الصادق ان من حق المسلم الواجب على اخيه اجابة دعوته وقوله اجب الوليمة والختان

وارد گردند و در حین تلاوت صمت و سکوت کنند و اگر نفسی
مکالمه خواهد باید در نهایت ادب به رضایت و اجازت اهل
مجلس در کمال فصاحت و بلاغت نماید .

صدق و وفاء

و نیز در لوحی است از حضرت بهاء الله قوله تعالى
كتاب الصدق نزل بالحق من لدن عالم خبير انه ليرسل
الصدق الى البلاد ليعذر الناس الى مقامه الرفيع وليعرفهم
شأنه الاعلى ومقره الابهى ويرىهم جماله الابهى ومقامه

در قرآن است قوله: وَالَّذِينَ هُمْ لَا مَانَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ
وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ وَفِي الْحَدِيثِ لَا إِيمَانَ لِمَنْ
لَا أَمَانَةَ لَهُ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ كُلُّ كَذِبٍ يَكْتَبُ كَذِبًا إِلَّا ثَلَاثَةٌ
الْكُذْبُ فِي الصَّالِحِ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ وَكَذْبُ الرَّجُلِ لِمَرَاتِهِ
يَعُدُّهَا وَكَذْبُ الرَّجُلِ فِي الْحَرْبِ يَتَوَعَّدُ وَيَتَهَدَّدُ .

(از کتاب مجمع البحرين و ملخص تاریخ الخوارج)

قال الصادق في قول يوسف ايتها العير انكم لسارقون والله
ما سرقوا وما كذب يوسف و قول ابراهيم بل فعله كبيرهم
هذا والله ما فعل وما كذب وذلك انهما ارادا الاصلاح

الارفع و سلطانه الامنع الاعز الیدیع لعمرالله انه یمشی وعن
 یعینه یمشی الاقبال وعن یساره الاطمینان وعن امامه العزّة
 وعن ورائه جنود الوقار یشهد بذلك مجرى الانهار انه بکمل
 شیئی علیم انه ینادی ویقول یا معشرالبشر انّی جئتکم من
 لدی الصدق الاکبر لاعرفکم علوهو سموه و جماله و کماله و مقامه
 وعزه و بهائه لعلّ تجدون سبیلا الی صراطه المستقیم تالله
 ان الذی تزين بهذا الطراز الاول انه من اهل هذا العقام
 الحنیر ایاکم یا قوم ان تدعوه تحت مخالف الکذب خافوا الله
 ولا تكونوا من الظالمین مثله مثل الشمس اذا اشرقت من
 افقها اضاءت بها الافاق و انارت وجوه الغائزین ان الذی

والله احب الکذب فی الاصلاح و ابغضه فی غیره و فسی
 حدیث ابراهیم انه کذب ثلاث کذبات . . . و هو قوله انی
 سقیم و بل فعله کبیرهم و سارة اختی . الخ (مجمع البحرین)
 و هو من از اشو زرتشت پرسید ای سپتمان زرتشت
 آمال و آرزوی تو چیست از روی چه میکوشی زرتشت پاسخ داد
 یگانه آرزوی من بخشش راستی و درستی است کوشش و کار
 من برای راستی و درستی است آرزویی که من دارم برآورده
 شود انتشار راستی و درستی است . ای اهورامزدا باندیشه
 نیک و کردار راست و درست و ایمان کامل ما میخواهیم

منع عنه انه في خسران مبین انا نقول يا ايها الرسول هل
تقدر ان تدخل المدن والديار وهل لنفسك فيها مسكن
معين انه يقول ليس لي من علم انك انت العليم الحكيم انا
نزلنا هذا اللوح فضلاً من عندنا لتذكر الناس بما فيه
من امر عظيم البهاء عليك وعلى من يقرأ آيات الرحمن
بالروح والريحان ويكون من الراشقين .

و قوله الاعلى :

عليكم بالصدق الخالص لان به يزين انفسكم ويرفع
اسمائكم ويعلمو مقداركم ويزداد مراتبكم بين ملائكة الارض وفي
الآخرة لكم اجر كان على الحق عظيم .

و قوله الاعلى :

لسان مشرق انوار صدق است اورا مطلع كلمات كذب منعايد
زبان گواه راستی من است اورا بدروغ میالايد .

بتو تقرب جوئیم راه در جهان یکی است و آن راه راستی
است (اوستا)

ای زردشت سپتمان پاکی و راستی از آغاز آفرینش نیکوترین
چیزهاست آئین مزد آئین راستی است هر کس میتواند
بوسیله اندیشه و گفتار و کردار نیک فروغمند گردد .

(وندیدان فرگرد ۱۰ فقره ۱۸)

و در کتاب اقدس است قوله تعالی :

زَيِّنُوا رُؤُوسَكُمْ بِالْكَلِيلِ الْاَمَانَةِ وَالْوَفَاةِ وَ قُلُوبَكُمْ بِرَدَائِ التَّقْوَى
وَالسَّنَمِ بِالصَّدَقِ الْخَالِصِ كُلُّ ذَلِكَ مِنْ سَجِيَةِ الْاِنْسَانِ
لَوْ اَنْتُمْ مِنَ الْمُتَبَيِّنِينَ .

و در لوحی است قوله الاعلی :

شجره وفا شجره هارکی است اشارش محبوب و آثار و اسرارش
باقی و دائم اگر خوب ملاحظه شود او است قائد جنود حبّ
و او است پسر و اهل و .

و در خطابی از حضرت عبدالبهاء است قوله

المحبوب :

هو الله

ای صادق موافق چه اسم هارکی داری هر نفسی مظهر
معنای این اسم باشد یعنی صادق گردد کوب هارقی است

ای مزدا پایه آئین ما بروی راستی نهاده شده ازین جهت
سود بخش است پای مذهب غلط هر روی دروغ قرار گرفته
ازین سبب زبان آور است برای این است که میخواهم مردم
بخش پاک ملحق شوند و همه ارتباط خود را با دروغ پرستان
قطع کنند . (یسنا ۹۹ قطع ۳)

دروغ باید تها گردد دروغ باید سرنگون شود دروغ باید

و نیر بارق و سیف خارق صفتی محبوبتر ازین نیست و طریقهٔ مقبول تر ازین نه بهسا کلمه صدق که سبب نجات طتی باشد و بهسا شخص خسیس را کلمه راستی عزیز و نفیس نمود و چسبه بسیار که شخص عزیز محترمی را يك کلمهٔ کذب بکلی از انظار ساقط کرد و از درگاه احدیت محروم نمود پس ای جان پساك بی صادقان گمرو پیروی راستان کن تا به صدق به مقصد صدق رسی و به راستی به عزت ابدیهٔ فائز گردی جمیع معاصی پساك طرف و کذب به يك طرف بلکه سیئات کذب افزونتر است و خرفش بیشتر راست گو و کفر گو بهتر از آنست که کلمهٔ ایمان بر زبان رانی و دروغ گوئی این بیان به جهت نصیحت مَن فی العالم است . شکر کن خدا را که تو متیب صدور این نصیحت به جمیع نوع انسان شدی .

نابود گردد در جهان باری باید راستی بر دروغ چیره گردد .
(اردیبهشت یشت فقره ۱۷)

راستی بهترین سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است .

انسان فقط بوسیلهٔ راستی میتواند شبیه بخدا شود چنانکه مغان برای خدای خود میگویند او روح راستی است .

(فیثاغورث)

و در خطابی دیگر قوله العزیز :

ای بنده صادق الهی در جهان الهی نوری روشن تر از
صادق و راستی نه حقیقت انسانی را این هویت چنان
تزیین نماید که جمع خطایای انسانی را مستور نماید در
کاشانه قلب چون شمع راستی برافروخت جمع ارکان و اعضا
و قوی و اخلاق مانند زجاج از این سراج روشن و درخشنده
گردید و علیه التحية و الثناء . ع ع

و در مفاوضات است قوله الجلیل :

بدترین اخلاق و مفوضترین صفات که اساس جمع شرور
است دروغ است ازین بدتر و مذموتر صفتی در وجود تصور
نگردد هادم جمع کمالات انسانی است و سبب رذائلنا
متناهی ازین صفت بدتر صفتی نیست اساس جمع قبايح

خدای خانه راست و درست را میستائیم که خدای راست و
درست را میستائیم فرمانفرمای راست و درست را میستائیم .
(خشرام گاه اشم دهو)

بسا در گاتها نام اهورا مزدا با راستی با هم ذکر شده بسا
اینکه از راستی خداوند اراده شده است . فیلسوف یونانی
فیثاغورس میگوید بر طبق تعلیمات زرتشت (مغ) خداوند بسا
راستی یکسان است چنانکه در یسنا ۲۸ قطعه ۵ میفرماید . ای

است با وجود این اگر حکم مریض را تسلی دهد که
الحمد لله احوال تو بهتر است و امید حصول شفا است
هر چند این قول مخالف حقیقت است ولی گاهی سبب
تسلی خاطر مریض و مدار شفای از مرض است مذموم نیست
و در خطابی دیگر قوله الناصح الشفیق :

اصروا و چیز از لوازم احبای الهی است اول تحسین
اخلاق و نورانیت صفات و روحانیت اطوار ثانی نشر نفعات
و ترویج حسنات و از خصائل تعدیل اخلاق صداقت و وفا
امانت و تقوی است البته دین دوار عظیم نهایت همت
را مجری دارید فوالله الذی لا اله الا هو الیوم خدمت
بامرالله اعظم از تخلّق به اخلاق الله نیست و ضررتی به
دین الله اعظم از صفات قبیحه نه البته اگر نفسی ضعیفی
بر هیکل عبدالیه زنده گوارا اثر ازین است که علی از حد دور
نماید که مخالف منقبت عالم انسانی باشد زیرا این زخم را

راستی کی بتو خواهم رسید . (و در یسنا ۲۹ قطع ۷
آمده) این سرودهای ستایش از مزدا اهورائی است که
اراده اش با راستی یکسان است . و در هفتمین یشت اوستا
است . ای اهورامزدا وای راستی ما خواستاریم آن چیزی را
از برای خود برگزینیم و آن اندیشه و گفتار و کردار را بجای

مرهم و این ضربت را التیام میسر اما آن جرح عظیم را
التیام نه و آن سم نفع را دریا قی نیست نهایت اهتمام
در این امر لازم است .

امانت

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله جل و

علا :

هوالمشرق من افق البقاء انا اظهرنا الامانة على هيكل
الانسان وانه ينادي بين الامكان ويقول كل الفضل لمن
تسلك بهي وعول بما أمر من لدى الله مالك الرقاب ان الذين

آوریم که در میان اعمال موجوده برای هر دو جهان بهتسر
باشد . . .

و در سرش بشت هاوخت کرده ۹/۱ ما مستائیم تعالیسم
ز دشت را ما مستائیم همه راستیها و درستیهائی که هر وقت و هر
جایجا آورده شود . . . دیو دروغ در اوستا درج نام دارد و بد
ترین آفریدگان در گوشت دروغگو است که برضد اراده اشورا
بمزد کوشا است . (کتاب اخلاق ایران باستان)

أعرضوا عنّي لهمّ لهم نصيب في الكتاب يا اهل الارض اسمعوا
ندائي وتمسكوا بحبلّي تالله به يرتفع امر الله في ما سواه
وسلطانه على الاديان قوموا عن رقود الهوى ثم اشربوا
رحيق الامانة من يد مطاء ربكم العزيز الوهاب كذلك نزلنا
الآيات وارسلناها الى الذي آمن بالله مظهر الآيات .

و در لوح اشراقات است قوله تعزّز و تعالى :

انها باب الاطمینان لمن في الامكان وآية العزة من لدى
الرحمن من فاز بها فاز بكنوز الثروة والغناء امانت بباب
اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق قوام هر امری
از امور با و منوط بوده و هست عوالم عزّت و ثروت و رفعت
بنور آن روشن و منیر . . . یا اهل البها انها احسن طراز
لهيا کلکم و اسی اکلیل لروّسکم خذوها امراً من لدن آمر
خبیر .

و قوله الاعلى :

انا نوصیک و الذین آمنوا بما نطق به القلم الاعلى مسن
لدى الله ربّ الارباب قل يا اصفیاء الله تمسکوا بحبل
الامانة والوفاء وما يرتفع به امر الله بين العباد .

و قوله الاسنى :

یا اولیاء فی فی البلاد نوصیکم مرة اخرى بعملی يتضمّن
معرفة التقديس وبالأمانة التي جعلها الله شعباً لافق

سماء مدله ونوراً لبلاده أنه هو المهيمن على ما كان وما يكون .

وقوله الإحلى :

يا أحياء الرحمن في البلدان أن الظلوم يقسمكم بمحبوب
الامكان الذي ينطق في ملكوت البيان بان لا تختانوا في
أموال الناس كونوا أمناء الله في دياره ومشارك الصديق
في بلاده وطوبى لمن سيع نصح الله وكان من العاطلين .

وقوله الإحلى :

قل يا حزب الله زهتوا هياكلكم بطراز الأمانة والديانة شتم
انصروا ربكم بجنود الأعمال والأخلاق .

وقوله الإحلى :

يا أولياء الله في دياره وأحبائه في بلاده يوصيكم الظلوم
بالأمانة والديانة طوبى لعدينة فازت بانوارهما بهما يرتفع
مقام الإنسان ويفتح باب الأطمینان على من في الامكان
طوبى لمن تصك بهما وعرف شأنهما وويل لمن انكر مقامهما .

وقوله الإلهي :

كونوا أمناء الله في البلاد بحيث لو تمرن على مدائن الذهب
لن ترتد أبصاركم اليها كذلك ينبغي لكم يا ملاء الموحدين
أن انصروا ربكم الرحمن بأموالكم ليجدن منكم روائح الحسب

هَادِ اللَّهُ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ .

و در کتاب اقدس است قوله الاعلی :

أَيُّكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا بَيْتًا عِنْدَ فَقْدَانٍ صَاحِبِهِ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ
تَصْنَعُوا بِالْمَعْرُوفِ فِي كُلِّ الْاِحْوَالِ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْخَافِلِينَ .
و قوله مزبانه :

جمع بلایا و رزایا نظر به آن حمل شده که جمع ناس بطراز
اخلاق رحمانیه و صفات ملکوتیه مزین شوند و تا احبای الهی
ازین کأس نیاشامند قادر بر استقای دیگران نخواهند بود
باید اول خود بنوشند و بعد بنوشانند لا زال مقصود حقیق
جلّ جلاله از ارسال رسل و تنزیل کتب و قوانین متقنسه و
شرایع متشرعه اموری چند بود و از جمله آن حفظ نفوس
و حفظ حقوق نفوس بوده و این منوط به ظهور امانت است
فیما بین ناس و صیّت کن احبای الهی را که به کمال امانت
و دیانت و ما ذکر من قبل بین ناس رفتار نمایند هر نفسی
که باین شرایط مزین است بحق منسوب و از حق محسوب
و من دون آن اهدأ مقبول نبوده و نیست . لذا کل باید از
زال این کأس بنوشند و از هوای نفس بالمرّة چشم بپوشند
تا سبب هدایت شوند و السلام علی من سمع ندا المظلوم
و اجابه فی ما أمر به .

ولوحى ديكر بادقان جناب محمود عليه بها الله
هو السلطان في ممالك الهمان قد كنا تفكرنا في الارض وسمعنا
حديثها واخبارها اذا طلعت من غرفة من غرفات الفسرد وحي
حورية النوراء وشارت الى ان قامت في وسط الهواء ونادت
باحسن الاصوات يا ملاء الارض والسموات اني حورية
سميت بالامانة في الصحيفة المرقومة المستورة قد كشفت عن
وجهي باذن ملكي لتظروا حسن جمالي وجلالي وخلقى
وخلقى وتشاهدوا عيني الكحيل ووجنتي الحمراء وفرتى
الغراء وغدا ترى السواد واقسمكم يا ملاء الانشاء بمولى السورى
وسلطان الاخرة والاولى بان لا تحجبوني بحجبات الخيانة
والحرص والبهوى ولا تدعوني بين ايديها كعمر الله ان
الخيانة من اعدائى وشانها الضغينة والبغضاء اسألكم
بالفرد الاحد بان لا تسلطوا على عدوى الألد ان ارحمونى
يا اهل الارض ولا تكونوا من الظالمين كذلك انزلنا لك الآيات
وعرفناك بالتلويح ما ورد علينا في السجن الاعظم لتكون من
العارفين انا نحمد الله بما ورد علينا من البأساء في سبيله
المستقيم انك اذا قرأت اللوح وعرفت ما فيه ذكر احبتي من
قہلى وكبر على وجوههم من لدى المظلوم الغريب .
و در لوحى ديكر قوله عظم بلائه :

فاطم ايها المهاجر الى الله والمتوجه اليه بأن ورد علينا ما
تذكر به الملاء الاعلى وناح به روح القدس في هذا المقام
المنيع لعمد الله قد اظلم افق الامانة والقدس قد أخذ من
باديها والبيت من بانيها ان اعرف لحن القول لتكون من
المطلعين انا امرنا الكل بالامانة الكبرى يشهد بذلك لسانى
وهمسواركانى والذين يطوفون حولي ثم هذا الكتاب المنير
من الناس من نبذها من وراءه وبذلك هتكت حرمة الله
المتعالى العزيز المنيع.

و در لوحى دیگر قوله جلد بیانه :

انا نذكر لك الامانة ومقامها عند الله رب العرش العظيم
انا قصدنا يوماً من الايام جنهتنا الخضراء ولما وردنا رأينا
انهارها جارية واشجارها ملتفة وكانت الشمس تلعب فى
خلال الاشجار اذا توجهنا الى اليمين رأينا ما لا يتحرك
الظم على ذكره وذكر ما شهدت عين مولى الورى في ذاك
المقام الالطف الاشرف المبارك الاعلى ثم اقبلنا الى اليسار
شاهدنا طلعة من طلعات الفردوس الاعلى قائمة على عمود
من النور نادى باعلى النداء يا ملاء الارض والسما انظروا
جمالى ونورى وظهورى واشراقى تالله الحق انا الامانة
ظهورها وحسنها واجر لمن تمسك بها وعرف شأنها

مقامها و تشبث بذیلها اَنَا الزَّهْنَةُ الْكُبْرَى لاهل البهائ و طراز
الحرّیمن فی ملکوت الانشاء و اَنَا السَّبَبُ الْعَظِيمُ لِشُرُوقِ
العالم و افق الاظمین لاهل الامکان .

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی است . قوله

البلخ :

اگر نفسی به جمیع اعمال خیریه قائم ولی در امانت و دیانت
قاصر اعمال خیریه مانند سپند گردد و آن قصر آتش جانشوز
ولی اگر در جمیع قاصر لکن به امانت و دیانت قائم فاقبت
نواقص اکمال شود و زخم التیام باید و درد درمان شود مقصود
آن است که امانت عند الحق اساس دین الهی است و بنیاد
جمیع فضائل و مناقب است اگر نفسی از آن محروم از جمیع
شوون محروم با وجود قصر در امانت چه ثمری و چه اثری
و چه نتیجه و چه فائده عبدالبهاء کل احباء را نصیحت
مینماید بلکه عجز و زاری میکند که حرمت امرالله را محافظه
نمائید و عزت نفس را محافظه کنید تا اهل بهاء در بین
کل ملک مشهور و معروف به امانت و دیانت گردند و خدمت
الیوم اعظم ازین نه و خلاف آن تیشه بر ریشه امرالله است
نعوذ بالله من هذا الذنب العظيم اسأل الله بأن يحفظ
احبائه من هذا الظلم العین .

و قوله الاكيد :

در خصوص معاملات احباء با يكديگر مرقوم نموده بوديم —
 اين سئاله اهمّ امر است و اين قضيه را بايد نهايت اهتمام
 دار ياران الهی بايد با يكديگر در نهايت امانت و ديانت
 معامله نمايند و هر كس درين خصوص قصور كند از نمايـشـج
 جمالهارك و از وهاباي الهی روگردان است اگر انسان
 در خانه خود با متعلّقان و ياران در نهايت امانت و
 ديانت معامله نمايد با بندگان هر چه به امانت و راستی
 معامله كند بی ثمر و نتيجه ماند اول بايد معاملات داخلیه
 را منتظم كرد بعد به خارج پرداخت نه اينكه گفت آشنايانرا
 اهتمام نهايت و ايشانرا در امانت با يكديگر چندان اهميتی
 لازم نه ولی بايد با بندگان درست رفتار كرد اين اوهبام
 است و سبب خسران و زبان طوی لنفي أشرفك بنور الامانة
 بين العموم و كانت آية الكمال بين الجمهور .

کرم

و نیز از حضرت بهاء الله السوحي است قوله عزيمانه :

بسمي المقدس عن الامكان كتاب الكرم انزله مالك القيد و

الَّذِي تَزَيَّنَ بِهِ أَنَّهُ مَن يَشَارُ بِالْهِنَانِ وَيُصَلِّي عَلَيْهِ الرَّحْمَنُ
 مِنْ مَلَكُوتِهِ الْمَمْنَعِ الْمَنْعِ أَنَّهُ مَعَ عِلْوِ قَدْرِهِ وَكِبَرِ مَقَامِهِ لَوْ يَتَجَاوَزُ
 مِنْ حُدُودِهِ بِذِكْرِهِ بِالسَّرَافِ مِنْ لَدُنْ عَلِيمِ حَكِيمٍ خَذُوا الْأَعْتِدَالَ
 هَذَا مَا أَمَرَكُمْ بِهِ الْغَنِيِّ الْمَتَعَالُ فِي كِتَابِ كَرِيمٍ أَنَّ أَنْفِقُوا بِهَا
 مَظَاهِرَ هَذَا الْأَسْمِ وَمَطَالَعَهُ عَلَى الَّذِينَ تَجِدُونَ نُهُمَ عَلَى فُقَرٍ
 مِمَّنْ قُلْ أَيُّكُمْ يَا أَهْلَ الْغِنَى أَنَّ يَمْنَعَكُمْ لَفْظُ السَّيِّئِ عَنْ
 الْأَنْفَاقِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قُلْ لِعِزِّ اللَّهِ لَا يَحْتَقِرُ
 أَحَدٌ بِالْفَقْرِ عِنْدَ رَبِّهِ بَلْ يَزِدُّهُ لَوْ يَجِدُهُ مِنَ الصَّابِرِينَ طَوْسًا
 لِفَقِيرٍ سَتَرُوا بِكَ لَغْنِي أَمَّاكَ حَقَّقِ اللَّهُ وَمَا تُرْغِي فِي لَوْحِهِ
 الْحَفِظُ قُلْ لَا تَفْتَخِرُوا بِمَا عِنْدَكُمْ مِنَ الْمَالِ تَفَكَّرُوا فِي الْمَسْأَلِ
 وَمَا قَدَّرَ لَكُمْ جَزَاءَ أَعْمَالِكُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ طَوْسًا
 لَغْنِي مَا مَنَعَهُ الْغَنَاءُ عَنْ مَالِكَ الْأَسْمَاءِ قُلْ أَنَّهُ مِنْ أَفْضَلِ الْخَلْقِ
 لَدَى الْحَقِّ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ قُلْ قَدْ أَتَى الْيَوْمَ وَأَنَّهُ رَبِّسُ
 الْأَعْمَالِ كَوْنُكُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ أَنَّ أَجْهَدُوا لِيُظْهَرَ مِنْكُمْ مَا
 يَنْفَعُكُمْ فِي عَوَالِمِ رَبِّكُمْ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ قُلْ تَسْكُوا بِالْأَعْلَاقِ
 الْمَرْضِيَّةِ وَالْأَعْيَالِ الْحَسَنَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمَتَوَقِّعِينَ يَنْهَضِي لِكُلِّ
 نَفْسٍ أَنَّ يَتَشَبَّهَ بِمَا يَرْتَفِعُ بِهِ أَمْرُ اللَّهِ رَبِّكُمْ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ قُلْ
 أَمَا تَرَوْنَ الدُّنْيَا وَشُؤْنَهَا وَتَلَوْنَهَا وَتَغْيِرَاتَهَا فَكَيْفَ
 تَعْتَمِدُونَ بِهَا وَمَا فِيهَا أَنْ افْتَحُوا أَبْصَارَكُمْ وَكُونُوا مِنَ الْمُتَبَيِّنِينَ

سَوْفَ تَذْهَبُ بِهِمْ كَالْبَرْقِ بَلْ أَسْرَعُ بِشَهْدُ بِذَلِكَ مَا لَكَ الْمَلِكُ
فِي هَذَا لَوْحٍ الْهَدِيعِ إِنَّكَ إِذَا أَخَذَكَ جَذْبُ آيَاتِ رَبِّكَ
أَنْ أَشْكُرُوا قُلْ لَكَ الْحَمْدُ يَا مَقْصُودَ الْقَاصِدِينَ أَنْ أَفْرَحُ بِمَا
تَوَجَّهَ إِلَيْكَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى وَ أَنْزَلَ لَكَ مَا كَلَّمَ عَنْ وَصْفِهِ السَّنُّ
الْأَبْدَاعِ وَكُلُّ لِسَانٍ مَنِيْعٌ كَثْرَ مِنْ قَبْلِ أَحِبَّتِي وَبَشَّرَهُمْ بِذِكْرِ
آيَاهُمْ ثُمَّ اقْرَأْ لَهُمْ لَوْحِي الْجَمِيلَ الْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَهْلِكَ
وَمَنْ مَعَكَ عَلَى صِرَاطِي الْمُسْتَقِيمِ .

و در لوحی است قوله جلّ بیانه :

نفوسى كه به این مظلوم منسوبند باید در مواقع بخشش و عطا
ابر بارنده و سراخذ نفس اماره شعله فروزند ، باشند .

بذل برخویشان و درویشان

و نیز از حضرت بهاء الله است قوله تعالیت کلماته :

رَأْسُ الْهَيْعَةِ هُوَ إِنْفَاقُ الْمَرْءِ عَلَى نَفْسِهِ وَ عَلَى أَهْلِهِ وَ الْفُقَرَاءِ
مِنْ إِخْوَتِهِ فِي دِينِهِ .

و قوله عزّ بیانه :

يَا بَنَ الْإِنْسَانِ أَنْفِقْ مَالِي عَلَى فُقَرَائِي لِتَتَفَقَّ فِي السَّمَاءِ مَسْنِ

کنوز عز لا تفنى و خزائن مجد لا تبلى .

و قوله الاکرم :

يا بن الانسان لا تحرم وجه عبدی حين يسألك فى شیئ لان

وجهه وجهى فاخجل منى .

و قوله الاعز :

ای اغنيا ارض فقرا امانت من اند در میان شعا پس امانت

عن النبى ص انه قال الجنة دار الاسخيا والشاب الفاسق
 السخى احب الى الله من الشيخ العابد البخيل . وقال ص
 ليس منا من وسع الله عليه فلم يوسع على نفسه وعياله وقال
 ص ان اللوم من الكفر والكفر فى النار والسخاوة من الايمان
 والايمان فى الجنة وقال السخا شجرة اصلها فى الجنة
 واغصانها متدلية فى الدنيا فمن تعلق بغصن منها مده
 الى الجنة والبخل شجرة اصلها فى النار واغصانها متدلية
 فى الدنيا فمن تعلق بغصن منها مده الى النار وقسما ل
 البخيل بعيد من الجنة بعيد من الناس قريب من النار والسخى
 قريب من الجنة قريب من الله قريب من الناس بعيد من النار
 و در قرآن كريم است قوله تعالى كن تنالوا البر حتى
 تنفقوا مما تحبون . وقوله لا تمنن تستكثر وقوله لا تبطلوا
 صدقاتكم بالمن والاذى وقوله والذين فى اموالهم حسق

مرا درست حفظ نمائید و به راحت نفس خود تمام نپردازید
و قوله الاجل :

ای پسر تراب اغنیاء را از ناله سحرگاهی فقراء اخبار کنید
که مبادا از غفلت به هلاکت افتند و از سدره دولت بسی
نصیب مانند الکرّم و الجود من خصالی فہنیاً لمن تزیّن
بخصالی .

معلوم للسائل والمحروم . و قوله: وابتغ ما آتاک اللہ
الدار الاخرة ولا تنس نصیحتک من الدنيا و احسن کما احسن
اللہ الیک و لا تبغ الفساد فی الارض انّ اللہ لا یحب
المفسدین و قوله: ما ادريک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی
یوم ذی مسغبة یتیمًا ذا مقربة او مسکینا ذا متربة .

قول النبی: تصدقن ولو من حلّیک قال البخل شجرة فسی
النار تقود باغصانها کل بخیل الی النار و قال رأیت علی
باب الجنة مکتوبة انت محرمة علی کل بخیل و مرآء و عباق
و نمّام . و در قرآن قوله تعالى: انفقوا خیرا لانفسکم و من
یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون . و قوله: لا تنسوا الفضل
بینکم . و قوله تعالى: ولا تهمّموا الخبیث منه تنفقون و لستم
بآخذیه الا ان تُفمّضوا فیہ و اعلموا انّ اللّٰه غنی حمید .
و قوله: و من یبخل فانما یبخل عن نفسه و اللّٰه الغنی و انتم

و قوله الرفع :

انفاق عند الله محبوب و مقبول و از سید اعمال مذکور انظر و
ثم اذکروا ما انزله الرحمن فی الفرقان و یوثر و علی انفسهم
ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم
الفائزون . . . طوبی لمن اختار اخاه علی نفسه .

آزادی از دلبستگی با مورفانیه و گنج
برجاستد اشتن

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب عهدی است قوله

عظمت و صایاه :

اگر افاق اعلی از زخرف دنیا خالی است و لکن در خزائن

الفقره . و قوله تعالی : و اعبدو الله و لا تشركوا به شیئاً و
بالوالدین احساناً و بذی القربى و الیتامى و المساکین و
الجاریذی القربى و الجار الجنب و العاصب بالجنب و ابن
السبیل و ما ملکت ایمانکم ان الله لا یحب من کان مختالاً
فخوراً و قوله : ان رحمة الله قریب من المحسنین .

توکل و تفویض از برای وراث میراث مرغوب لا عدل لیسـ
گذاشتیم گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم ایم الله در ثروت
خوف مستور و خطر مکنون انظروا ثم اذكروا ما انزله الرحمن
فی الفرقان ویلّ لكلّ همزة لُمة الذی جمع مالا و عـدده
ثروت عالم را وفائی نه آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد
لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم .

و در کلمات مکنونه است قوله جلّت کلماته :

ای فرزند هوی از آرایش غنا پاک شو و با کمال آسایش در
افلاك فقر قدم گذار تا خمر بقا از عین فنا بیاشامی . . . ای
مغروران به اموال فانیه بدانید که غنا سدی است محکم
میان طالب و مطلوب و عاشق و معشوق هرگز غنی بر مقدر
قرب وارد نشود و بمدینه تسلیم و رضا در نیاید مگر قلیلی
پس نیکوست حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعش
نماید و از دولت ابدی محرومش نگرداند . قسم به اسم
اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد چنانچه
شخص اهل زمین را . . . ای پسر کنیز من در فقر اضطراب —
نشاید و در غنا اطمینان نباید هر فقری را غنا در پی و هر
غنا را فنا ز عقب لکن فقر از ماسوی الله نعمتی است بزرگ
حقیر شمارید زیرا که در غایت آن غنای بالله رخ بگشاید و در

این مقام انتم الفقراء مستور و کلمه مبارکه واللّٰه هو الغنیّ چون
صبح صادق از افق قلب عاشق ظاهر و باهر و هویدا و آشکار
شود و برهرش فنا متبکّن گردد و مقرّیابد .

و از حضرت عید البها در رساله مدنیّه است قوله

الکرم :

نفوس که در اطراف و اکفاف از وجوه و اکابر اهالی معدودند
... کما هو حقّه ادراک ننموده که اعظم شرف انسان و
سعادت کلیه عالم امکان عزّت نفس و همت بلند و مقاصد ارجمند
و عصمت فطریّه و عفت حقیقه است بلکه بلند اختری و بزرگواری
را در جمع زخارف دنیویّه بایّ نحوگان دانسته ... در
قطب امکان شأن اعظم و مقام اکبر ارفع انعم ظاهراً و باطناً
اولاً و آخراً انبیای الهی راست و حال آنکه اکثرشان بحسب
ظاهر جز فقر صرف نداشته و كذلك عزّت کلیه اولیای حسیق
و مقرّیان درگاه احدیت را مختصّ و حال آنکه اهدا در فکر
فنا ی ظاهر خود نبودند و همچنین طوک معدلت سلوکی که
صیت جهانپانی و عدالت آسمانیشان آفاق کاینات را فسر
گرفته ... فنای جمهر رعایا را عین فنای خود شمرده ثروت
و وسعت عموماً افراد اهالی را معموریت خزائن سلطنت
دانسته افتخارشان بذهب و فضّه نبوده بلکه به روشنائی رأی

و بلندی همت جهان آرای بود . . . و كذلك مشاهیر علمای
نحاریر که به فضائل علمیه و خصائل حمیده موصوف . . . و در
ایام و لیالی بتدقیق و تحقیق علوم نافعہ مشغول و بتربیت
و تعلیم انفس مستعدّه سلیعہ مألوف البتہ در مذاق عرفانش
گنج بار آور خسروان بقطرہ از زلال معارف و بیسنان
برابری نکند و قناطر مقطرہ زہب و فضا با حلّ مسائل از
مسائل غامضہ مقابلی ننماید لذا اذ امور خارجه را چون
ملاعب صبیان انگارند و گفت زخارف زائده را لا یسقد و ناس
و جاهلان شعرند چون طیر شکور بحبوب چندی قناعست
نمودہ نفحات حکمت و معارفشان حیرت بخش مدارک و شعور
اجلہ فضای ام افاق گردد .

و در خطابی است . قوله الجلیل :

حیات بشر جمیع در خطر اطمینان بقا در دقیقه نه با وجود
این اقوام مانند سراب اوہام در موج اند و گمان اوج دارند
ہیہات ہیہات قرون اولی نیز چنین گمان مینمودند تا آنکہ
به موجی از امواج تراب پنهان شدند .

پاکی از کینه و رشک و آزار

از حضرت بهاء الله در لوح طب است قوله

الحق :

قل الحسد يأكل الجسد و الفيظ يحرق الكبد ان اجتنبوا
منهما كما تجتنبون من الاسد .

و در کلمات مکنونه قوله عز کلماته :

ای سازج هوی حرص را باید گذاشت و به قناعت قانع شد

در قرآن است قوله تعالى " وابتغ في ما آتاك الله من الدار
الآخرة ولا تنس نصيبك من الدنيا و احسن كما احسن الله
اليك ولا تبغ الفساد ان الله لا يحب المفسدين و قوله
تعالى من شكر فأنما يشكر لنفسه و من كفر فأن ربي غني كريم
في الحديث عن عبد الله بن مسعود رضي الله تعالى عنه
انه قال ان استطعت ان تجعل كنزك حيث لا يأكله السوس
ولا تناله اللصوص فافعل بالصدقة .

ای مردم عالم پارسا و نیکوکار باشید و در نیکی و بهر روزی

زیرا که لا زال حریص محروم بوده وقانع محبوب و مقبول . . . ای
بندۀ من دل را از غل پاک کن و بی حسد به بساط قدس
احد بخرام . . . اصل العزّة هو قناعة العبد بما رزق به
والاكتفاء بما قدر له .

و قوله الاعزّ الاعلى :

ای پسران دانش چشم سر را پلک بآن نازکی از دیدن
جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید دیگر پرده از اگر
بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود بگو ای مردمان تاریکی
آزور شك روشنائی جان را بیوشاند چنانکه ابر روشنائی
آفتاب را .

و قوله الرفع الامنع :

این اثمار را از غافلین منع منعائید اگر پذیرفتند مقصود حاصل

جهان و جهانیان بکوشید در دین راستی و پیمان استوار
بمانید و با رادان و راستان همراه باشید اندرز معلّصین
روحانی را بشنوید و بکار بندید بآنچه بشما رسیده است قانع
بوده و به مال دیگران طمع مدارید در داد و دهش به
بیموایان و محتاجان غفلت موزید و بدانید که چون از جهان
در گذرید جاه و جلال تباه گردد و غم و شادی در گذرد .

(وصیت نامه خسرو پور قباد)

و حیات ظاهر و الاّ ذروهم فی خوضهم یلمبون . یا حزب الله
جهد نمائید شاید قلوب احزاب مختلفه عالم به آب بردباری
و شفقت شما از ضغینه و بغضا پاک و پاکیزه شود و قابسل
و لایق تجلیات آفتاب حقیقت گردد .

و در کتاب عهدی قوله جلّ و عظم عهده :

مقصود این مظلوم از حمل شدائد و بلایا و انزال آیات و اظهار
بینات اخمار نار ضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق افشده
اهل عالم بنور اتفاق منور گردد .

قال رسول الله الغضب جرة من الشيطان و قال الغضب یفسد
الایمان كما یفسد الخلّ العسل و قال الایلیس لعنه الله
الغضب و امق و مصادی و به اصدّ خیار الخلق عن الجنة
و طریقها و قال الصادق : الغضب مفتاح کل شرّ .

قال رسول الله الحسد یأكل الحسنات كما یأكل النار الحطب
فلا تحاسدوا . و قال امیر المؤمنین : لا تحاسدوا فانّ الحسد
یأكل الایمان كما تأكل النار الحطب .

و قال رسول الله ایّاکم و ثلاث خصال فانهنّ رأس کسل
خطیئة ایّاکم و الکبر فانّ الایلیس حمله الکبر علی ترک السجود

لا دم فلمنه الله و ابعد و ایّاکم الحرص فانّ آدم حمل
الحرص علی ان اکل من الشجرة و ایّاکم و الحسد فانّ قابیل حمله

عدل و انصاف

و نیز از حضرت بهاء الله است قوله تعالى :

كونوا مظاهر العدل و الانصاف بين السموات و الارضين

و قوله الرفع :

آسمان سیاست به نیز این کلمه مبارکه که از مشرق اراده اشراق
نموده منیر و روشن است ینبغی لکل آمران میزان نفسه فوق کل

الحسد علی قتل اخیه هابیل و الحاسد جاحد لانه لم یرض
بقضاء الله . از کلمات قصار کبار است . من اطاع غضبه
اضاع ادبه . الحسود لا یسود . توانا ترین کس آن است
که با هوی و هوس جنگیده و این پنج عیب را از خود دور
سازد آز . خشم . هوس . ننگ و ناسپاسی

(مینو خرد باب ۴۱ پرسش . ۴ فقره ۹-۱۱)

در قرآن کریم است قوله تعالى لا یحبّ الله الجهر بالسّوء
من القول الاّ من ظلم و کان الله سمیعا علیمّا انّ الله یأمرکم
ان توفّروا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان
تحکموا بالعدل انّ الله نعمّا یمظکم به ان الله کان سمیعا

يوم بميزان القسط و العدل ثم يحكم بين الناس و يأمرهم
بما يهديهم الى صراط الحكمة و العقل .

و قوله الاعلى :

احب الاشياء عندى الانصاف لا ترغب عنه ان تكن الى رغباً
ولا تغفل منه لتكون لى اميناً و انت توفق بذلك ان تشاهد
الاشياء بعينك لا بعين العباد و تعرفها بمعرفتك لا بمعرفة
احد في البلاد فكر في ذلك كيف ينبغي ان يكون ذلك من
عظمتي عليك فاجعله امام عينيك .

بصيرا لا تركنوا الى الذين ظلموا فتصكم النار لا ينال عهدى
الظالمين لا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين يا ايها الذين
آمنوا كونوا قواحين بالقسط شهداء لله ولو على انفسكم ان
الله يأمر بالعدل و الاحسان و ايتاء ذى القربى وينهى
عن الفحشاء و المنكر و البغى يعظكم لعلكم تذكرون .

في الحديث القانع غنى و ان جاع و عرى و من قنع استراح
من اهل زمانه و استطال على اقاربه و من قنع فقد اختار
الغنى على الذل و الراحة على التعب ، القناعة كنز لا يفد
عز من قنع ذل من طمع . و قوله و امرت لاعدل بينكم .

ما بفرشته عدل درود ميفرستيم . (يسنا ۱۶ — ۵)

هو مت نيك آنست كه بر طبق عدالت رفتار نمايد .

(عبود خرد ۱۵ — ۱۶ — ۱۷)

و قوله جلّ و عزّ :

يا اهل الانسان لو تكون ناظرًا الى الفضل ضع ما ينفعك
وخذ ما ينتفع به العباد و ان تكن ناظرًا الى العدل اختر
لدونك ما تختاره لنفسك .

و در لوح بشارات است . قوله الاعزّ الا منع :

يا حزب الله مربيّ عالم عدل است چه كه داراي دو ركن
است مجازات و مكافات و اين دو ركن دو چشمه اند از برای
حيات اهل عالم .
و قوله العدل :

للعديل جندٌ وهي مجازاتُ الاعمالِ ومكافأتُها بهما ارتفع
خبايا النظم في العالمِ واخذ كلُّ طاعٍ زمامَ نفسه من خشيةِ الجزاءِ .
و در لوح عدل است قوله عزّ ببيانہ :

زينوا يا قوم هيا كلکم برداء العدل و انه يوافق كلّ النفوس
لو انتم من العارفين وكذلك الارب و الانصاف و امرنا
بهما في اكثر الالواح لتكونن من العالمين . قل يا قسم
زينوا هيا كلکم بطراز العدل ثم احكموا بما حكم به الله في
الالواح و لا تكونن من المتجاوزين .

و در سورة الطوك خطاب به عبد العزيز سلطان

عثمانی قوله الاعلى :

إِيَّاكَ يَا إِيَّهَا الطُّكَّ لَا تَجْمَعُ فِي حَوْلِكَ مِنْ هَوَلاَ الْوَكَلَاءِ الَّذِينَ لَا يَتَّبِعُونَ إِلَّا هَوَاهُمْ وَنَبَذُوا أَمَانَاتِهِمْ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَكَانُوا عَلَى خِيَانَةٍ مِثْلَ قَاحِسِينَ عَلَى الْعِبَادِ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ لَكَ وَتَدْعُ النَّاسَ وَأَمْرُهُمْ بَيْنَ يَدَيِ هَوَلاَ اتَّقِ اللَّهَ وَكُنْ مِنَ الْمُتَّقِينَ فَاجْتَمِعْ مِنَ الْوَكَلَاءِ الَّذِينَ تَجِدُ مِنْهُمْ رَوَائِجَ الْإِيمَانِ وَالْعَدْلِ . . . إِيَّاكَ أَنْ لَا تَدْعُ زَمَامَ الطُّكَّ عَنْكَ وَلَا تَطْمَئِنَّ بِهِمْ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ . أَنْ الَّذِي يَسْنُ تَجِدُ قُلُوبَهُمْ إِلَى غَيْرِكَ فَاحْتَرِزْ عَنْهُمْ وَلَا تَأْمَنْهُمْ عَلَى أَمْرِكَ وَأَمْرِ السَّالِمِينَ وَلَا تَجْعَلِ الذُّبَابَ رَاحِي غَنَامِ اللَّهِ وَلَا تَدْعُ مَحَبَّتَهُ تَحْتَ أَيْدِي الْبَغِضِيِّينَ . . . أَنْكَ لَوْ تَجَرَّى أَنْهَارُ الْعَدْلِ بَيْنَ رِعِيَّتِكَ لِيَنْصُرَكَ اللَّهُ بِجُنُودِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ . . . فَاعْمَلْ بَيْنَ خِدَامِكَ بِالْعَدْلِ ثُمَّ أَنْفِقْ عَلَيْهِمْ عَلَى قَدَرِ مَا يَحْتَاجُونَ بِهِ لَا عَلَى قَدْرِ الَّذِي يَكْتُزُونَهُ وَيَجْعَلُونَهُ زِينَةً لَا نَفْسَهُمْ وَبُيُوتَهُمْ وَيَصْرَفُونَهُ فِي أَمْرِ اللَّهِ لَنْ يَحْتَاجُوا بِهَا وَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّرْفِينَ فَاعْدِلْ بَيْنَهُمْ عَلَى الْخَطِّ الْمَسْتَوِيِّ بِحَيْثُ لَنْ يَحْتَاجَ بَعْضُهُمْ وَلَنْ يَكْتُزَ بَعْضُهُمْ وَأَنَّ هَذَا الْعَدْلُ مِثْلُ وَلَا تَجْعَلِ الْأَعْزَةَ تَحْتَ أَيْدِي الْأَذَلَّةِ وَلَا تَسْلُطِ الْأَدْنَى عَلَى الْأَعْلَى . . . إِيَّاكَ أَنْ لَا تَصْمُرَ هَوَلاَ الْوَكَلَاءِ وَلَا تَحْزِبَ الرِّعِيَّةَ اتَّقِ مِنْ ضَجِيجِ الْفُقَرَاءِ وَالْأَبْرَارِ فِي الْأَسْجَارِ .

و قوله جلّ کبرياء :

ای علی بگو به احبای الهی که اوّل انسانیت انصاف است
و جمیع امور منوط به آن . . . قل اَنْ اَنْصَفُوا بِاِوْلٰی الْاَلْبَابِ
مَنْ لَا اَنْصَافَ لَهُ لَا اِنْصَانِيَّةَ لَهُ .

و در لوح خطاب به شیخ نجفی اصفهانی است قوله

الاعلی :

عدل و انصاف دو حارس اند از برای حفظ عباد و از ایمن
دو کلمات محکمه مبارکه که علت صلاح عالم و حفظ اعم است
ظاهر گردد .

و قوله الاکرم :

هیچ نوری بنور عدل معادله نمینماید آن است سبب نظم
و راحت اعم .

و در لوح کلمات فردوس قوله الابلغ الاعظم :

کلمة الله در ورق ششم از فردوس اعلی سراج عباد دارد است

عن عبد الله بن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله
عليه وسلم بعث معاذاً الى اليمن فقال اتق دعوة المظلوم
فانها ليس بينها وبين الله حجاب . (رواه البخاري ومسلم)
و در قرآن است قوله تعالی : من جاء بالحسنة فله خير منها
من جاء بالسّيئة فلا يجزى الذين عملوا السيئات الا ما كانوا يعطون

اورا به بارهای مخالف ظلم و اعتساف خاموش نمائید .

و قوله الامر الاعلی :

لعمر الله عدل جندی است قوی او است در مقام اول و رتبه
اولی فاتح اغشده و قلوب و او است مبین اسرار وجود و دارای
رتبهٔ محبت وجود .

و قوله الحق :

ای ظالمان ارض از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم
یاد نموده ام از ظلم احدی نگذرم . و این عہدی است که
در لوح محفوظ محتوم داشتم و به خاتم مژ مختوم .
و از حضرت عبداللہاء در رسالہ مدنیہ است قولہ
الجلیل :

ثانی صفت کمالیہ عدل و حقانیت است و آن عدم التفات و التزام
منافع ذاتیہ و فوائد شخصیہ خود و بدون ملاحظہ و مراعات
جهتی از جہات بین خلق اجراء احکام حق نمودن و نفس
خود را چون افراد بندگان غنی مطلق شمردن و جز امتیاز
معنوی در امری از امور تفرد از جمہور نجستن و خیر عموم
را خیر خویشستن دانستن خلاصہ ہیئت جمعیت را بہ منزلہ
شخص واحد پنداشتن و نفس خود را عضوی از اعضای ایمن
هیئت مجتمعه انگاشتن و الم و تأثر ہر جزئی سبب الم کمال

اجزاء هیئت بالبداهه یتقین نمودن است . . . در عالم وجود سطوت قاهره جنود عدل راقوای اعظم عالم مقابلسی نکند و بنیان مرصوص حصون حصینه مقاومت ننماید چه که فتوحات این سیف قاطع را گل برایا طوعا و رغبا " مغلوب گردند و ویرانه های عالم از هجوم این جنود به اعلی درجه معموریت و آبادی سرافراز شود و آیت اعظم است که برافسر هر جهان بینی سایه افکند بمشابه " نیر اعظم انوار ساطعه حکومتش بکمال سهولت در ارکان عالم نفوذ کند رایت اولیه عقل و رایت ثانیه عدل این دو قوه عظیم را جبال آهنین مقاومت نتواند و سدّ سکندری را متانت نماند .

در مفاد و غات است قوله المیز :

اگر شخصی به دیگری تعدی نماید متعدی علیه باید عفو نماید اما هیئت اجتماعیّه باید محافظه حقوق بشریه نماید . . همچنین که عفو از صفت رحمانیت است عدل نیز از صفت ربوبیت است خیمه وجود بر ستون عدل قائم نه عفو و بقای بشر بر عدل است نه عفو .

ستاری

و تراز از غیب جوئی و از نصیبت و اقرار

از حضرت بها^۱ الله در سورة الهیکل است قوله

الفضل :

إِنْ أَطَّلَعْتُمْ عَلَى خَطِيئَةٍ إِنْ اسْتَرَوْهَا لِيَسْتِرِ اللَّهُ عَنْكُمْ أَنَّهُ لَهُوَ
الْغَفَّارُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ .

و قوله الاعلی :

فِيَا طُوبَى لِعَالَمٍ لَنْ يَفْتَخِرَ عَلَى دُونِهِ بِعِلْمِهِ فَيَا حَبِّذَا لِمَحْسَنٍ
لَنْ يَسْتَهْزَأَ بِمَنْ عَصَى وَيَسْتَرْ مَا شَهِدَ لِيَسْتِرِ اللَّهُ عَنْهُ جَرِيرَاتِهِ
الْعَظِيمِ وَأَنَّهُ لَهُوَ خَيْرَ السَّاتِرِينَ كُونُوا يَا قَوْمَ سِتَّارًا فِي الْأَرْضِ
وْغَفَّارًا فِي الْبِلَادِ لِيَغْفِرَ كَمَ اللَّهُ بِفَضْلِهِ ثُمَّ اصْفَحُوا لِيَصْفَحَ عَنْكُمْ .

و در مناجاتی است قوله الابدع :

أَيُّ رَبِّ إِنْ لَمْ تَظْهَرِ الْقَفْلَةُ مِنْ أَيْنَ نَصَبْتَ أَعْلَامَ رَحْمَتِكَ وَرَفَعْتَ

در قرآن است قوله تعا لی: وَلَا يَفْتَبِ بِغَضْكُمْ أَحَدٌ كُمْ
إِنْ يَأْكُلْ لَحْمَ أَخِيهِ سَيْتًا . و در مجمع البحرین است : فِي الْحَدِيثِ
بِئْسَ الْعَبْدُ يَكُونُ ذَا وَجْهَيْنِ وَ ذَا لِسَانَيْنِ يَطْرُقُ أَخَاهُ شَاهِدًا

رایاتُ کرمک و إن لم یعلن الخطاءُ کیف یعلم بانک انست
الستار الغفار العلیم الحکیم نفس لغفلة غافلک الغداء
بما مرّت عن ورائها نسعاتُ رحمة اسمک الرحمن الرحیم ذاتی
لذنب مذنبیک الفداء بما عرفتُ به اریاح فضلك وتضوّعات
سک الطافک کینونتی لعصیان عاصیک الفداء لانّ به اشرقت
شمس مواهبک .

و در کلمات مکنونه است قوله عزّت کلماته :

ای مهاجران لسان مخصوص ذکر من است به غیبت میالائید
و اگر نفس ناری غلبه نماید به ذکر عیوب خود مشغول شوید
نه به غیبت خلق من زیرا که هر کدام از شما بنفس خود ابصر
و اعرّفید از نفوس عباد من . . . یا ابن الوجود کیف نسیت

و یأکله غائباً . و فی الحدیث کفّارة الغیبة ان تستغفر له وقل
ان بلغته فالطریق ان تستحل منه فان تعذر بعوته او بفقده
فلا ستغفار و هل یشرط بیان ما اغتابه و جهان . و در قرآن
استبدوا لا تجسسوا . یقال فی معنی و لا تجسسوا خذوا ما ظهر
و دعوا ما تستر . و فی الحدیث الناس جواسیس المیسوب
فاحذروهم . . . و در لغت طعن و فیه المؤمن لا یكون طعناً
ای وقاعاً فی اعراض الناس بالذمّ و الضیبة .

بد اندر حق مردم نیک و بد مگوای جوانمرد صاحب خرد
که بد مرد را خصم خود میکنی اگر نیک مرد است بد میکنی

عیوب نفسک واشتغلت بمیوب عبادی من کان علی ذلک
فعلیه لعنة منی .

وقوله الا شفق :

یا ابن الانسان لا تنفّس بخطاء احد ما دمت خاطئاً و ان
تفعل بفیمر ذلک ملعون انت وانا شاهد بذلك .

و در لوحی است قوله الا بهی :

مکتوب آنجناب ملاحظه شد قد حزناً بما فیہ ولكن حق جسل
وعز شاهد و گواه است که لا یزال ناس رایه محبت و اتحار
امر نمودیم اگر بریه حلاوت کلمات الهیه را که از مصدر امر
نازل ادراک مینمودند البتہ بآنچه مأمور بودند عمل مینمودند
ستاریت حق بشائی غلبه نموده که اگر صد هزار بار از نفسی
خطا مشاهده شود ابداً ذکرش از قلم امر جاری نه بلکه
عفو فرموده مگر نفوسی که اعراض از حق نموده اند این عمل
حق چنانچه جمیع شاهد و گواهند لولا یمنهم الهی
عن الصدق والصفاء در این صورت عبادی که ناظر به منظر
اکبرند متابعت حق نمایند تا چه رسد بآنکه ندیده بگویند
ونشنیده را ذکر نمایند .

و در لوحی دیگر قوله الا رحم :

بسا از نفوس که ارتکاب نمودند آنچه را که منہی بوده و مع

علم به آن از حق جلّ فضلہ اظهار عنایت و مکرمت بر حسب ظاهر
مشاهده نموده اند این فقره را حمل بر عدم احاطه علمیّه
کرده اند غافل از آنکه اسم ستّارم هتک استار را دوست
نداشته و رحمت سابقه حجبات خلق را ندیده ای علی اسم
غفّارم سبب تعویق عقاب بوده و اسم وهّابم علت تأخیر عذاب .
و در لوح خطاب به آقا جمال بروجردی است قوله
الایهی :

ای جمال غیب منیع لایدرک ینوح و یکی چه که استشمام نمینماید
آنچه را که الیوم محبوب است اهل حق باید باخلاق صاحب
امر ظاهر شوند انه هوستّار المیوب و علامّ الخیوب و غفّار
الذّنوب .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز :

بدترین خلق انسانی و گناه عظیم غیبت نفوس است طبعی
الخصوص صدور از احبای الهی اگر نوعی میشد که اسباب
غیبت صدور میشد و هریک از احبای الهی ستایش دیگران
را مینمود آنوقت تعالیم حضرت بهاءالله نشر میافت قلبوب
نورانی میگشت روحها ربّانی میشد عالم انسانی سعادت ابدی
میافت امیدم چنان است که احبای الهی بکلی از غیبت بیزار
شوند و هریک ستایش یکدیگر نمایند و غیبت را نفس نقصت

الهی بدانند تا بدرجهٔ رسد که هر نفسی گله غیبت نماید
در بین جمیع احبّاء رسوا شود زیرا بیغوض ترین اخلاق
عیبجوئی است باید تحرّی مدائح نفوس نمود نه تجسّس
عیوب ناس بقدر امکان باید از عیوب چشم پوشید و از کمال
نفوس بحث کنید نه از نقائص آنها .
و قوله اللّطیف :

هو الله

ای بنده حق آنچه مرقوم فرمودی معلوم گردید دلیل جلیل
بر تذکّر و تنبّه در امر حضرت رحمن و رحیم بود از خدا خواهم
که اَنَا فَاَنَا در مراتب عشق و محبت الهیه و انجذابیات
وجدانیه و سنوحات رحمانیه ترقی نمائش و یار و اغیار را غمخوار
و مهربان باشی در انجیل مذکور که شخصی حضرت مسیح
را ای استاد نیکوکار خطاب نمود حضرت فرمودند که چرا
ما نیکوکار خطاب نمودی نیکوکار یکی است و آن خداوند
است لهذا عبد البها تا تواند دیده خطا پوش خواهد
و ستر نماید زیرا بیش از کلّ خود را گنهکار بیند و عاجز
و قاصر در عبودیت پروردگار لهذا چون بقصور خویش مشغول
به خطیئات دیگران نپردازد و همواره طلب عفو و غفران
نماید و استدعای فضل و احسان اگر چنانچه از نفسی

قصورى حاصل و من به مهربانى با او رفتار نمايم اين نه از غفلت است بلکه چون به قصور خود معترف و بحال غم و ملالت تعرض به ديگرى ننمايم در انجيل مذکور است که ضعيفه زانیه به حضور حضرت مسيح حاضر شد و اقرار کرد حاضرین گفتند چرا حکم برجم نيفرمايى فرمودند هرکس مستحق حد شرعى نيست يعنى گناهی ننموده است هر خيزد و اين زانیه را رجم نمايد جميع چون نظر بخويش نمودند گنهکار يافتند لهذا هريک بطرفى فرار نمودند حال اين مقام است که بايد همواره منظور نظر باشد و الا کار مشکل است در قرآن ميفرمايد لو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك . و قوله الجليل :

بعضى از احباء در سرّ سرّ مذمت ياران ديگر نمايند و اساس غيبت را در نهايت متانت وضع نمايند و اسمش را دلسوزى امرالله گذارند البته کمال مواظبت را داشته باشيد و جميع را منع صريح نمائيد زيرا هيچ چيز مضرتر از اين صفت صيحوشسى نه على الخصوص بامرالله ابدًا نبايد نفسى کله و اشاره غير لايق نسبت باحدى از احباء الله اظهار دارد عجب لمن اشتغل بعيوب الناس و هو غافل عن عيوب نفسه مسلک روحانيان است تمامت دقت را در منع از اين خصلت بنمائيد و ايسرأ

نگذارید احدی جز ستایش از زبانش جاری گردد .

و قوله المحمود :

اگر چنانچه از بعضی دوستان قصوری صادر گردید دیگران باید بذیل ستر پوشند و در اکمال نواقص او کوشند نه آنکه از وعیبجویی نمایند و در حق او ذلت و خواری پسندند —
نظر خطا پوش سبب بصیرت است و انسان پر هوش ستار
عیوب هر بنده پر معصیت پرده داری شأن وحوش است نه
انسان پر دانش و هوش .

و قوله المحبوب :

هر نفسی را باید نظر به آنچه در او مدوح است نمود در این
حالت انسان با جمیع بشر الفت تواند اما اگر بنقائص نفوس
انسان نظر کند کار مشکل است .

و قوله الجمل :

اگر نفسی غیبت نفسی نماید این واضح و مشهود است که
شعری جز جمودت و خمودت نیاورد اسباب تفریق است واعظم
وسیله^{*} تشبیه اگر چنانچه نفسی غیبت دیگری نماید مستمعین
باید در کمال روحانیت و بشاشت او را منع کنند که از —
غیبت چه شعره^{*} و چه فائده^{*} .

و قوله الجلیل :

از بهائى نفسى به مذمت ديگرى لب نگشايد و غيبت را اعظم
خطا در عالم انساني داند زيرا در جميع الواح بهاء الله
مصرح است كه غيبت و بدگوئى از دسائس و وساوس شيطانى
است و هارم بنیان انسانی شخص مؤمن مذمت نفسى از
بيگانگان نكند تا چه رسد از آشنایان و غيبت دشمنى ننماید
تا چه رسد به مذمت دوست بدگوئى و غيبت صفت سقيم
الافكار است نه ابرار و خود پسندی از خصائص اغيار است نه
يار .

و قوله العظیم :

خاطرى نیازاريد و كلمهء سوء يوزيان نرانيد اگر از كسى
فضائل عالم انساني و سلوك در رضای الهی مشاهده كنيد
تمجيد كنيد والا صمت و سكوت اختيار نمائيد .

و قوله الحكيم :

سوءال فرموده بوديد كه اگر قصورى سرى از نفسى صادر و
شخص ديگر تشهير دهد چگونه است البته بقدر امكان بايد
ستر نمايد و بچشم خطا پوش بپوشد و نصيحت نمايد ان الله
ستار لميوب عباد .

و قوله المميز :

مقصود از خطا پوشى خطائى است كه ضررش بخود آن شخص

است و اما اگر ضررش بغير رسد و آن غير مظلوم واقف است
گردد شخص خطا پوش هر چند در حق متعدی و ظالم
خير نموده ولی در حق متعدی علیه مظلوم ظلم کرده مثلاً
شخص ظالم شخص مظلوم را زخم زند انسان نباید این
خطا را بپوشد بلکه باید شهادت و خبر دهد یا نفسی
معاف الله تعدی و جفا بر نفسی نماید البته نباید این
خطا را ستر نمود باید نصیحت کرد و اگر از نصیحت راجع
نشد باید شهادت داد.

و خطاب به میرزا اسحق خان حقیقی است قوله
الحین :

ای سہیم و شریک عبودیت عهد البہاء نامہ رسید سوء ال
فرمودہ ہوید کہ خیر خواہی دولت و ملت بہ نص قاطع از
فرائض دینیہ است و همچنین ستاری و خطا پوشی از لوازم
ایقان و ایمان بہ حضرت احدیت در این صورت چہ بایستد
کرد اگر از نفسی خیانتی بدولت و ملت صادر باید ستر نمود
یا آنکہ بامناء دولت و رؤسای انجمن ملت عرض و بیان کرد
حکم اول نص قاطع و واجب الاجراء اما ستاری در امور
است کہ ضررش بنفس فاعل عائد نہ بہ دولت و ملت و جمعیت
بشریہ و نوع انسانی راجع مثلاً اگر شخصی ارتکاب فسقسی

نماید یا آنکه عمل قبیحی ازو صادر شود که ضرر راجع بنفس
آن شخص است مثل آنکه تعاطی شرب کند یا مرتکب
فحشاء گردد در این مقام ستاری مقبول و خطا پوشی محمود
اما اگر نفس رزدی نماید مال دیگری بر باید در این مقام
ستر ظلم بر صاحب مال است هر چند در حق سارق ستاری
عنایت است ولی در حق آن بیچاره مظلوم که اموالش
منهوب گردیده عین تعدی و ظلم است این میزان است که
بیان شد و با وجود این نباید پایی ظهور نقائص ناس شد
تحرّی لازم اما به اندازه نه اینکه نفس شفل و عمل خویش را
این قرار بدهد که فلان شخص ظلمی نمود و فلان کس تعدی
کرد و از مأمورین چه خیانتی ظاهر شده اوقات خویش را حصر
درین نماید این نیز غیر مقبول .

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعلی :

عاشِرُوا بِاِقْوَمِ بِالرُّوحِ وَالرِّيحَانِ لِحَمْرِ سِيفِنِي مَنْ فِي الْاَمْكَانِ وَمَا
يَبْقَى هُوَ الْمَمْلُ الطَّيِّبُ وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى مَا اَقُولُ شَهِيدًا يَا
عِبَادِي اَصْلَحُوا زَاتَ بَيْنِكُمْ ثُمَّ اسْتَمِعُوا مَا يَنْصَحُكُمْ بِهِ الْقَلَمُ
الاعلى وَلَا تَتَّبِعُوا جِبَارًا شَقِيًّا اَيَّاكُمْ اَنْ تَفَرِّتُمْ الدُّنْيَا كَمَا
غَرَّتْ قَوْمًا قَبْلَكُمْ اتَّبِعُوا حُدُودَ اللّٰهِ وَسُنَنَهُ ثُمَّ اسْلِكُوا هَذَا
الصِّرَاطَ الَّذِى كَانَ بِالْحَقِّ مَدْوَدًا اِنَّ الَّذِينَ نَبَذُوا الْبِفَسَى

وَالْغُيُورِ وَاتَّخِذُوا التَّقْوَىٰ أَوْلَىٰكُم مِّنْ خَيْرِ الْخَلْقِ يَذْكُرُهُمُ
الْمَلَائِكَةُ الْأَعْلَىٰ وَاهْلُ هَذَا الْمَقَامِ الَّذِي كَانَ بِاسْمِ اللَّهِ مَرْفُوعًا .

نهی از

قتل و ضرب و مجادله و تعرض امثالها

در کتاب اقدس است قوله تعالى :

قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمُ الْقَتْلُ وَالزَّوْنَا ثُمَّ الْغِيْبَةُ وَالْاِفْتِرَاءُ اجْتَنِبُوا عَمَّا
نُهِيتُمْ عَنْهُ فِي الصَّحَائِفِ وَالْاَلْوَا حِ قَدْ مَنَعْتُمْ فِي الْكِتَابِ عَنِ
الْجِدَالِ وَالنِّزَاعِ وَالضَّرْبِ وَامْثَالِهَا عَمَّا تُحَرِّضُ بِهِ الْاَفْسَادُ
وَالْقُلُوبُ مَنْ يَحْزَنُ اَحَدًا فَلَهُ اَنْ يَنْفَقَ تِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالًا مِنْ
الذَّهَبِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَوْلَى الْعَالَمِينَ اِنَّهُ قَدْ عَفَا ذَلِكُ
عَنْكُمْ فِي هَذَا الظُّهْرِ وَيُوصِيكُمْ بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ اَمْرًا مِنْ عِنْدِهِ
فِي هَذَا اللَّوْحِ الْعَنِيْرِ .

و قوله الحق :

قَدْ مَنَعْتُمْ عَنِ النَّزَاعِ وَالْجِدَالِ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْعَزِيْزِ الْعَظِيْمِ
تَمَسَّكُوا بِمَا تَنْتَفِعُ بِهِ اَنْفُسُكُمْ وَاهْلُ الْعَالَمِ كَذَلِكَ يَأْمُرُكُمْ مَّا لَكُمْ
الْقَدَمِ الظَّاهِرِ بِالْاَسْمِ الْعَظِيْمِ اِنَّهُ هُوَ الْاَمْرُ الْحَكِيْمُ .

و قوله تعالى :

لا يعترض أحدٌ على أحدٍ ولا يقتل نفسٌ نفساً هذا ما نُهيئُم
عنه في كتابٍ كان في سُراري المزمّستوراً اتقتلون مَن
أحياءُ الله بروحٍ من عنده إنَّ هذا خطأٌ قد كان لَسَدِي
العرشِ كبيراً اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَخْرِبُوا مَا بَنَاهُ اللَّهُ بآيَاتِهِ الظُّلُمِ
وَالطُّغْيَانِ ثُمَّ اتَّخَذُوا إِلَى الْحَقِّ سَبِيلًا .

و قوله جلّ و عز :

إِيَّاكُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَمَنْ أَفْسَدَ أَنْفَهُ
لَيْسَ مِنَّا وَنَحْنُ بِرَأْءٍ مِنْهُ كَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْشِ
بِالْحَقِّ مشهوراً .

و قوله الا بين الامتن :

بشنوید وصیت جمالقدم را که از شطر سجن اعظم شما را ندا
میفرماید بقی و طغی را بگذارید و بتقوی متحصّن شوید
نفوس خود را از اعمال شیطانیه مقدس نمائید و بطراز الهیه
مزین دارید فساد و نزاع شأن اهل حق نبوده و نخواهد
بود از اعمال شنیعه اجتناب نمائید . . . و در مسالك
تقدیس و تسلیم و رضا سالك شوید جهد نمائید تا صفات
و اخلاق الهیه از شما ظاهر شود و بکمال استغناء و سکون
ما بین بریه مشی نمائید و با کمال عدل و انصاف با یکدیگر

معامله کنید خیانت را به امانت و غیبت را به تزکیه نفس و ظلم را به عدل و غفلت را به ذکر تبدیل نمائید اینست نصیح رحمانی که از فم بیان مشیت ربانی ظاهر شده معسسی نمائید که بلکه به اعانت الهیه آنچه در ملکوت تقدیر مقدّر شده به اعمال شنیعه تغییر نیابد و تبدیل نشود .

و در کتاب بدیع قوله الابدع :

اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِ إِصْلَاحِهَا وَلَا تَرْتَكِبُوا الْفَحْشَاءَ طَهِّرُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ كُلِّ مَا حَرَّمَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْعَلَسَ الْعَظِيمُ أَيَّاكُمْ أَنْ تَسْفُكُوا الدَّمَاءَ وَالَّذِي سَفَكَهُ لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنْكُمْ وَكَانَ اللَّهُ بِرِئَاسٍ مِنْهُ وَهَذَا مَا نَزَلَ فِي أَوَّلِ مَنْ مَلَكَتْ رِجْلُكُمْ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أَيَّاكُمْ أَنْ تَرْتَكِبُوا مَا يَكْرَهُهُ عَقُولُكُمْ وَافْتَدِ تَكْسِمُ اتَّقُوا اللَّهَ يَا مَلَاةَ الْمَعْرُضِينَ .

و در لوحی دیگر قوله الاحلی :

يَا قَوْمِ لَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ وَلَا تَسْفُكُوا الدَّمَاءَ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَ النَّاسِ

عن عبد الله بن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال :

المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده والمهاجر من هجر ما نهى الله عنه رواه البخاري وأحمد والنسائي

وفي الحديث لا يزال المؤمن في سعة من دينه يرجو لسه الرحمة ولو باشر الكبائر سوى القتل فإذا قتل أيس من رحمته

(مجمع البحرين)

بالباطل ولا تتبعوا كلّ ناعقٍ رجيم .

و قوله الاسنى :

ایّاکم ان تسفکوا الدّماء اخرجوا سیف اللّسان عن غمد البیان
لأنّ به تفتح مدائن القلوب انا رفعنا حکم القتل عن بینکم
انّ الرّحمة سبقت المعنات ان کتم تعلمون .

و قوله الابهی :

سبحان الله قلم اعلى در لیالی و ایام اولیا را به معروف امر
فرموده و از منکر نهی در بعضی از الواح این کلمه طیا نازل
طوبی از برای نفسی که بشنود و نگوید اگر نیکوئی از کسی بینند
به مکافات قیام کنند اگر ضرّی مشاهده کنند صبر نمایند و
بخدا گذارند ضرب و شتم و جنگ و جدال و قتل و غارت
کار درنده های بی‌شه ظلم و نادانی است اهل حق از جمیع

در قرآن کریم است قوله تعالى : واللّٰه لا یحب الفساد لا
تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها واللّٰه لا یحب المفسدین .
لا تقتلوا انفسکم انّ اللّٰه کان بکم رحیماً . و فی الحدیث : من
تعلم علماً لیما یری به السّفها و یباهی به العلما اولیقرب
بوجه الناس الیه فهو فی النار مع العبارات ای المجادلة
فیما فیہ شک و مره فانّها تؤول الی العداوة و البغضا و لذا
قال اترك المرأ ولو کنت محقاً و فی خبر النبی ص انّ ابغضکم

آن مقدس و مبرا .

و قوله الاحلى :

كلّ صابر را به نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم که احدی متعرض احدی نشود و نفس با نفس مجادله ننماید بالمرّة حکم قتل در الواح بدیع منوع شده . . . نصرت حق به نصایح حسنه و مواظط حکیمه بوده نه به منازعه و مجادله بهشتیست نصایح ظم اعلی را و از حکم الله تجاوز ننمائید درین ظهور فساد بالمرّة نهی شده . . . قسم به آفتاب افق تقدیس که اگر احبایم کشته شوند محبوب تر است نزد این همد از سفک دم نفسی . . . لا زال حق آنچه خیر ناس بوده فرموده و بآن حکم نموده اگر بهدایت اقبال نمودند این خیر راجع بآن نفوس مقبله خواهد بود و الا ان ربك لغنى عن العالمين

الى الثّر ثارون و الثّر ثار بمعنى كثير الكلام والمراد كثرة الكلام تكلفاً و خروجاً عن الحق و من غير حاجة اليها بل لنيل الحظوظ الدنيويّة. وفي الحديث: ما اوتي الجدل قوماً الا ضلوا والمراد به الجدل في الباطل و طلب العفالية اما المجادلة باظهار الحق فان ذلك محمود لقوله تعالى و جادلهم بالتى هي احسن فالجدال منه قبيح و حسن و احسن فما كان لتبيين الحق من الغرائض فهو احسن و كمال .

و قوله الاسنى :

قسم به آفتاب فجر توحید که اگر احبای الهی کشته شوند نزد
این عبد محبوب تر از آن است که به نفسی تعرض نمایند
بگوای عباد جمال رحمن لا جل احیای عالم و اشجار اهل آن ظاهر
شده نه از برای تفریق و سفک دماء .

در لوحی دیگر قوله الاظهر الانور :

هو المشرق من افق سما البرهان کتاب انزله الرحمن لمن
توجه الى الوجه الى ان فاز بها نزل في كتاب الله مالك
الرقاب يا زين العابدين اسمع نداء المظلوم من يمين
البقرة النور في الفردوس الاعلى انه لا اله الا هو الفرد
الواحد العزيز الوهاب انه مرة يذكر مقامه بالسجن الاعظم
واخرى بالفردوس الاعلى لعمر المقصود لا يغفله الفردوس

عن ابي هريرة رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال بينما رجل يحشى فاشتد عليه العطش فنزل بئسرا

فشرب منها ثم خرج فاذا هو بكلب يلهث ياكل الثرى من
العطش فقال لقد بلغ هذا مثل الذى بلغ بنى فعلاً خفه
ثم امسكه بفيه ثم نزع فسقى الكلب فشكر الله له فغفر له قالوا
يا رسول الله وان لنا فى البهائم اجرا قال فى كل كبد رطبة
اجر رواه البخارى ومسلم عن عبد الله بن عمر رضى الله عنهما ؛

عن ذكره ولا يضره البلاء في سبيله قد حمل من البلاء ما لا
اطلع به الاّ العلیم الخبیر قد شهد لك لسان عظمتی اذ كان
مستویاً علی العرش يتوجّجك و حضورك و اصغائك نداً اللّٰه
رب العالمین انك اذا رجعت الی مقامك ذكر اولیائى مسن
قبلی و بشرهم بعنايتی نسأل اللّٰه تبارك و تعالی ان یؤیّدكهم
و یقرّبهم الیه انه هو المقدر القدير . یا زین العابدین
بلسان پارسى ندای الهی را بشنو امروز باید دوستان
طراً به اخلاق و اعمالی که سبب ارتفاع کلمة اللّٰه و ارتقاء
نفوس است مشغول گردند رایت اخلاق مرضیه از هر رايتی
سبقت گرفته علم باعمال طیبّه مقامش اعلى و اقدم بوده و هست
بگوای دوستان لعل اللّٰه جدال منع شده و نزاع و فساد و سفک
دما و اعمال خبیثه کل نهی شده نهیاً عظیماً فی کتابی

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عذبت امرأة في هرة
حبستها حتى ماتت جوعاً قد خلت فيها النار و فی رواية دخلت
امراة النار فی هرة ربطتها فلم تطعمها ولم تدعها تأكل
من حشاش الارض . رواه البخاری و مسلم و فی الحديث
لا تتخذوا ظهور الدواب مجالس و لا تتخذوا ظهور و ابکم
منابر فان الله عز وجل انما سخرها لکم لتبلغکم الی بلدکم
تكونوا بالغیه الاّ بشقّ النفس و جعل لکم فی الارض مستقرّاً
واقضوا فی الارض حاجاتکم .

العظیم ہلی از قبل بعضی از حیانات نظر بہ طغیان حزب
 شیعہ از قلم مطلع نور احدیہ نازل شدہ مثل اینکه در یک
 مقام فرمودند قد طالت الاعناق بالتفاق این اسیاف انتقام
 یا قہار العالمین مقصود از امثال این عبارات اظہار کثرت
 خباثت معرضین و منکرین بودہ ظلم معتدین بمقام رسیدہ
 کہ کل دیدہ و شنیدہ اند باری قسم بہ آفتاب حقیقت کہ از
 افق سما سجن مشرق و ظاہر است ابدًا ارادہ جماعہ لقدم
 نزاع و جدال و ما یتکدر بہ القلوب نبودہ و نیست بہ الواح
 رجوع نمائید مفرماید عاشروا مع الادیان بالروح و الريحان
 و مقصود ازین کلمہ آنکہ نار بغضا کہ در افتدہ و قلوب ادیان
 مشتعل است بہ کوشر بیان نصیح ربانی و وعظ سبحانی اطفاء
 پذیرد و خاموش شود و ساکن گردد و درین سنہ کہ ہزار
 و سیصد و شش است بخط مظلوم لوحی نازل و در آن ایمن
 کلمہ علیا از افق قلم اعلی اشراق نمودہ یا قوم اذکروا العباد
 بالخیر ولا تذکر وہم بالسوء و بعایتکدر بہ انفسہم ذکر
 سوءہم درین سنہ نہی شدہ چہ کہ لسان از برای ذکر حق
 است حیفاست بہ غیبت بیالائید و یا بہ کلماتی تکلم
 نمائید کہ سبب حزن عباد و تکدر است معاشرت با جمیع
 احزاب را اذن دادیم مگر نفوسی کہ رائجہ بغضا در امر اللہ

مولی الوری ازیشان بیا بید از امثال آن نفوس احتراز لا زم
امراً من لدی الله ربّ العرش العظیم یا حزب الله اجعلوا
شرا بکم کوثر الوداد و شغلکم ما یظهر به الاتحاد و عطفکم
ما یمهدی به الناس الی صراط الله العتدر القدیر .

احتراز ستم بر جانوران

جزئی شرح طبی حیوانات در حالت بیهوشی

در کتاب اقدس است قوله تعالی :

لا تحملوا علی الحیوان ما یمجز عن حمله انا نهیناکم عن
ذلك نهیاً عظیماً فی کتاب .

و در لوحی است . قوله الحق :

بگوای دوستان به ضرّ حیوان راضی نشوید تا چه رسد به
انسان .

و از حضرت عبدالبهّا است قوله العزیز :

دین الهی محبت بین بشر است و صداقت و امانت و
خیر خواهی خلق حتی رحم بر وحوش و طیور بر و بحر .

و در مفاوضات است قوله العزیز :

بصّاب گوسفندی را پروراند و محافظه کند ولی این عمل مهرور

قصاب مہنی ہر غرض انتفاع است و نتیجہ این پرورش ذبح
گوسفند مظلوم است چہ بسیار از اعمال مہرور کہ مہنی بمسیر
اغراض نفسانیہ است .

و قوله المشفق :

احبای الہی باید نہ تنها بہ انسان رأفت و رحمت داشتہ
باشند بلکہ باید بہ جمیع ذی روح نہایت مہربانی نمایند
... بلکہ اذیت بہ حیوان ضررش بیشتر است زیرا انسان
زبان دارد شکوہ نماید ... و اگر صدقہ باورسد بحکومت
مراجعه کند ... انسان اکثر گنہگارند و حیوان ہی گناہ
البتہ ہی گناہان را رحمت بیشتر باید کرد ... مگر حیوانات
موزیہ را مثل گرگ خونخوار مثل مار گزندہ ... پس رأفت
بہ حیوانات درندہ ظلم بہ حیوانات مظلومہ است لهذا باید
چارہ آنرا نمود .

و قوله الحنون :

تا توانید خاطر موری میازارید چہ جای انسان و تا ممکن سر
ماری مکوبید تا چہ رسد بہ مردمان .

و در خطابی قوله العزیز :

بسم اللہ المقربہ مسیس ای کوہر بسا نفرانسیس کو علیہا بہا اللہ الا بہی
ای دختر عزیز ملکوتی من حیوان نظیر انسان

در نزد اهل حق بسیار عزیز است لهذا انسان باید بسبب
 انسان و حیوان هر دو مهربان باشد و بقدر امکان در راحت
 و محافظت حیوان بکوشد اما در تشریح حیوان چون منافع
 و فوائد طبّی حاصل میشود که سبب استفاده جمیع بشر میگردد
 شاید از تشریح جراحى اکتشافاتی حصول یابد که سبب
 حیات هزار ملیون از نفوس گردد هر چند این عمل جراحى
 ضرر خصوصى است و لكن منفعت عمومى یعنى از برای عموم
 انسان مفید است حتى این تشریح اکتشافى سبب منفعت
 عالم حیوان نیز گردد از این نظر گاه منفعت عمومى مقبول و لیس
 ضرر خصوصى دارد جائز است زیرا تشریح آن حیوان نتایج
 بسیار عظیمى می بخشد مثلا تشریح گرگى در حالت بیهوشى
 سبب شود که مرضى کشف میشود که الان هزار ملیون از آن
 مرضى مهلك بهلاکت رسیده اند حال این تشریح کشفى
 سبب میشود که هزاران ملیون ازین هلاکت محفوظ میمانند
 اگر آفتى بر رمله گوسفندى مسلط جائز است يك گوسفند را از
 برای سلامت گله فدا نمود و الا آن آفت جمیع آن گله را حتى
 آن گوسفند فدائى را هلاک خواهد نمود و لكن باید تشریح
 در حیوانات موزیه باشد و بدرجه از احتیاط باشد که آن
 حیوان مد هوش و بى احساس باشد حیوانات موزیه راجا ئز

که به جهت سلامتی نفوس فدا نمود نظر به این حکمت‌های
بالغه جاز است که حیوانات مودی را به جهت سلامت عالم
انسانی تشریح کشفی کرد این حیوان مودی اگر زندگانی
نماید سبب هلاکت هزار حیوان دیگر شود مثلاً اگر گرگ
تشریح اکتشافی شود این سبب محافظه هزار گوسفند است
که او خواهد درید حتی موت این سبب بقای هزار حیوان
است علی الخصوص اکتشافات فنی و طبی میشود که البسی
الابد از برای عموم انسان مفید است و طیک البها* الاهی

وحدت بشر

محبت و اتحاد عمومی

از حضرت بهاء الله است در کتاب عهدی

قوله جلّ و علا :

مقصود این مظلوم از حمل شدائد و هلاکات و انزال آفات
و اظهار بیانات اخمار نار ضغینه و بغضا بوده که شایسته
آفاق افتد اهل عالم بنور اتفاق منور گردد و با سببش
حقیقی فائز گردد .

وقوله الاعزّ :

طوبیٰ لمن یحبُّ العالم خالصاً لوجه ربِّه الکریم .
وقوله الاجلّ :

ای اهل ارض لعمری و عمرکم این مظلوم خیال ریاست
نداشته و ندارد و مقصود رفع آنچه سبب اختلاف احزاب
عالم و تفریق امم است بوده و هست تا کل فارغ و آزاد شده
و بخود پردازند .

و در کتاب اقدس است قوله الاعلی :

لا ترضوا لاحدٍ مالا ترضونه لانفسکم اتقوا الله و لا تكوننّ
من المتکبرین کلّم خلّقتم من الماء و ترجعونّ الی التّرابِ
تفکّروا فی عواقبکم و لا تكوننّ من المتکبرین .

و در سورة هیکل است قوله الافضل :

قل قد اتی المختارُ فی ظُللِ الانوار لیُحیی الاکوان مِن
نفحاتِ اسمِہ الرّحمن و یّتحدّ العالم و یجتمعوا علی هذه
العائدة الّتی نزلت من السّماء .

بشود که ما نسبت به دیگران از محبت و سخاوت خود مضایقه
ننمائیم چنانکه اهورا مزدا رحمت خود را از همه آفریدگان
دریغ ندارد آفرین بزرگان اگر من نسبت بغریبی که بشهر ما
پناه آورد نوازش ننموده ام اگر من دیگران را در سختی امداد

و قوله الاشمل :

قُلْ قَدْ جَاءَ الْغَلَامُ لِيُحْيِيَ الْعَالَمَ وَيَتَّحِدَ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا
و در لوح دنیا است قوله الحق :

فضل این ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق
است از کتاب محو نمودیم و آنچه علّت الفت و اتحسار
و اتفاق است ثبت فرمودیم نعیماً للعالمین مکرر وصیّت
نموده و مینمائیم دوستان را که از آنچه رائج فساد استشمام
میشود اجتناب نمایند بل فرار اختیار کنند عالم منقلب
است و افکار عباد مختلف نسألُ اللَّهَ أَنْ يَزِينَهُمْ بِنُورِ عَدْلِهِ
و يَعْرِفَهُمْ مَا يَنْفَعُهُمْ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ إِنَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْمُتَعَالِ
و قوله الاکرم :

طوبی از برای نفسی که در فراش تکیه نماید و قطبش بسبب
محبت اهل عالم منور باشد .

و در لوح دیگر قوله الاعلی :

يَا حَقُّ نَظَرُكَ مَالِكٌ قَدْرٌ فِي مَنْظَرِ الْأَكْبَرِ عِبَادُ الْأَرْضِ رَايَهُ
سَبَبُ تَأْلِيفِ قُلُوبٍ وَاتِّحَادٍ وَاتِّفَاقِ نَفُوسٍ أَمْرٌ مَيَّنَّاهُ
أَوَامِرُ وَأَحْكَامُ الْهَيْ سَبَبُ اعْظَمَ وَعَلَّتْ كِبَرِي أَمْرٌ أَسْرَارِي

نکردم اگر من کسی را از گرسنگی و تشنگی و سرما و گرما حفظ ننمودم
اگر من به حیوانات آزار رسانیده و آنها را زده ام من اشتباه کرده
و از این گناه ها پشیمانم و توبه میکنم .

آسایش ام و لکن نظریه بی دانشی از عرفان این مقام اعلیٰ
اکثری محروم اند اوهام عباد را بر سنّة الله و امره مقسّد م
میدارند تو و اهل ارض را وصیت مفرماید به آنچه که سبب
تقدیس و تنزیه و راحت و تقرّب کلّ است بگو اوهام و ظنون را
بگذارید و به انوار نیر بهمان مقصود عالمان توجّه کنید اوست
دوست یکتا و محبوب یکتا ذکرش مالک از کار و امرش مطیع
او امر و احکام قلّ ضموا سنن انفسکم و خذوا سنن الله انتہا
تحرّسکم عما لا ینبغی لعباده انّه علی کل شیء قدیر از حق
جلّ جلاله از برای کل استقامت مطلبم چه که امرش عظیم
است و یوم عظیم .

در لوح بشارات است :

همه اوراق یک شجرید و قطره های یک بحر .

در الواح مذکوره در فردوس اعلیٰ نازل شد آنچه که مصباح
هدایت است از برای اهل عالم و بحر رحمت است از برای
امم ارجعوا الیها لتعرفوا ما نزل فیها من لدن منزل قدیم .
و قوله الاعلیٰ :

یا احبائی ما خلقتکم لا نفیکم بلّ للعالم ضموا ما ینفعکم و خذوا
ما ینتفع به العالم .

و در لوحی دیگر قوله جلّ و عزّ بیانه :

ای اهل عالم همه بار یکدارید و برگ یک شاخسار یکسال
محبت و اتحاد و موثرت و اتفاق سلوک نمائید قسم به آفتاب
حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن نماید .

و قوله الامنع :

أَنْظُرُوا إِلَى مَا دُونَكُمْ كَمَا تَنْظُرُونَ إِلَى أَنْفُسِكُمْ هَذَا مَذْهَبُ اللَّهِ
إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ وَهَذَا دِينُ اللَّهِ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ السَّامِعِينَ .

و قوله الاعزّ الامنع :

قَدْ جِئْنَا لَاتِّحَادٍ مِنْ عَلَى الْأَرْضِ وَاتِّفَاقِهِمْ بِشَهِدٍ بِذَلِكَ مَا
ظَهَرَ مِنْ بَحْرِيَانِي وَلَكِنَّ الْقَوْمَ أَكْثَرُهُمْ فِي بُعْدٍ مُبِينٍ .

و قوله الاعمّ الابدع :

ابن شجره دانش این کلمه علیا است همه بار یکدارید برگ
یک شاخسار لیس الفضل لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ
العالم .

و قوله الاتمّ الاحکم :

یا حزب الله بخود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم و
تهذیب امم باشید اصلاح عالم از اعمال طیّبه طاهره و اخلاق
راضیه مرضیه بوده .

و قوله الابدع الارفع :

إِنَّ رَبَّكُمْ الرَّحْمَنُ بِحَبِّ أَنْ يَرَى مِنْ فِى الْكَوَانِ كُنْهِى وَاحِدَةٍ

و هیکل واحد اغتنموا فضل الله و رحمته فی تلك الايام التی
ما رأث هن الا بداع شبهه طویلی لمن نبذ ما عنده ابتغیاء
لما عند الله نشهد انه من الفائزین .

و قوله العمیم :

آنچه سبب نفع عالم است هر چه باشد لدى الله مقبول و
محبوب و دون آن هر چه باشد مردود چه که این ظهور محض
نجات و اصلاح و اتحاد و اتفاق و راحت اهل عالم بوده .

و قوله جل و عز :

کل را وصیت مینمائیم به امانت و دیانت و اعمال طیبه و اخلاق
مرضیه تا عالم به طراز اخلاقی مزین شود و نار بغضا که در
صدر ملل مختلفه مشتعل است به کوثر محبت اولیا و نصائح
مشفق و مواعظ حسنه اطفاء پذیرد و من علی الارض ینک حزب
مشاهده شود این است اصل مقصود .

و قوله تمت آیاته :

انظروا العالم کھیکل انسان اعترته الامراض و برئه طسوط
باتحاد من فيه اجتمعوا علی ما شرعناه لکم و لا تتبعوا سبیل
المختلفین .

و قوله الاصح الابلغ :

ما جئنا الا لتطهیر نفوسکم من الضغينة و البغضا یشهد

بذلك من عنده أم الكتاب .

و قوله الاعظم الاتم :

نخستین گفتار را نا آنکه ای پسران خاک از تاریکی بیگانگی
بروشنی خورشید یگانگی روی نمائید این است آن چیزی که
مردمان جهان را بیشتر از همه چیز بکار آید دوست دانا
میفرماید راه آزادی باز شده بشتابید و چشمه داناتی
جوشیده از او بیاشامید بگوای دوستان سراپرده یگانگی
بلند شده بچشم بیگانگان یکدیگر را نبینید همه باریکدارید
و برگ یک شاخسار برآستی میگویم آنچه از نادانی بگاهد و
بر داناتی بیفزاید او پسندیده آفریننده بوده و هست بگو
ای مردمان در سایه دار و راستی روید و در سراپرده
یکتائی در آئید .

و از حضرت عبدالبهاء در خطاب است قوله الحکیم :

سیاست الهی مهربانی به جمیع بشر است بدون استثناء آن
سیاست حقیقی است و این روش شایان نفوس مقدّسه رحمانیه
و در خطاب دیگر قوله اللطیف :

پس احبای الهی باید در عالم وجود رحمت ربّ و دود گردند
و موهبت ملک غیب و شهود نظر را پاک نمایند و نوع بشر را
برگ و شکوفه و ثمر و شجر ایجااد مشاهده کنند همیشه به این

فکر باشند که خیری به نفسی رسانند و محبت و رعایتی و مودت و اعانتی بنفسی نمایند دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند جمیع من علی الارض را دوست انگارند و اقیانوس را یار دانند و بیگانه را آشنا شعرند و بقیدی مقید نباشند بلکه از هر بندی آزاد گردند الیوم مقرب درگاه کبریا نفسی است که جام وفا بخشد و اعداء را در عطا مهذول دارد حتی ستمگر بیچاره را دستگیر شود و هر خصم لدود را یار و دود . . . خلق را بخدا بخوانید و نفوس را به روش و سلوک ملأ اعلی دعوت کنید یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگان را طباء و پناه شوید فقیران را کز غنا گردید و مریضان را درمان و شفا مُعین هر مظلومی باشید و مجبور هر محروم در فکر آن باشید که خدمت به هر نفسی از نوع بشر نمائید و به اعراض و انسکار و ظلم و عدوان اهمیت ندهید و اعتنا نکنید بالعکس معاطه نمائید و به حقیقت مهربان باشید نه بظاهر و صورت، هر نفسی از احبای الهی باید فکر را درین حصر نماید که رحمت پروردگار باشد و موهبت آمرزگار بهر نفسی برسد خیری بنماید و نفعی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تمذیل افکار تا نور هدایت بتابد و موهبت حضرت رحمانی احاطه نماید محبت نور است در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر

کاشانه لانه نماید ای احبای الهی همتی بنمائید که ایمن
ظلمت بکلی زایل گردد تا سر پنهان آشکار شود و حقایق
اشیا مشهور و عیان گردد .

و قوله المتین :

این است صفت یزدانیان این است سمت بهائیان پس یاران
باید با جمیع ملل به نهایت مهربان باشند و دلسوز و غم
خوار نوع انسان ایرانی که در آن صفحات هستند هر قدر
اجتناب کنند شما نزدیکی طلبید و هر قدر از پیت کنند شما
محبت بنمائید و آنچه بد گویند شما ملاطفت فرمائید به هر
وسیله که ممکن باشد نهایت دلجوئی را از آنها بنمائید از
سب و لعن و هتک منجز نگردید بلکه مانند چشمه آب حیات
منفجر شوید باز محبت کنید الفت نمائید .

و قوله الخنون :

زنهار زنهار که خاطری بیازارید و قلبی را شکسته نمائید و
دلی را درد مند کنید و جانی افسرده نمائید و نفسی را
پژمرده کنید و لودشمن جان باشد و اهل عدوان .

و از خطاب به بهائیان امریکا است قوله الجلیل :

هو الله

ایها المنجذب بنفحات الله قد وصلنی تحریرك الاخير الدال

على فرط محبتك لعبد البها و توكلك مع الله وحسن نيتك
 الصادقة في خدمة امر الله ونعم البيان ما كتبت في ذلك
 التحرير الكريم بأنكم تحتاجون في تلك الديار إلى المحبة
 والألفة بين القلوب والأرواح وهذا هو الحق وما يمسد
 الحق إلا الضلال اعلم حق اليقين أن المحبة سر البعث
 الألهي والمحبة هي التجلي الرحمان المحبة هي الفيض
 الروحاني المحبة هي النور الطلوت المحبة هي نفثات
 روح القدس في الروح الانساني المحبة هي سبب ظهور
 الحق في عالم الامكان المحبة هي الروابط الضرورية المنبعثة
 من حقائق الاشياء بايجاد اله المحبة هي وسيلة السعادة
 الكبرى في عالم الروحاني والجسماني المحبة هي نور يهدي
 به في الغيب الظلماني المحبة هي الرابطة بين الحق والخلق
 في عالم الوجداني المحبة هي سبب الترقى لكل انسان نوراني
 المحبة هي الناموس الاعظم في هذا الكون العظيم الالهسي
 المحبة هي النظام الوحيد بين الجواهر الفردية في التركيب
 والتدبير في التحقق المادي المحبة هي القوة الكليّة
 المغناطيسية بين هذه السيارات والنجوم الساطعة فسي

در قرآن است قوله تعالى : يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر
 أنثى وجعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله اتقاكم

الاج العالی المحبة هی سبب الانکشافات لاسرار المودعة
فی الکن بفکر ثاقب غیر متناهی المحبة هی روح الحیات
لجسم الکن غیر المتناهی المحبة هی سبب تمدن الأمم
فی هذه الحیوة الغائیة المحبة هی الشرف الاعلی لكل شعب
متعالی و اذا وفق الله قوماً بها یصلین علیهم اهل ملأ الاعلی
واهل ملکوت الابهی و اذا خلت قلوب قوم من هذه السنوحات
الرحمانية المحبة الالهية سقطوا فی اسفل درک من الهلاک
وتاهوا فی بیداء الضلال و وقعوا فی وهداة الخيبة و لیس
لهم خلال اولئک کالحشرات العائشة فی اسفل الطبقات
یا احبا الله کونوا مظاهر محبة الله و مصابیح الهدی فی
الافاق مشرقین بنور المحبة و الوفاق و نعم الاشراف هذا
الاشراق یا عزیزى عليك بأن تطبع هذا الکتاب و تنشره بیسن
الاحباب فی امریکا حتی یتحذوا و یتفقوا و یحبوا بعضهم
بعضاً بل یحبوا جمیع البشر و یغاروا ارواحهم بعضهم بعضاً
هذا سبیل البهاء هذا دین البهاء هذا شریعة البهاء و من
لیس له هذا فلیس له نصیب من البهاء و علیکم التحیة و
التناء . ع ع

و در سفرنامه امریکا است قوله المظیم :

هر امر عمومی الهی است و هر امر خصوصی بشری .

خدمت به عموم بشر

و نیز در الواح حضرت بهاء الله است قوله جل و عز:
نوصيكم بخدمة الأُمم و اصلاح العالم .

و قوله جلّ و علا :

طوبى لمن أصبح قائماً على خدمة العالم .

و قوله عزّ و جلّ :

انشاء الله برق شوق در بدن عالم بهائیه رگ شریان به حرکت
آید و جمیع از آن حرکت که سبب و علت احداث حرارت است
به حرارت محبت الله فائز شوند تا جمیع متحداً بافق الله
ناظر و به خدمتش قائم گردند و خدمت حق امری است که
سبب اصلاح عالم است نه نزاع و جدال .

و قوله الاجل الاكمل :

مشکات بیان را این کلمه بهائیه مصباح است . ای اهل
عالم همه باریک دارید و برگ یک شاخسار بکمال محبت و اتحاد
و موّدت و اتفاق سلوک نمائید قسم به آفتاب حقیقت نور
اتفاق آفاق را روشن و منور سازد حق آگاه گواه این گفتار

بوده و هست جهد نمائید تا باین مقام بلند اعلی که مقام
صیانت و حفظ عالم انسانی است فائز شوید این قصد سلطان
مقاصد و این امل ملوک آمال و لکن تا افق آفتاب عدل از
سحاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل بنظر
میآید و سحاب تیره مظاهر ظنون و اوهام اند یعنی علمای
ایران گاهی به لسان شریعت و هنگامی بلسان حقیقت و
طریقت نطق نمودیم و مقصد اقصی و غایت قصوی ظهور این
مقام بلند اعلی بوده و کفی بالله شهیدا .

ای اهل بهاء باید با جمیع اهل عالم به روح و ریحان
معاشرت نمائید اگر نزد شما کله و یا جوهری است که دون
شما از آن محروم به لسان محبت و شفقت القاء نمائید و بنمائید
اگر قبول شد و اثر نمود مقصود حاصل والاّ او را با وواگذارید
و در باره او دعا نمائید نه جفا لسان شفقت جذّاب قلوب
است و مائده روح و مانند افق است از برای اشراق
آفتاب حکمت و دانائی .

دین برای اتحاد و برتر است از اسباب اختلاف نمسید
بلکه بآن اختلاف راز ازل نماید و همه با یکدیگر معاشرت کنسید

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله تعالی :
لا تجعلوا دین الله سبباً لاختلافکم انه نزل بالحق لا تحساد
من فی العالم اتقوا الله ولا تكونوا من الجاهلین .
و قوله الاعم الاتم :

الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه و سبیل
متعدده را سبب و علت بغضاً ننمائید این اصول و قوانین
و راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد
مشرق این اختلافات نظر به مصالح وقت و زمان و قرون و اعصار
بوده ای اهل بهاء کمر همت را محکم نمائید که شاید جدال
و نزاع مذہبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حیثاً
لله و لعباده بر این امر عظیم خطیر قیام ننمائید ضعیفیه و
بغضای مذہبی ناری است عالم سوز اطفای آن بسیار صعب
مگر بد قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد .

و قوله الاعظم الا قوم :

ای دوستان امروز بباب آسمان به مفتاح اسم الهی گشوده
و بحر جود امام وجوه ظاهر و قوای و آفتاب عنایت مشرق و لایح
خود را محروم ننمائید و عمر گرانبایه را بقول این و آن تمام
نکنید کمر همت محکم نمائید و در تربیت اهل عالم توجه کنید
دین الهی را سبب اختلاف و ضغینه و بغضا مدانید لسان
عظمت مفرماید آنچه از سعا مشیت در این ظهور امیع اقدس
نازل مقصود اتحاد عالم و محبت و واد اهل آن بوده باید
اهل بها که از ریح معانی نوشیده اند بکمال روح و ریحان
با اهل عالم معاشرت نمایند و ایشان را تذکر دارند به آنچه
که نفع آن بکل راجع است این است وصیت مظلوم اولیا و اصفای
خود را عالم به محبت خلق شده و کل به واد و اتحاد مأمورند
و قوله الاحق الا صدق :

حضرت موجود مفرماید ای پسران انسان دین الله و مذهب
الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت اهل عالم

در قرآن کریم است قوله تعالی " و اعتصموا بحبل الله جميعاً ولا
تفرقوا و اذكروا نعمة الله علیکم اذ كنتم اعداء " فالله بین قلوبكم
فاصبحتم بنعمته اخواناً و كنتم علی شفا حفرة من النار
فانقذكم منها وقوله ان اقيموا الدین ولا تتفرقوا فيه .

است او را سبب و علت نفاق و ضغینه و بغضا منشاء
این است راه مستقیم و امن محکم متین آنچه بر این اساس
گذاشته شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طسوس
زمان او را از هم نریزند .

و قوله الاكد الاثبت :

دین الله و مذهب الله محض اتحاد و اتفاق اهل عالم از
سما مشیت نازل گشته و ظاهر شده او را علت اختلاف و نفاق
نکنید سبب اعظم و علت کبری از برای ظهور و اشراق نور
اتحاد دین الهی و شریعت ربانی بوده و نعمت عالم و تربیت
امم و اطمینان و راحت من فی البلاد از اصول و احکام
الهی او است سبب اعظم از برای این عطیه کبری کس
زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید و نعمت سرمدی
مذول دارد رؤسای ارض مخصوص مظاهر عدل الهی
در عیانت این مقام و علو و حفظ آن جهد بلیغ باید مذول
دارند .

و قوله الحق :

بنام خداوند یکتا ای اهل عالم بعد از کشف حجاب جمعی
به آیات متصک آیات نازل نمودیم و برخی به بینات مشبّه
آنها اظهار داشتیم و حزی به احکام متوجه شطری اعظم از

آن ظاهر فرمودیم آنچه خواستند مجری شد و هرچه گفتند به اصفاً فائز مقصود از جمیع آنچه ظاهر شد آنکه گوشها مستعد شود از برای يك كلمه علیا و آن این است یا مـ
الارض لا تجعلوا دین الله سبباً للبغضاء و اگر این كلمه در عالم محلّ اخذ نماید کلّ خود را فارغ و مستترج مشاهده نمایند بگو لعمر الله مذهب الهی و دینش از برای اتحاد و اتفاق آمده نه از برای اختلاف و نفاق یشهد بذلك امّـ

الكتاب و القوم هم لا یسمعون .

و قوله الصدق :

مقصود این مظلوم از اول ایام الی حین آنکه مذهب الله را سبب بغضاء ننمایند و با من علی الارض به روح و ریحان عمل نمایند و معاشرت کنند مگر نفوسی که رائحه ضغینه از ایشان منتشر گردد در این صورت اجتناب لازم .

و در کتاب مهدی است قوله الاکرم :

ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است

و حدیث نبوی است قوله ص: خیر الناس من ینفع الناس . و قوله: الدالّ علی الخیر کفاعله . و قوله: من یشفع شفاعهً حسنةً یکن له نصیب منها . عن جعفر بن محمد قال: اوحی الله تعالی لدیود انّ عبداً من عبادي یأتی بالحسنة فادخله الجنة قال یا ربّ و ماتلك الحسنة قال من فرج عن مؤمن کربةً و لبشقیّ تمرّة

اورا سبب عداوت و اختلاف منمائید نزد صاحبان بصر و اهل
منظر اگر آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است
از قلم اعلی نازل شده . . . امید آنکه اهل بها " بکلمه
مبارکه قل کل من عند الله ناظر باشند و این کلمه " علیا بختابه
آب است از برای اطفال " نار ضغینه و بغضا " که در قلوب
و صدور مکنون و مخزون است احزاب مختلفه ازین کلمه واحده
بنور اتحاد حقیقی فائز میشوند انه یقول الحق و یهتدی
السبیل .

وقوله الاستی :

دین الهی را سبب اختلاف و ضغینه و بغضا ندانید لسان
عظمت میفرماید آنچه از سما " مشیت درین ظهور امنیسع
اقدس نازل مقصود اتحاد اهل عالم و محبت و و داد اهل
آن بوده باید اهل بها " که از رحیق معانی نوشیده اند
به کمال روح و ربهان با اهل عالم معاشرت نمایند ایشانرا
متذکر دارند به آنچه که نفع آن به کل راجع است این است
وصیت مظلوم اولیا " و اصفیا " خود را

و در لوح اشراقات است . قوله الاعظم الانور :

حزب الله جهد بلیغ مذل دارند که شاید ضغینه و بغضا
که در صدور احزاب مکنون است به کوشش بیان و نصایح مقصود

عالمیان ساکن شود و اشجار وجود به اثمار بدیع مزین
گردد انه هو النَّاصِحُ المَشْفِقُ الْكَرِيمُ .

و قوله الاعظم :

اگر علمای عصر بگذارند و من علی الارض رائحۃ محبت و اتحاد
را بیابند در آن حین نفوس عارفه بر حریت حقیقی آگاه
شوند و راحت اندر راحت مشاهده نمایند و آسایش اندر
آسایش اگر ارض به انوار آفتاب این مقام منور شود از ایه صدق
ان یقال لا تری فیها عوجاً و لا امّاً .

و قوله الارفع :

درین صبح نورانی لسان بیان الهی باین کلمه نورانی ناطق
ای اهل ارض تمسک نمائید به آنچه که سبب رفع اختلاف
است تا جمیع احزاب به راحت حقیقی و آسایش دائمی فائز
گردند ظهور مظاهر سبب و علت اتحاد بوده و هست ولیکن
عباد جاهل سبب اختلاف نموده اند بگوای اهل ارض کلمه
حق را بشنوید و به آن تمسک نمائید

و قوله الاعز :

بگو یا حزب الله و احزاب مختلفه عالم بر نصرت قیام نمائید
و عالم محبت و وداد را از آرایش عصیان و بغضاء مطهر
سازید شاید نفس راحتی از نفوس بر آید و به حریت حقیقی

فائز گردند قسم به آفتاب حقیقتاً بهاء مقصودی نداشته و ندارد جز تطهیر عالم از اموراتی که سبب ضرر و بآس و بیا س بوده به قوت و قدرت قلم اعلی قیام نمائید که شاید این قصد ظاهر شود و عالم را فائز نماید .

و در کتاب اقدس است قوله تعالی :

هَاشِرُوا مَعَ الْاَدِیَانِ بِالرُّوحِ وَ الرِّیْحَانِ لِيَجِدُوا مِنْكُمْ عَرَفَ الرَّحْمَنِ اَيَّاكُمْ اِنْ تَاْخُذَكُمْ حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ بَيْنَ الْبَرَّةِ كُلُّ بَدْعٍ مِنَ اللّٰهِ وَ يَمُودُ اِلَيْهِ اَنْتَلَمِدُ الْخَلْقِ وَ مَرْجِعُ الْعَالَمِينَ .

و در خطاب به بهائیان دهج از حضرت عبدالبهاء است . قوله اللطیف :

و بجان و دل بکوشند تا الفت کلیه و محبت صمیمیه و ارتباط روحانیه در بین قلوب حاصل گردد و جمیع بشر از فیض جدید انور در یک صقع جمع و محشور گردند نزاع و جدال از جهان برخیزد و محبت جمال ذو الجلال کلّ را احاطه کند تفاسق به وفاق تبدیل شود و اختلاف بایتلاف مبدّل گردد بنیان بغضاء برافتد و اساس عداوت منهدم شود نورانیت توحید ظلمات تعدید را زایل فرماید و تجلّی رحمانی قلوب انسانی را معدن محبت رحمانی کند . ای یاران الهی وقت آنست که با جمیع ملل به نهایت مهربانی الفت نمائید و مظهر رحمت

حضرت احدیت شهید جان عالم گردید و روح حیات در هیكل
بنی آدم .

و در لوحی دیگر قوله الامر :

عاشروا یا اخبائی بالروح و الريحان کلّ الاديان ایاکم ان
تجعلوا کلمة الله علة لا ختلافکم او سبباً لاظهار البغض
بینکم قل اتقوا الله یا ملأ الارض ولا تكونوا من الغافلين .
و قوله جلّ کبریاؤه :

هو الناصح الامین . عالم را به مثابه هیكل انسانی ملاحظه
کن و این هیكل بنفسه صحیح و کامل خلق شده و لکن به
اسباب متغایره مریض گشته و لا زال مرض او رفع نشده چه
که بدست اطبای غیر حاذقه افتاده و اگر در عصری از اعصار
مضوی از اعضای او بواسطه طبیعی حاذق صحت یافت
عضوهای دیگرش به امراض مختلفه مبتلا بوده و حال در دست
نفوسی افتاده که از خمر غرور تریبت یافته اند و اگر هم بعضی

بشود که ما با همه راستان که در سراسر هفت کشور زمین هستند
همکار و انباز باشیم بشود که آنها با ما و ما با آنها یکی باشیم بشود
که همه با یکدیگر محبت و معاونت کنیم سراسر کردار نیکی که ازینرو
برآورده شود در گنجینه اهورامزدا پذیرفته و جاودان خواهد
ماند .
(آخرین گنجبار (۱ - ۲)

ازین نفوس فی الجمله در صحت آن سعی نمایند مقصود
 نفی است اسماً یا رسماً بایشان راجع شو چنین نفوس قادر
 بر رفع امراض بالکلیه نبوده و نخواهند بود الا علی قدر
 معلوم و دریاق اعظم که سبب علت صحت است اتحاد
 من علی الارض است بر امر واحد و شریعت و آداب واحد و
 واین ممکن نه مگر به همت طبیب حاذق کاملی که مخصوص
 نظم عالم و اتحاد اهل آن از شطر قدم بعرضه عالم قدم
 گذارد و هر هنگام که چنین نور از مشرق اراده الهیه اشراق
 فرمود و طبیب حاذق از مطلع حکمت ربانیه ظاهر نشد
 اطباء مختلفه به مثابه سحاب حجاب اشراقات و تجلیات
 آن نور شدند لذا اهل ارض به اختلافات خود باقی
 ماندند و مرضی عالم رفع نشد و صحت نیافت آن اطباء که
 قادر بر این امر خطیر نبوده و این طبیب را هم از معالجه
 منع نمودند و حجابهای مانعه حائله شدند درین ایام
 ملاحظه کن که جمالقدم و اسم اعظم کشف حجاب فرموده
 و نفس خود را لاجل حیات عالم و اتحاد و نجات اهل آن
 فدا نموده معذالك کل بر ضررش قیام نمودند تا آنکه بالاخره
 در سجنی که در اعراب بلاد واقع است مسجون شده و
 ابواب خروج و دخول را سدود کرده اند یار افسوس

دانسته اند و دوست را دشمن شمرده اند مصلح را مفسد
گمان نموده اند .

بیچ نوع تعرض بعنوان مذهبی جائز نیست

و نیز از حضرت بهاء الله در لوجی است قولی
الاعلی :

یا اولیائی و اصفیائی این مظلوم در لیالی و ایام ناس را به
افق اعلی دعوت نمود و مقصود آنکه کل را هدایت فرماید و
به صراط و نبأ عظیم آگاه نماید تا ضغینه های مشتمله و
تجنبهای مانعه از میان برخیزد و کل در یک حلقه جمع و
در یک هوا پرواز نمایند محو کتب و جهاد و اخذ اموال در
این ظهور نبوی شده این است آن فضلی که از اول عالم
الی حین دیده نشده و ظاهر نگشته لایمکن بوده و در
این ایام مبارکه نظر بر رحمت محیطه و عنایت سابقه ظاهر
شد طوبی للمتبصرین و طوبی للمعارضین و طوبی للعاطین .
امید آنکه از همت اولی الامر یعنی ملوک و سلاطین کسه
مظاهر قدرت حق اند این امر را تأیید نمایند تا کل فارغ

و آزاد شوند و بخود و بما يصلح امورهم مشغول گردند
كذلك نطق لسان البهاء في سجن عكا رحمة من عنده
وعناية من لدنه لمن في السموات والارضين . الحمد لله
رب العالمين .

و از حضرت عبدالبهاء در رساله مدنيه است قوله

العزیز :

اجتناب و احتراز و خشونت سبب اشعزاز قلوب و نفوس گردد
و محبت و ملاطفت و مدارا و ملائمت سبب اقبال نفوس
و توجه قلوب شود اگر شخصی از مؤمنین موحدین در حین
ملاقات با نفس از ملک اجنبیه اظهار احتراز نماید و کلمه
موحشه عدم تجویز معاشرت و فقدان طهارت را بر زبان راند
آن شخص اجنبی ازین کلمه چنان محزون و مکدر گردد که
اگر شق القمر نیز بیند اقبال به حق ننماید و شره اجتناب
این باشد که اگر در قلب آن شخص توجه قلبی الی الله
بوده از آن نیز پشیمان گشته بکلی از شاطیئ بحرايمان بیه
بادیه غفلت و بطلان فرار نماید و چون بعمالك و وطن خسود
رسد در جمیع روزنامه ها درج نماید که فلان ملت در شرا ط
انسانیت به منتهی درجه قصورند .

و در مقاله سیاح است قوله :

اول اعتراض بر اقوال و اعمال و اطوار و اخلاق و رفتار این طائفه بود حال در ایران اعتراض بر عقاید و وجدان ایشان است و این نیز خارج از قوه انسان است که بتواند بتعمّری و اعتراض تبدیل ضعائر و وجدان نماید و یا دخیل در عقاید احدی کند در کشور وجدان جز پرتو انوار رحمان حکم نتواند و بر سریر قلوب جز قوه نافذه مالک الملوك حاکم نشاید این است که هر قوه را معطل و معوق توان نمود جز فکر و اندیشه را که جز انسان بنفسه منع اندیشه خوبیش نتواند و سدّ هوا و ضعا فرخود ننماید .

و قوله :

وجدان انسانی مقدّس و محترم است و آزادی آن باعث انصاع افکار و تمّیدیل اخلاق و اطوار و اکتشاف اسرار خلقت و ظهور حقائق مکنونه عالم امکان است و دیگر آنکه مسئولیت وجدان که از خصائص دل و جان است اگر در

و در قرآن است . و الذین اذا اصابهم البغي هم ينتصرون و جزاء سيئة سيئة مثلها فمن عفى و اصلح فاجره على الله انه لا يحب الظالمين و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل انما السبيل على الذين يظلمون الناس و يبغون فسى الارض بغير الحق اولئك لهم عذاب اليم و لمن صبر و غفران ذلك

این جهان واقع گردد دیگر چه کفّری از برای بشر در روز حشر
اکبر در دیوان عدل الهی باقی ماند ضعاف و افکار در حیطه
احاطه مالک الملوك است نه ملوك و جان و وجدان بین اصبع
تظیب ربّ قلوب است نه ملوك لذا دونفس در عالم
وجود هم افکار در جمیع مراتب و عقاید موجود نه الطرق الی
الله بعد از انفس الخلاق از حقائق این معانی است و لکن
جعلنا منسكاً از حقائق قرآنی .

زمین برای همه یک وطن است

و نیز از حضرت بهاء الله در کلمات مکتونه است قوله

مظمت کلماته :

تفکروا فی کلّ حین فی خلق انفسکم اذا بینفی کما خلقناکم من
شیئی واحد تکونون کنفس واحد فی حیث تمشون علی رجلی
واحد و تأکلون من فم واحد و تسکنون فی ارض واحد حتی
تظهر من کینوناتکم و اعمالکم و افعالکم آیات التوحید .

و در لوحی است قوله الاعظم :

لمن عزم الامور .

ای اهل بهاء بر معروف اتحاد نمائید و در اصلاح عالم
متفق شوید .

و در لوح حکمت قوله احکمت آیاته :

ليس الفضل لحبكم انفسكم بل لحبّ ابناء جنسكم وليس
الفخر لمن يحبّ الوطن بل لمن يحبّ العالم .

و در لوح دیگر قوله الاکرم :

باید کل در اصلاح عالم بکوشند عالم يك وطن است و عباد
يك حزب لوهم يعرفون باید کلّ به کمال اتحاد و اتّفاق
بتمعیر آن همّت گمارند هو الناصح العليم وهو الصيّن
الحکیم .

و قوله الاعلى :

ای رانایان امم از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر
باشید و به اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم عالم است
تمسّك جوئید این يك شبر عالم يك وطن و مقام است از افتخار
که سبب اختلاف است بگذرید و به آنچه علّت اتّفاق توجّه
نمائید نزد اهل بهاء افتخار به علم و عمل و اخلاق و دانش
است نه به وطن و مقام .

عفو و شفقت در مقابل ظلم و تعدی

معاندین

از حضرت بهاء الله است قوله :

اذا عوقبتم فعليكم بولاية الامر و ملائير الجمهور و ان اهلتم
فوضوا الامر الى الرب الفيور هذه سمة المخلصين و صفة
الموقنين .

و در كتاب اقدس است قوله تعالى :

لا تعترضوا على من اعترض عليكم ذروه في خوضه مقلين السى
الفرد العلیم و من اغتاض عليكم قابله بالرفق و الذى زجرکم
لا تزجروه و دعوة بنفسه و توكّلوا على الله المنتقم العادل القدیر
و قوله الفضل :

انا عفونا عن الذين اخذهم الاضطراب اذ نعب الضراب
واخذت الزلازل احباء الله رب الكرسى الرفیع .

(آنانکه در فتنه سال ۱۳۰۰ مضطرب شدند)

و قوله الحق :

لا تعترضوا على العباد ان وجدتم من احد راحة البغضاء
ذروه في خوضه متشبثين بانزال ردا عناية ربكم فالسوق

الاصباح لا تعتمدوا على من اعتدى عليكم ليظهر فضلکم و
عنايتکم بين العباد كذلك نزل من قبل من سما مشيئة
ربنا المنزل القديم .

و در کتاب هدیج است . قوله الابدع :

تالله الحق لو انتم تُظلمون احبّ عندی من ان تظلموا على
احدٍ وهذا من سجيّتی واحسن خصالی لو انتم من الموقنين
ان اصبروا يا احبائي في البأساء والضراء وان يظلمکم
من ظالم فارجموا حکمه الى الله الذی بيده ملکوت کسل
شيئٍ وانه لهو المقتدر على ما يشاء وهو اشدّ المنتقمين .

و قوله الاعلى :

ای زبیح نفس ظلم محدث ظهور سطوت و قهر بوده اگر
به بصر حقیقی ملاحظه نمائید جمیع ناس مستحق عذابند
چه که به ظلم مشغولند الاّ من شاء ربک معذک باسمه
الرحمن الرحیم ناظر و دوست نداشته و ندارد احدی بر
نفسی تعرض نماید ظالمان را به خدا واگذارند و در شداغ
صابر باشند این است حق و شأن اهل حق و ما بعد
الحق الاّ الضلال .

و قوله الافصح الافصح :

در باره غافلین و طاغین دعا نمائید و از حق جل جلاله

هدایت ایشان را بخواهید و اگر قابل هدایت نباشند آنه
لهو الآخذ الشدید اخذ مینماید چنانچه نمود در این
ظهور مهلت قلیل بوده و هست .

و قوله الاعظم الا قوم :

و نفسه الحق اگر قدرت ظاهره که فی الحقیقه نزد حق مقام
نداشته و ندارد بتعامها ظاهر شود و مهیا در مقابل و
ارادهء سوء قصد از مشاهده گردد البته متعرض او نشویم
و او را با و واگذاریم .
و در اثری است :

در اکثر الواح میفرمایند اگر ظالمی بر شما تعرض نماید بحبل
صبر تمسك نمائید اگر اذیت کند از او بگذرید بشارتی نزع
و جدال و قتل و غارت و تاراج را نهی فرمودیم که اکثری
از عباد مطلع و شاهد و گواه اند .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله المیز :

شما بالعکس معامله نمائید یعنی زخم ستمکاران را مرهم
نهیید و درد ظالمان را درمان شوید اگر زهر دهند شهنه
دهید اگر شمشیر زنند شکر و شیر بخشید اگر اهانت کنند
اعانت نمائید اگر لعنت نمایند رحمت جوئید در نهایت
مهربانی قیام نمائید و به اخلاق رحمانی معامله کنید و

ابدأ بكمه، رکیکی در حقّشان زیان نیالائید .

و قوله الحنون :

احبّای الهی باید بدخواه را خیرخواه دانند و اهل شقاق را اهل وفاق شعرند بعید را قریب بینند و دور را نزدیک شعرند یعنی بدشمن نوعی رفتار کنند که سزاوار دوستان است به جفاکار چنان معامله نمایند که لایق پستار خوش رفتار .

و در مفاوضات است قوله العزیز :

عقوبات جزائیّه هر دو قسم است يك قسم انتقام است يك قسم قصاص است . . . و این قصاص مدافعه از حقوق بشر است نه انتقام زیرا انتقام تشقّی صدر است که از مقابله بالمثل حاصل گردد و این جائز نه زیرا بشر حق انتقام ندارد . . . شخص مظلوم متعدّی علیه حق انتقام ندارد بلکه عفو و سماح لازم و این سزاوار عالم انسان است اما هیئت اجتماعیّه باید قاتل و ضارب را قصاص نماید تا ردع و منع حاصل گردد که دیگران متجاسر بجرم نشوند . . . اگر نفسی بسّه نفسی ظلمی کند مستحقّ تعدّی کند و آن شخص مقابله بالمثل نماید این انتقام است و این مذموم است زیرا زیست اگر پسر عمرو را بکشد عمرو حق ندارد که پسر زید را بکشد

اگر بگشود انتقام است این بسیار مذموم است بلکه بایستد بالعکس مقابله کند عفو کند بلکه اگر ممکن شود اعانتی به متعدّی نماید این نوع سزاوار انسان است به جهت اینکسه از برای او از انتقام چه ثری حاصل هر دو عمل یکی است اگر مذموم است هر دو مذموم است نهایت این است که این مقدّم بود آن مؤخر اما هیئت اجتماعیّه حق محافظه و حق مدافعه دارد .

و نیز میفرمایند قوله تعالی :

ای منادی پیمان عبداللّه را در تحریر و تقریر تقصیر واقع و مانع کثیر حاصل البته یاران معذور دارند و به قبول عذر مسرور نمایند این را بدان که دقیقه از یادت فرافست ندارم و همواره تأیید و توفیق جویم و بدرگاه احدیّت لایسه و انابه و زاری نعیم و رجای بی منتها از ملکوت ابهی چنین است که بسبب حسن سلوک و صداقت بسریر ملوک آن سر زمین بهشت برین گردد و آن اقلیم جنّت النّعیم شود ما را با کسی نزاع و جدالی نه و کفاح و نزالی نیست تیغ و سلاح جز صلاح قلوب و نجات ارواح نجوئیم جمیع ارا خیرخواهیم و از برای کلّ فوز ابدی جوئیم و آنچه سبب نورانیت عالم انسانی گوئیم باری اهِمّ امور در ظهور مگمّ طور اینست که

یاران باید به موجب نصایح و وصایای الهی جمیع اقسوام و طوائف عالم را مهربانی نمایند بلکه جانفشانی کنند تا این ظلمات ضدیت و بغضا، بنورانیت محبت رحمانی تبدیل گردد لهذا هرکسی بشما ظلم و جفا کند البته مهر و وفا نمائید ازیت نماید رعایت کنید بدگوئی کند ستایش نمائید تکفیر کند تکریم نمائید طعن و لعن نماید نهایت ملاطفت اجرا دارید و جمیع دوستان الهی را این وصایا و نصایح تبلیغ کنید جناب آقا علی را در این طوفان بلا به صفحات مصر فرستادیم و سفارش ایشان مرقوم گشت ولی در آنجا استقرار نتوانست مراجعت به طهران نمود بهرات حواله از جناب آقا علی که جوف است تأدیه گشت و عليك التحية والثناء

عع

حرمت حمل اسلحه

و نیز در کتاب اقدس است قوله تعالی :
حَرَّمَ عَلَیْكُمْ حِمْلَ آلَاتِ الْحَرْبِ إِلَّا حِینَ الضَّرُورَةِ .
از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است قوله الجلیل :
پس اینکه حضرت مسیح میفرماید که اگر کسی طرف راست تو

را بزند طرف چپت را بیاور این مقصد تربیت نام بود نه مقصد این است که اگر چنانچه گرگی میان گله بیفتد و بخواهد جمیع آن گله گوسفند را بدر آن گرگ را اعانت کنید بلکه اگر حضرت مسیح میدیدند که گرگی داخل گله شده است و جمیع گله را محو خواهد نمود لابد آن گرگ را منع میفرمودند . . . الان اگر در عموم ممالك عالم قانون عفو مجری شود در اندك زمانى جهان بر هم خورد و بنیان حیات انسانى بر افتد مثلاً آتیلاى مشهور را اگر حکومت اروپا مقاومت نمیکرد بشر نمیکذاشت بعضى از بشر گرگ خونخوارند اگر ببینند که قصاصى در میان نیست از بابت محض سرور و فرح و تسلّسى خاطر خود انسان را قتل نمایند . . . پس حضرت مسیح را مقصد از عفو و سماح نه این است که اگر ملل سائره بر شما هجوم کنند خانمان شما را بسوزانند اموال را غارت کنند بر اهل و عیال و اولاد تعدّی نمایند و هتك ناموس کنند شما در مقابل آن لشکر ستمکار تسلیم شوید تا هر ظلم و تعدّی مجرى دارند بلکه مراد حضرت مسیح معامله خصوصى در میان دو شخص است که اگر شخصى بدیگری تعدّی نماید متعدّی علیه باید عفو نماید اما هیئت اجتماعیه باید محافظه حقوق — بشریه نماید مثلاً اگر کسى بر نفس من تعدّی کند و ظلم و جفا

زوا دارد و زخم هر جگرگاه زند ابداً تعرض ننمایم بلکه عفو
نمایم ولی اگر کسی بخواهد باین سید منشادی تعرضی
کند البته ردع و منع نمایم هرچند در حق ظالم عدم تعرض
بظاهر رحمت است لکن در حق جناب منشادی ظلم است
مثلاً اگر الآن شخص عربی متوخش وارد این محل شود و با
سیف مسلول بخواهد تورا تعرض کند و زخم زند و قتل نماید
البته منع نمایم و اگر تورا تسلیم او نمایم این ظلم است نه
عدل اما به شخص من اگر اذیت نماید عفو کن .

بعضی از مواقع ضرورت حمل اسلحه

و در رساله مدنیّه از حضرت عبدالبهاء است :
در بعضی اوقات جنگ بنیان صلح اعظم است و تدبیر
سبب تعمیر مثلاً شهریار بزرگواری اگر در مقابل عدوی یافوی
طافی صف جنگ بپاراید و یا آنکه به جهت جمع شمل هیئت
و ممالك متشتتّه پراکنده سعند همت را در میدان جلالت و
شجاعت برانگیزد و خلاصه محاربه اش مبنی بر نوایسای
صالحه باشد فی الحقیقه این قهر عین لطف و این ظلم

جوهر عدل و این جنگ بنیان آشتی است اليوم شایسته
ملوك مقتدر تأسيس صلح عمومى است زیرا فی الحقیقه آزادى
جهان است .

اتحاد بین احباب

از حضرت بهاء الله در لوح الاحباب است قوله

هز بیانه :

قد اخترنا البلاء لا صلاح العالم واتحاد من فيه اياكم ان
تتكلوا بها بختلف به الامر كذلك ينصحكم ربكم الغفور . . .
يا احبابي ان اتحدوا فی امر الله على شأن لاتعربینکم
ارياح الاختلاف هذا ما أمرتم به فی الالواح وهذا خیر
لکم ان انتم تعلمون . و قوله الاعلى ان اتحدوا یا احبابی
ثم اجتمعوا على شریعة امری ولا تكونن من المختلفین وان
اقر بکم الى الله اخشاکم و اخشعکم لو انتم من العارفين .

و قوله الابهی :

ایاکم ان تفرقکم شوونات النفس و الهوى کونوا کالاصابع فسی
الید و الارکان للبدن كذلك یعظمکم قلم الوحی ان انتسم
من الموقنین .

و قوله جلّت نوائحه :

بگو ای عباد و صایای مظلوم را بشنوید ^واول هر امری و هر
ذکری معرفه الله بوده اوست معذّ کل و مربّ کل و اول امری
که از معرفت حاصل میشود الفت و اتفاق عباد است چسبه به
اتفاق عالم منور و روشن و مقصود از اتفاق اجتماع است و مقصود

در قرآن کریم است قوله تعالى : وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَثَمِ
وَالْفَوَاحِشِ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ . و قوله يَكْتُبُ عَلَى نَفْسِهِ
الرَّحْمَةَ . و قوله الْكَافِرِينَ الْغَيْظُ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ .
و قوله : إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ . و قوله إِنَّمَا
الْمُؤْمِنُونَ أَخَوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ . و فی الحديث : مَنْ كَظَمَ غَيْظًا أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ
شَهِيدٍ . و قوله تعالى خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَاعْزِزْ عَنِ
الْجَاهِلِينَ و قوله رَافِعٌ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ قِيلَ هُوَ مِثْلُ
رَجُلٍ أَسَاءَ إِلَيْكَ فَالْحَسَنَةُ أَنْ تَعْفُو عَنْهُ وَالتِّي هِيَ أَحْسَنُ أَنْ
تُحْسِنَ إِلَيْهِ مَكَانَ أَسَاءَتِكَ مِثْلُ أَنْ يَذُمَّكَ فَتُعْذِرَهُ . . . فِى
الْحَدِيثِ : يَا عَلِيُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلِ الْعُذْرَ عَنْ تَنْصَلٍّ صَادِقًا كَانَ أَوْ
كَاذِبًا لَمْ يَنْلُ شَفَاعَتِي هُوَ مِنْ قَوْلِهِمْ تَنْصَلُّ فَلَانَ عَنْ ذَنْبِهِ أَيْ
تَبْرَأُ مِنْهُ .

از اجتماع اعانت یکدیگر و اسبابی که در ظاهر سبب اتحاد و الفت و ارشاد و محبت است بردباری و نیکوکاری است در یکی از الواح به این کلمه علیا نطق نمودیم طبعی از برای نفسی که در لیالی در فراش وارد شود در حالتی که قلبش مطهر است از ضغینه و بغضا و لیس الفخر لمن یحبّ الوطن

در سورة الحجرات از قرآن است قوله : اِنَّ طَائِفَتَيْنِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَاصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَاَنْ بَغْتِ احَدِيَهُمَا عَلٰى الْاُخْرٰى فَقَاتِلُوا الَّذِي تَبَغٰى حَتّٰى تَفِيْضَ اِلٰى اَمْرِ اللّٰهِ فَاَنْ فَاَتْ فَاصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَاَقْسَطُوا اِنَّ اللّٰهَ يَحِبُّ الْمُقْسِطِيْنَ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اُخُوَةٌ فَاصْلَحُوا بَيْنَ اَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ .

من میستایم آئین مزدیسنا را که طرفدار خلع سلاح و ضد جنگ و خونریزی است . (یسنا ۱۲ - ۱۳)

ما صلح و سلامتی را میستائیم که جنگ و ستیزها را در هم بشکند . (سروش یشت ها وخت گروه ۴ - ۱۵)

عن انس رضی اللّٰه عنه عن النبی صلی اللّٰه علیه و سلم قال لا یؤمن احدکم حتّٰی یحبّ لاخیه ما یحبّ لنفسه (رواه البخاری و مسلم و احمد و النسائی) وعن ابی موسی الاشعری رضی اللّٰه عنه عن اللّٰه علیه و سلم قال المؤمن للمؤمن کالبنیان

بل لمن یحبّ العالم وحصن محکم متین از برای نفس امّاره
 خشية الله بوده و هست اوست سبب تهذیب و تقدیس وجود هم در
 ظاهر و هم در باطن مکرر گفتیم نصرتی که در کتب و صحف و السواح
 مسطور بحکمت و بیان بوده و همچنین باعمال و اخلاق لعمر الله
 اقوی جنود عالم اخلاق مرضیه و اعمال طیبّه بوده و هست سیف
 تقوی احد از سیف حدید است لوانتم تعلمون من غیر سترو حجاب
 امام وجوه احزاب امر الله را ذکر نمودیم و کل را بما یقرّ بهم
 و یحفظهم و یرفعهم امر کردیم و از اول ایام الی حین آنچه
 در سهیل دوست یکتا وارد شده حمل نموده ایم و صبر کرده ایم
 و از فضل و رحمت الهی از امریکه بقدر سمّ ابره رائحه فساد

یشتد بعضه بعضاً ثم شبك بین اصابعه برواه البخاری و مسلم
 ترمذی .

در قرآن کریم است قوله تعالی . و اعتصموا بحبل الله جميعاً
 ولا تفرّقوا و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء قالف بین
 قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخواناً و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب
 ربکم و اصبروا ان الله مع الصّابرين و قوله تعالی و لا تقولوا
 لمن القی الیکم السلام لست مؤمناً . و نیز در حدیث است
 من اصبح لا یهتمّ بامور المسلمین فلیس بمسلم اذا لم تسعوا
 الناس باموالکم تسعوههم باخلاقکم .

از آن استشمام شود مقدس و منزّه و مبرا بوده و هستیم امروز
امری که لائق ذکر است امری است که سبب اتّفاق و اتّحاد
و ارتفاع و ارتقاء کل است عمل نیک به مثابه سدره مشاهده
میشود و فوراً اشعار جنبیه لطیفه از آن ظاهر میگردد امروز
روز اعمال مرضیه و اخلاق طیّبه است نصایح مظلوم از نظر
نرود امید آنکه ما بین اولیا عرف الفت و دوستی متضوّع
گرد و با یکدیگر با محبت و شفقت معاشرت نمایند .

و قوله عظم بیانه :

یا عبد الله ان برای هر نفس الیوم تهذیب اخلاق لازم هر يك باید
بكل ناظر باشند نه بخود و حده و از آفاق قلوب کل باید آفتاب
شفقت و عنایت اشراق نماید محبت با یکدیگر سبب انزال فیوضات
ناستناهیة بوده و خواهد بود یشهد بذلك کلّ عالم و کلّ بصیر و کلّ
ذی قلب و عن ورائهم من عنده امّ الكتاب .

و در لوحی دیگر در حق بهائیان اسیر موصل قوله الالطف :
ای عبد الله به کمال روح و ریحان بذکر محبوب امکان ناطق
باش بشأنی که اثر آن در خلق ظاهر شود و بحق توجسه
نمایند مقام اسراء الله که در آن ارض ساکنند عند الله عظیم
است ملاحظه درین نشود الیوم بعضی ضعیف یا جاهل
مشاهده میشوند در اصل امر نظر نمایند لعمر الله اگر پرده

برداشته شود غیر آنچه دیده و شنیده شد دیده و شنیده
 میشود از حق بطلب جمیع را موفق فرماید برحفظ آنچه
 عطا شده لعمر الله انّ المظلوم ينطق بالحق وهو الناصح
 العليم یومى خواهد آمد و اعمالی که از نفوس مطمئنه بالله
 ظاهر شده و در آن یوم حشر و نشر خواهد گشت نسال الله
 بان یریکم فی کلّ الاحیان نور امره و یسمعکم فی کلّ الاوان
 ندائه انه لیهو القریب المجیب .

و قوله جلّ برهاته :

علت آفرینش مکات حبّ بوده چنانچه در حدیث مشهور
 مذکور است که میفرماید کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف
 فخلقت الخلق لکی اعرف لهذا باید جمیع بر شریعه حسب
 الهی مجتمع شوند به قسمی که بهیچ وجه رائحه اختلاف
 در میان احباب و اصحاب نوزد و کل ناظر بر حبّ بوده
 در کمال اتحاد حرکت نمایند چنانچه خلاقی مابین احدی
 ملحوظ نشود در خیر و شر و نفع و ضرر و شدت و رخا جمیع
 شریک باشند انشاء الله امید داریم که نسیم اتحاد از مدینه
 ربّ الاتحاد بوزد و جمیع را خلع وحدت و حسب و انقطاع
 بخشد .

و قوله الاعلی الاجلی :

بِسْمِ الَّذِي بِذِكْرِهِ يَحْيَى قُلُوبُ الْمَلَائِكَةِ الْأَعْلَى سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ
 يَا إِلَهِي ... وَأَنْتَ تَعْلَمُ يَا مَحْبُوبَ الْبَهَاءِ أَنَّهُ مَا أَرَادَ
 إِلَّا حُبَّكَ وَرِضَاكَ وَيُرِيدُ أَنْ يَطَهِّرَ قُلُوبَ عِبَادِكَ مِنْ أَشْرَارِ
 النَّفْسِ وَالْهَوَى وَيَهْدِيَهُمْ إِلَى مَدِينَةِ الْبَقَاءِ وَلِيَتَّحِدُوا فِي سِي
 أَمْرِكَ وَيَجْتَمِعُوا عَلَى شَرِيعَةِ رِضَاكَ وَعِزَّتِكَ يَا مَحْبُوبَ
 لَوْ تَعَذَّبْنِي فِي كُلِّ حِينٍ بِبَلَاءٍ جَدِيدٍ لَا حَبَّ عِنْدِي مِنْ أَنْ يَحْدُثَ
 بَيْنَ أَحِبَّائِكَ مَا يَكْدُرُ بِهِ قُلُوبُهُمْ وَيَتَفَرَّقُ بِهِ اجْتِمَاعُهُمْ لَا نَسَّكَ
 مَا بَعَثْتَنِي إِلَّا لِاتِّحَادِهِمْ عَلَى أَمْرِكَ الَّذِي لَا يَقُومُ مَعَهُ
 خَلْقُ سَمَائِكَ وَآرْضِكَ وَأَعْرَاضِهِمْ عَمَّا سِوَاكَ وَاقْبَالِهِمْ إِلَيْكَ
 أَفْقَ عِزِّ كِبَرِيَّاتِكَ وَتَوَجُّهِهُمْ إِلَى شَطْرِ رِضَاكَ إِذَا أَنْسَزَلُ
 يَا إِلَهِي مِنْ سَحَابِ عَنَائِكَ الْخَفِيَّةِ مَا يَطَهِّرُهُمْ عَنِ الْحُزَنِ
 وَعَنِ الْحُدُودَاتِ الْبَشَرِيَّةِ لِيَجِدْنَ مِنْهُمْ الْمَلَائِكَةَ الْأَعْلَى رَوَافِعَ
 التَّقْدِيسِ وَالْإِنْقِطَاعِ ثُمَّ آيِدُهُمْ يَا إِلَهِي عَلَى التَّوْحِيدِ الَّذِي
 أَنْتَ أَرَدْتَهُ وَهُوَ أَنْ لَا يَنْظُرَ أَحَدٌ أَحَدًا إِلَّا وَقَدْ يَنْظُرُ فِيهِ
 التَّجَلِّيَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ لَهُ بِهِ لِهَذَا الظَّهْرِ الَّذِي أَخَذْتَ
 عَهْدَهُ فِي ذُرِّ الْبَيَانِ عَمَّنْ فِي الْأَكْوَانِ وَمَنْ كَانَ نَظَرًا إِلَى
 هَذَا الْمَقَامِ الْأَعَزِّ الْأَعْلَى وَهَذَا الشَّأْنِ الْأَكْبَرِ الْأَسْنَى لَسَنَ
 يَسْتَكْبِرُ عَلَى أَحَدٍ طَوْسٍ لِلَّذِينَ فَازُوا بِهَذَا الْمَقَامِ أَنْهُمْ
 يُعَاشِرُونَ مَعَهُم بِالرُّوحِ وَالرِّيحَانِ وَهَذَا مِنْ تَوْحِيدِ الَّذِي

لم تزل احبته و قدرته للمخلصين من عبادك و المقربين من
 بریتك اذا اسألك يا مالك الملوك باسمك الذي منه شرعت
 شریعة الحب و الوداد بین العباد . أن تحدث بیمن
 احبائی ما يجعلهم متحدین فی کلّ الشؤن لتظهر منهم
 آیات توحیدك بین بریتك و ظهورات التفرید فی ملکك و انك
 انت المقدر علی ما تشاء لا اله الا انت المهیمن القیوم . قلم
 اعلی میفرماید ای دوستان حق مقصود ازین حمل رزایای
 متواتره و هلائیای متتابعه آنکه نفوس موقنه بالله با کمال اتحاد
 با یکدیگر سلوک نمایند بشأنی که اختلاف و اثنینیت و غیریت
 ازما بین محو شود الا در حدودات مخصوصه که در کسب
 الهی نازل شده و انسان بصیر در هیچ امری از امور نقصانی
 بر او وارد نه آنچه واقع شود دلیل است بر عظمت شأن و پاکی
 فطرت او مثلاً اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان الهی
 این خضوع فی الحقیقه بحق راجع چه که ناظر به ایمان او است
 بالله در این صورت اگر نفس مقابل به مثل او حرکت ننماید
 و یا استکبار از او ظاهر شود شخص بصیر به علو عمل خود
 و جزای آن رسیده و میرسد و ضرر عمل مقابل بخود او راجع
 است و همچنین اگر نفسی بر نفسی استکبار نماید آن استکبار
 بحق راجع است نمودن من ذلك یا اولی الابصار . قسم

باسم اعظم حیف است درین ایام نفسی بشوئونات عرضیه
 ناظر باشد بایستید بر امر الهی و با یکدیگر به کمال محبت
 سلوک کنید خالصاً لوجه المحبوب حجابات نفسانیّه را بنسار
 احدیه محترق نمائید و با وجوه ناظره مستبشره با یکدیگر
 معاشرت کنید کل سجایای حق را به چشم خود دیده آید
 که ابداً محبوب نبوده که شیئی بگذرد و یکی از احبای الهی
 ازین غلام آزرده باشد قلب عالم از کلمه النبیّه مشتعل است
 حیف است باین نار مشتعل نشوید انشاء الله امیدواریم که
 لیلۀ مبارکه را لیلۀ الاتحاد قرار دهید و کلّ با یکدیگر متحد
 شوید و به طراز اخلاق حسنه مدوجه مزین گردید و هفتان
 این باشد که نفسی را از غرقاب فنا بشریعه بقا هدایت
 نمائید و در میانه * هاد بقسمی رفتار کنید که آثار حق از شما
 ظاهر شود چه که شماست اول عابدین و اول ساجدین و اول
 طائفین فواللّٰذی انطقنّی بما اراد اسماء شعا در ملکوت اعلی
 مشهور تر است از ذکر شما در نزد شما گمان نکنید که این
 سخن وهم است یا لیت انتم ترون ما یری ربکم الرحمن من علوّ
 شأنکم و عظمه قدرکم و سمو مقامکم نسأل الله ان لا تمنعکم
 انفسکم و اهوائکم عما قدر لکم امیدواریم که در کمال الفت و
 محبت و دوستی با یکدیگر رفتار نمائید بشأنی که از اتحاد

شما علم توحید مرتفع شود و رایث شرك منهدم گردد و سبقت
بگیرید در امور حسنه و اظهار رضا له الخلق و الامر بفعل
ما یشاء و بحکم مایرید و آنه لیهو المقتدر العزیز القدیر.
و در خطاب به آقا جمال پروجردی است قولی
الاجمل :

ای جمال الیوم باید به محبت و مرحمت و خضوع و خشوع و
تقدیس و تنزهی ظاهر شوید که احدی از عباد از اعمال
و افعال و اخلاق و گفتار شما روائع اعمال و گفتار ام قبل
استشمام ننماید که به مجرد استماع کلمه یکدیگر را سبب
و لعن مینمودند انا خلقنا النفوس اطواراً بعضی در اعلاسی
مراتب عرفان سائرند و بعضی دون آن . . . اگر نفسی
از ادراک بعضی مراتب عاجز باشد یا نرسیده باشد باید
بکمال لطف و شفقت با او تکلم نماید و او را متذکر کند
من دون اینکه در خود فضلی و علوی مشاهده نمایند اصل
الیوم اخذ از فیوضات است دیگر نباید نظر به کوچکی و بزرگی
ظروف باشد یکی کفو اخذ نموده و دیگری کأس و همچنین
دیگری کهی و دیگری قدری . . . حق شاهد و گواه است
که ضرّی از برای این امر الیوم اعظم از فساد و نزاع و جدال
و کدورت و هرودت ما بین احباب نبوده و نیست آن اجتنبوا

بقدره الله و سلطانه ثمّ ألفوا بين القلوب باسمه المؤلف الحكيم
و قوله المؤلف الحكيم :

هیچ ضرّی اعظم از اختلاف از برای امر الله نبوده و نیست چه
اگر نفوس کثیره از حکمت خارج شوند و ظاهراً باهراً بین
النّاس ناطق گردند شکی نیست این فقره سبب هیجان و وضو
خلق شده و لکن از برای اصل امر ضرّی نداشته و ندارد و نفوس
عاطمین خلاف امر الله نموده اند چه که از حکمت خارج گشته اند
و سبب هلاک انفس ضعیفه گشته اند و از اختلاف بر اصل
شجره ضرّ وارد و ازین گذشته مخالفت امر الله و تشّتت نفوس
مجتمعه و تضییع امر ما بین عباد و تحجّر نفوس ضعیفه کلّ واقع
تجنّبوا یا احباء الرحمن عن الاختلاف به یکدر صافی کأس
المرفان بین الامکان كذلك یصحکم ظمی الاطی فی هذا
الجنّ المبین .

و قوله الجلی :

هر نفس الیوم زکری نماید که سبب اختلاف شود لدی الله
مردود بوده و هست لعمرا لله امر تعام و کامل و ظهورات
منتهی لکن نفوس محیله مثل نفوس قبل موجود و اختلاف را
دوست داشته و میدارند نسأل الله ان یوفّقهم و یوفّد هم
علی نصره امره العزیز البدیع و یمنعهم عما یختلف به النّاس

و يحفظهم من همزات الشياطين .

و در اثری از خادم خطاب به ناظر است قوله :

اختلاف احبای الهی اليوم سبب سرور اعداء از ملل مختلفه
و تضییع امر بوده و خواهد بود نسأل الله أن یوفق احبائه
على المحبة والاتحاد وعلى الصّحبة والاتّحاد وعلى المحبة
والاتّحاد .

و از حضرت عبدالبهاء خطابی است قوله العزیز :

جناب آقا میرزا حسین اخ الشّہید علیہ بہاء اللہ مکشوب
شما واصل گردید و ہر مضمون اطلاع حاصل گشت امثال آن
جناب سزاوار چنان است کہ بہ جمیع نفوس بہ رأفت و مہار
حرکت نماید و اگر کسی بہ معارضہ و مجادلہ قیام کند ہلکی
سکوت نماید زیرا اگر بہ مقابلہ انسان ہر خیزد البتہ اسباب
کدورت بہ میان آید و کدورت مورث غیظ و حدّت گردد و غیظ
و سورت نفس منجر بہ ضلالت شود چنانکہ جمالہارک فرمودہ اند
کہ اگر میان دو نفر از یاران مجادلہ شود و در سألہ از مسائل
الہیہ مباحثہ واقع گردد منجر بہ اختلاف شود و اختلاف سبب
توہین امراللہ مقصود این است کہ شما با نفسی معارضہ
ننمائید جمیع درست خواهد شد عبدالبهاء از عہدہ برآید
و امر را در مرکز حقیقت استقرار دہد اليوم باید کلّ مسرا

عبدالبهاء خطاب نمایند لکن کسی را با کسی حق جدال نه
 زیرا جدال سبب عناد شود آنچه من میگویم و ازین قلم جاری
 آن باقی و برقرار و ما عدای آن چنانکه مشاهده نموده گمراپ
 بقیه یحسبه الظمان ما باری آن جناب حال این مباحث را
 ترك نمائید زیرا بیشتر اسباب اختلاف بین احباب شود و در
 خصوص اعمال بنوع سهریانی همچنانکه عبدالبهاء نوشته
 نصیحت نمائید نه اینکه بزجر و شدت و حدت زیرا شدت و حدت
 ابتدا شر نبخشد بلکه بالعکس نتیجه دهد مقصود این است
 من میخواهم که جمیع شما را دوست بدانند غمخوار بدانند
 نه معارض و در این ایام وجود شما در آن مکان لازم و مغایره
 این عهد با شما مستعرا اگر حرکت بماتر جهات نمائید این کار
 مختل میگردد و جائز نه اما مقام این عهد جمال قدم روحانی
 لاحیاء القدا عبدالبهاء را از پستان عبودیت شیرداد و در
 آفوش محو و فنا و بندگی و آزادگی پرورش عنایت فرمود قسم
 بروی و موی و خوی آن دلبر یکتا که جز شهد عبودیت در مذاقم
 شیرین نه و جز صهبای فنای صرف و محویت تامة سبب نشاء
 و شادمانی نگردد . و عليك التحية والثناء .

همدان احبای الهی عموما علیهم بهاء الله الاهی
 هو الله — ای یاران عبدالبهاء در این دور الهی و عصر

رَبَّانِیْ اَسَاسِ اَصْلِی و مقصد حقیقی وحدت عالم انسانی است تا به سبب این اتحاد و اتفاق جمیع منازعات و مخاصمات از بین بشر برخیزد و شاهد وحدت حقیقیه در انجمن عالم جلوه نماید حال مروج این وحدت باید احبای الهی باشند تا بقوة رحمانی ظلمات بیگانگی را از عالم انسانی زائل نمایند و دلبری گانگی در نهایت صباحت و ملاححت عرض جمال فرماید اگر چنانچه در میانه خود یاران ادنی اغبراری باشد دیگر چگونه چنین امر عظیم تحقق یابد لهذا باید هر يك از یاران بدل و جان سعی بلیغ فرماید که ادنی غباری بر آئینه وحدت اصلیه ننشیند و روز بروز محبت و الفت و مواسست و معاشرت و ملا طفت در بین احباب تزايد یابد الهی الهی انی اُحِبُّ جِیْنِی و اُحِبُّ وَجْهَی بِتَرَابِ الذَّلِّ و الانكسار الی ملکوت الاسرار و ادعوك بقلب خاضع خاشع متهل متضرع مجتوح متنزع الی عتبر قدسك فی عالم الانوار ان تحرق حجاب الکثرات حتی یتجلی جمال الوجود الاصلیه فی القلوب بايات بینات رب اجعل احبائك امواج بحر احديتك و نسائم ریا هن فردانیتك و نجوم سماء الالف و الوداد و لثالی بحور المحبة و الرشاد حتی یشرهوا من معین واحد و یستشفقوا من هواء واحد و یتنوروا بشعاع واحد و یتوجهوا بکلیتهم الی عالم

التَّجْرِید و مرکز التَّوْحید اِنَّكَ انت المقتدر العزیز الکریم
المتعالی العجید . ای یاران عبدالبهاء بعد از قرائت این
نامه نوزده نوزده در امکنه متعدده و ازمنه مختلفه مختلط از
احبابی فرقانی و کلیعی اجتماع نمائید و بعد از تلاوت و قرائت
آیات و مناجات نامه این مشتاق را بخوانید و مناجات را
تلاوت کنید و با یکدیگر مصافحه و معانقه نموده و میثاق الفت
و یگانگی را تجدید نمائید و علیکم التحیه و الثناء . ع ع
و در خطابی به میرزا حبیب الله اسرائیل همدانی قوله
المحبوب :

به جمیع احباب الهی از کلیعی و فرقانی همدان تحیات
مشتاقانه برسان و یگو کلیعی و فرقانی این تعبیر ابراست
امیدم چنان است که این عنوان بکلی فراموش شود و کلمه
رحمانی بهائیان عنوان هر نفس گردد تا تفاوت و تمایز بین بکلی
زائل شود جمیع این طوائف مجاز مانند حدید در کسوره
حقیقت و در آتش محبت الله آب گردد و در قالب واحد
افراغ شود اگر چنین کرده شود بهائی گفته شود این
عنوانات متعدده لزوم ندارد و عنوان واحد که شاهد حقیقت
آن کلمه بهائی است کفایت است .

و قوله الهادی :

اگر چنانچه نفس واقف بسر حکمتی گشت و دیگری جاهل آن شخص واقف باید بیان نماید سامع خود داند اگر متنبّه آن حکمت گردد و فیها و الاّ نباید قائل ازود لگیر گردد بلکه باید آنچه از لوازم محبت و دوستی است در حق آن مجری دارد .

و قوله اللّطیف :

یا اصفیاء الله علیکم بالاتّحاد و الاتّفاق و الاحتراز عن النّفاق و الابتعاد عن اهل النّفاق كونوا ائمةً واحسدة ملکوتیة و جنوداً مجنّدة لاهوتیة و هیئة متّحدة اجتماعیة یمظهرکم الله علی کلّ الامم و الطل و یمعلی کلمتکم بین الشّعوب و القبائل و طوائف العالم و ینصرکم بجنود و فود من جبروت الالبهی و حفائل و کتائب هاجمة من العلّی الاعلی و اذا —
اختلفتم یدهب فیضکم و ینقطع سلکم و یغضب حبیبکم و یفسر طبعکم و یغلب اعدائکم و یمستولی علیکم شأنکم و یمتشت شملکم و یمفرق جمعیکم و یظلم انوارکم و یغرب شهابکم و یأفل کوکبکم و یمفرق موکبکم و یغور مائکم و یمور نیران عذابکم و تصبحون اجساماً لا روح لها و کؤوساً لا صهباء فیها و زجاجاً لا سراج و لا منهاج و لا مصراع و انّی ابتهل الی الله ان یمسح علیکم ابواب التّوحید من جمیع الشّعوب منزها عن التّحدید

والتَّقْلِيدُ وَتَوَسُّلاً بِذِيكَ التَّغْرِيدِ وَالتَّجْرِيدِ لِمَعْرَاللَّهِ أَنَّ قَلْبَ
عَبْدِ الْبَهَاءِ لَا يَفْرَحُ إِلَّا بِوَحْدَةِ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَاحِبَّاءِ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ
وَأَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَفْخَرَنِي عَلَى بِهَذَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ .

و قوله العزيز :

بواسطه حضرت امين عليه بها الله الابهي ايران احبای
الهي و دوستان رحمانی عليهم بها الله الابهي .

هر الابهي

ای احبای الهي عبد البهائ بدرگه یزدان عجز و زاری نماید و
جزع و بی قراری کند و طلب تائید نماید که همواره توفیقات
الهیة یاران الهي را بی دریغ رسد و نصرت ملکوت ابهي
احاطه نماید الحمد لله عون و عنایت از هر جهت شامل است
و فیض موهبت کامل حال يك چیز باقی است و آن اتحاد و اتفاق
احبائ است که امواج يك بحر باشند و انوار يك شمس فروغ
و اوراق و ازهار و اشعار يك شجر گردند تا شجره اثبات در
قطب امکان نشو و نما نموده سر بلا مکان کشد و سایه بر
آفاق افکند و مقصود از ظهور مظاهر قدسیه و طلوع شمس
حقیقت این موهبت است و الا مبادی بی نتیجه ماند و نطفه
وجود جمال احسن الخالقین نیاراید .

و قوله الجلیل :

از شما میخواهم این کار را بکنید که بلکه انشاء الله ایمن
اختلاف آراء در طهران زائل گردد کسی را با کسی تعرض
نباشد و کسی بر کسی نکته نگیرد جمیعاً بالاتفاق والاتحاد
به نشر نفحات الله مشغول شوند حال وقت آن است که کمال
به بناء بنیان پردازند نه به نقش و نگار ایوان این اختلافات
همه در سر نقش و نگار است و حال آنکه ابداً وقت آن نیست
و اگر کس بآن پردازد اوقات را بیهوده گذراند .

و قوله الکرم :

باری الیوم نصرتی از برای میثاق الهی اعظم از اتحاد و اتفاق
نه و همچنین اهانتی اعظم از اختلاف و شقاق نیست والله
الذی لا اله الا هو اگر اتحاد و یگانگی در میان ما بکمال
درجه چنانکه رضای جمال قدم است حاصل نگردد کور اعظم
نتیجه نبخشد بلکه این حزب چون احزاب سابقه باشد بلکه
بگلی محو گردد .

و قوله الاحلی :

طهران جناب امین علیه بهاء الله الابهی
هو الله

ای امین حقیقی مکتوب شما ملاحظه گردید و مضمون مفهـوم
شد یاران الهی در آن سامان یعنی طهران فی الحقیقة

همواره جانفشانی نمودند و قدم ثبوت و رسوخ نمودند در امر استقامت کردند و در مورد امتحان مقاومت افتتان فرمودند سرزنشها خوردند ملاقاتها شنیدند شفاعتها استماع نمودند جفاها کشیدند تعرض اعداء دیدند و اوایلای جهل شنیدند با وجود این تکاسل ننمودند و تهاون نجستند سستی نکردند خود پرستی نخواستند آستان مقدس را — بندگان صادقند و بارگاه احدیت را خادمان ثابت من از آنان خشنود و حق از آنان راضی گشت باید در نهایت شادمانی شکرانه بملکوت باقی نمایند که الحمد لله باین هدایت موفق شدند و باین موهبت موهبت این من حیث المجموعست ولی ممکن است که یکی از یاران نادرا نسیمانی نماید و قصوری فرماید از خدا خواهم که بزودی عتبه و بیدار گردد و بآنچه سزاوار است رفتار نماید البته در میان جمع غفیری نفسوس محدودی تقصیر حاصل گردد این را خطا گویند نه بغض یا نسیمان گویند نه عصیان تصور گویند نه طغیان اگر چنانچه از نفسی خطائی صادر باید به پرده عطا بپوشند و در تنبه آن کوشند تا خطا بدل به صواب گردد و گناه منتهی بانتباه شود ان ربك لغفور رحيم . اما در مکتوبی که به جناب ابتهاج مرقوم شده فقره‌ی مذکور ولی تعیین شخصی نگشته

نفسی نباید بدون برهان کافی و ظهور نقض وافی متهم شود
 لهذا این کیفیت را باید مسکوت عنبگذارند و مقصد از آن
 بیان آن بود که احبای الهی بیدار باشند و هشیار گردند
 اگر چنانچه از گوشه و کنار القای شبهاتی استماع کنند
 اجتناب نمایند زیرا ثبوت بر میثاق راحه مشک جان دارد و مشام
 را معطر نماید و نقض عهد راحه کریمه دارد که هر شام
 را معذب نماید لهذا من باب تنبیه و تذکیر ان فقره ترقیم
 گردید امانیاید نفسی نفس دیگر را متهم نماید و سخنی براند
 و تزییف نماید و تحقیر فرماید بلکه باید در جمیع اوقاسات
 هشیار و بیدار باشد اگر بوی کلفتی و راحه نقض و لو به
 اشاره از نفسی احساس کند اگر بتواند نصیحت کند ولی به
 کمال مهربانی و خضوع و خشوع و اگر نپذیرفت اجتناب نماید
 رَبِّ رَبِّ اَنْ هُوَ لَا اَرْلَا لَا مَرْكَ وَاَزَلَا بِبَايَكْ وِفْقَا فَنَسِي
 اَرْضَكْ وَاغْنِيَا بِفَضْلِكَ وَضَعْفَا عِنْدَ قَدْرَتِكَ وَاَقْوِيَا بِقُوَّتِكَ
 قَدْ ثَبَتُوا عَلَى مِيثَاقِكَ وَاَقْتَبَسُوا مِنْ فَيْضِ اشْرَاقِكَ وَاكْتَشَفُوا
 اَثَارَكَ وَاَرْتَشَفُوا مِنْ عَذَابِ فِرَاقِكَ وَاَسْتَهْدُوا مِنْ اَنْوَارِكَ و —
 اَسْتَهْدُوا سَهَامَ الْاَعْدَاءِ فِي حَبِّكَ وَاَحْتَمَلُوا كُلَّ مَصِيبَةٍ فِي سَبِيلِكَ
 وَتَجَلَدُوا عِنْدَ نَزُولِ الْبَلَاءِ فِي دِينِكَ وَقَاسُوا كُلَّ
 مَشَقَّةٍ فِي اَمْرِكَ وَتَجَرَّعُوا السَّمَّ النَّقِيعَ حَبًّا بِكَ وَزَاقُوا كُلَّ مَرٍّ

شغفاً بك و انقطعوا عن الارواح و الابدان شوقاً اليك وتركوا
كُلَّ ما يملكون توكلّاً عليك و بغية الحضور بين يديك رب
اجعل عاقبتهم محمودّة و نار موتّتهم موقودّة و مناهلهم
موردّة و نواصيهم مسعودّة و افتح عليهم ابواب كلّ شيء
و متّعهم بكلّ الالاء و النعماء و احفظهم من نصال الاعداء
و احرسهم من نبال البغضاء و اجعل لهم من لدنك سلطاناً
مبيناً انك انت الكريم ذو الفضل العظيم لا اله الا انت
الرحمن الرحيم . ع

بظواهر اختلاف در کلمات مقدسه اختلاف نشود

چه در معنی یک اند

و نیز از حضرت بها^۱ الله است قوله الاعلى :
ایاکم یا قوم اَنْ تُحَرِّفُوا کلمات الله عن مواضعها اَنْ اشهدوا
بما شهد الله ثم کونوا اخواناً على سرر متقابلین اَنْ اتحدوا
على شأن لا یجد احدٌ بینکم روائح الاختلاف و باتحادکم
یظهر امر الله بین بریتة و ثبت آثاره بین عبادہ و تبرهمن
انواره بین المالین امید چنان است که کلّ به کلمه جامعہ

مجتمع شده بذکر و ثنای حق مشغول شوند و به کمال انقطاع در ارض ظاهر گردند و آنچه از آیات الهی ادراک نشود از معدن و معدن * آن سو^۱ال نمایند مقصود ازین کلمه آنکه مه^۲اد در معنی کلمات ما بین احبای الهی اختلاف شسود و بدانند که کلمات الهیه کل از نقطه^۳ واحد ظاهر و مه^۴اد راجع الی^۵اکم ان تشهد و الا اختلاف فی^۶هن اگر چه بظاهر مختلف نازل شود در باطن به کلمه^۷ واحد و نقطه^۸ واحد راجع و منتهی چنانچه در بعضی مقام ذکر شده که احدی به معنی کلمات الهی مطلع نه الا^۹ الله شکی نیست که این قول حق است چه که از هر حرفی از حروفات منزله در هر عالمی از عوالم لا بتناهی اثر مخصوص و معانی مخصوصه باقتضای آن عالم داشته و خواهد داشت و همچنین حروفات و کلمات الهیه هر يك كثر علم لدنی بوده و خواهند بود و ما اطلع بها کثر فی^{۱۰}هن الا^{۱۱} الله احدی قادر بر عرفان آن علی^{۱۲} ما ینفی^{۱۳} لهما نبوده و نخواهد بود همچنین در مقامی ذکر شده که کل آیات الهی را ادراک مینمایند چه اگر صاحب این مقام نبود پس حجیت آیات مبرهن نمیشد این دو بیان مختلف اند بر حسب ظاهر و لکن نزد متبصرین و صاحبان ابصر حدیده معلوم است که مقصود از آنکه فرمودند کل ادراک مینمایند علی قدر هم

و مقدارهم بوده لا قدر و مقدار ما نزل من لدى الله المقتدر
المهيمن القيوم .

مساوات و مواسات

و نیز از حضرت بها* الله است قوله تعالى :
باید جمیع احباب با کمال محبت و وداد باشند و در اعانت
یکدیگر کوتاهی ننمایند و معنی مواسات که در کتاب الهی
نازل شده این است که هر یک از مؤمنین و سایرین را مثل
خود مشاهده نمایند یعنی خود را اعلیٰ نشمرند و اغنیاء
فقراء را از مال خود محروم ننمایند و آنچه از برای خود از
امورات خیریه اختیار کنند از برای سائر مؤمنین هم همانسرا
اختیار کنند این است معنی مواسات .

و قوله جلّ و عزّ :

و این مواسات در کتب الهی از قبل و بعد محبوب بسوده
و هست و این مواسات در مال است نه در دوش نه در
فوقش و یو* ثرون علی انفسهم ولو كان بهم خصاصة و من
یوق شح نفسه فاولئک هم الفائزون این مقام فوق مساوات است
مساوات آنکه عباد الله را از آنچه حقّ جلّ جلاله باو عطا یت

فرموده محروم ننماید خود متنعّم و مثل خود را هم متنعّم
نماید این مقام بسیار محبوب است چه که کل از نعمت قسمت
میبرند و از بحر فضل نصیب و آنانکه سایرین را بر خود
ترجیح میدهند فی الحقیقه این مقام فوق مقام است چنانچه
ذکر شد و ما انزله الرّحمن فی الفرقان شاهد و گواه طوبی
لّعن اختار اخاه علی نفسه .
و قوله جلّ ثناؤه :

باید جمیع با کمال و دار باشند و در اعانت همدیگر کوتاهی
ننمایند و معنی مواسات که در کتاب الهی نازل شده این
است که هریک از مؤمنین سایرین را مثل خود مشاهده نمایند
یعنی خود را اعلیٰ نشناسد .

و از حضرت عهّد البهائ در جواب جمعیت صلح
لاهای است قوله الجلیل :

و از جمله تعالیم بهاء الله مواسات بین بشر است و این
مواسات اعظم از مساوات است و آن این است که انسان خود
را بر دیگری ترجیح ندهد بلکه جان و مال فدای دیگران کند
اما نه بعنف و جبر که این قانون گردد و شخص مجبور بر
آن شود بلکه باید به صرافت طبع و طیب خاطر مال و جان
فدای دیگران کند و بر فقرا انفاق نماید یعنی به آرزوی —

خویش چنانکه در ایران در میان بهائیان مجری است .

و قوله العزيز :

از تعالیم بهاء الله مواسات است و این اعظم از مساوات است
مساوات امری است مجبوری و لکن مواسات امری است اختیاری
کمال انسان به عمل خیر اختیاری است . . . اغنیاء مواسات
به فقراء کنند و انفاق بر فقراء نمایند ولی به میل و اختیار خویش نه
آنکه فقراء اغنیاء را اجبار نمایند .

احترار

از تمیز و تفوق جوئی

و نیز از حضرت بهاء الله در نوحی است قوله جلّت

آیاته :

برتری و بهتری که به میان آمد عالم خراب شد و ویران مشاهده
گشت نفوسی که از بحر بیان رحمن آشامیده اند و به افق اعلی
ناظرند باید خود را در يك صقع و در يك مقام مشاهده کنند
اگر این فقره ثابت شود بحول وقوه الهی محقق گردد عالم
جنت ابهی دیده میشود بلی انسان عزیز است چه که در کمال
آیت حق موجود لکن خود را اعظم و ارجح و افضل و اتقوی

وارفع دیدن خطائی است کبیر طوبی از برای نفوسی که
به طراز این اتحاد مزین اند و من عند الله موفق گشته اند .

در قرآن کریم است قوله : يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر
وانثى وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله
اتقاكم .

جوانی پاک باز و پاک رو بود

که با پاکیزه روشی در گرو بود

چنین خواندم که در دریای اعظم

به گردابین در افتادند با هم

چو ملاح آمدش تا دست گیرد

مبادا کاندران سختی بمیرد

همی گفت از میان موج و تشویر

مرا بگذار و دست یار من گیر

(سعدی)

چو گفت آن خداوند پاکیزه مفسر

کجا داستان زد به گفتار نغز

که پیوند کس را نیاراستم

مگر کش به از خویشتن خواستم

تعاون و تعاضد

از حضرت بهاء الله است قوله جلّ و علا :

باید در تمشیت امور یکدیگر بکمال سعی توجه نمائید بنحوی
لکل نفسٍ أَنْ یكونَ عضداً للآخر این است حکم مالک امم که
از قلم جاری شده .

و قوله الاعلی :

وإن استجارکم احدٌ من المؤمنین وکتّم مستطیعاً فأجروه
ولا تحرموه عما ارادَ لیجرکم الله فی ظلّ رحمته فی يوم اللّٰذی
فیه یغلی الصدور و تشتعل الاکباد و یضطرب اركان
الخلائق اجمعین .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز :

هو الله

ای یاران الهی در هر عصر که ظم الهی بلند شد همینزب
روحانیان در سایه آن رأیت جمع شدند و به معاونت
معمشیت یکدیگر پرداختند تعاون و تعاضد از فرائض عینیّه
هیئت بشریّه است علی الخصوص حزب الله را که باید

در تعاون و تعاضد یکدیگر بلکه در حق عموم بشر جانفشانی نمایند چه که این بهتر و دلکش تر و به مثابه روح در جسم بشر اثر نماید و حیاتی جدید بخشد عالم وجود به مثابه هیكل انسان است اعضا و اجزا حتی رگ و ریشه خفیف و ضعیف باید به تعاون یکدیگر پردازند تا صحت و سلامت و راحت و حیات هیكل جامعه حاصل گردد ملاحظه نمائید که در جمیع کائنات این روابط الهیه و نظام کلی و قانون الهی جاری و ساری مثلاً نبات را ملاحظه نمائید عنصری منتشر نماید که حیات حیوان است و حیوان عنصری مذبذول دارد که سبب نشو و نماي نبات است پس تعاون و تعاضد بین جمیع کائنات مشهود و واضح است و این مسأله تفصیل دارد و تشریح باید ولی عبدالبها به جان عزیز یاران قسم که ابداً فرصت ندارد لهذا به اختصار پرداخت یاران به تفصیلش خواهند پرداخت مقصود این است که معاونت نوع بشر از اعظم احکام و اوامر جلیل اکبر است علی الخصوص بیاران الهی که در عالم جسمانی و روحانی هر دو اعضا و اجزا یکدیگرند و علیکم التحية والثناء .

و قوله الجلیل :

ای یاران شرق و غرب از اعظم اساس دین الله و معانی

کلمه الله و تکلیف احباء الله تعاون و تعاضد است زیرا عالم انسانی بلکه سائر کائنات نامتناهی به تعاون و تعاضد قائم و اگر تعاون و تعاضد متبادله در بین کائنات نماند وجود بکلی متلاشی گردد و چون به نظر دقیق در ارتباط و تسلسل کائنات امان نماند ملاحظه میکنید که وجود هر کائناتی از کائنات مستفیض و مستعدّ از جمیع موجودات نامتناهی است و این استعداد یا رأساً محقق ویا بالواسطه مقرر و اگر در این استعداد و مدد طرفه العین فتور حاصل شود البتّه آن شیئی موجود معدوم و متلاشی گردد چه که جمیع کائنات مرتبط به یکدیگرند و مستعدّ از یکدیگر اعظم اساس حیسات موجودات این تعاون و تعاضد است عالم وجود را همگی انسان تصوّر نمائید جمیع اعضا و اجزای هیکل انسانی معاونت یکدیگر نمایند لهذا حیات باقی است و چون وقتی در این انتظام خللی حاصل شود حیات مبدّل به معسّات گردد و اجزاء متلاشی شود پس به همچنین ما بین اجزاء کائنات از جهت مدد و استعداد نیز ارتباط عجیبی محقق که مدار بقای عالم و دوام این کائنات نامتناهی است و چون نظر در کائنات ذی روح و موجودات ذی نعوی یعنی نباتات و دقت نمائید ملاحظه کنید که حیوان و انسان بواسطه

استنشاق هوا از کائنات نباتیه ماده حیاتیه اکتساب نمایند
و آن عنصر ناری است که بمولّد الحموضه تعبیر میشود و هم
چنین کائنات نباتیه از کائنات ذی روح ماده حیات نباتیه
عنصر مائی که بمولّد الماء تعبیر میشود اکتساب مینمایند
مختصر اینست که کائنات حسّاسه اکتساب حیات از کائنات
نامیه نمایند و کائنات نامیه اکتساب حیات از کائنات حسّاسه
کند و این تعاون و تعاضد مستدیم و مستمر است پس
اساس حیات و وجود تعاون و تعاضد است و سبب انعدام
و اضمحلال انقطاع این امداد و استعداد و هرچه رتبه
بالا تر آید این امر عظیم یعنی تعاون و تعاضد شدید تر
گردد لهذا در عالم انسانی تعاون و تعاضد اتم و اکمل
از سایر عوالم است بقسمی که هکلی زندگانی انسانی مربوط
به این امر عظیمست علی الخصوص بین احبای الهی باید
این اساس قویم در نهایت ثبات باشد بقسمی که هر یک
در جمیع مراتب مدد دیگری رساند چه در مراتب حقائق

در قرآن است قوله تعالی : و ما ادبرک علی العقبه فک رقبه
ای مزدیسنی زردشتی دست و پا و هوش خود را برای بجا
آوردن وظائف نسبت به دیگران در موقع مقتضی مهیادار و از
هر کار بی جا و بی هنگام خودداری نما همواره در انجام کار

و معانی و چه در مراتب جسمانی . . .

تحریم بیع و شراء عید و افاد

در کتاب اقدس است قوله تعالى :

قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ بَيْعُ الْاِمَاءِ وَالْغُلَّامِ لِيَعْبُدُوا لِعَبِيْدٍ اَنْ يَشْتَرُوْا
عِبْدًا نَّهَيْتُمْ فِيْ لَوْحِ الْاَلَمِّ كَذٰلِكَ كَانَ الْاَمْرُ مِنْ قَلَمِ الْفَضْلِ بِالْفَضْلِ
مَسْطُوْرًا .

و در خطاب به ویکتوریا ملکه انگلیز است قوله جلّ و

عزّ :

قَدْ بَلَغْتَنِيْ اَنَّكَ مَنَعْتَ بَيْعَ الْغُلَّامِ وَالْاِمَاءِ هٰذَا مَا حَكَمَ بِهِ
اَللّٰهُ فِيْ هٰذَا الظَّهْرِ الْهَدِيْعِ قَدْ كَتَبَ اَللّٰهُ جَزَاءَ ذٰلِكَ اَنَّهُ مَوْفَى
اَجْرِ الْمَحْسَنَاتِ وَالْمَحْسَنِيْنَ .

نیک و دستگیری بیچارگان و بینوایان استوار باش .

(ویسپرد کرده ۱۵ فقره ۱)

اطاعت دولت

وعدم مداخله در سیاست

در کتاب اقدس است قوله تعالى :

لَيْسَ لَاحِدٍ أَنْ يَعْتَرِضَ عَلَى الَّذِينَ يَحْكُمُونَ عَلَى الْمَبَازِرِ دَعْوًا لَهُمْ مَا عِنْدَهُمْ وَتَوَجَّهُوا إِلَى الْقُلُوبِ .

و در کتاب عهدی است قوله جلّ و عزّ :

يا اولياء الله و امنائه ملوك مظاهر قدرت و مطالع عزّت و ثروت حق اند در باره ایشان دعا کنید حکومت ارض بآن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت نزاع و جدال را نهی فرمود نهیاً عظیماً فی الکتاب هذا امر الله فی هذا الظّهر الاعظم و عصمه من حکم المحو و زینه بطر از اثبات انه لهو العليم الحکیم . مظاهر حکم و مطالع امر که به طراز عدل و انصاف مزین اند بر کل اعانت آن نفوس لازم طوبی للامراء و العلماء فی البها اولئک امنائى بین عبادى و مشارق احکامى بین خلقى علیهم بهائى و رحمتى و فضلوى اللّذی احاط الوجود در کتاب اقدس در این مقام نازل شده

آنچه از آفاق کلماتش انوار بخشش الهی لامع و ساطع و مشرق است .

و در لوح خطاب به شیخ محمد تقی نجفی اصفهانی است قوله الاعلی :

امورات واقعه در ایران در سنین اولیه فی الحقیقه سبب حزن مقربین و مخلصین بوده در هر سنه قتل و غارت و تاراج و سفک دما* موجود یک سنه در زنجان ظاهر شد آنچه که سبب فزع اکبر بود و همچنین یک سنه در نری ریز و سنه دیگر در طبری تا آنکه واقعه ارض طاء* واقع و از آن بیعد ایمن مظلوم باعانت حق جلّ جلاله این حزب مظلوم را بعاینبغی آگاه نمود کُلّ از ما عندهم و ما عند القوم مقدس و بما عند الله متشبّث و ناظر حال باید حضرت سلطان حفظه الله تعالی بعنایت و شفقت با این حزب رفتار فرمایند و این مظلوماً مام کعبه* الهی عهد مینماید ازین حزب جز صداقت و امانت امری ظاهر نشود که مغایر رأی جهان آرای حضرت سلطانی

در قرآن است قوله تعالی : اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم .

و قوله تعالی . تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً فی الارض و لا فساداً و العاقبة للمتقين .

باشد هر ملتی باید مقام سلطانش را ملاحظه نماید و در آن خاضع باشد و بامورش عامل و بحکمش متمسک سلاطین مظاهر قدرت و رفعت و عظمت الهی بوده و هستند و این مظلوم با احدی مد اهنه ننموده کل در این فقره شاهد و گواه اند و لکن ملاحظه شود که سلاطین من عند الله بوده و از کلمات انبیاء و اولیاء واضح و معلوم خدمت حضرت روح عرض نمودند

أَجْوَزُ أَنْ تُعْطَى الْجَنَازَةُ لِقَيْصَرٍ أَمْ لَا قَالَ بَلَىٰ مَا لِقَيْصَرٍ لِقَيْصَرٍ مَا لِلَّهِ لِلَّهِ مَنَعَ نَفَرُودُ نَدَّ وَأَيْنَ دَوَّلَةٍ يَكِيَّ اسْتَنَزِدُ مَتَبَصَّرِينَ

چه که مالقیصر اگر من عند الله نبوده نهی میفرمودند و همچنین در آیه مبارکه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم مقصود ازین اولی الامر در مقام اول و رتبه اولی ائمه صلوات الله علیهم بوده و هستند ایشانند مظاهر قدرت و مصادر امر و مخازن علم و مطالع حکم الهی و در رتبه ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطین بوده اند یعنی ملوکی که بنور عدلشان آفاق عالم منور و روشن است . . . حضرت بولس قدیس در رساله باهل رومیّه نوشته لتخضع کل نفسی للسلطان العالیة فانهم لا سلطان الا من الله و السلطان کائنات انعامتها الله فمن یقاوم السلطان فانه یعمد ترتیب الله الی ان قسما لا لله خادم الله المنتقم الذی ینفذ الغضب علی من یفعل

الشتر میفرماید ظهور سلاطین و شوکت و اقتدارشان مسکن
عند الله بوده در احادیث قبل هم ذکر شده آنچه که علماء
دیده و شنیده اند . . . علماء باید با حضرت سلطان متحد
شوند و به آنچه سبب حفظ و خراست و نعمت و ثروت عباد
است تعسک نمایند سلطان عادل عند الله اقرب است از کل
بشهاد بذلك من ينطق في السجن الاعظم .

و در لوحی است قوله الاعز الاسنى :

بگو ای عباد براستی گفته میشود حق جل شأنه ناظر بطوب
عباد بوده و هست و دون آن از بحر و بر و زخارف و السوان
کل را بطوک و سلاطین و امراء گذارده چه که زال علم یفعل
ما یشاء امام ظهور بازغ و ساطع و متلاءلی آنچه امروز لا زم
است اطاعت حکومت و تعسک به حکمت فی الحقیقه زمام حفظ
و راحت و اطمینان در ظاهر در قبضه اقتدار حکومت
است حق چنین خواسته و چنین مقدر فرموده قسم بآفتاب
راستی که از افق سما سجن اعظم مشرق و لایح است یک نفس از
مأمورین دولت از یک فوج ارباب عمائم عند الله اقدم و افضل
و ارحم است چه که این نفس در لیالی و ایام بخد متی مأمور
است که آسایش و راحت عباد در اوست و لکن آن فوج در لیالی
و ایام در فساد و رد و سب و قتل و تاراج مشغول اند .

درسورة الطوك در خطاب به سلطان عبدالعزیز

عثمانی قوله الاصفی الاجلی :

فاجتمع من الوكلاء الذین تجد منهم روائح الايمان والعدل
ثم شاورهم فی الامور وخذ احسنها وكن من المحسنين فاعلم
وايقن بان الذي لن تجد عنده الديانة لم تكن عنده الامانة
والصدق وان هذا لحق يقين ومن خان الله يخان
السلطان وكن يحترز من شيء ولن يثق في امور الناس
وما كان من العتقين . . . ان الذين يخانون الله كن تطمع
منهم الامانة تجنب عنهم وكن في حفظ عظيم لئلا يرد عليك
مكرهم .

و در لوح خطاب به حاجی محمد اسمعیل ذبیح

قوله جلّ وعلا :

اهدأ در امور دنیا و ما يتعلق بها و رؤسای ظاهره آن
تگم جائز نه حق جلّ و عزّ مملکت ظاهره را به طوک عنایت
فرموده بر احدی جائز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف
رأی رؤسای مملکت باشد .

و در لوح بشارات است قوله الاعظم الاتم :

بشارت پنجم این حزب در مملکت هر دولتی ساکن شوند
باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند هذا ما

نَزَلَ مِنْ لَدُنْ أَمْرِ قَدِيمٍ .

و در لوحی است قوله الاعلی :

امثال این امور به ملوک عصر راجع ایشانند مظاهر قدرت الهی و مطالع عزت ربانی بعد از معرفت حضرت باری جل جلاله و امر لازم خدمت و اطاعت دولت و تعسک بحکمت این دو سبب ارتفاع و ارتقاء وجود و ترقی آن است .

و در لوحی دیگر قوله الابهی :

بر احدی جائز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد .

و از حضرت عبدالبهاء در خطاب به محفل روحانی

طهران (۱۳۲۶) قوله المیز :

احبای الهی نهایت اطاعت و انقیاد را به حکومت بموجب نصوص الهی مجری دارند و بقدر شرف و شعیره از رضای اعلی حضرت تاجداری تجاوز ننمایند نص قاطع است که احباء باید خیرخواه و صادق و مطیع و منقاد حکومت باشند دیگر نفس تأویلی ننماید و اجتهادی نفرماید و قیدی در میان نیاورد و هذا مقام المقربین از قرار معلوم کتاب اقدس بدون اجازه حکومت طبع شده و این منافی نص قاطع الهی است و البته مرتکب آن باید توبه نماید و استغفار کند و اگر

کتابی بدون اذن و اجازه حکومت طبع شود جائز نیست که
هیچکس از احبای الهی آن را ابتیاع نماید .

خطاب به محفل در سال ۱۳۲۱ قوله الجلیل :

طهران . در محفل حضرات ایادی رحمن مفتوح شود .

هو الله

درین ایام استخبار از طهران گشته که احباء بد لالت حضرات
ایادی امرالله علیهم بهاء الله الابهی اراده^۱ انتخاب محفل
روحانی نموده اند و این مذاکره در میان بوده است بواسطه
عموم احباء که انتخاب عمومی شود درین اوقات چنین مسئله^۲
بسیار^۱ توحش و تشویش افکار گردد و اهل افتراء زیان
یگشایند و صد هزار مفتریات در نزد حکومت ابلاغ دارند البته
صد البته چنین امری تصور نشود چه جای تحقق این مسئله
انتخاب وقتی جائز که حقیقتش واضح گردد و باذن و اجازه
حکومت واقع شود هر چند حال مقصد ازین محفل روحانسی
تعشیت امور روحانیه است ولی مدعیان چنین نگویند صد هزار
افترا زنند لهذا این محفل روحانی را بر حسب حالت اولی
بگذارید و اگر چنانچه تمیین نفوس جدیدی لازم شود نیز
محفل روحانی ایادی امرالله هر قسم مناسب ملاحظه نمایند
با کثرت آراء نفس مجلس مجری دارند . حال بیش از این

۱ به طهر میرسد که کلمه (عزت) با (سبب) ساقط شده باشد

جائز نه زیرا سبب مفتریات میشود البته صد البته امیری را بدون استیذان و اجازه از حکومت تصور مباشرت ننمایند زیرا الحمد لله حکومت اعلیٰ حضرت شهریار عادل و موافق و خیرخواه و مهربان و محافظ حقوق رعایا است و علیکم التحیة و الثناء . این مکتوب را بعد از قرائت در محفل حضرات ایادی امرالله به جهت احباء بخوانند که ایمن صحبت بگلی موقوف شود بکمال سرعت ارسال گردد .

ع ع

و قوله العزيز :

طهران . حضرت شهید بن شهید اسم الله الا صدق علیه بهاء الله الابهی .

هو الله

ای منادی و ایادی امرالله مکتوب شما مرموق ورق مسطور منظور گردید تکلیف در امور را بتلغراف به اشاره خواسته بودید ملاحظه شد که تلغراف اشارتی موهم است و سبب تأویل لهذا فوراً به تصریح تکلیف کل تلغراف شد که در جمیع امور اطاعت حکومت نمائید این اطاعت بحکومت در شریعة الله امر مفروض و واجب به نص قاطع است ولو اینکه علمای جهلا بظلم شداد و نعرو و فرعون و یزید مردود دست است

بگشایند و چنانچه دست گشودند باری شما باید همواره
 جمع نفوس را به صبر و سکون دلالت نعائید و کل را بسببه
 اخلاق رحمانیه و خصائص روحانیه . . . عنقریب رایست
 امرالله در قطب عالم چنان موج زند که جمیع امم حیران
 گردند هذا وعد غیر مکتوب و به جمیع احبای الهی بشارت
 ده که قوة کلمة الله و شریعة الله و نفوذ آیات الله راعنقریب
 مشاهده خواهید نمود و فرح و سروری خواهید یافت که
 عالم وجود سرست گرد در شرطش این است که شب و روز بکوشید
 تا حکومت عادله پادشاهی از شما راضی باشد و بجان و دل
 به صداقت و خیر خواهی دولت ابد مدّت قیام نعائید بقسمی
 که رعیت در نهایت رسوخ و ثبوت بخدمت راعی عادل پردازد
 و جمیع مأمورین از صغیر و کبیر باید در نهایت عصمت و عفت
 و استقامت به جیره و مواجب جزئی خویش قناعت نمایند
 و دست و دامن را پاک دارند و به طهارت و عدالت تاسّی
 به کمال صداقت و همت به خدمت شهریار محترم خویش پردازند
 اگر نفسی به حکومت عادله خیانت کند به خدا خیانت کرده
 است و اگر خدمت کند به خدا خدمت کرده است ملاحظه
 نعائید که این گلشن ایران از نادانی جهلاء که بنام عالمفست
 و عدم اعتقاد رعیت در مشروعیت حکومت که علمای جاهل ظلمه

میباشند چگونه خراب و ویران گردید سبحان الله از شهریار
حاضر خلد الله ملکه مهربان تر پادشاهی در دنیا موجود
است لا والله باید قدر بدانند وکل به کمال استقامت و
صداقت قیام کنند تا این فتق ها رتی یابد این زخم ها
مرهم جوید و این دردها درمان پذیرد و علیکم التحیّة
والثناء . ع ع

و قوله المنجی :

در هر مملکت که هستید بحکومت در نهایت اطاعت باشید
و به کمال رغبت و محبت و راستی و درستی در تحت حمایت
مرکز سلطنت باشید تا توانید بکوشید که حکومت آن ماما ن
نهایت رضایت و امنیت از شما داشته باشد این قضیه در
الواح مبارکه اوامر قطعیه است که ذره فتور در آن جائز
نه .

و قوله الکریم :

به احباب الله بگو که نفس ابدی در امور حکومت لساناً فعلاً
حکایه روایه مداخله ننماید و همیشه به دعای خیر در حلق
اولیا امور مشغول شوند زیرا به نص قاطع از مداخله
منوع اند .

و قوله الجلیل :

به نصوص قاطعه الهیه ما مأمور به اطاعت حکومت حاضره هستیم و در امور سیاسی ابتدا مدخلی نداریم و رأی ننهیم زیرا امر الله را قطعاً تعلق به امور سیاسیه نبود و نهست امور سیاسیه راجع به اولیای امر است چه تعلق به نفوسى دارد که باید در تنظیم حال و تشویق بر اخلاق و کمالات کوشند .

و قوله المبين :

مداخله در امور سیاسیه عاقبت پشیمانی است لا یسمن ولا یفنی باید از عموم احزاب در کنار بود افکار را در آنچه سبب عزت ابدیه است بکار برد .

در رساله سیاسیه که اساساً در این موضوع صا در

سطور است . قوله المبرهن :

شریعت به مثابه روح حیات است و حکومت به منزله قوه نجات شریعت مهر تابان است و حکومت ابر نیسان و این دو کوکب تابان چون فرقدان از افق امکان بر اهل جهان پرتو افکند یکی جهان جان را روشن کند و دیگری عرصه کیهان را گلشن یکی محیط وجدان را درخشان نماید و دیگری بسیط خاکدان راجنت رضوان . . . مقصود این است که این دو آیت کبری چون شهد و شیر و دو پیکر اثیر معین و ظهیر یکدیگرانند

پس اهانت با یکی خیانت با بی یگری است و تهاون در اطاعت
 این طغیان در معصیت آن، شریعت الهیه را که حیاسات
 وجود و نور شهود و مطابق مقصود است قوه نافذه باید
 و وسائط قاطعه شاید و حامی مبین لازم و مروج متین واجب
 و شبهه نیست که صدر این قوه عظیمه بنیه حکومت و بارقه
 سلطنت است و چون این قوی و قاهر گردد ان ظاهر و باهر
 شود و هر چند این فائق و ساطع گردد آن شائع و لامع
 شود پس حکومت عادله حکومت مشروعه است و سلطنت منتظمه
 رحمت شایله . . . این عطیه موهبت الهیه و منحه ربانیّه
 است . . . دیگر کلمه غاصب ناصب چه زعم واضح البطولان
 است و چه تصور بی دلیل و برهان . . . اما شأن ائمه
 هدی و مقام مقربین درگاه گبریا عزت و حشمت روحانیّه است
 و حقوقشان ولایت حضرت رحمانیه اکیل جلیلشان غبار
 سبیل رحمان است و تاج و هاجشان انوار موهبت حضرت
 یزدان سریر معدلت مصرشان تختگاه قلوب است و دیهیم
 رفیع و عظیمشان مقعد صدق عالم ملکوت، جهانیان جهان
 جان و دل اند نه آب و گل و مالک الطک فضای لا مکان اند نه
 تنگنای عرصه امکان و این مقام جلیل و عزت قدیم را غاصب
 نه و سالبی نیست اما در عالم ناسوت سریرشان حصیر است

و صدر جلالشان صفّ نعال اوج عزّتشان حضیض عبودیت است ایوان سلطنتشان گوشه عزلت، قصور معمور را قسور مطمور شناسند و حشمت آفاق را مشقت لا یمطاق ثروت و گنج را زحمت و رنج دانند و حشمت بی پایان را مشقت جان و وجدان چون طیور شکور درین دار غرور بدانند چند قناعت نمایند و در حدیقه توحید بر شاخسار تجرید به نطق بلیغ فصیح به محامد و نعمت حقّ قدیم پردازند باری مقصود این بود که به صریح آیت و صحیح روایت سلطنت موهبت ربّ عزّت است و حکومت رحمت حضرت ربوبیت نهایت مراتب این است که شهریاران کامل و پادشاهان عادل به شکرانه ایمن الطاف الهیّه و عواطف جلیله رحمانیه باید عدل مجسّم باشند و عقل مشخص فضل مجرّد باشند و لطف مصوّر آفتاب عنایت باشند و سحاب رحمت رایت یزدان باشند و آیت رحمان .

و قوله المحبوب :

حال نفسی از احبّاء اگر بخواهد در امور سیاسیه در منزل خویش یا محفل دیگران مذاکره بکند اول بهتر است که نسبت خود را ازین امر قطع نماید و جمیع بدانند که تعلّق بایمن امر ندارد خود میداند و الا عاقبت سبب مضرت عمومی

گردد یعنی مسلك روحانی ما را بهم زند و احبّاء را مشغول
اقوالی نماید که سبب تدبّی و محرومی آنان گردد .

و قوله الحکیم :

هر نفسی را که می بینید در امور سیاسی صحبت میدارد بدانید
که بهائی نیست این میزان است زیرا اساس امر بهائی الفت
بین جمیع ملل و ادیان است و مکالمات سیاسی سبب تفرقه
و حصول ضدّیت و تعصّب .

و در خطاب به مصر قوله النّاصح :

یا صاح هذه الرّسالة موضوعها جلیل و دلیلها واضح اشهر
من نار علی علم ولكن لا يجوز ذمّ احدٍ من الملوك الموجودين
الان لا كناية ولا اشارة ولا دالة لانّ هذه قضية منصوصة
فی الكتاب و لا يجوز الخروج عن النصّ فانّ ادّعوا العبارات
و ا حذفوا بعض المقالات و بینوا بكل خلوص و عبارات رائقة
مضرات الحرب و منافع العلم و فوائد الائتلاف و استمرار
الاختلاف . . . من دون ان تتعرضوا لاحدٍ بكلمةٍ من
الاعراض لا سیما علی الملوك و الامراء الموجودين الآن امّا
جمع الرسالة یلزم لحضرتكم تعدیلها و تصحیحها بعبارات
رائقة حتّى لا یتکدّر احدٌ من قرائتها بل ینشرح صدور الكل
بتلاوتها سواء كانوا من اهل الاستقلال او الاعتدال .

وقوله الجلیل :

در خصوص طبع کتب مرقوم نموده بودید هر کتابی که طبع
میشود باید به اذن و اجازه حکومت باشد باری به نص قاطع
جمال مبارك روحی لا حباه الفداء ابدًا بدون اذن و اجازه
حکومت جزئی و کلی نباید حرکت کرد و هرکس بدون اذن
حکومت ادنی حرکتی نماید مخالفت امر مبارك کرده است و هیچ
عذری از قبول نیست این امر الهی است ملعبه صبیان نیست
که نفسی چنین مستحسن شمرد و بمیزان عقل خود بسنجسد
و نافع داند عقول بمنزله تراب است و اوامر الهیه مخصوص
ربّ الارباب تراب چگونه مقابلی با فیوضات آسمانی نماید
لعمرك هذا وهم مشهور و کلّ من خالف سیق فی خسران
مبین .

و در رساله سیاسیه است قوله العتین :

حکومت رعیت برور واجب الاطاعة است و طاعتش موجب قوت
عدل الهی مقتضی رعایت حقوق متبادله و آئین ربّانی آمر
به صیانت شئون متعادلہ رعیت از راعی حق صیانت و رعایت
دارد و سوس از سائس چشم حمایت و عنایت . . . کلّ راع
مسؤول عن رعیتة حکومت رعیت را حصن حصین باشد و کھسف
امین . . . رعایا و برایا را به جمیع قوی محفوظ و مصون

فرماید و عزّت و سعادت تبعه وزیر دستان را ملحوظ و منظور دارد چه که رعیت و دیعه الهیه است و فقرات امانت حضرت احدیت به همچنین بر رعیت اطاعت و صداقت مفروض و قیام بر لوازم عبودیت و خلوص خدمت محتوم و حسن نیت و شکرانیت ملزوم تا با کمال ممنونیت تقدیم مالیات نمایند و به نهایت رضایت حمل تکالیف سالیان . . . چه که فائده این معاطفه و ثمره این مطاعه عائد بر عموم رعیت گردد و در حصول حظّ عظیم و وصول به مقام کریم کلّ شریک و سهیم شوند و حقوق متبادل است و شویون متعادل و کل در صون حمایت پروردگار عادل .

و قوله الفخیم :

آن شخص که کتاب اقدس را بدون اذن و اجازه اعلیٰ حضرت شهریاری طبع نموده فی الحقیقه مخالفت با حق کرده بعضی نفوس اوامر قطعیه الهیه را به هوای نفسانی اهمیت ندهند و مخالفت را در بعضی موارد نظر به مصلحت و حکمت جائز دانند و این از ضعف ایمان و عدم اعتقاد و قلّیت ثبات و تذبذب حاصل گردد امر قطعی الهی این است کلمه بدون اذن و اجازه حکومت نباید طبع کرد والسلام و من خالف ذلك خالف امر الله و انکر آیاته و جاحد بنفسه

و استکبر علیه و استحسن رأیه السّقیم و ترک نصّا قاطعاً من ربه المنتقم الشّدید .

و قوله العمیم :

در خصوص بعضی مروجین معارف از طوائف خارجه مرقوم نموده بودید نظر به ظواهر اقوال این اقوام خارجه ننمائید مداخله اینها در امور داخله بالنتیجه مورت مشاکل و مضرات میشود اگرچه اسم آن ترویج معارف است اما نهایت منجر به مسائل سیاسیّه و افکار سیاسیّه میگردد حزب الله در امور سیاسیّه جزئی و کلی داخلی و خارجی ممنوع از مداخله اند لهذا احبّای الهی باید از مداخله بطوائف خارجه و لیسو در ترویج معارف باشد احتراز نمایند یعنی کاری به کارشان نداشته باشند خود میدانند نه ترویج نه توهین مدارا فرمایند اما ترویج معارف باید خود اهل ایران بدون مداخله اجانب نمایند و همچنین ترویج معارف نافعه و فنون مفیده نمایند نه اینکه دارالتعلیم محل ترویج افکار کاسده و تعالیم فاسده گردد مثالش در معالك سائرة موجود فاعتبروا یا اولی الابصار باری چون دارالتعلیم تأسیس شود باید دقت ننمائید که کتب مضره داخل نشود .

سلامت نفس و احتراز از افتنه و فساد

از حضرت عبدالبها در رساله سیاسیة است :
ای احبای الهی گوش هوش باز کنید و از فتنه جوئی احتراز
اگر بوی فساد از نفسی استشمام نمائید ولو بظاهر شخص
خطیری باشد و عالم بی نظیری بدانید و جال رجال است
و مخالف آئین ذو الجلال دشمن یزدان است و هادم بنیان
ناقص عهد و پیمان است و مردود درگاه حضرت رحمن شخص
خبیر و بصیر چون سراج منیر است و سبب فلاح و صلاح عالم
کبیر و صغیر بموجب ایمان و پیمان در خیر عالمان کوشد و در
راحت جهانیان .

از حضرت بهاء الله است :
لیس ضرّی سجنی و هلاکی و ما ورد علّ من طفاة العباد
هل عمل الذّین ینسبون انفسهم الی نفسی و یرتکبون ما ینوح

در قرآن است قوله تعالی : و اذا قیل لهم لا تفسدوا فسی
الارض قالوا انّا نحن مصلحون الا انّهم هم المفسدون ولكن
لا یשמرون . و قوله : ولا تبغ الفساد فی الارض انّ الله

به قلبى و قلبى ان الذين يفسدون فى الارض و يتصرفون
فى اموال الناس و يدخلون البيوت من غير اذن صاحبها انسى
بربى منهم الا ان يتوبوا و يرجعوا الى الله الغفور الرحيم .
و قوله :

ليس الفخر لمن يفسد فى الارض بعد اصلاحها اتقوا الله
يا قوم ولا تكونوا من الظالمين .
و قوله :

يا قوم لا تفسدوا فى الارض ولا تسفكوا الدماء ولا تأكلوا
اموال الناس بالباطل ولا تتبعوا كل ناعق رجيم .
و قوله جلّ و عز :
اياكم ان تُفسدوا فى الارض بعد اصلاحها و من افسد انسه
ليس منا و نحن بُرّاء منه كذلك كان الامر من السماء الوحى
بالحق مشهوراً .

لا يحبّ المفسدين . و نيز جمله مرويه معروفه است : الفتنة
كانت نائمةً لمن الله من ايقظها .

کوشیدن در آبادانی

وامانت و خدمت بملکت و دولت و ملت و

اجتناب از رشوت

و نیز در کتاب اقدس است قوله العزیز :

عَمِّرُوا دِيَارَ اللَّهِ وَ بِلَادَهُ ثُمَّ اذْكُرُوهُ فِيهَا بِتَرْتُمَاتِ الْمُقَرَّبِينَ .

و از حضرت عبد البهاء است قوله البلیغ :

نفوسی که به خدمات مخصوصند و در امور اداره منصوب باید
چاکران صادق باشند و بندگان موافق یعنی به خصائل حمیده
و فضائل پسندیده متصف گردند و به مقرری خویش قناعت
کنند و به صداقت رفتار نمایند از حرص بی زار شوند و از
طمع در کنار گردند زیرا عفت و عصمت و استقامت از اعظم
وسائل حصول موهبت و معموریت مملکت و راحت رعیت است
و شرف و منقبت انسان به غنا و ثروت نیست علی الخصوص ثروت
غیر مشروعه از اموال منهوبه و ارتکاب و ارتشاء از رعایای
مظلومه بلکه علو همت و سمو فطرت و بزرگواری عالم انسانی
و کامرانی در این جهان و جهان باقی عدالت و راستی است

و پاکی و آزادی، فخر انسان در اینست که بموئنه زهییده
 قناعت نماید و سبب سعادت فقرای رعیت شود و عدل
 و انصاف را مسلک خویش کند و همت و خدمت را منهج
 خود قرار دهد این شخص ولو محتاج باشد ولی هر گنج
 روان بی برد و عزت ابدیه حصول نماید ای یاران در چنین
 وقتی الطاف پادشاهی و عدالت شهریار را غنیمت شمیرید
 در نیاسائید و آنی استراحت نجوئید شب و روز بکوشید تا
 مصدر خدمتی گردید که سبب عزت دولت ابد مدت و راحت
 و نعمت فقراء و رعیت گردد اگر بدانید که این منقبت در درگاه
 احدیت چقدر مقبول است البته جانفشانی مینمائید و به
 نهایت آسانی کشور ایران را رشك جفت رضوان میکنید و علیکم
 التحية و الثناء

ع ع

و قوله الحكيم :

احباء در امور سیاسیه مداخله ندارند . . . اما اگر نفسی
 از احبای الهی در خدمتی از خدمات دولت و ملت تعیین
 شود باید به جان و دل بکوشد و بنهایت صداقت و امانت
 ایفای وظیفه خویش نماید . . . بلکه باید بکوشد تا در وائر
 حکومت استخدا م گردد و به عدل و انصاف پردازد و همت
 و غیرت نماید بلکه انشاء الله به خدمتی صادقانه بدولت

و ملت موّید شود .

و قوله الدّقیق :

اگر نفسی در نزد اداره از اداره های خارجه موظّف باشد باید در نهایت صداقت و امانت بآن اداره خدمت کند آرام نگیرد و استراحت ننماید تا آنچه مکلف بآن است در خدمت آن اداره مجری دارد و هرچه بیشتر بذل همت کند بهتر است ولی بشرط آنکه ضرر بدولت متبوعه خویش و مملکت و وطن نداشته باشد اگرچنانچه انسان چشم ازین ببوشد مخالف علویّت عالم انسانی است و معنوع بموجب نصوص قطعیه ربانی .
و قوله الکریم :

هر ذلّتی را تحمل توان نمود مگر خیانت بوطن و هر گناهی قابل عفو و مغفرت است مگر هتک ناموس دولت و مضرت ملت .

و قوله الجمیل :

شب و روز بکوشید تا حکومت عادلّه پادشاهی از شما راضی باشد و به جان و دل به صداقت و خیرخواهی دولت ابد مدت قیام نمایند به قسمی که رعیت در نهایت ثبوت و رسوخ بخدمت راعی عادل پردازد و جمیع مأثورین از صفیرو کبر باید در نهایت صمت و عفت و استقامت و بجیره و مواجب جزئی

خویش قناعت نمایند و دست و دامن را پاك دارند و بس—
طهارت و عدالت تاّمه به کمال صداقت و همّت به خدمت
شهریار محترم خویش پردازند اگر نفسی به حکومت عادلانه
خیانت کند به خدا خیانت کرده است و اگر خدمت کند بخدا
خدمت کرده است .

و قوله العزيز :

شما که خیرخواه دولتید و صادق و مطیع حکومتید و موافق،
همواره به خدمت پردازید و هر يك که در زربار دولت مستخدماً
گردید باید بنهایت راستی و حقیقت پرستی و عفت و پاکدامنی
و تنزیه و تقدیس عدالت و انصاف سلوک و حرکت نمائید و اگر
چنانچه معاذ الله یکی زره خیانت کند و یا در امور موکولسه
خویش تهاون و سستی نماید و یا خود مقدار دیناری بر رعیت
تمدّی کند و یا آنکه منفعت خصوصی خویش جوید و فوائسند
شخصی طلبد البتّه محروم از فیوضات حضرت پروردگار شود
زنهار زنهار در آنچه تحریر یافت قصور ننمائید .

و در لوحی است قوله الجلیل :

پس ای احبای الهی بجان و دل بکوشید و به نیّت خالصه
و اراده صادقه در خیرخواهی و اطاعت دولتید بیضا بنمائید
این امر از اهمّ فرائض دین مبین و نصوص قاطعه کتاب علیین

است این معلوم است که حکومت بالطبع راحت و آسایش رعیت خواهد و نعمت و سعادت اهالی جوید و در حفظ حقوق عادلۀ تبعه وزیر دستان راغب و مائل و در دفع شرور متعذیان ساعی و صائل است زیرا عزت و ثروت رعیت شوکت و عظمت و قوت سلطنت باهره و دولت قاهره است و نجاح و فلاح اهالی منظور نظر اعلیٰ حضرت شهریاران است و ایمن قضیه امر فطری است . . .

و از آن حضرت در رساله سیاسیه است قوله الکریم :
دولت و حکومت در مثل مانند رأس و دماغ است و اهالی و رعیت بمثابة اعضا و جوارح و ارکان و اجزاء رأس و دماغ که مرکز حواس و قوی است و مدبر تمام جسم و اعضا چون قسوت غالبه یابد و نفوذ کامله علم حمایت افرازد و بوسائط صیانت پردازد تدبیر حوائج ضروریّه کند و تمهید فواتح و نتائسج مستحسنه و جمیع توابع و جوارح در مهد آسایش و نهایت آرامش بکمال آرایش بیاسایند و اگر در نفوذش فتوری حاصل شود و قوتش قصوری ملک بدن ویران گردد و کشور تن بی امن و امان و هزار گونه آفت مستولی شود و سعادت و آسایش جمیع اجزاء مختل گردد همچنین چون قوای حکومت نافسند باشد و قوایش غالب مملکت آرایش یابد و رعیت آسایش و اگر

قوتش تحلیل گردد بنیان سعادت و راحت رعیت متزلزل
و منهدم شود چه که حافظ و حارس و رابط و ضابط و رادع و مانع
لازم حکومت است و چون حکومت شبان رعیت بود و رعیت همه
وظائف تابعیت قیام نماید روابط التیام محکم گردد و وسائط
ارتباط مستحکم .

وقوله الجلیل :

انسان را عزت و بزرگواری براستی و خیرخواهی و عفت و استقامت
است نه به زخارف و ثروت اگر نفسی موفق بر آن گردد که خدمت
نمایان به عالم انسانی علی الخصوص به ایران نماید سرور
سروران است و عزیزترین بزرگان این است غنای عظیم و ایمن
است گنج روان و این است ثروت بی پایان والا تنگ عالم
انسانی است و لو در نهایت شادمانی است چقدر انسان
باید که غافل و نادان باشد و پست فطرت و پست طینت
که خود را به اوساخ ارتکاب و خیانت دولت بیاراید و اللّٰهُ
حشرات ارضی ازو ترجیح دارند .

وقوله المتین :

یاران باید در نهایت اطاعت و انقیاد به سریر تاجداری
باشند و به خدمت و صداقت پردازند و در آسایش مملکت
ید بیضا نمایند هر يك که در دائرة حکومت مستخدم انسداد

باید مأموریت را اسباب تقرّب بدرگاه کبریا نمایند و به عفت و استقامت پردازند و از رشوت و ارتکاب بگلی بیزار گردند و به مقرری قناعت کنند و مدار افتخار را عقل و کفایت و درایت دانند اگر نفسی برغیفی از نان قناعت کسب دویسه اندازه خویش به عدالت و انصاف پردازد سرور عالمیان است و معدوحتربین آرمیان بزرگوار است ولو کیسه تهی سرور آزادگان است ولو جامه کهنه و عتیق.

و قوله المنیر :

بہائیان جان فدای جهانیان نمایند و پرستش نوع انسان کنند ولی به نصّ فاطم مأمور بآن اند که در هر مملکتی که هستند به حکومت آن مملکت در نہایت صدق و امانت باشند

و در رساله مدنیہ قوله الہادی :

سدّ ابواب رشوت و برطیل کہ الیوم بتمبیر طبع پیشکش و تعارف معبر.

و در سفرنامہ اروپاست قوله العزیز :

حال باید ما در ترقی زراعی و صناعی و تجاری ایران بکوشیم ولو استقلال رفته باشد ایران نیرو و چون بتحسین اخلاق ملت پردازیم هر قسم ترقی در آن هست اگر بہائیان بآنچه مأمورند قیام و عمل نمایند مدتی نمیگذرد کہ منتہی آمال

جلوه نماید و مملکت ایران غبطهٔ جنان و روضهٔ رضوان شود .

و قوله الجلیل :

احبای الهی را همواره دلالت و وصیت نمائید که جمیع شب و روز به آنچه سبب عزت ابدیهٔ ایران است پردازند و در تحسین اخلاق و آداب و بذل همت و مقاصد ارجمند و الفت و محبت و ترقی و اتساع صناعت و زراعت و تجارت سعی بلیغ و جهد عظیم مبذول دارند .

و قوله الصبین :

باید در انجمن عالم چون شمع روشن بسوزند و بدرخشند و چون ستارهٔ صبحگاهی نور بخشند به جمیع فضائل و خصائص حمیدهٔ عالم انسانی شهر آفاق گردند و بدر منیر اهل اشراق قدر نیکوکاران بدانند و پاس التفات بزرگان بدانند و در خدمت عادلان رهت پرور بکوشند و در جانفشانی در راه سروران داور فریاد رس کوتاهی ننمایند .

و در رسالهٔ سیاسیه از آن حضرت قوله الحکیم :

ای احبای الهی . . . و در صدق نیت با خلوص فطرت و طیب طینت و خیر دولت بد بیضائی بنمائید تا در انجمن عالم و مجمع امم مشیوت و محقق گردد که شمع روشن عالم انسانی و گل گلشن جهان الهی هستید گفتار ثمری ندارد و

نہال آمال ہری نیا رد رفتار و کردار لازم .

کلیہ صفات کمالیہ

از حضرت عبدالبہاء در رسالہ مدنیہ است قولہ

التمام :

ہاری باقی صفات کمالیہ خشية الله و محبة الله فی محبة عباده
و حلم و سکون و صدق و سلوک و رحم و مروت و جلالت و شجاعت
و ثبات و اقدام و جهد و کوشش و کرم و بخشش و وفا و صفا
و حمیت و غیرت و ہمت و بزرگواری و حقوق پروری و اشغال
ذلك بوده و فاقد این اخلاق حسنة انسانیہ ناقص است و
اگر حقایق ہر یک از این صفات را بیان نمائیم مثنوی ہفتاد من
کاغذ شود و ثانی کلمہ این شرائط مقدسہ علیہ حافظاً لدینہ

لا تحرف القضاء ولا تنظر الى الوجوه ولا تأخذ رشوة لان
الرشوة تعمي اعين الحكماء و تعوج كلام الصديقين .

(تثنیہ اصحاب ۱۶)

فی الحدیث لعن رسول اللہ ص الرأسی و العرشی و الرایش
یعنی المعطی للرشوة و الآخذلہا و الساعی بینہما یزید

است و این معلوم است که مقصد ازین کلمه «مبارک» منحصر در استنباط احکام و مراعات عبارات و اجتناب از کفار و صفات و اجراء احکام شرعی و این وسائط محافظه دین الله نبوده بلکه هیئت ملت را از کل جهات محافظه نمودن و در اعلاء کلمه الله و تکمیل جمعیت دینی و ترویج دین الهی و غلبه و اشتغالش بر سایر ادیان از اتحاد جمیع وسائل و وسائط سعی بلیغ را مهذول داشتن است .

www.tabarestan.info
نیرستان

لهذا و ینقص لهذا وهو الرّأی . (مجمع البحرین)
و در بیان آیه قرآنیّه : و اکلهم السُّحت و عن الصادق السّحت
انواع کثیره فاما الرّشاء فی الحکم فهو الکفر بالله .

فصل سوم

در لطافت و لطافت

تا که در لطافت و لطافت

از حضرت نقطه در کتاب بیان است قوله الاعلی :
بدانکه تطهیر در بیان اقرب قریات و افضل طاعات بوده و
هست .

و از حضرت بهاء الله در کتاب اقدس است قوله

تعالی :

تَعَسَّكُوا بِحَبْلِ اللِّطَافَةِ عَلَى شَأْنٍ لَا يُرَى مِنْ شَيْبِكُمْ آثَارًا لَا وَسَاخٍ
هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَنْ كَانَ الطَّفُّ مِنْ كُلِّ لَطِيفٍ وَالَّذِي لَهُ عَذْرُ
لَا بَأْسَ عَلَيْهِ أَنَّهُ لَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ . . . تَعَسَّكُوا بِاللِّطَافَةِ
فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ لِثَلَاثٍ تَقَعُ الْعُيُونُ عَلَى مَا تَكْرَهُهُ أَنْفُسُكُمْ وَأَهْلُ
الْفُرُوسِ وَالَّذِي تَجَاوَزَ عَنْهَا يُحْبِطُ عَمَلُهُ فِي الْحِينِ وَإِنْ كَانَ
لَهُ عَذْرُ يَعْفُ اللَّهُ عَنْهُ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ . . . وَحَكْمُكُمْ
بِاللِّطَافَةِ الْكُبْرَى وَتَغْسِيلُ مَا تَغَيَّرَ بِالْخَبَائِرِ وَكَيْفَ الْأَوْسَاخِ
الْمُنْجَمَةِ وَدَوْنُهَا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مِنَ الْمُطَهَّرِينَ وَالَّذِي

يُرَى فِي كِسَائِهِ وَسُحَّ لَا يَصْعَدُ دَعَائُهُ إِلَى اللَّهِ وَيَجْتَنِبُ عَنْهُ
مَلَائِكَةُ عَالُونَ . . . أَنَا أَرَدْنَا أَنْ نَرَاكُمْ مَظَاهِرَ الْفَرْدُوسِ فَمِنْ
الْأَرْضِ لِيَتَضَوَّعَ مِنْكُمْ مَا تَفْرُحُ بِهِ أَفْعَدَةُ الْمُقَرَّبِينَ . . . إِنَّهُ أَرَادَ
تَلْطِيفَكُمْ وَمَا عِنْدَكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْخَافِلِينَ إِنَّهُ
أَرَادَ أَنْ يَرَاكُمْ عَلَى آدَابِ أَهْلِ الرِّضْوَانِ فِي مَلَكُوتِهِ الْعَمَّتَنِيعِ
الْمُنِيعِ . . . كُونُوا عُنْصُرَ اللَّطَافَةِ بَيْنَ الْهَرِّيَةِ هَذَا مَا أَرَادَ مَوْلَاكُمْ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ .

و در لوحی استت قوله الاعلى :

بسم الله الاقدس

يَا أُمِّي فَاعْلَمِي أَنَّا بَعَثْنَا الْعِنَايَةَ عَلَى هَيْكَلِ اللَّوْحِ وَأَنَّا
أَرْسَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتَفْتَخِرِي بِهِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ أَنَا وَرَدْنَا بَيْتَكَ حِينَ
غَفَلْتِ عَنْهُ وَمَا اسْتَنْشَقْنَا مِنْهُ رَائِحَةَ الْقُدُسِ كَذَلِكَ يَنْبَغُكَ الْخَبِيرُ
نَظَّفُوا يَا قَوْمَ بَيْوتِكُمْ وَغَسِّلُوا لِبَاسَكُمْ عَمَّا يَكْرَهُهُ اللَّهُ كَذَلِكَ يَعْظُمُكُمْ
الْعَلِيمُ أَنَّا نَحِبُّ اللَّطَافَةَ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ أَيَّاكُمْ أَنْ تَتَجَسَّأَ وَزَوَّا
عَمَّا أُمَرْتُمْ بِهِ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ زَيَّنُوا هَيَاكِلَكُمْ بِلِبَاسِ
التَّقْوَى إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْخُرْقَةِ الْخُلُقَةِ وَلَا مِنَ الصَّوْفِ وَالْقَطَنِ
الْيَابِسَةِ بَلْ إِنَّهُ مِنَ اللَّطَافَةِ وَالْحَبْوِ الَّذِي يَمْنَعُكُمْ عَنِ الْهَسْوِ
هَذَا لَهُوَ الْحَقُّ لَوْ أَنَّكُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ كُونُوا فِي غَايَةِ اللَّطَافَةِ

پاکیزگی برای انسان از نخستین دقیقه تولد بهترین چیزها

(گاتها ۳ های ۳ و ۵)

است .

اِنَّ الَّذِي لَيْسَ لَهُ لَطَافَةٌ لَّنْ يَجِدَ نَفَحَاتِ الرَّحْمَنِ وَلَا يَسْتَأْنِسُ
مَعَهُ اَهْلُ الرِّضْوَانِ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْجَاهِلِينَ غَسَلُوا
مَا يَكْرَهُهُ الْفَطْرَةُ السَّلِيمَةُ كَذَلِكَ أَمَرْتُمْ مِنْ قَبْلُ مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ
قَدِيرٍ اِنْ اتَّبَعُوا مَا أَمَرْنَاكُمْ بِهِ فِى الْاَلْوَا حِ اَيَّاكُمْ اَنْ تَتَّبِعُوا
الْغَافِلِينَ اِنَّ الَّذِيْنَ غَفَلُوا اَوَّلُكَ فِى هَيْمَاءِ الضَّلَالِ كَمَنْ
الْهَائِمِينَ اَنْتَرِيَا اَتَى اِنْ اَشْرَبِى كَوْثَرَ الْبَيَانِ مِنْ كَلَعَاتِ رَبِّكَ
ثُمَّ اَشْكُرِى وَاسْجُدِى لَوَجْهِ رَبِّكَ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ كَذَلِكَ الْقِيَامُ
قَوْلِ الْحَقِّ وَمَا بَعْدَهُ اِلَّا الضَّلَالُ الْبَعِيدُ .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزيز :

نظافت ظاهره هر چند امرى است جسمانى ولكن تأثير شديد
در روحانيّات دارد در جميع مراتب تنزيه و تقدّيس و پاكسى
و لطافت سبب علويّت عالم انسانى و ترقّى حقائق امكانى
است حتّى در عالم جسمانى نيز لطافت سبب حصول روحانيّت
است مراد اين است كه پاكى و طهارت جسمانى نيز تأثير
در ارواح انسانى كند ملاحظه كنيد كه پاكى چقدر مقبول
درگاه كبريا و منصوص كتب مقدّسه انبياء است زيرا كتب
مقدّسه منع از تناول هر شىئى كثيف و هر چيز ناپاك ميفرمايد .

احترار از استعمال آب متغیر

و نیز در کتاب اقدس است قوله تعالی :
طَهِّرُوا كُلَّ مَكْرُوهٍ بِالْمَاءِ الَّذِي لَمْ يَتَغَيَّرْ بِالثَّلَاثِ أَيَّامٍ أَنْ
تَسْتَعْمِلُوا الْمَاءَ الَّذِي تَغَيَّرَ بِالْهَوَاءِ أَوْ بِشَيْءٍ آخَرَ .

تنظیف و استحمام و تعطیر

و نیز قوله عزّ بیانه :
اغْسِلُوا أَرْجُلَكُمْ كُلَّ يَوْمٍ فِي الصَّيْفِ وَفِي الشِّتَاءِ كُلَّ ثَلَاثَةِ
أَيَّامٍ مَرَّةً وَاحِدَةً .

و نیز قوله جلّت آیاته :
اسْتَعْمِلُوا مَاءَ الْوَرْدِ ثُمَّ الْعِطْرَ الْخَالِصَ هَذَا مَا أَحَبَّهُ اللَّهُ
مِنَ الْأَوَّلِ الَّذِي لَا أَوَّلَ لَهُ لِيَتَضَوَّعَ مِنْكُمْ مَا أَرَادَ رَبُّكُمْ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ .

گرمایه پاک و آب تازه و نوین

و
اقتساب از حمامات و حوضهای مکروه

و نیز قوله الامر الحکیم :

قد کتب علیکم تطهیر الاظفار والدخول فی ماء بحیث هیالکم فسی
کل اسبوع وتنظیف ابدانکم بما لاستمطتموه من قبل ایاکم ان
تمنعکم الغفلة عما امرتم به من لدن عزیز عظیم اذ خلوا ماء بکرا
و المستعمل منه لا یجوز الدخول فیه ایاکم ان تقرهوا خزائن
حمامات العجم من قصدھا وجدت رائحتها الضنّة قبل ورودھ
فیهاتجنّبوا یا قوم ولا تكونوا من العاقرین انه یشبه بالقدیس
و الفسلین ان انتم من العارفين وكذلك حیاضهم المنتنسة
اترکوها و کونوا من المقدسین و الذی یصبّ علیہ الماء و یغسل
به بدنہ خیر له و یکفیه عن الدخول انه اراد ان یسهل علیکم
الامور فضلا من عنده لتکونوا من الشاکرین .

و در لوحی است قوله الاعلی :

حمامات آن بلاد را (مملکت ایران) منع نمودیم و مقصود این
بوده که کل را از آنچه غیر محبوب است مقدّس و منزّه داریم
ولکن الیوم ممکن نه چه که در هیچ بلدی حمامی که عند الله

مقبول است موجود نه لذا اگر نفسی به حمامات موجوده
توجه نماید لا بأس علیها .

و در رساله سوال و جواب است . سوال از ماء بکر

و حد مستعمل آن .

جواب : آب قلیل مثل يك كأس یا دو و مقابل یا سه مقابل آن دست
و رو در آن شستن از مستعمل مذکور لکن اگر بحد ذکر برسد
از تفصیل يك وجه یا دو وجه تغییر نمینماید و در استعمال آن باسی
نبوده و نیست و اگر یکی از اوصاف ثلاثه در او ظاهر شود
یعنی فی الجملة لون آب تغییر نماید از مستعمل محسوب
است .

فی الخبر کان علی اذا اغتسل من الجنابة دعا بشئ من
الجلاب فاخذ بكفه . و فی الحديث : التعطر من سنن العرسلمین

(مجمع البحرین)

حدیث الباقر من اخذ اظفاره و شاربه کل جمعة و قال حين
یاخذ بسم الله و بالله و علی سنة محمد و آل محمد لم یسقط
منه قلامه و لا جزاء الا کتب الله له بها عتق نسمة و لیس
یعرض الا مرضه الذی یموت فيه . فی الحديث : ألفوا الشعر
عنکم فانه نجس . و منه الحديث : قصوا الاظفار لانها مقبیل

(مجمع البحرین)

الشیطان و منه یكون النسیان

و در اثری خطاب به ورقا از خ آدم (۶۶) است

قوله :

و اینکه از ماء بکر و حدّ مستعمل آنرا سوآل نمودید تلقاء
عرش عرض شد هذا ما نطق به الله آب قليل مثل بك كأس
یا دو مقابل دست و رو در آن شستن از مستعمل محسوب
است یا ایها الشارب من كأس عنایتی مقصود نظافت است
از حوضهای عجم مطلقید هر قدر همت بر لطافت مصروف
شود عند الله محبوب است .

تجدید اثبات البیت

و نیز در کتاب اقدس است قوله تعالی :

كُتِبَ عَلَيْكُمْ تَجْدِيدُ اسْبَابِ الْبَيْتِ بَعْدَ انْقِضَاءِ تِسْعَةِ عَشَرَ

روی عن النبی انه قال حقّ علی کلّ مسلم الغسل يوم الجمعة
و السّواک و الطّیب و قال من قصّ اظفاره يوم الجمعة اخرج الله
منه الدّاء و ادخل فيه الشّفاء و قال طیبوا افواهکم فـان
افواهکم طرق القرآن . (تنبيه الغافلين)

۱ - الکساء - الثوب ۲ - العباء - کساء من صوف مفتوح
الامام ۳ - القباء - ثوب یلبس فوق الثیاب ۴ - الصّد

سنة كذلك قُضِيَ الامرُ من لدنْ عليمٍ خبيرٍ . . . والَّذِي
لم يستطعْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُ انَّهُ لَهُوَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ .

نسخ حکم

نجاست نطفه وکل اشياء و مل

و نیز در کتاب اقدس است . قوله تعالى :

قَدْ حَكَّمَ اللَّهُ بِالطَّهَارَةِ عَلَى مَاءِ النُّطْفَةِ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ عَلَى
الْبَرِيَّةِ أَشْكُوهُ بِالرَّوْحِ وَالرِّيْحَانِ وَلَا تَتَّبِعُوا مَنْ كَانَ عَنْ
مَطْلَعِ الْقُرْبِ بَعِيدًا .

و از حضرت عبد البهاء در خطاب است قوله العزيز

ماء نطفه را که ماده وجود انسان است از پیش طمائی شیعه
مانند اوساخ کثیفه میدانستند ولی در شریعت حضرت

عن الامام جعفر الصادق قال اذا كان الماء قدر كُرْلَمِهِ
يَنْجَسُهُ شَيْئٌ . . . الْكُرْمُ مِنَ الْمَاءِ الَّذِي لَا يَنْجَسُهُ شَيْئٌ
الف و مأثارتل . . . ذراعان عمقه و ذراع و شبر سمته . . .
ثلاثة اشبار في ثلاثة اشبار . . . اذا كان الماء ثلاثة اشبار
ونصفاً في مثله ثلاثة اشبار و نصف في عمقه في العرض فذلك
الْكُرْمُ مِنَ الْمَاءِ . . . ان كان الماء قد تغيّر ريحه او طعمه

رسول نیز چنین نبوده ولی غسل را مقصدی .

و نیز در کتاب اقدس است قوله تعالى :

وَكذلك رَفَعَ اللَّهُ حَكَمَ دُونَ الطَّهَارَةِ عَنْ كُلِّ الْأَشْيَاءِ وَعَنْ مَلِكٍ
أُخْرَى مُوهَبَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّهُ لَهوَ الْغَفُورِ الْكَرِيمِ قَدْ انْفَصَلَتْ
الْأَشْيَاءُ فِي بَحْرِ الطَّهَارَةِ فِي أَوَّلِ الرِّضْوَانِ إِذْ تَجَلَّيْنَا عَلَى مَنْ
فِي الْأَكْوَانِ بِأَسْمَائِنَا الْحُسْنَى وَصِفَاتِنَا الْعُلْيَا هَذَا مِنْ فَضْلِ
الَّذِي احَاطَ بِهَاجَتِنَا .

فلا تقرب ولا تتوضأ منه و ان لم يتغير ريحه و طعمه فاشرب و
توضأ . (تهذيب شيخ طوسي)

في القرآن قوله: إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ وَفِي آيَةِ دَلَالَةٍ عَلَى
أَنَّ الْمُشْرِكِينَ أَنْجَاسٌ نَجَاسَةٌ عَيْنِيَّةٌ لَا حَكْمِيَّةٌ وَهَذَا مَذْهَبُ
أَصْحَابِنَا وَبِهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ أَنَّ أَعْيَانَهُمْ نَجَسَةٌ كَالْكَلَابِ
وَالْخَنَازِيرِ وَرَوَايَاتُ أَهْلِ الْبَيْتِ وَاجْمَاعُهُمْ عَلَى نَجَاسَتِهِمْ
مَشْهُورٌ وَخَالَفَ فِي ذَلِكَ بَاقِي الْفُقَهَاءِ وَقَالُوا مَعْنَى كُونِهِمْ
نَجَسًا أَنَّهُمْ لَا يَفْتَسِلُونَ مِنَ الْجَنَابَةِ وَلَا يَجْتَنِبُونَ النَّجَاسَاتِ
أَوْ كَنَافَةٍ عَنْ خَبَثِ اعْتِقَادِهِمْ . (مجمع البحرين)

ذهب الشافعي إلى أَنَّ الْمَعْنَى طَاهِرٌ لِقَوْلِ عَائِشَةَ
كَتَبْتُ أَفْرَكَ الْعَنَى عَنْ ثَوْبٍ رَسُولُ اللَّهِ وَهُوَ يَصَلِّي فِيهِ .

فصل چهارم

رابع به علم و تربیت

طلوع آفتاب علم در این دور

از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به شیخ سلمان
است قوله تعالى :

الحمد لله که شمس معلوم از افق سما قیوم مشرق و قمر مدلول
در سما امر ظاهر و لائح قلب را از کل اشارات مقدس کن
و شمس معانی را در سما قدس روحانی به چشم ظاهر
مشاهده نما و تجلیات اسمائیه و صدائیه اش را در ما مساوی
ملاحظه کن تا بجمیع علوم و مبدء و منبع و معدن آن فائز
شوی .

در لوح خطاب به عبد الوهاب قوله الاعز :

قد طوی بساط الاوهام و اتی الرحمن بامر عظیم .

و نیز در کتاب اقدس است قوله تعالى :

قد عفا الله عنکم ما نزل فی البیان من محو الکتب .

فی القرآن قوله تعالى . دل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون

علوم مفيدة وصناعات والسن المختلفة

و در کتاب اقدس است قوله تعالى :

و اذِّنَاكُمْ بِأَنْ تَقْرُوا مِنْ الْعُلُومِ مَا يَنْفَعُكُمْ لَا مَانِعَ مِنْهَا إِلَى الْمَجَادِلَةِ فِي الْكَلَامِ هَذَا خَيْرٌ لَكُمْ إِنَّكُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ...
 قَدْ أَذِنَ اللَّهُ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَعَلَّمَ الْاَلْسِنَ الْمُخْتَلِفَةَ لِيَبْلُغَ
 أَمْرَ اللَّهِ شَرْقَ الْأَرْضِ وَغَرْبَهَا وَيَذْكُرَهُ بَيْنَ الدُّوَلِ وَالْمُلُكِ عَلَى

لَا يَعْلَمُونَ . وَقَوْلُهُ : إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ . وَقَالَ
 النَّبِيُّ ص : اُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ . وَإِنْ طَلَبَ الْعِلْمَ فَرِيضَةٌ
 عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ . قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص :
 طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ إِلَّا وَانَّ اللَّهَ يُحِبُّ بَغَاةَ الْعِلْمِ .
 قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّاسُ أَعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ
 الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ إِلَّا وَانَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجِبَ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ
 الْمَالِ وَانَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَضَعْنَاهُ
 وَسَيْغَ لَكُمْ . وَالْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَقَدْ أَمَرْتُمْ بِطَلَبِهِ عَنْ أَهْلِهِ
 فَاطْلُبُوهُ . . . اُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِخَوْضِ اللَّجَجِ وَسَفَاكِ الْمُهْجِ .
 وَفِي الْحَدِيثِ : مُحَادَثَةُ الْعَالَمِ عَلَى الْمَزَابِلِ خَيْرٌ مِنْ مُحَادَثَةِ
 الْجَاهِلِ عَلَى الزَّوَابِقِ وَقَدْ وَرَدَ عَنِ النَّبِيِّ ص الْحُضُورُ عِنْدَ الْعَالَمِ

شأن تنجذب به الافئدة و يُحيى به كل عظم رميم .

و در لوح بشارات . قوله الاعلى :

بشارت سوم تعليم السن مختلفه است .

و قوله الاعلى :

درين ظهور اعظم كل بايد به علوم و حكم ظاهر شويد .

و قوله الاعلى :

في الحقيقة كنز حقيقي برای انسان علم اوست و او است
علت عزت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط طوبى
لنن تمسك به و ويل للخافلين .

و قوله الامنع :

يا شيخ امروز روز علوم و فنون ظاهره نبوده و نيست چه كه
ملاحظه شد نفسى كه بيك كلمه از آن علوم آگاه نه بر كرسى

والجلوس لديه ساعة افضل من ختم كلام الله اثني عشر الف
مرة . (مجمع البحرين)

و در قرآن است قوله ولقد آتينا داود وسليمان عطا و قالوا
الحمد لله الذى فضلنا على كثير من عباده المؤمنين و در تفسير
بيضاوى : فيه دليل على فضل العلم و شرف اهله حيث
شكرا على العلم و جعلاه اساس الفضل و لم يمتبرادونه
ما اوتيا من الملك الذى لم يوت غيرهما و تحريرى للعالم

عقیان و در صدر مجلس عرفان مستوی و صاحب علوم و دارای
فنون محروم، مقصود ازین علوم علومی است که از لفظ ایتسدا
شود و به لفظ منتهی گردد و لکن علومی که اثر و ثمر آن ظاهر
و سبب راحت و آسایش عباد است عند الله مقبول پسوده
و هست .

و قوله الامنع :

سبب علو وجود و سحر آن علوم و فنون و صنایع است علم
بحزله جناح است از برای وجود و مرقات است از برای
صعود تحصیلش بر کل لازم و لکن علومی که اهل ارضی از آن منتفع
شوند نه علومی که از حرف ابتدا شود و به حرف منتهی
گردد صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است بر عالم
یشهد بذلك امّ الهیان فی هذا المقام المبین .

علی ان یحمد الله علی ما اتاه من فضله و ان یتواضع و ان —
یعتقد انه و ان فضل علی کثیر فقد فضل علیه کثیر .
نیز در قرآن است قوله تعالی: یرفع الله الذین آمنوا و
الذین اوتوا العلم درجات . و قال الرسول یخذ الحکمة و لا
یضرک من ایّ وعاء خرجت . و قوله: الحکمة خالة المؤمنین
و فی الکافی: قال ابو عبد الله ان الانبیاء لم یورثوا دیناراً
و لا درهماً و لکن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر

و قوله الاکرم :

در تحصیل کمالات ظاهره و باطنه جهد بلیغ نمائید چه که
شمره سدره* انسانی کمالات ظاهریه و باطنیه بوده انسان
بی علم و هنر محبوب نه مثل اشجار بی ثمر بوده و خواهد بود
لذا لازم که بقدر وسع سدره* وجود را به اشعار علم و عرفان و
معانی و بیان مزین نمائید .

و خطابی از حضرت عبدالیها* است قوله :

هو الله

ای بنده* الهی شکایت از عدم اتقان در صنایع متعدده
نموده بودید تعدد صنایع سبب تفریق حواس است بیکس
ازین صنعت ها اهتمام کلی نما و جهد و کوشش کن تا اتقان
نمائی این بهتر از آنست که صنایع متعدده همه ناقص ماند ...

قال ابو عبد الله، اطلبوا العلم و تزینوا معه بالحلم و الوقار
و تواضعوا لمن تعلمونه العلم و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم
قال قال رسول الله، من عمل علی غیر علم کان ما یفصد اکثر
مما یصلح قال امیر العو* منین، المتعبد علی غیر فقه کحمّار
الطاحونه یدور ولا یرح من مکانه و رکعتان من عالم خیر من
سبعین رکعة من جاهل لان العالم تاتیه الفتنة فیخرج منها
بعلیه و تأتی الجاهل فتفسفه نسفاً و قلیل العمل مع کثیر العلم

از خدا میطلبیم که خدا شما را تأیید فرماید تا صنعتی از صنایع را تکمیل فرمائید .

و در رساله مدنیّه است :

عزت و سعادت هر ملّتی در آن است که از افق معارف چون شمس مشرق گردد . هل یستوی الذّین یعلمون والذّین لا یعلمون و شرافت و مغفرت انسان در آنست که بهین ملائکامکان منشأ خیری گردد .

علماء فاسد دینی حجاب شدند و عزّت

از ایشان سلب گردید

از حضرت نقطه در صحیفه العدل است قوله الاعلی هرگاه علما اعراض ازین حکم ننهندند ظلمی بر احدی واقع

خير من كثير العمل مع قليل العلم والشك والشبهة . قال ابو عبد الله العامل على غير بصيرة كالسائر على غير الطريق ولا يهده سرعة السير من الطريق الا بهدأ و قال : لا يقبل الله عملاً الا بمعرفة ولا معرفة الا بعمل فمن عرف دلّته المعرفة على العمل ومن لم يعمل فلا معرفة له . قال علي : منهم من لا يشبعان منهم في الدنيا لا يشبع منها ومنهم من في العلم لا يشبع منه فمن اقتصر من الدنيا على ما احل الله

نمیشد و حال آنچه واقع میشود ظلم آن بر ایشان است البسی
یوم المعاد .

و در بیان است . قوله الاعلی :

نیکو درجه است درجه علم و اگر علم بمن بظهره الشمس و
رضای او باشد و الا بدترین درجات است عند الله و عیب
کلی شئی که اگر بکلمه نمیدانست بهتر بود از برای او تا
آنکه علم بکشی داشته باشد و علم بمن بظهره الله نداشته
باشد .

و در اقدس است قوله الاعلی :

مِنَ النَّاسِ مَن فُرِّتُ الْعِلْمُ وَبِهَا مَنَعَ عَنِ اسْمِ الْقِيَوْمِ وَ اِذَا سَمِعَ
صَوْتَ النِّعَالِ عَنِ خَلْفِهِ يَرَى نَفْسَهُ اَكْبَرَ مِنْ نَعْرُودٍ قُلْ اَيْنَ هُوَ
يَا اَيُّهَا الْعَرُودُ تَاللهِ اِنَّهُ لَفِي اسْفَلِ الْجَحِيمِ . . یا قوم انا قدرنا

له سلم و من تناولها من غیر حلّها هلك الا ان يتوب و يرجع
و من اخذ العلم من اهله و عمل به نجى و من اراد به الدنيا
هلك و هو خطر. قال علی: ادب الیتیم مّا تؤدب منها ولسدك
و اضربه مّا تضرب منه ولدك . (فصل الخطاب)

در قرآن است : و جعل الرجس علی الذین لا یعقلون ذلک یا نهم قوم
یعقلون الذین یفترون علی الله الکذب و هم لا یعقلون . ان شر الدّواب
عند الله الصمّ البکم لا یعقلون . قال النبی :

العلوم لعرفان المعلوم وانتم احتجبتُم بها من شرقها الذي به
 ظهر كل امر مكنون . . . يا معشر العلماء انزلت الآيات وظهرت البينات
 رأيناكم خلف الحجاب ان هذا الا شئ عجب قد افتخرتُم
 باسمي وغفلتُم عن نفسي اذ اتى الرحمن بالحجة والبرهان
 انا خرقنا الاحجاب اياكم ان تحجبوا الناس بحجاب آخر كسروا
 سلاسل الاوهام باسم مالك الانام ولا تكونن من الخادعين
 اذا اقبلتم الى الله ودخلتم هذا الامر لا تُفسيدوا فيه .
 و در لوحی از حضرت بهاء الله است قوله الامنع :

قل يا قوم قد ظهر الموعود اذ اتى العيقات الى متى تتبعون
 مطالع الظنون و تعقبون مشارق الاوهام ان اخرجوا الحجاب
 الاكبر باسم مالك القدر ثم تقربوا بهذا البحر الذي جعله الله
 مبداء البحار انا نشكو اليك من مظاهر العلم انهم منعوا

المتعبد بلا فقه كالحمارة في الطاحونة .

در خطابات شفاهية حضرت على امير المؤمنين به كميل بن
 زياد نخعي : الناس ثلاثة فعالم رباني و متعلم على سبيل
 النجاة و همج رعا اتباع كل ناعق يعلون مع كل ريح لهم
 يستفيضوا بنور العلم ولم يلجأوا الى ركن وثيق يا كميل العلم
 خير من المال العلم يحرسك وانت تحرس المال تنقصه
 النفقة و العلم يزكو على الانفاق يا كميل العلم دين يسدان به

العباد عن مالك الایجاد بعد الذی خُلِقُوا بهذا الذِّکر
الذی به اشرقت الازکار فأسال الله بأن يطهر الارض من
هو لا كما طهر من وجودهم اکثر الدیار ثم یا معشر العلماء
لا ترون بعد اليوم لانفسکم من عزٍّ لنا اخذناه منکم وقد رُنا
للذین آمنوا بالله الواحد المقدر العزيز المختار .

و در لوحی دیگر قوله الارفع الاجلی :

یا معشر العلماء انتم قطاع طرقی الله و سُبُهه و مغلّ عبادہ
اتّقوا الرحمن و لا تسدّوا عن وجه الانصاف قناع الاعتساف
و لا علی هذا السّماء برقع السّبحات سوف تمضی الایّام
و ترون انفسکم فی موقع السّؤال بین یدئ الله الغنی المتعال
و در کتاب بدیع است قوله الابدع :

در جمیع ظہورات اول معرض علماء عصر بوده اند چه اگر علماء

به یکسب الانسان الطاعة فی حیاته و جمیل الا حدیثه بعد
وفاته و العلم حاکم و المال محکوم علیه . و در قرآن است :
و لا تقف ما لیس لك به علم انّ السمع و البصر و الفؤاد کل
اولئک کان عنہم سوء ولا . در قرآن در وصف قارون است :
قال انّی اوتیتہ علی علم . در تفسیر بیضاوی است : فضلت به
الناس و استوجبت به التفوق علیهم بالجاه و المال . . . و هو
علم التّوراة و کان اعلمهم بها و قیل علم الکیمیا و قیل علم

انکار حق الله نمینمودند احدی اعراسی نمینمود و آنچه فساد
در ارض شده از انکار طمأ بوده چنانچه تصریحاً مفرماید عز
ذکره و اول من احتجب عن نقطة البیان ادلاء العلم عند
انفسهم ولكنهم عند الله لا يدركون ولا يتعظون این است
که عند الله ان نفوس از اهل علم محسوب نه .

و در لوحی است قوله الاعز الارفع :

بسمی الذی به اشرق نیر التوحید یا ایا القاسم ندای مظلوم
را بگوش جان بشنوائین ایام فی الجمله اوهاماتی بیسان
آمده از حق بطلبید حزب خود را حفظ نماید حزب قبل هر
یوم بایادی ظنون هیکلی از وهم ترتیب میدادند و رکسن
را بعضی مینامیدند و یا اسمای اُخری سبحان الله انسان
متحیر است از اقوال و افعال آن حزب هر یوم اجتهاد ی

التجارة والذهنة وسائر العلوم . قوله تعالى اولم يعلم ان
الله قد اهلك من قبله من القرون من هوانه قوة واكثر جمعا
و توهم علی اغتراره بقوته و کثرة ماله مع طمعه بذلك .

انس بن مالک همة العلماء الذرایة و همة السفهاء الروایة
شاعری عرب از قبل راجع به شامت استغراق بی
بود در نحو چنین گفت :

النحو شوم که فاطموا یذهب بالخیر من البیت

غیر من النحو و اصحابه شهدة تعمل بالزیت

مینمودند و عرفانی ذکر میکردند بالاخره عرفان منتهی شد
 باینکه یومی از ایام این مظلوم قبل از بلوغ در مجلسی وارد
 مشاهده شد و نفس با عمامه های کبیر از برای یکسری از
 مخدّرات خلف حجاب معارف و مراتب علوم خود را ذکسر
 مینمودند تا آنکه یکی از آن دو ذکر نمود باید بدانیم
 جبرئیل بالاتر است یا قنبر عباس بالاتر است یا سلمان این
 مظلوم متحیر بعد از چند دقیقه ذکر شد یا ملاً اگر جبرئیل
 آن است که میفرماید نزل به روح الامین علی قلبك آنجسسا
 آقای قنبر هم تشریف داشت باری آن ایام این مظلوم بر
 مظلومیت خاتم انبیاء نوحه نمود و قلم گریست گریستنی کسه
 ملاء اعلی گریستند و اصحاب جنت علیا صیحه زدند از حق
 میطلبیم این حزب را از امثال این ظنون و اوهام حفظ فرماید
 و بر صراط مستقیم مستقیم دارد انه هو القوی الغالب القدیر
 و در لوح خطاب به نصیر است قوله عز و علا :

در ظهور اولم که به اسم علیّ علیم در ما بین آسمان و زمین
 ظاهر شد و کشف حجاب فرمود اول علمای عصر بهر اعرای
 و اعتراض قیام نمودند اگرچه اعرای امثال این نفوس بهر سبب
 ظاهر سبب اعرای خلق شد ولیکن در باطن خلق سبب
 اعرای این نفوس شده اند مشاهده کن که اگر ناس خود را

معلق بر د و قبول علماء و مشایخ نجف و دونه نعیساختند و
مؤمن بالله میشدند مجال اعراض از برای این علماء نعیماند
چون خود را بی مرید و تنها ملاحظه مینمودند . . . اگر فضل
انسان به عمامه میبود باید آن شتری که معادل الف عمامه
بر او حمل میشود از اعلم ناس محسوب شود و حال آنکه
مشاهده مینمائی که حیوان است و گیاه میطلبد زندها به ظاهر
اسماء و هیاکلی که خود را به عمام ظاهریه و البسه زهد
میآریند از حق ممنوع مشو و غافل میاش .

و در لوح برهان است قوله عظم برهانه :

یا معشر العلماء هذا یوم لا ینفعکم شیئ من الاشیا ولا اسم
من الاسماء الا بهذا الاسم الذی جعله الله مظهر امسره و
مطلع اسمائه الحسنی لمن فی ملکوت الانشاء نعیماً لمن وجد
عرف الرحمن و کان من الراسخین و لا یغنیکم الیوم علومکم
و فنونکم ولا زخارفکم و عزکم دعوا الکمل ورائکم مقبلین الی الکلمة
العلیاء الّتی بها فصلت الزبر و الصحف و هذا الکتاب الهمین
یا معشر العلماء ضربوا ما الفتموه من قلم الظنون و الا وهبام
تالله قد اشرق شمس العلم من افق الیقین . . . قد أخذ
عزک و عز امثالك و هذا ما حکم به من عنده امّ الالواح . . .
یا معشر العلماء یکم انحط شأن الطّلة و نکس علم الاسلا هوئل

عرشه العظیم کما اراد معیزان یتمسک بما یرتفع به شأن
الاسلام ارتفعت ضواؤکم و بذلك منع عما اراد و بقی الملک
فی خسران مبین .

و در لوحی دیگر خطاب به جناب عبد الحمید قولہ
الاصفی الاحلی :

هو المخبر الخبیر حدیث کذب مجدّر شد اهل ضغینه و
بغضا در صدر دوستان الهی افتادند و در اضلال ناس
جهد بلیغ نموده و مینمایند سألها باسم جابلقا و جابلصا
و ناحیه مقدّسه ناس را فریب دادند و گمراه نمودند حال
اقلّ من آن تفکر ننموده و نینمایند که حاصل فرقه شیعه
چه بوده و هست و عنقریب در آن مقرر یابند ناعقین از هر
گوشه به عمیق مشغول تازه بر منبر میروند باری هزارود و هشت
سال دیگر اراده نموده اند باسم وصی و ولی و نقبا و نجبا
خلق بیچاره را بهیچان دعوت فرمایند .

و در لوحی دیگر خطاب به سید فرج کاشان قولہ
مظمت بیاناته :

قلم اعلی بقدرت اصبع مالک اسما بعضی از حجبات را خرق
نمود و شق فرمود ولیکن مطالع بغضا بکمال سعی و اجتهاد
به نسج حجبات مشغول اند . . . با عمامه های بیضا و خضرا

به مدن و دیار میدوند و در اضلال ناس بهیچوجه کوتاهی
نموده و نعنمایند و در تعمیر مدن و دیار جعلیه مشغول اند
اراده ساختن ناحیه هم دارند دوستان را تکبیر برسان بگو
امروز روز استقامت است مبارک مثل حزب شیعه به فریب
اریاب عاثم از بحر عنایت و فرات رحمت محروم مانید در حفظ
عباد همت لازم سبحان الله سبب و علت منع عباد از افسق
اعلی علمای عصر بودند این فقره بر کل واضح است در اول
بست و لعن مشغول و بالاخره کل فتوی بر قتلش دادند الا
لعنة الله على القوم الظالمين .

و قوله الاجل :

هر قولی را تصدیق منمائید و از هر نفسی مطمئن شوید چه
که گمراهان بآداب انسان خود را مینمایند و مهربایند چه که
اگر بمافی قلوبهم ظاهر شوند احدی اقبال ننماید در گمراهان

در قرآن است قوله تعالى : و يتعلمون ما يضرهم ولا ينفعهم
وقال النبي : اعوذ بك من علم لا ينفع و في حديث طي : من
عمل بالرأى والمقاييس قد ارتوى من آجن و في الحديث : ان
من العلم جهلاً الجاهل البسيط هو الذي لا يعرف العلم
ولا يدعيه و الجاهل المركب هو الذي لا يعلم ويدعي و قد
اجتمع اهل الحكمة المعطية ان الجاهل المركب لا علاج له .

قبل ملاحظه نمائید با عمامه های بیضا و حمرا و تسبیح وردا و زهد و ریا عباد الله را به اوهای مبتلا نمودند که در یوم جزا گل بر سید عالم فتوی دادند .

و قوله الاعز :

عمامه وردا سبب هلاکت قوم شد عباد بیچاره از آن انفس غافله پذیرفتند آنچه را که سبب گمراهی شد و در یوم جزا نتیجه آن شد که دیدند و شنیدند علمای ایران طیار در سنین اولیه بسبب مقصود عالمیان مشغول عمل نمودند آنچه را که هیچ حزی عمل ننمود و وارد آوردند آنچه را که هیچ نفس ارتکاب ننمود . چنین اشیاء مرتفع و زفرات ملأ اعلی متصاعد قلم نوحه مینماید و زکرمیکند لوح میگوید و حمل مینماید از حق بطلب صبر عطا فرماید و دانائی بخشید آگاهی عنایت نماید .

و از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است قوله

العزيز :

اعمال بعضی از پاپ ها را بشریعت حضرت مسیح تطبیق کنیم حضرت مسیح گرسنه و برهنه در این بریه گیاه میخوردند و راضی بر این نشدند که خاطر کسی آزرده شود پاپ در کالسکه مرصع نشیند و در نهایت عظمت به جمیع لذائذ و

شهوات وقت گذراند. که ملوک را چنین نعمت و خود پرستی میسر نه . . . بعضی از پاپ ها نفوس کثیره بی گناه را کشتند . . . و به جهت عدم موافقت رأی هزاران خادمان عالم انسانی اهل معارف را که کشف اسرار کائنات کردند زجر کردند حبس و محو نمودند و چقدر معارضه به حقیقت نمودند . . . مقصود این است که وصایای مسیح چیز دیگر و اطوار حکومت پاپ چیز دیگر ابداً با هم مطابق نیست به بینید که چقدر از پروتستانها را کشتند . . . و در میان پاپ ها نفوس مبارکی نیز بودند که بر قدم مسیح حرکت نمودند . . . وقتی که اسباب سلطنت فراهم آمد و عزت و سعادت دنیوی حاصل گشت حکومت پاپ مسیح را به کلی فراموش نمود و بسطنت و عظمت و راحت و نعمت دنیوی پرداخت قتل نفوس کرد و معارضه به نشر معارف نمود ارباب فنون را اذیت کرد و نور علم را حائل گشت و حکم قتل و غارت نمود و هزاران — نفوس از اهل فنون و معارف و بی گناهان در سجن رومیشه هلاک گشتند . . . کرسی حکومت پاپ همیشه معارضه به علم نمود حتی در اروپا مسلم شد که دین معارض به علم است و علم مخرب بنیان دین .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز :

رساله سیاست که بیست سال پیش تألیف شده و در بدایت سلطنت مظفرالدین شاه به خط مشکین قلم در بمبئی طبع و نشر گشته البته این رساله را مطالعه فرمائید در آنجا به صراحت منصوص است که اگر علماء دین مداخله در امور سیاسی نمایند یقین بدانید که نظیر ایام شاه سلطان حسین و زمان فتحعلی شاه و اواخر عبدالعزیز خان عثمانی گردد در واقعه اولی ایران را افغان ویران کرد در واقعه ثانیه نصف ایران بباد رفته در واقعه ثالثه نصف مملکت عثمانی بهدر رفت و بقدر ده کرور نفوس تلف و بی سرو سامان شدند و مجبور به هجرت گردیدند ولی با وجود این صراحت و این برهان قاطع کسی گوش ندارد باز مانند دُم پیروی شعالب نمودند و بآیات متشابهه غیر باهره و حجج غیر بالغه یعنی علمای رسوم پیروی نمودند ایران را ویران کردند و از کوکب درخشنده ایران غافل مظهر یخربون بیوتهم باید بیهم شدند کما قال الشاعر :

إذا كان الغراب دليل قوم

فيهدیهم الى جیف الكلاب

باز ایرانیان بیدار نمیشوند به خواب خرگوشی مبتلا هستند .

و در رساله سیاسته است قوله المبين .

و همچنین در زمان سر وجود جمال موعود مؤید به مقام محمود حضرت رسول علیه السلام ملاحظه نمائید معترضین و محترزین معاندین و مکابراین علمای یهود و رهبان عنسود و کهنه جهول حسود بودند مثل ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نضر بن حارث و عاص بن وائل و حق بن اخطب و امیه بن هلال این پیشوایان امت قیام بر لمن و سب و قتل و ضرب آن آفتاب مشرق نبوت نمودند و چنان طغیان در اندیست شعاع انجمن عالم انسان داشتند که ما اونی نبی بمثل ما اونیّت فرمودند و لسان بشکوه گشودند پس ملاحظه نمائید که در هر عهد و عصر ظلم و زجر و حصر و جفای شدید و جور جدید از بعضی علمای بی دین بود و اگر چنانچه حکومت تعرضی کرد و یا تعرضی نمود جمیع به غمز و لمز و اشاره و همز این نفوس پر طغیان بود و همچنین در این اوقات اگر بنظر دقیق ملاحظه نمائید آنچه شایع و واقع از اعتساف علمای بی انصافی بوده که از تقوای الهی محروم و از شریعت اللّٰهیه مهجور و از نار حقد و نیران حسد در جوش و خروشدند .

علماء راشدین

و نیز از حضرت بهاء الله قوله الاصفی الاجلی :

مقصود از علماء در این موارد که ذکر شده نفوس هستند که خود را در ظاهر به لباس علم میآرایند و در باطن از آن محروم در ذکر این مقام در لوح حضرت سلطان چند فقره از فقرات کلمات مکتونه که به اسم صحیفه فاطمیه صلوات الله علیها از قلم ابهی ظاهر ذکر میشود ای بی وقایان چرا در ظاهر دعوی شمانی کنی و در باطن ذنب افتخار می دهی **كُلُّ شَيْءٍ مِثْلُ سِتَارَةٍ** قبل از صبح است که در ظاهر درّی و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاك کاروانهای مدینه و دیار من است و همچنین میفرماید ای بظاهر آراسته و به باطن کاسته **كُلُّ شَيْءٍ مِثْلُ آبٍ تَلَخَ صَافِي** است که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود و چون بدست صراف ذائقه احدیه

فی الحدیث: غیر ما ورث الالباء لا یناشئهم الادب . . . و حسن التادیب ان یکون من غیر عنف و ضرب بل بلطف و تأن .

و فی حدیث: العلم لا یقبض الله العلم بعد ما یسطه و لکن یموت العالم فذهب بما یملم فلیتهم الجفاة فیضلون و یخلون

(این پادشاهی مربوط به صفحه ۲۲۵ آ (مجمع البحرین)

افتد قطره از آن را قبول نفرماید تجلی آفتاب در تشراب و مرآت هر دو موجود و لکن از فرقدان تا ارضی فرق دان بلکه فرق بی منتهی در میان . . . اما علمائی که فی الحقیقه بسط طراز علم و اخلاق مزین اند ایشان به مثابه رأس اند انهرای هیکل عالم و مانند بصراند از برای ام لا زال هدایت عباد بآن نفوس مقدسه بوده و هست نسأل الله ان یوفقهم علی ما یحب و یرضی انه هو مولی العرشی و رب الآخرة و الاولی .

و قوله الاعلی :

اعلم انّ العالم من اعترف بظهوری و شرب من بحر علمس و طارفی هوا حبی و نبت ما سوائی و اخذ ما نزل من ملکوت بیانی البدیع انه بمنزلة البصر للبشر و روح الحیوان لجسد الامکان تعالی الرحمن الذی عرفه و اقامه علی خدمه

ای اهورا مزدا فرزندی به من عطا فرما که با تربیت و دانسا بوده در هیئت اجتماعی داخل شده به وظیفه خود رفتار نماید فرزند رشید و محترمی که احتیاج دیگران را برآورد و فرزندی که بتواند در ترقی و سعادت خانواده و شهر و مملکت خود بکوشد . (آتش نیایش ۶۲ - ۵)

که تا هر کسی را که دارد پسر

نماید که بالا کند بی هنر

(ابن پاورقی مربوط به صفحه ۳۲۵) میباشد (فردوسی)

امرء العظیم یصلیٰ علیہ الملائعۃ الاعلیٰ و اهل سرادق الکبریا
الذین شربوا رحیق المختوم باسمی القوی القدر .
و از حضرت عبدالبهاء در رساله سیاسیه است :
واما دانایان پاک دل پاک جان اند ، هر یک رحمت یزدان اند
و موهبت رحمن شمع هدایت اند و سراج عنایت بارقسه
حقیقت اند و حافظ شریعت میزان عدالت اند و سلطان
امانت صبح صادق اند و نخل باسق فجر لامع اند و نجم
ساطع بنور عرفاند و معین ماء عذب حیوان مرغی نفوس اند
و مہر قلوب هادی ام اند و منادی حق بین بنی آدم آیت
کبری هستند و رایت علیاء . . . و ما دون ایشان جسم
بی جان اند و نقش حیطان و اضلہ اللہ علی علم منصوس
قرآن .

و در رساله مدنیہ آن حضرت است قوله العزیز :
علماء سراج هدایت اند بین ملأ عالم و نجوم سعادت اند
مشرق و لایح از افق طوائف و امم سلسبیل حیات اند انفس
میتہ جہل و نادانی را و معین صافی کمالات اند تشنگیان
بادیہ نقص و گمراہی را مطلع آیات توحید اند و مطلع بسر
حقایق قرآن مجید طہیب جاذق اند جسم معلول عالم را
و تریاق فاروق اعظم اند ہیئت مسموہ بنی آدم را حصن اند

مدینه عالم انسانیت را و کشف منبع اند مضطربین و مضطربین
جهالت را .

و در آن رساله در بیان علما روحانی حقیقی کسه
مرجع انامند قوله الاجلی :

اولا صفت کمالیه علم و فضل است و جامعیت این مقام اعظم
اقوم اگاهی کماهی بر غوامض مسائل الهی و حقایق حکم
سیاسیه شرعیه قرآنی و مضامین سائر کتب سماوی و وقوف
بر ضوابط و روابط ترقی و تمدن ملت باهره و اطلاع بر قوانین
و اصول و رسوم و احوال و اطوار و قوا مادی و ادبی عالم
سیاسی ملل سائر جامعیت فنون نافعیه عصریه و تتبع در کتب
تاریخیه اعمار سالفه ملل و دول است چه که اگر شخص عالم
وقوف بر مضامین کتب مقدسه و جامعیت حکمت الهیه طبیعییه
و علوم شرعیه و فنون سیاسیه و معارف عصریه اطلاع بر وقایع
عظیمه قرون سالفه ملل و دول نداشته باشد عنداللزوم عاجز
ماند و این متافی صفت جامعیت است .

=====

=====

=====

تعلیم و تربیت اولاد

از حضرت بهاء الله است در لوح اشراقات قوله

الاحلی :

قلم اعلی کَلِّ را وصیت میفرماید به تعلیم و تربیت اطفال و این آیات در این مقام در کتاب اقدس در اوّل ورود سجن از سماء مشیت الهی نازل کُتِبَ عَلٰی کَلِّ ابٍ تَرْبِیَةُ ابْنِهِ وَبَنْتِهِ بِالْعِلْمِ وَالْخَطِّ وَدُونِهِمَا عَمَّا حُدِّرَ فِی اللّٰوْحِ وَالَّذِی تَرٰکَ مَا اُمِرَ بِسَهْ فَلَا مُنَازَ اَنْ یَّاخُذُوا مِنْهُ مَا یَکُونُ لَا زَمًا لِتَرْبِیَّتِهِمَا اِنْ کَانَ غَنِیًّا وَاِلَّا یَرْجِعُ اِلٰی بَیْتِ الْمَدَنِ اَنَا جَعَلْنَاهُ مَأْوٰی الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاکِیْنِ اِنَّ الَّذِی رَیَّ ابْنَهُ اَوْ ابْنًا مِنْ الْاِبْنَاءِ کَاَنَّهُ رَیَّ اَحَدَ ابْنَائِیْ عَلَیْهِ نِبَہَئِیْ وَعِنَایَتِیْ وَرَحْمَتِیْ الَّتِیْ سَبَقَتْ الْعَالَمِیْنَ .

و در لوحی است قوله الاعلی :

یا محمد وجه قدم بتو متوجه و ترا ذکر مینماید و حزب الله را وصیت میفرماید به تربیت اولاد اگر والد درین امر اعظم که از قلم قدم در کتاب اقدس نازل شده غفلت نماید حق پدری

اگر تو را فرزندی خورد سال است او را به دبستان بفرست زیرا فروغ دانش دیده روشن و بینا است .

(پند نامه آذرباد ماراسپند فقره ۵۸)

ساقط شود و لدی اللہ از مقصرین محسوب طوبی از برای
نفسی که وصایای الهی را در قلب ثبت نماید و به او متعسک
شود انه یامر العباد بما یؤیدهم وینفعهم و یقرّبهم الیه و
هو الامر القدیم .

و قوله الاعزّ :

ایمان باید کمال سعی را در تدبیر اولاد مهذول دارند چه
اگر اولاد به این طراز اول فائز نگردد از اطاعت ابوبن که
در مقامی اطاعة الله است غافل گردد دیگر چنین اولاد مهالاً
نداشته و ندارد یفعل باهوائه ما یشاء .

و قوله الامنع :

کلمة الله در ورق هشتم از فردوس اعلی دارالتعلیم باید در
ابتداء اولاد را به شرائط دین تعلیم دهند تا وعد و وعید
مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و بطراز
اوامر مزین دارد و لکن بقدری که به تعصب و حمیه جاهلیّه
منجر و منتهی نگردد .

و از حضرت عبدالبهاء قوله العزیز :

اگر مربی نباشد جمیع نفوس و حوش مانند اگر معلم نباشد

در قرآن است . قوله تعالی :

ان تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقَانًا و در آثار اسلامیه است : لیکن

اطفال کل مانند حشرات گردند این است که در کتاب الهی
درین دور بدیع تعلیم و تربیت امر اجباری است نه اختیاری
یعنی هر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را بنهایت
همت تعلیم و تربیت نمایند و از پستان عرفان شیر دهند و در
آغوش علوم و معارف پرورش بخشند و اگر در اینخصوص قصور
کنند در نزد ربّ غیور مأخوذ و مذموم و مذخورند و این گناهی
است غیر مغفور زیرا آن طفل بیچاره را آواره صحرای جهالت
کنند و بدبخت و گرفتار و معذب نمایند مادام الحیات طفل
مظلوم اسیر جهل و غرور و نادان و بی شعور ماند و البتّه
اگر در سن کودکی ازین جهان رحلت نماید بهتر و خوشتر
است درین مقام موت بهتر از حیات و هلاکت بهتر از نجات
و عدم خوشتر از وجود و قبر بهتر از قصر و تنگنای گور مطمئن
بتر از بیت معمور زیرا در نزد خلق خوار و ذلیل و در نزد
حق سقیم و علیل و در محافل خجل و شرمسار و در میدان
امتحان مغلوب و مذموم صفار و کبار این چه بدبختی است و

العلم فی السماء فینزل علیکم ولیس فی الارض لیصعد الیکم
بل مکنون مخزون فیکم تخلّقوا باخلاق الله لیظهر علیکم
قال علیؑ لا تؤهّروا اولادکم باخلاقکم فانّهم خلقوا لزمسان
غیر زمانکم .

این چه ذلت ابدی است پس باید احبای الهی و اوصای
 رحمانی بجان و دل اطفال را تربیت نمایند و در دهستان
 فضل و کمال تعلیم فرمایند در این خصوص ابدأ فتور نکنند
 و قصور نخواهند البته طفل را اگر بکشند بهتر ازین است که
 جاهل بگذارند زیرا طفل معصوم گرفتار نقائص گوناگون گردد
 و در نزد حق مؤاخذ و مسئول و در نزد خلق مذموم و
 مردود این چه گناه است و این چه اشتباه اول تکلیف یاران
 الهی و اوصای رحمانی آن است که بای وجه کان در تربیت و
 تعلیم اطفال از مذکور و اناث کوشند و دختران مانند پسران
 ابدأ فرقی نیست جهل هر دو مذموم و نادانی هر دو مفسوس
 و هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون در حق
 هر دو قسم امر محتوم اگر بدیده حقیقت نظر گردد تربیت
 و تعلیم دختران لازم تر از پسران است زیرا این بنات وقتی
 آید که مادر گردند و اولاد پرور شوند و اول مرئی طفل ما در
 است زیرا طفل مانند شاخه سبز و تر هر طور تربیت شود
 نشو و نما نماید اگر تربیت راست راست شود و اگر کج کج
 شود و تا نهایت عمر بر آن منهج سلوک نماید پس ثابت و مبرهن
 شد که دختر بی تعلیم و تربیت چون مادر گردد سبب محرومی
 و جهل و نادانی و عدم تربیت اطفال کثیر شود ای یاران

الهی و اما رحمن تعلیم و تعلّم بنصّ قاطع مبارک فرض است هرکس قصور نماید از موهبت کبری محروم ماند زندهار زندهار اگر فتور نمائید البته بجان بکوشید که اطفال خویش را علی — الخصوص دختران را تعلیم و تربیت نمائید و هیچ عذری در این مقام مقبول نه تا عزّت ابدیه و علویت سرمدیه در اتجمن اهل بها مانند شمس ضحی جلوه و طلوع نماید و قلسب عهده البها سرور و معنون شود .

و قوله الجلیل :

الیوم احبای الہی را فرض و واجب است که اطفال را بسبب قرائت و کتابت و تعلیم و دانش و ادراک تربیت نمایند تا آنکه روز بروز در جمیع مراتب ترقی کنند اول مربی اطفال مادران اند و قوله المحبوب :

یاران باید در فکر تربیت و تعلیم عموم اطفال ایران افتند تا کلّ در دبستان عرفان چشم و گوش باز نموده و به حقائق کائنات پی برده کشف رموز و اسرار الہی نمایند و بانوار معرفت و محبت حضرت احدیت منور گردند و این بهترین وسیله است بجهت تربیت عموم .

و در مفاوضات است . قوله العزیز :

باید نفوس را چنان تربیت نمود که جرم واقع نگردد زیرا میتوان

جمع را چنان تربیت نمود که از ارتکاب جرائم چنان اجتناب و استیحاظ نمایند که در نزد ایشان نفس جرم اعظم عقوبت و نهایت عذاب و قصاص باشد لهذا جرمی واقع نگردد تا قصاص جاری شود .

و قوله البلیغ :

اطفال را از سن شیرخواری از شدی تربیت پرورش دهید و در مهد فضائل پرورید و در آغوش موهبت نشو و نما بخشید از هر علم مفیدی بهره مند نمائید و از صنایع بدیعه نصیب بخشید، پر همت نمائید و متحمل مشقت کنید اقدام در امور مهمه بیافوزید و تشویق بر تحصیل امور مفیده نمائید .

شؤون تعلیم و تربیت

و کودکان و دبستان و مدارس بهائی

و نیز از حضرت عبدالبهاء است . قوله العزیز :

در کتاب الهی در این دور بدیع تعلیم و تربیت امر اجباری ست نه اختیاری باید مکتب اطفال بنهایت انتظام باشد

تعلیم و تعلّم محکم گردد و تهذیب و تعدیل اخلاق منتظم شود تا در صغر سن در حقیقت اطفال تأسیس الهی شود و بنیان رحمانی بنیاد کنند این مسأله تعلیم و تهذیب و تعدیل و تشویق و تحریض را بسیار مهم شمرند که از این اساس الهی است که بلکه انشاء الله از دبستان های الهی اطفال نورانی با شرف کعالات انسانی مبعوث گردند و سبب نورانیت ایران بلکه عموم امکان شوند تعلیم و تهذیب بعد از بلوغ بسیار دشوار شود تجربه شده است که نهایت سعی و کوشش را مینمایند تا خلقی از اخلاق نفسی را تبدیل کنند نمیشود اگر الیوم اندکی متنبّه گردد بعد از ایامی معدود فراموش کند و بر حالتی که معتاد و خوی نموده راجع گردد پس باید از طفولیت این اساس متین را بنهید زیرا تا شاخ تازه و تر است به کمال سهولت و آسانی مستقیم و راست گردد مقصود این است که این اساس الهی اخلاق رحمانی است که زینت حقیقت انسانی است و علم و دانش است که سبب ترقی عالم بشر است . . . تعلیمات مکشوب اطفال مفصل است و حال فرصت میسر نیست لهذا مختصر جزئی تعلیم مرقوم میگردد اول تربیت به آداب و تربیت اخلاق و تعدیل صفات و تشویق بر اکتساب کعالات و تحریض

بر تصدك بدین الله و ثبوت هر شریعت و اطاعت و انقیاد
تأم به حكومت عادل و صداقت و امانت به سریر سلطنت
حاضر و خیر خواهی عموم اهل عالم و مهربانی با كلّ امم
و تعلیم فنون مفیده و السن اجنبیه و حسن سلوك و مداومت
ادعیه خیریه در حق ملوك و مملوك و اجتناب از قرائت كتب
طوائف مادیه امم طبیعیه و از حكایات و روایات عشقیسه و
تألیفات فحاشیه .

و قوله الجعيل :

در این دور بدیع اساس متین تمهید تعلیم و فنون و معارف
است و به نص صریح باید جمیع اطفال بقدر لزوم تحصیل
فنون نمایند لهذا باید در هر شهری و قریه ای مدارس و مكاتب
تأسیس گردد و جمیع اطفال بقدر لزوم در تحصیل بكوشند
لذا هر نفسی كه انفاق درین مورد نماید شبهه نیست كه
مقبول درگاه احدیت شود و مورد تحسین و تمجید ملأ اطن
گردد .

و قوله الوحيد :

زیرا در این دور بدیع بعد از عرفان حق منبع اعظم فضائل
عالم انسانی تحصیل علوم و فنون مادی و ادبی است لهذا
باید احبای الهی در تحصیل سعی بلیغ نمایند ولی امم

اعظم تحصیل تحسین اخلاق است .

و قوله المحمود :

هو الله

ای ساعی در نشر نفحات الله ترویج معارف و تعمیم تعالیم و نشر علوم نافعه و تشویق بر اطلاع اسرار خلیقه و کشف رموز مودعه و خفایق کونیّه و تحصیل علومات مفیده و وقوف بر حقائق خفیّه ارضیه و وصول باطنی مدارج اسرار فلکیّه از روابط کلیّه ضروریّه عالم انسانی است بلکه از اعظم وسایل نجات و فلاح است و در دین الهی نهایت تشویق و تحریص مذکور و منصوص است و در جمیع الواح مشهور و مسطور و هیچ عملی مقبولتر و معدوخترا ازین رتبه نه هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون باری خبر ترتیب مکتب مخصوص به جهت نورسیدگان محبت الله سبب حصول روح و ریحان گردید از الطاف خفیّه حضرت احدیّت امیدوار که اطفال احبّای الهی درین دبستان در جمیع شوئون تربیت شوند یعنی تربیت الهیه اول در عقاید ربّانیّه و ایمان و ایقان و دلائل کلیّه و حجج بالغه بر حقیقت امر الله و این بغایت سهولت تعلیم گردیده شود مثلاً معلم هر روز یک مسئله ازین مسائل الهیه را در بین اطفال طرح نماید که

بهم مذاکره نمایند خون اطفال به نهایت شوق آیند در مدت قلیله طفل صغیر استدلال بآیه و حدیث نماید و رتبه ثانیه تعلیم آداب و اخلاق و حسن اطوار و حسن اعمال و افعال و قرائت و کتابت و جبر و حساب و هندسه و لسان و تاریخ و جغرافیا و سائر علوم مفیده باری بسیار ضرور حاصل که شما مؤید بر این شدید البتّه نهایت همت را بگذارید که این قضیه خدمت امر است بلکه به نیت خالصه احبای الهی اسباب فراهم آید که در اندک زمانی اینسای احباب تربیت شوند و جوانان هوشمند دانشمند منجذب مشتعل صعوت شوند و به بیانی فصیح و لسانی بلیغ و اطلاعی کامل مؤید بر تبلیغ امرالله گردند اطفال احباب در سایر مکتب های ملل مختلفه فرستادن و تربیت نمودن سبب جمودت و خمودت گردد و البها علیک و علی کلّ ثابت راسخ علی عهد الله و میثاقه . عبدالبها عباس

و قوله الحتین :

به تربیت بنات و اطفال پردازند تا امّیات از صغر سن اولاد را به تربیت تام تربیت نمایند و حسن اخلاق بیاموزند و پیسه فضائل عالم انسانی دلالت کنند و از حد و حرکات مذمومیه منع کنند و در آغوش تربیت بهائی پرورش دهند تا آنکه

طفلان نورسیده از ثدی معرفة الله و محبة الله شیرینوشند
 ونشون و نما نمایند و حسن سلوک و علو فطرت و همت و عزم
 و جزم در امور و استقامت در کار و علویت افکار و حب ترقی
 و بلندى همت و عفت و عصمت بیاموزند در هرکاری که شروع
 نمایند از عهده بر آیند ای مادران مهربان این را بدانید
 که در نزد یزدان اعظم پرستش و عبادت تربیت کودکان است
 به آداب کمال انسانیت و ثوابی اعظم از این تصور نتوان
 نمود تا تربیت بدرجه رسید که قطع حلقوم گواراتر از کذب
 مشووم شود و زخم سیف و سنان آسان تر از غضب و بهتان .
 و قوله الرقیع :

پس امهات باید طفلان خود سال را مانند نهالهائی که
 باغبان من پرورد پرورش دهند شب و روز بکوشند که در اطفال
 ایمان و ایقان و خشیت رحمان و محبت دلبر آفاق و فضائل
 اخلاق و حسن صفات تأسیس یابد مادر اگر از طفل حرکت
 مدوحی بیند ستایش نماید و تحسین نماید و تطیب خاطر
 طفل کند و اگر ادنی حرکت بی فائده صدور یابد طفل را
 نصیحت کند و عتاب نماید و به وسائل معقوله حتی زجر لسانی
 جزئی اگر لازم باشد مجری دارد ولی ضرب و شتم ابدًا جز
 نیست زیرا به کلی اخلاق اطفال از ضرب و شتم مذموم گردد

و قوله العزيز :

تربیت هر سه قسم است تربیت جسمانی تربیت انسانی و تربیت روحانی اما تربیت جسمانی به جهت نشو و نماى این جسم است و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است که حیوان با انسان در آن مشترك اند و اما تربیت انسانی عبارت از مدنیت است و ترقی یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و صنعت و علوم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسیمه که مدار ^{اختیار} انسان از حیوانات است و اما تربیت الهیه تربیت ملکوتی است و آن اکتساب کمالات الهیه است و تربیت حقیقی آن است زیرا در این مقام انسان مرکز سنوحات رحمانیه گردد و مظهر لنعمان انسانا علی صورتها و مثالنا شود و آن نتیجه عالم انسانی است .

و در رساله مدنیه قوله القوم :

شرف و منزلت اخلاف بر اسلاف در این است که اموری که در زمان سابق به محك تجربه رسیده و فوائد عظیمه اش ثابت گشته اخلاف آنها از اسلاف اقتباس نمایند و تأسی بایشان کنند و از آن گذشته قضایای دیگر را خود کشف کرده آنها نیز ضمیمه امور مفیده نمایند .

و قوله الکریم :

اطفال را از صغیر سن نوعی تربیت نمایند که بی نهایت
به حیوان رؤوف و مهربان باشند اگر حیوانی مریض است
در علاج او کوشند اگر گرسنه است اطعام نمایند اگر تشنه
است سیراب کنند اگر خسته است در راحتش بکوشند .

و قوله المنیسر :

اطفال از پنج سالگی باید در تحت تربیت داخل شوند
یعنی روزها در محلی که مربیان هستند محافظه شوند و
ادب آموزند و به تحصیل بعضی حروف و کلمات و قرائت
مختصر بعنوان بازی تعلیم شوند چنانکه در بعضی بلاد
حروف و کلمات را از شیرینی ساخته به طفل میدهند اطفال
زود حرف ها را یاد میگیرند و نیز باید در مدارس ابتدا
به تعلیم دین کرد و بعد از تعلیم دیانت و انعقاد قلوب
اطفال بر محبت حضرت احدیّت به تعلیم سائر علوم
پرداخت .

و در سفرنامه اروپا در جواب سوال از ضرب اطفال

شهر است قوله الخنون :

ضرب برای حیوان هم جائز نه حسن تربیت حیوان را در تحت
تعلیم در آرد شاخ کج را راست و خارستان را گلستان
نماید عرب ها در وقت تربیت اسب را نمیزنند میگویند از

زدن اسب بدرفتار و سرکشی میشود .

و قوله اللطیف :

اما در وقت خواب اطفال، امّها باید غزلیات جمالبارك را بخوانند تا از سن طفولیت این اطفال به آیات هُدی تربیت شوند .

و در خطابی قوله الحمید :

طفل بهائی باید در مدرسه بهائی تربیت شود نه مدارس دیگران بلکه اطفال ملل ساثره باید در مدارس بهائی به نهایت رعایت و حسن رفتار و مواظبت تعلیم و تربیت شوند . . . و اطفال هر ملتی که بن بضاعت اند باید مجاناً و رایگان در این مدرسه داخل شوند و نهایت التفات و مراعات مشاهده کنند این قضیه قدری مشکل است چرا همتی عظیم باید ولی عون و عنایت الهی نیز عظیم است امیدواریم که مؤید و موفق گردند .

و قوله الشفیق :

اطفال احبّاء اهدا جائز نیست که به مکتبهای دیگران بروند چه که ذلّت امرالله است و به کلی از الطاف جمالبارك محروم مانند زیرا تربیت دیگر شوند و سبب رسوائی بهائیان گردند

و قوله الذقیق :

در خصوص بنات احباب مرقوم نموده بودی که بعد رسه طلل
سائره میروند فی الحقیقه این اطفال هر چند در آن مدارس
اندك تعلیمی میگیرند ولكن اخلاق معلّمات را در اطفال
تأثیری و از القاء شبهات قلوب بنات را تغییر و تبدیلی
باید احبای الهی مدرسه از برای بنات تهیه و تدارک
نمایند که معلّمات بنات را بتربیت الهیه تربیت نمایند اخلاق
ربانی بیاموزند اطوار رحمانی تعلیم کنند .

و در خطاب به آقا مهدی و آقا حبیب الله در

همدان قوله الرقیع :

این ایام در جمیع بلدان نفحه کریمه دهریان وزیده باید
نفوس را علی الخصوص اطفال و جوانان را در صون هدایت
الهیّه محفوظ و مصون نمود زیرا راحه کریمه البته مشام را
معذب نماید و وجود را کسالت آرد و هر قدر بنیه قوی
باشد لابد ضرر و فتور حاصل گردد .

و در سفرنامه امریکا است قوله الجلیل :

درین گونه مدارس چون تنها درس مادیات و حکمت طبیعی
خوانده میشود لهذا نفوس تحریری که ذی فنون باشند
پیدا نمیشود هر وقت حکمت الهی و طبیعی هر دو خوانده
شود نفوس و ترقیات عظیمه حاصل گردد سبب ترقیات

مدارس یونان همین بود که حکمت الهی و طبیعی هر دو تعلیم میدادند .

و در خطاب به محفل روحانی اصفهان قوله البلیغ :

تربیت اطفال ذکور و اناث از اعظم اسرار بدیع و نبأ عظیم بر پدر و مادر بلکه خویش و اقربا بنص شریعة الله فرض و واجب است که طفل را تربیت و تعلیم قرائت و تحریر نمایند اگر آنان را قدرتی نه این تکلیف برگردن بیست المدل است هر وقت که من بعد تشکیل گردد باید مجبوری دارد و اما این ایام تکلیف بر محفل روحانی فرض و واجب است لذا تا توانید بکوشید تا اطفال را ذکور و اناث در مکتب در نهایت انتظام تربیت دهید بلکه انشاء الله احتیاج به مکتبهای دیگر نماند .

حجاب زنان و ختان

و نیز از حضرت عبدالبهاء در خطاب است قوله العزیز :

در این دور حجاب محکمتر از سابق میباشد در دوره اسلام حجاب چنان شده بود که زنان نمیتوانستند در کوچه و بازار

راه بروند مثل غلام و کتیز ز خرید بودند لذا محض آنکه
 بتوانند به کسب مشغول شوند و علم بیاموزند در هر دوی
 دست و صورت جائز بوده ولی درین ایام اقتضای این قسم
 امر ندارد و شاید يك وقتی محفل روحانی اذن آن هم
 مثل چارقد زنهای ایرانی که در سر میکنند که چهار طرف
 صورت گرفته باشد که موی آنرا نباید مرد غیر ببیند نه مثل
 زنهای فرنگی که سر باز بیرون میروند که سر و گردن و نصف
 دست باز باشد حجاب درین دور چنین است که کسی در
 خانه که يك زن باشد بدون اجازه صاحبخانه نمیتواند در
 آن خانه برود مگر يك نفر از قومان زن در آنجا حاضر باشد
 مثل پسریا دختری یا برادر مقصود آن است اگر يك زن در خانه
 باشد نباید مرد غیر وارد شود .

و در خطابی دیگر است قوله الحکیم :

در خصوص ختان و حجاب سوءال نموده بودید حال وقت
 جواب نه .

و در جواب به سوءال در خصوص حجاب نسوان

قوله الجلیل :

حجاب نسوان مانع از تعلیم و تعلم است فقها درینخصوص
 مبالغه نمودند که حتی صوت نساء شنیدن را جائز ندانستند

و حال آنکه مسلم است که عایشه که حرم حضرت بود می نشست
از سوالات مینمودند و جواب میداد و در طواف کعبه
فریاد لا قناع ولا لثام برآورد و سکنه دختر حضرت امام
حسین می نشست شعراء در محضرش اشعار میخواندند و او را
حکم قرار میدادند پس جائز بود البته اگر در میان صد هزار
حجاج رو باز باشد در سایر مواقع به طریق اولی باید باشد
دیگر دست و رو داخل در حجاب نیست بلکه مو و سایر اعضا
باید پنهان باشد عصر اول چنین بود لکن بعد برپایی
افزودند بدرجه که نساء را حبس کردند و از تعلیم و تعلّم
منع نمودند و بنهایت ذلت رساندند آن بود که نساء شرق
از هر ترقی باز ماندند اما عصمت لازم و ضبط و ربط بسیار
واجب لکن بدرجه که مانع از تعلیم و تعلّم نشود زیرا
شریعة الله مؤسس فضائل است نباید آنها را از تحصیل
فضائل منع نمود البته زن عالمه بهتر از زن جاهله است
ولی با محافظه عصمت و عفت .

از حضرت بهاء الله در لوح اشراقات قولسه
جل و علاء :

روزنامه فی الحقیقه مرآت جهان است اعمال و افعال احزاب
مختلفه را مینماید و هم میشوند مرآت است که صاحب
سمع و بصر انعمان است ظهوری است عجیب و امری است
بزرگ و لکن نگارنده را سزاوار آنکه از غرض نفس و هوی مقدس
باشد و به طراز عدل و انصاف مزین و در امور بقدر مقدور
تفحص نماید تا بر حقیقت آن آگاه شود و بنگارد .

و در لوح دیگر قوله عز و علا :

یا محمد عالم را اوهام اخذ نموده و اسباب نزاع و فساد از
هر شطری مشهور درین قرن عالم جرائد را رونق پدیدار
و صاحبان آن آنرا علت عمار عالم و تربیت و ترقی و تهذیب
و دانائی و آگاهی عباد میدانند فی الحقیقه اسباب حشرو
نشر است یوم تُحدّث الارض اخبارها مشهور و مسموع و الارض
جمیعاً قبضه یوم القیمة ظاهر و آشکار ارض در سرحدیهای
بدیعۀ منیعۀ دارد و باخبارهای جدید و عتیقه ناطق و

در ظاهر هم طبر اخبار بکل جهات طائر ولکن اسف در اینکه بعضی از جرائد اخبارات معموله را هم من غیر تحقیق نشر مینمایند . . . فی الحقیقه جرائد گاهی طق الارض مینمایند و هنگامی بقوادم اخبار در طیران و وقتی تغییر اسم مینمایند و سیاله برقیه میشود تتطایر منها الاذکار و الاخبار و الاشار ولکن از حق جلّ جلاله مسئلت مینمایم صاحبان آن را تأئید فرماید تا کل بآنچه سزاوار است عمل نمایند گمان نصرفت بعضی از جرائد اروپا من غیر تحقیق زکری نمایند و یا تابع گفته های معموله عباد شوند مظاهر اوهام در لیالی و ایّام به جرائد مکتوب میفرستند و من غیر تحقیق طبع میشود چون بعضی طالب اخبار تازه هستند طبع مینمایند از حقیق میطلبیم کل را تأئید فرماید علی العمل بقوله لا تصدّ قوا کل قائل ولا تطمئنوا من کل وارد مکرر از هر محل بعضی از نفوس اراده نموده اند شرحی نوشته ارسال شود تا در جرائد و کتب طبع نمایند مقبول نیفتاد و الی حین کلمه داده نشده الامر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید .

و از حضرت عهدها است قوله المبین :

هو الله

ای منادی میثاق مکتوبی که به جناب منشادی مرقوم نموده

بودید ملاحظه گردید درخصوص اختلاف در شئون بین بعضی از اولیای امور مرقوم نموده بودید که احبّاء متحیرند با این اختلاف چگونه حرکت نمایند الهی را کاری به اختلاف و باتفاق اولیای امور نه ابداً چنین از کار را حتی بزبان نباید برانند بر احبّای الهی اطاعت او امر و احکام اعلی حضرت پادشاهی است آنچه امر فرماید اطاعت کنند و همچنین کمال تمکین و انقیاد به جمیع اولیای امور داشته باشند ولی در بین آنان اگر برودتی حاصل چه تعلّق به احبّای الهی دارد حافظ وظیفه تودعا گفتن است و بس مقصود این است که احبّاء نباید کلمه از امور سیاسی بر زبان رانند زیرا تعلّق به ایشان ندارد بلکه بامور و خدمات خویش مشغول شوند و بس در فکر آن باشند که بخدا نزدیک شوند و به رضای الهی قیام نمایند و سبب راحت و آسایش و سرور و شادمانی عالم انسانی گردند و هر نفسی بخواهد در نزد احبّاء ذکر از امور حکومت و دولت نماید که فلان چنین گفته و فلان چنین کرده آن شخص که از احبّای الهی است باید در جواب گوید ما را تعلّق باین امور نه ما رعیت شهرپاری هستیم و در تحت حمایت اعلی حضرت پادشاهی صلاح مصلحت خویش خسروان دانند و بس امروز عالم انسانی

محتاج تحسین اخلاق است و تربیت به نفحات اللّٰه و
تأسیس بنیان محبت و راستی و صلح و آشتی و حقیقت و
درستی و الفت بین جمیع افراد انسانی باید خدمت باین
امر مهم نمود. امور دیگر را اهمیتی نه مداخله در امور
حکومت و مذاکره در آن اهمیتی ندارد زیرا امر مهم آنست
که ما ترویج منعمات و آن نورانیت و راحت و آسایش عالم
آفرینش است آیا جائز است در آن فتور نمائیم و بامور دیگر
مشغول شویم لا واللّٰه علی الخصوص که به نصّ قاطع الهی
ممنوع از مداخله و محاوره در امور حکومتی شما این مطلب
را به جمیع احبّاء تفهیم و توضیح نمائید این اذکار سرّوش
غیبی و لسان غیبی، ابدًا جائز نه بکلی این گونه امور مابین
رضای ربّ غفور است اما روزنامه ثریّا در مصر بسیار سبب
زحمت ما گشت در بدایت با علی محمد خان بالاتفاق این
روزنامه را ایجاد نمودند بعد هم زدند سبب عداوت میرزا
علی محمد خان شد روزنامه پرورش احداث کرد و بجهت
عداوت با صاحب ثریّا نهایت مذمت را از احبّاء علی
الخصوص جناب آقا میرزا ابوالفضل نمود و در مجالس
و محافل افتراء و بهتان زیاد زد و حال آنکه ما ابدًا تملّق
به هیچ روزنامه نداریم و مسلک ما تملّق به روزنامه ها نیست

روزنامه بالنسبه به مقاصد روحانیة الهیة ما ملعبه صبیان
 است روزنامه به جهت سیاسیون است نه روحانیان بعد میانه
 ثریا و حبل المتین اختلاف آراء حاصل شد از آنوقت تا به
 حال صاحب حبل المتین بگمان آنکه صاحب ثریا را تعلق
 در افکار سیاسیة با ما لهذا نسبت به این امر نهایت تحریک
 و مذمت مینماید و آنچه از قلمش جاری میگردد مینگارد اگر
 چنانچه ممکن باشد که نسبت هر روزنامه از امر منقطع گردد
 که مردم بدانند ما را ابدًا با روزنامه تعلق نه و در تقاریر
 تعلق به افکار ما ندارد بسیار خوب بود کار بجائی رسید
 که من اسم روزنامه نمیخواهم بشنوم از بسکه در مشکلات
 افتاده‌ام و حال آنکه ابدًا تعلق باین امر ندارم احببًا در
 هندوستان خواستند روزنامه تأسیس نمایند منع نمودم در قفقاز
 خواستند تأسیس نمایند منع نمودم در اروپا خواستند تأسیس
 نمایند منع نمودم در امریکا خواستند تأسیس نمایند منع
 نمودم ولی در طهران متحیرم زیرا اگر منع نمایم شاید نپذیرند
 والا حکماً منع مینمودم وظیفه ما ترویج نور مبین است یعنی
 آنچه سبب حصول کمالات و فضائل عالم انسانی و راحت
 و آسایش عالم وجود است بآن تشبث کنیم نه به افکار و از کاری
 که بهیچ وجه در شرق ثمری ندارد علی الخصوص که ما تعلق

به آن نداریم ما را روش و مسلکی دیگر حال نفسی از احبّاء
اگر بخواهد در امور سیاسیّه در منزل خویش یا محفل دیگران
مذاکره بکند اول بهتر است که نسبت خود را از این امر
قطع نماید و جمیع بدانند که تعلق باین امر ندارد خود
میدانند و الاّ عاقبت سبب مضرت عمومی گردد یعنی سلسلک
روحانی ما را بهم زند و احبّاء را مشغول به اقوالی نماید که
سبب تدنّی و محرومی آنان گردد و عليك التحية والثناء .

ع ۴

و در خطابی از حضرت عبدالبهاء به مصر است

قوله البلیغ :

و اما ما استحسنتم من اصدار مجلة شهرية باللغة العربية
و الفارسیّة تنتشر فی البلدان فالحكمة لا تقتضی بهذا الآن
الاّ ان تكون علمیّة ادبیّة محضة فلا تتضمن كلمة من مقالات
او اخبار سیاسیّة و انی ارجوا الله ان يجعلك الهیّاً لا
شیاسیاً هذا ما یلیق لشأنك لانه ابدیّ القرار سرمدیّ الاثار
و المسائل العلمیّة تقتضی ان تنحصر فیما تفید الناس و لیس
المسائل التي عبارة عن قیل و قال و لا شرة من تعقیبها
الاّ الجدال الاوهی الالهیات و الرياضیات و الحکمة
الطبیعیّة و الفنون المادیّة حتی ینتفع الناس بها و کذلک

بهذا الاثناء لا يجوز التعرّض بالسائل التي تؤوّل السی
الذین حیث یرتفع به ضجیج الغافلین ولا یستیقظون من
الغنام بل یزهدون فی العناد والاهام واما ترویج العلوم
المفیده من الحکمة الالهیة والحکمة الطبیعیة امر معذور
مقبول فی کل آن . . . واما انشاء المطبعة عند سماع الفرصة
فی الوطن العزیز امر موکول علی الاشتغال .

تأثیر

از حضرت عبدالبهاء خطاب به میرزا محمد
ثابت درهشق آباد قوله العزیز :
اما تیاتر اگر در دایره آداب باشد و سبب تحسین اخلاق
و ترویج معارف و تعدیل هیئت اجتماعی و تشویق فضائل
انسانی و تربیت عمومی ف نعم المطلوب و اگر اساس هزل و غمز
و لمز و از دایره تقدیس خارج و سبب ترویج شهوات البتّه
ممنوع .

علوم بی‌ثمر

نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به شیخ نجفی اصفهانی است قوله جلّ و عزّ :

یا شیخ امروز روز علوم و فنون ظاهره نبوده و نیست چنانچه ملاحظه شد نفسی که به يك کلمه از آن علوم آگاه نه بر کرسی عقیان در صدر مجلس عرفان مستوی و صاحب علوم و دارای فنون محروم مقصود ازین علوم علوم است که از لفظ ابتداشود و به لفظ منتهی گردد و لکن علومی که اثر و ثمر از آن ظاهر و سبب راحت و آسایش عباد است عندالله مقبول بوده و هست .

عرفان با فیهما و تعاسیر و تأویل بی‌سود

و کیمیاگری و جبر و تطبیقات عددیه

و در لوحی دیگر قوله عزّ علا :

بنام خداوند مقدس بی‌همتا

امواج بحر بیان از قلم رحمن بصورت این کلمات تجلّو فرموده

کتابت لدی العرش حاضر و جوهر حبّ از آن ظاهر و لطیفه و در آن مشهور هنیئاً لك بما شربت رحيق الاستقامة من كأس توفيق ربك العليم الخبير در اکثری از الواح ذكر نفاق ناعقين و ضوضاء متوهمين نازل ايامی که مقرّ عرش زهرا^۱ بوده و همچنین ارض سرّ و سجن اعظم ناس را اخبار دادیم بآنچه از بعد واقع شده و خواهد شد باید الیوم اهل بهاء بشأنی مستقیم و راسخ در امر الله باشند که ما سواه را معدوم دانند و مفقود شمردند جمیع امور در الواح مفصلاً بیان شد بشأنی که از برای احدی عذری باقی نمانده معذلك بعضی از نفوس به کلمات واهی که از فاضلات کلمات درویش پوسیده های قبل بوده تکلّم مینمایند و بآن افتخار میکنند قسم به آفتاب افق توحید که امثال آن نفوس ابداً توحید را ادراک ننموده اند و عرف بیان رحمن را استنشاق نکرده اند ولیکن آن جناب محزون

انس بن مالك همة العلماء الدراية وهمة السفهاء الرواية
شاعری عرب از قبل راجع بشأمت استغراق در نحو چنین گفت :

النحو شوم كله فاعلموا	یذهب بالخیر من البیت
خیر من النحو واصحابه	ثريدة تعمل بالزیت

نباشند چه که امثال آن مزخرفات همیشه در دنیا بوده و خواهد بود مخصوص در این ظهور که لا یحصی ظاهر خواهد شد اعازنی الله و معشر المخلصین من هو^۱ لا^۲ .

ولوحی دیگر است قوله الامنع :

هو العلم الحکیم

کتابت مشاهده شد و ندایت اصغاء گشت لم یزل ولا یزال در نظر بوده^۳ و انشاء الله خواهید بود بلی ایامی که شمس عنایت از افق ارض سر مشرق بود بگل اذن داده شد که از مشرق فضل آنچه خواهند سو^۴ال نمایند و از هر قبیل سوالات شد و جواب از مطلع علم نازل و ارسال شد و بعد از ورود در سجن اعظم کتاب اقدس از ملکوت مقدس نازل و در آن کَلَّ را امر نمودیم که آنچه را الیوم از او امر الهیسه و احکام ربانیه که به آن خلق محتاج اند از حق منیع سو^۵ال نمایند چه که ملاحظه شد اکثر از علوم و قواعد و ما عندهم ثمری نداشته و ندارد مثلاً الیوم اهل بها^۶ محتاج به تفسیر کتب قبل نبوده و نیستند الیوم باید جهد نمود تا آنچه از احکام نازل شد به آن عارف شده و به تبلیغ امر اللّٰه

در قرآن است قوله تعالی . و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفهم . وقال النبی ص اعوز بك من علم لا ینفع .

مشغول گشت این فعل اعظم بوده و خواهد بود در احیان توقف در عراق شوهون تفسیریه بسیار نازل شده چنانچه اگر عارف بصیر در کتابی که به اسم خال معروف است و همچنین در تفسیر حروف مقطعات و غیره تفکر نماید جمیع آیات او را ادراک نماید و مقصود را مییابد و آنچه ذکر شده درین لوح نظر به فضلی است که به آنجناب بوده تا جمیع ناس را بآنچه الیوم لازم است ترغیب نمائید مثلاً بعضی از جفر سهو ال نموده اند و همچنین از اکسیر و همچنین از اشعار شعرا و اقوال عرفاء و قلم ذکر نموده آنچه را که باید ذکر نمایند و جواب کل نازل شد و لکن الیوم این علوم محبوب نبوده و نیست چه که این علوم سبب تعویق و تعطیل بوده و خواهد بود بسیار از مشتغلین اکسیر و جفر از غایت اوهام و تفکر عقلشان زائل شده و آثار جنون ازیشان ظاهر و اگر ملاحظه در عرفان عرفاء نمائید لمعری کل در تیه اوهام هائم اند و در بحر ظنون مستغرق مثلاً اگر کسی الیوم تحصیل هندسه نماید نزد حق اجل است از این که جمیع کتب عرفاء را حفظ نماید چه که در آن شعری مشهود و درین مفقود . . . اطلاع بر کتب الهیه نزد حق محبوب بوده و خواهد بود چه کسی بیان خود حق است که از قبل بلسان مرسلین نازل شده . .

لذا آن جناب را امر نمودیم که به آنچه الیوم مقصود است و سبب آسایش و نجات کُلّ است مشغول شوند .

و لوحی دیگر است قوله الاعلی :

بنام محبوب عالم

ای صادق کتابت در منظر اکبر حاضر و ملاحظه شد انشاء الله همیشه به نفحات الطاف مالک ایجار سرور و خرم باشی و آنچه از آیات استخراج اسم اعظم نمودی لدی المره مقبول است لکن الیوم اعظم از آن آنکه جهد نمائید که شاید غرقش را نجات دهید یعنی مرده را بجا معین الهی زنده نمائید و یا غافل را به سر منزل دانائی رسانید علوم اعدادیه لایسمن و لا یغنی بوده انشاء الله به اخلاق الهیه مزین باشی و بجه نفحات وحیش سرور و به امری که حاصل آن مشهور است مشغول شو کذلک یأمرک ربک العظیم الخبیر

و در اثری از خ آدم ۶۶ قوله :

اینکه در باره حجر نوشته بودید این مقام بهر لسانی ذکر شده چه پارسی و چه عربی و لکن در یک لوح که ذکر ماریسه قبطیه است به تفصیل این مقام ذکر شده و این عبد فانسی از اول یومی که به این امر فائز شده و بخدمت تحریر مشغول بوده هرگز نشنیده ام که حضرت محبوب چیزی در این مقام

بفرمایند ولیکن بعضی از عرائض از قبل و بعد از اطراف
 رسیده و از این فقره سوال نموده اند لذا در جواب هر
 يك على ما ينبغي رشحات بحر علم ظاهر و هر نفس هم
 خواست باین شغل مشغول شود منع فرمودند و فرمودند
 وقت آن نیامده أن اصبر الى ان يأتيك الله بوقتہ چه که امروز
 کل به امر دیگر ناظر باشند و آن تبلیغ نفوس است به حکمت
 و بیان تا مسهای وجود عباد به اکسیر کلمهٔ ربانیهٔ ذهب
 ابریز شود و بافق اعلی ناظر گردد امروز انسان قادر است
 که کسب مقامات باقیه نماید و هرچه امروز فوت شود تدارک
 آن محال بوده و خواهد بود انشاء الله آن جناب بکمال
 فرح و سرور بذکر حق مشغول باشند اوست متور قلب و
 انیس قلوب و صاحب قلوب نعیماً لمن شرب کوثر العرفان
 و کان من الموقنین فی الحقیقة اوضح از آنچه در جزوه فارسی
 ذکر شده نمیشود بتمامه در آن جزوه تفصیل داده شد و اینکه
 نوشته بودید در ردّ ماء بر جسد اگر در تکرار از آب کسر کند
 چه باید کرد عرض شد فرمودند اولاً باید بدانید که مقصود
 از آب ماء الهی بوده و آن ماء به دهن موصوف چه که دهنیت
 در باطن آن مستور است چه اگر ماء ماء قراح باشد یعنی
 آب خالص ابداً قادر بر اخذ دهن مستوره در ارض کسه

بذهب الحکماء و جوهر الجواهر نامیده میشود نبوده و نخواهد بود و از آن گذشته امتزاج محال چه که دهن مستوره در ارض بنار و کبریت احمر در مقامی نامیده شده و ما بین دهن که حقیقت نار است با ما امتزاج حاصل نشود و این فقره بر هر بصیری واضح و برهن است هر نفسی بما عارف شود و در عمل اگر کسر نماید و کم شود مثل آنرا میتواند اخسند نماید کذلک یبیین المظلوم فی سجنه المبین یا علی آن استمع نداء المظلوم نشهد انه لا اله الا هو لم یزل کان فی علو القدرة والقوة والجلال ولا یزال یكون بمثل ما قد کان لا اله الا هو الحیّ العلیم یتبقی لك الیوم ان تتصک بما یتقی به ذکرک بدوام الطک والملکوت لا تلتفت الی الدنیا وشؤونها لعمری سیفنی و یتقی الفضل لمن ترکها حباً لله العزیز الودود انک اذا فزت بهذا اللوح ان اشکر الله ثم اذکر المظلوم بما علمک صراط الله المستقیم ثم اعلم ان الله قد قدر لک امر میقاتاً وانه ما اتی واذ اتی یظهر بالحق انه لهو المخبر الامین انا ما اذنا احداً بان یشتغل بهذا الامر یشهد بذلك لسانی وقلبی وعن ورائهما ربک العلیم الخبیر کذلک ذکرناک واسمعناک لتفرح فی نفسك و تکسبون من الصّابرين والحمد لله ربّ العالمین .

و در اثری دیگر قوله الاستی :

اینکه مرقوم داشته بودی یکی از دوستان الهی از اشتغال احبّاء به صنعت اکسیر اظهار حزن نموده انه نطق بالحق فی الحقیقه حق با ایشان است در نهی این عمل السواح متعدّد از سماء مشیت الهیه نازل و به اطراف ارسال شد بسیار عجیب است با نهی صریح به این عمل لا یسمن ولا یفنی مشغول شوند و بعضی از نفوس در هراق و ارفی سر از صنعت معروف مکتوم سوال نمودند در جواب از سماء مشیت رحمن نازل شد آنچه نازل شد به کرات این عهد از لسان مبارک اصفا نمود که فرمودند اگر ساطین حمل بر عجز و دون آن نینمودند هر آینه کلمه در فکّر آن نازل نمیشد و مکرّر عباد را از عمل به آن نهی فرمودند نهیاً عظیماً فسی کتاب حسب الامر آنکه آنجناب و اولیای امر به حکمت و بیان دوستان حق را از اشتغال به این عمل که فی الحقیقه سبب تضییع امر است منع نمائید .

و قوله الاعلی :

ظم اعلی ابدًا التفاتی بذکر اکسیر و ذکر علم آن نداشته و نخواهد داشت بعضی از نفوس از بعضی اقوال حکما و غیرهم سوال نموده بودند مشاهده شد اگر جواب نازل

نشود شاید سبب توهمات شود لذا از مطلع علم ربانی نا زل
شد و کل را از عمل آن نهی فرمودیم طوبی لمن سمع امر الله
و نهی نفسه عن الهوی .

و در خطابی از حضرت عبدالبهاء در وصف ناقضین
عهد ابهی است قوله اللطیف :

مرکز میثاق را محور شرك نامید و نقطه نفی شرع که معاذ الله
در عدد چنین است این قوم جهول ندانند که هر عددی را
به عدد اسماء حسنی و غیر حسنی توان تطبیق نمود .

احکام خیر و شر نجومی و زل و فال نیات و بد و شور چشمی

و نیز از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز :
استنباطهای منجّمن یعنی استنباطهایی که تعلق بوقایع
خیر و شر دارد ابدًا حکمی ندارد کذب المنجّمون بر ربّ الکعبه
ولی استنباطهای فنی که تعلق به حرکات نجوم دارد مثل
خسوف و کسوف و امثالهما این پایه و مایه دارد اما استنباط
از نجوم از شهرور مظاهر مقدّسه خارق العاده است دخیلی

به فن نجوم حالی ندارد .

وقوله الصین :

اما سؤاله ثالث یعنی فال و رمل آنچه در دست ناص است
امری است موهوم صرف ابداً حقیقتی ندارد و اما سؤاله
چهارم که تفاؤل و تشاؤم و اعتاب و اقدام و اقتران و نواصی
باشد یعنی تطك حیوانات ذی روح فال خوب سبب روح
و ریحان است اما تشاؤم یعنی فال بد مذموم و سبب
انفعال .

وقوله :

هو الله

ای بنده الهی در خصوص چشم پاك و ناپاك یعنی اصا بت
عین مرقوم نموده بودید این محض توهّم است ولی احساسات
ازین وهم در نفوس حاصل گردد و آن احساسات سبب
حصول تأثیرات شود مثلاً ^{نفسی} به شور چشمی شهرت یابد که ایمن
شخص بد چشم است و نفسی دیگر معتقد و متیقّن تأثیرات
چون آن شخص به بد چشمی مشهور نظری به این بیچاره
نماید این متوهّم مضطرب گردد و پریشان خاطر شود و منتظر
ورود بلائی گردد این تأثیرات سبب شود و وقعاتی حاصل
شود والا نه این است که از چشم آن شخص آفتی صادر شد

و بوجود این شخص رسید لهذا اگر نفسی بقلبش چنیسن
 خطوط نمود که فلان شخص شور چشم است و مرا نظر نمود
 فوراً بذکرالله مشغول شود تا این وهم از قلب زائل گردد و
 عليك البهاء الابهی .

علوم مهدوخته طب

از حضرت بهاءالله در لوح طب است قوله

الاعلی :

قل هذا العلم اشرف العلوم كلها انه السبب الاعظم من الله
 محیی الرمم لحفظ اجساد الامم و قدس به علی العلوم والحکم .
 و از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله المنیر
 ای حکیم حاذق بقراط حکیم را گویند اول شخصی است که بتدریس
 طب پرداخت و معاجین و مفعحات فراهم ساخت و معالجات
 مروی منقول را مکتوب و مثبت نمود و لکن آن طب چندین هزار
 ترقی نموده تا حال به این درجه رسیده که جز حیرانمنی و
 سرگردانی نه چه که تعیین درائج امزجة و کشف و تعیین اهویمه
 و تطبیق بادویه بسیار مشکل است و هر طبیب پایش در گسل
 مثلاً مرده واحد مستولی بر دو شخص گردد یک علاجی باین

موافق آید و دواى دیگری بآن مناسب بارى مقصد این است که هیچ حکیمى هنوز حکم نتواند که این دریاق حکماً باین مرض مفید است .

حکمت، زراعت، تجارت

صناعت

در لوح دنیا است قوله الاعزّ الارفع :

پنجم توجه کامل است در امر زراعت این فقره اگرچه در پنجم ذکر شده ولكن فی الحقیقه دارای مقام اول است .
و در لوح حکمت است قوله الامنع :

انا نحبّ الحكماء الذی ظهر منهم ما انتفع به الناس وایدها هم
بامر من عندنا انا کنا قادرین ایاکم یا احبائى ان تفکروا فضل
عبادی الحكماء الذین جعلهم الله مطالع اسمه الصانع بین
العالمین افرغوا جهدکم لیظهر منکم الصنایع و الامور التی بها

کسى که تخم زراعت میپاشد اشوعى میکارد و در ترویج آئین
مردا میکوشد پاداش چنین کسى با صد دعا و عبادت یکسال
و از هزار بار ادای مراسم مذهبی و صد هزار قربانی نیکوتر
خواهد بود ، (وندیدار - فرکرد ۳ فقره ۳۱)

بنتفع کلّ صغیر و کبیر .

و از حضرت عبدالجبار است قوله العزیز :

احبّاء باید به آبادی ایران پردازند یعنی درزراعت و صناعت و تجارت و معارف و علوم بکوشند .

ای اسپهتمان زرتشت کسی که درکار کشت و زرع نیست و زمین را شیار نمیکند بچنین کسی زمین تهدید کرده گوید ای کسی که شیار نمیکنی یقین بدان بدر بیگانگان برای خوراک خواهی ایستاد و ازین و آن سؤال خواهی کرد و همیشه محتاج باز مانده خوراک دیگران خواهی بود (وندیداد فرگرد ۳ فقره ۲۸ و ۲۹)

فی الحدیث: من احبى ارضاً ميتة فله و عن یزید بن هارون الواسطی قال سألت ابا عبد الله عن الفلاحین فقال هم الزارعون كنوز الله فی ارضه و ما من الاعمال شیئ احبّ الى الله من الزّراعة و ما بعث الله نبیاً الا زارعاً الا ادریس فاتته كان خیاطاً . (مجمع البحرین)

و عن انس بن مالك رضى الله عنه عن النبی صلى الله علیه و سلم قال ما من مسلم یغرس غرساً او یزرع زرعاً فیاكل منه طیراً او انساناً او بهیمة الا كان لربه صدقة رواه البخاری بهذا اللفظ فی باب الغرس و الزرع و رواه مسلم و الترمذی .

معلّی

و قوله العزيز :

اما معلّی اطفال بدان که اشرف ترین حرف و صنایع و اشغال معلّی اطفال است و این وظیفه اگر چنانچه باید و شاید ایفاء گردد نتایج کلیّه حاصل شود انسان سبب بینائی و هوشیاری جمع غفیر شود و درین امر هرور استثنائی در بین جمهور نه اطفال یار و اقیار و بیگانه و آشنا مساوی هستند یعنی انسان کامل به تربیت و تعلیم کمال پردازد .

موسیقی

و نیز در کتاب اقدس قوله تعالی :

إِنَّا خَلَقْنَا لَكُمُ اصْغَاءَ الْأَصْوَاتِ وَالنَّفْعَاتِ إِنَّا كَمْ أَنْ يُخْرِجَكُمُ
الْاصْغَاءُ عَنْ شَأْنِ الْأَدَبِ وَالْوَقَارِ إِنْ فَرَحُوا بِفَرَحِ اسْمِ الْأَعْظَمِ
الَّذِي بِهِ تَوَلَّيْتُ الْأَفْعَدُ وَانْجَذَبْتُ عَقُولُ الْمُتَقَرِّبِينَ إِنَّا جَعَلْنَاهُ
مِرْقَاةً لِمَرْوَجِ الْأَرْوَاحِ لَا تَجْعَلُوهُ جَنَاحَ النَّفْسِ وَالْهَوَىٰ إِنَّا نَسِ
أَهْوَا أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْجَاهِلِينَ .

و از حضرت عبدالبها* خطابده آقا میرزا عبداللہ
خان معلّم موسیقی در طهران قوله العزیز :

هوالبہی

ای عبد بہا* موسیقی از علوم مدوحہ در درگاہ کبریا است
باید در جوامع کبری و صوامع عظمی باید ع نغمات ترتیل
آیات نغائی و چنان آہنگی در مشرق الاذکار بلند کسی
کہ ملأً اعلیٰ بہ اهتزاز آید ملاحظہ کن کہ نظر باین جہت
فن موسیقی چقدر مدوح و مقبول است اگر توانی الحان
و انغام و ایقاع و مقامات روحانی بکار بر موسیقی ناسوتی را
تطبیق بر ترتیل لاهوتی کن آن وقت ملاحظہ فرمائی چقدر
تأثیر دارد و چہ روح و حیات رحمانی بخشد نغمہ و آہنگی
بلند کن کہ بلبان اسرار را سرست و ہی قرار نغائی و عظیم
التحیۃ و الثناء .

و قوله المحبوب :

هو اللہ

ای باربد الہی ہر چند سلف در فن موسیقی مہارتی نمودند
والحانی بدیع بسرودند شہیر آفاق گشتند و سرور عشاق
ابیات عاشقانہ بہ الحان بیات بنواختند و در انجمن عالم
نوائی بلند نمودند در صحرای فراق بہ آہنگ حجاز ولولہ

در عراق انداختند ولی نعمه الهی را تأثیری دیگر و آهنگ
آسمانی را جذب و ولهی دیگر در این عصر طیور انسی
در حدائق قدم باید آواز شهنازی بلند کند که مرغسان
چمن را بوجد و پرواز آرند درین جشن الهی و بزم ربّانی
چنان عود و رودی بسرود آرند و چنگ و چغانه بنوازند که
شرق و غرب را سرور و شادمانی دهند و حیر و کامرانسی
بخشند حال تو آهنگ آن چنگ را بلند کن و سرود آن عود
بزن که بارید را جان به کالبد دهی و رودکی را آسودگی
بخشی فاریاب بی تاب کنی و این سینا را بسینای الهی
دلالت نمایی و عليك التحية والثناء .

حکم علم قیافه و کف بینی

از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز :
و اما استخراج اخلاق و قوی و حواس از ترکیبات تقسیمات
دماغیه که این فی الحقیقه از تفرعات علم قیافه است یک نوع
حکمی ملحوظ هر چند حکم قطع نه ولی احکام مختصری ملحوظ
است یعنی میتوان یک نوع استدلالی نمود اما اگر جمیع
علائم صفتی از صفات در جمیع شمائل و ترکیبات دماغیه

موجود باشد میتوان حکم کرد و اما مسأله علم کفّ چگون
 جمیع اشیا و کافّه کائنات که اعضای هیکل عظیم عالم وجود است
 کلّ با کلّ مرتبط است یعنی هر کاشی از کائنات عضوی از اعضا
 یا جزئی از اجزاء آن هیکل عظیم است لهذا از هر جز
 بسبب ارتباط اکتشاف حقائق سایر اجزاء توان نمود مثالی
 هیکل انسانی است یعنی عالم امکان را چون هیکل انسان
 تصوّر نما که جمیع اعضا و اجزاء و ارکان و جوارح مرتبط
 است بعضی به بعضی ارتباط تامّ مثلاً از لون چهره اکتشاف
 حرارت کبد میشود و از حالات چشم امراض نهانی احشای
 تشخیص داده میشود و از تبخیر عوارض سایر اعضا پدیدار
 میگردد سبحان الله چه ارتباط عظیمی است لهذا نتوان
 استغراب نمود که از خطوط کف دلائلی مکشوف گردد که
 حقائق حال و استقبال معلوم شود .

علوم خفیه

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله العلی:
 در خزائن علوم الهی علمی موجود که عمل به آن خوف را از دل
 مینماید و لکن علی قدر مقدور و آن ترتیبی است که باید از ایام

طفولیت به آن عمل شود بسیار فرق مینماید و آنچه از آن بکاهد
بر جرئت می افزاید اگر اراده الهی مدد فرماید شرح
مبسوطی در آنچه ذکر شد از قلم بیان جاری میگردد و شاید
در مراتب علوم و فنون هم ظاهر شود آنچه که سبب تجدید
عالم و امم گردد و همچنین کلمه در صحیفه حمراء از قلم
اعلی مرقوم و مسطور و آن کلمه قوه مکتونه در عباد را بتعامها
ظاهر فرماید بلکه مثل آن بر آن بیفزاید .

و در لوح دیگر قوله الاعلی :

ای دوستان حق همستان خدمت احبای حق باشد ملاحظه
ضعفا لازم و اعانت فقرا از الزم امور لدی الغفور بسوده و
خواهد بود قسم به آفتاب عز تقدیس که از مشرق سجن طالع
است که ندای مظلومین از احبای حق و فقرای از دوستان
اوموثر بوده و خواهد بود اگر ناس شأن حق را ادراک می
نمودند و بشطر الله متوجه میگشتند هر آینه امری ظاهر
میشد که سبب غنای کل گردد قد ستر بما منعوا انفسهم عما
اراد ربهم الحليم الخبير .

قناعت، رضا، سکون و استغناء

از حضرت بهاء الله در کلمات مکتونه است قوله

جلّ و عزّ :

اصلُ العزّة هي قناعة العبد بما رُزق به و الاكتفاء بما قُدّر له .

و قوله عزّ و علا :

به کمال استغناء و سکون ما بین بریه مشی نمائید و با کمال عدل و انصاف با یکدیگر معامله کنید .

درویشی و روضه خوانی

و نیز از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز :

ای دوست حقیقی بعضی از دوستان که حال صفت درویشی

فی الحديث : القانع غنی و ان جاع و عری و من قنع استراح
من اهل زمانه و استطال علی اقرانه و من قنع فقد اختار الفنى
علی الذلّ و الراحة علی التعب القناعة کنز لا ینفد عزّ من قنع ذلّ
من طمع .

اهورامزدا اندك چیزی را برای اسراف نیافرید ، و دتری که

را بهانه نموده اند در گوشه و کنار و کوچه و بازار به رمز و اشاره بستایش جمال قدم مشغول و به تشویق ناس مألوف غزلخوانی نمایند و نغمه روحانی سرایند این نفوس من بعد ترك این وضع خواهند نمود ولی سبب تشویق ناس است کسی نباید تعرض به آنان کند ولی اگر چه پرسه زنی کنند اینن بسیار مذموم است و مخالف دین الله و منافی استغناء و سبب ذل امر الله .

و قوله المحبوب :

هو الله

ای بنده آستان مقدس آنچه نگاشتی ملاحظه گردید و بسر تفصیل اطلاع حاصل شد هفت وادی به جهت سیر و سلوك نازل شده و سیر و سلوك بسیار محبوب اگر اهل فقر عبارت از نفوسی باشند که درین وادی سلوك نمایند و به این اخلاق متخلق شوند روش راستان گیرند و سلوك آزادگان جویند هر

پنبه میرسد اگر زره از آن را تلف کند خطا است .

(وندیداد - فرکرد ۵ فقره ۶۰)

از دولت‌مندان، بینوا کسی است که به آنچه دارد خرسند نباشد و از بینوایان آن کس دولت‌مند است که به هر چه دارد سازگار و خرسند باشد .

(مینو خرد)

نام که عنوان گردد ضرّی ندارد درویش که از قلم اعلیٰ تحریر یافت معنیش فحواى رسالهٔ سلوک است و بسیار معقول ولى جمعى الآن درین جهان اند و بظاهر و باطن سرگشته و پیریشان و مهمل و معطل و بارگران بر سائر نام به صنعتی مشغول نشوند و به کار و کسبی مألوف نگردند و خسود را از آزادگان شعرند و حال آنکه از برای توت شعران و فواکسه تو سرکان و موسم خرماى عربستان دویست فرسخ طی نمایند اینگونه نفوس مهمله البته مقبول نه زیرا هر نفسی باید کاری و کسبی و صنعتی پیش گیرد تا او بار دیگران را حمل نماید نه اینکه خود حمل ثقیل شود و مانند علت کابوس مستولسی گردد باری سیر و سلوک در وادی عشق محبة الله بسیار محبوب و ذکر حق مقبول و از شدّت فرح و سرور غزلخوانی و نغمه سرائی مطلوب و ما دون آن اوهام و عیوب و علیک التحیّة و الثناء .

و قوله الحکیم :

ولا یأس بما اتّخذته وسیلةً للمعاش لان ذکر المثالیوم
ممدوح فی کلّ وقت و آوان و اجعله وسیلةً لایقاض الرّاتدین
و تنبیه الشاغلین تحت الرّمز و الاشارة والايماء كما قال
شاعر . " خود تو در ضمن حکایت خود دار . "

منع از مکاسب محرّمه

و نیز از حضرت عبدالبهّا در خطابی است قوله

العزيز :

أما اكتساب واجتناء حرام البتّه سبب محرومی گردد زیرا شیئی ممنوع را مقبول شمرده و در قلب تأثیر کرده و شبهه نیست که غفلت حاصل شود و اگر مرتکب تائب نگردد منتهی بهلاك شود .

منع از احتکار

و نیز در اثری به امضاء خادم الله است :

آنچه به گمان برود که سبب منع خیر عامّه ناس شود عمل بسّه آن و ارتکاب آن ابدًا جائز نبوده و نخواهد بود یا ابا الحسن ان اتّبع مولاك انّه لهو العاوف انه لهو الودود انه لهو الغفّال انه لهو الکریم الرّحیم احتکار بعضی اشیاء که قوت عامّه ناس است جائز نبوده و نیست اگرچه آن جناب آنچه عمل نموده لوجه الله نموده چه که در خیال خود نموده و

نیستی ولیکن نظر به امر مبرم الهی که در آیات نامتناهیانه نازل حبس بعضی از حیوانات جائز نه لذا باید آن جناب همیشه به اوامر و نواهی الهی ناظر باشید .

اباحه ربا باعدل و انصاف

و نیز در سوال و جواب است :

اینکه سوال از منافع و ربح ذهب و فضة شده بود چند سنه قبل مخصوص اسم الله زين المقربين عليه بها الله الابهی این بیان از ملکوت رحمن ظاهر قوله تعالى اکثري از تماس محتاج به این فقره مشاهده میشوند چه اگر ربحی در میان نباشد امر معطل و معوق خواهد ماند نفسی که موفق شود با هم جنس خود و یا هم وطن خود مدارا نماید و یا تراعات کند یعنی بدادن قرض الحسن کما باب است لذا فضلاً علی العباد ربا را مثل معاملات دیگر که ما بهیمن ناس متداول است قرار فرمودیم یعنی ربح نقود از این حین که این حکم مبین از سماء مشیت نازل شد حلال و طیب و ظاهر است تا اهل ارض به کمال روح و ریحان و فسر

و انبساط به ذکر محبوب عالمان مشغول باشند انّ به حکم
 کیف یشاء و احلّ الربّا کما حرّمه من قبل فی قبضته ملکوت
 الامر یفعل و یأمر و هو الامر العلیم یا زین المقربین اشکر
 ربّک بهذا الفضل العین علمای ایران اکثری به صد هزار
 حیل و خدعه باکل ربا مشغول بودند و لکن ظاهر آن را به
 گمان خود به طرازی حلیت آراسته مینمودند و یلعبون باوامر الله
 و احکامه و لا یشعرون . . . و لکن باید این امر به اعتدال
 و انصاف واقع شود قلم اعلی در تحدید آن توقّف نموده
 حکمه من عنده و وسعة العباد و نوصی اولیاء الله بالعدل
 و الانصاف و ما یظهر به رحمة احبائه و شفقتهم بینهم انّ
 هو الناصح المشفق الکریم انشاء الله کلّ مؤید شوند بر آنچه
 از لسان حق جاری شده و اگر آنچه ذکر شد عمل نمایند
 البته حق جلّ جلاله از سماء فضل ضعف آنرا عطا فرماید
 انّ له الفضل الغفور الرّحیم الحمد لله الملقّ العظیم
 و لکن اجرای این امور به بیت عدل محوّل شده تا به
 مقتضیات وقت و حکمت عمل نمایند مجدّد کل را وصیت
 مینمائیم به عدل و انصاف و محبت و رضا انّهم اهل البهاء
 و اصحاب السفینة الحمراء علیهم سلام الله مولی الاسماء
 و فاطمات السماء.

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزيز :

اما مقدار ربح در معاملات نقدیه حضرت اعلیٰ روحی لیه
الفداء تنزیل تجارتی را مشروع فرمودند اما جمالبارك بقدر
امكان به تخفیف امر فرمودند و اگر نزاع وجدال حاصل
گردد حکمش به بیت عدل است اما در خصوص ربح غیر
جائز ربح فاحش است .

و در ضمن سوالات از آن حضرت سوال از مسئله ربا .
جواب در قرآن چنین است که فائض مضاعف حرام است و
شرح نزول آن این که یهودیان به طریق مضاعف و مضاربه
فائض میگرفتند شخص اگر مقدار جزئی قرض میکرد در اندک
زمانی بقاعدۀ مضاعف و مضاربه مبلغ کلّ میشد لهذا اوس و
خزرج و سایر مسلمانان در زیر دهن عظیمه یهودیان
بودند مبلغ اصلی را به کرات گرفته بودند اما ربا جمع شد
بدرجه رسید بود که ادا آن ممکن نبود آنچه تحصیل
میکردند به یهود میدادند و خلاصی نداشتند لهذا آیه
منع ربا نازل شد حال میتوان گفت که برای مضاعف و مضاربه
منوع است و مورد چنین اقتضا میکرد فی الحقیقه تنزیل
تجارتی بسیار سبب رواج کار است و منع آن سبب وقوع
عالم انسانی در تعب و شرویشان در تنزل است اگر تنزیل

تجارتی مجری شود عالم انسانی از بعضی مخاطرات نجات
یابد .

منع از اعتكاف و انزوا و عطلت و ايام

رهبان و عرفاء

از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به ناپلئون

است قوله الاعلى :

قل يا ملاّ الرّهبان لا تعتكفوا في الكنائس والمعابد اُخرجوا
بأذنن ثم اشتغلوا بما تنتفع به انفسكم وانفس العباد كذلك
بأمركم مالك يوم الدين اعتكفوا في حصن حبيب هذا حقيق
الاعتكاف لو كنتم من العارفين من جاور البيت انه كالميت
ينبغي للانسان أن يظهر منه ما ينتفع به العباد والسّاذي
ليس له شعر ينبغي للنار كذلك يحظكم ربكم انه هو العزيز
الكریم .

و در لوحی است قوله الاعلى :

هذا ما اشرق من افق الامر قال و قوله الحق لا تشتغل بعمل

في الحديث: لان يلقي الله العبد سارقاً احبّ اليه من ان
يلقي الله وقد احتكر الطعام . . . الحالب مرزوق والمحتكر

الّا بعد العلم كذلك قدّر في اللوح من قبل ان اقرّ وكن
من العاطلين .

و در کلمات فردوسیّه است قوله الاعلى :

از جمله عرفای ملّت اسلام بعضی از آن نفوس متشبّث اند
به آنچه که سبب تنبلی و انزوا است لعمرالله از مقام بکاھد
و بر غرور بیفزاید از انسان باید شری پدید آید انسان
بی شر بفرموده روح به مثابه شجر بی شجر لائق نار این
نفوس در مقامات توحید ذکر نموده اند آنچه را که سبب
اعظم است از برای ظهور کسالت و اوھام عباد فی الحقیقه
فرق را برداشته اند حق مقدس از کلّ . . . حکیم سبزواری
گفته اذن واعیه یافت نمیشود والا زمزمه سدره طور در هر
شجر موجود در لوح یکی از حکماء که از بسیط الحقیقه
سؤال نمود به حکیم مذکور مشهور خطاب نمودیم اگر این
کلمه فی الحقیقه از تو بوده چرا ندای سدره انسان را که

طمعون و ائّه مرّبا لمختکرین فامر بحکرتهم ان تخرج الی بطن
الاسواق حیث تنظر الابصار الیها . . . لیس الحکرة الا فنی
الحنطة و الشعیر و التمر و الزّیب و السّعن و الزّیت و قسید
اختلف الفقهاء فی معنی الاحتکار و فسرّ فی الحدیث و حبسه
فی الخصب اربعین یوماً و فی الثّابة و البلاء ثلاثة ايام .

از اعلی مقام مرتفع است نشنیدی اگر شنیدی حفظ جان
و خوف تورا از جواب منع نمود چنین شخص قابل ذکر
نبوده و نیست و اگر نشنیدی از سمع محروم بوده بسیاری در
قول فخر عالم اند و در عمل ننگ امم . . . و لکن این مظلوم
حکماء را دوست داشته و میدارد یعنی آنان که حکمتشان
محض قول نبوده بلکه اثر و ثمر در عالم ازیشان ظاهر شده
و باقی مانده بر کل احترام آن نفوس مبارکه لازم طوبی
للعاملین و طوبی للعارفین . . . اهل ایران از حافظ و معین
گذشته اند و به اوهام جهلاء متعسک و مشغول بهشائی باوهام
متشبهت اند که فصل آن ممکن نه مگر بذرائع قدرت حق . . .
از حق بطلب تا حجیات احزاب را به اصبع اقتدار بردارد .

و در قرآن کریم است قوله تعالى: و رهبانیة ابتدعوها. و فی
الحديث: اعطى الله محمداً الفطرة الحنیفة لا رهبانیة ولا
سیاحة. و فی الخبر: لا رهبانیة فی الاسلام. و فی الحديث: قال
انّی ارید ان اتربّی فقال لا تفعل و ان ترهب امّی القعود
فی المساجد . (مجمع البحرین)

و نیز در قرآن است قوله تعالى: من حرّم زینة الله الّتی اخرج
لمعباده و الطّیبات من الرّزق .
العطلة — البقاء بلا عمل ،

تکدی و نیر اعطاء تکدی

حرام است

و نیز در کتاب اقدس قوله جلّ و عزّ :

لَا يَحِلُّ السُّؤَالُ وَمَنْ سَأَلَ حُرِّمَ عَلَيْهِ الْعَطَاءُ. قَدْ كُتِبَ عَلَى الْكَلِّ أَنْ يَكْسِبَ وَالَّذِي عَجَزَ فَلْيُوكَلِّمْ وَالْأَغْنِيَاءُ أَنْ يُعِينُوا لَهُ مَا يَكْفِيهِمْ إِمْلُوا حُدُوكَ اللَّهُ وَتُسَنِّهِ ثُمَّ احْفَظُوهَا كَمَا تَحْفَظُونَ أَمْثَلَكُمْ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ .

و از حضرت عبداللّه خطاب به میزبان فضل اللّه

نراقی در طهران است قوله العزیز :

و اما آیه مبارکه حُرِّمَ عَلَيْكُمُ السُّؤَالُ وَمَنْ سَأَلَ حُرِّمَ عَلَيْهِ الْعَطَاءُ
مقصود این است که تکدی حرام است و برگدایان که تکدی

در قرآن کریم است قوله تعالی لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا .

در حدیث است : ان الله يبغض السائل الطحيف و من سأل
وله اربعون درهماً فقد سأل الناس إلحافاً . و در دعا است
اللهم انّی اسألك العفاف والغناء و فی الحدیث : احثوا فی
وجوه المدّاحین التراب . . . اراد بالمدّاحین الذی یسب
اتخذوا مدح الناس عادةً و جعلوا بضاعةً لیستأكلوا به

را صنعت خویش قرار داده اند اتفاق نیز حرام است مقصود این است که ریشه گدائی کنده شود و اما اگر نفس عاجز باشد یا به فقر شدید افتد و چاره نتواند اغنیاء یا وکلاء باید چیزی مبلغی در هر ماهی از برای او معین کنند تا با او گذران کند چون بیت عدل تشکیل شود در آن عجزه تأسیس گردد لهذا کسی محتاج به سوال نماند چنانچه متمم آیه دلالت میفرماید و يجب علی کل ان یکسب بعد میفرماید و الذی عجز فلولو کلاء و الاغنیاء ان یمینوا ما یکفیه مقصود از وکلاء ملت است که اعضا بیت عدل باشد .

المدوح . (مجمع البحرین)

روی زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان النبی ص ارسل الی عمر بمطاء فردّه فقال له النبی ص لم ردّته فقال یا رسول الله ایس قد اخبرتنا ان لا خیر لاحد منّا ان یأخذ من احد شیئاً قال انما ذلک عن مسألة واما ان کان من غیر مسألة فانما هو رزق رزقه الله اياه و قال ابوهریره انی لا اسأل احداً شیئاً ولا اعطانی احد شیئاً بغير مسألة الا قبلت منه . و روی عن عائشه رضی الله عنها ان امرأة اهست الیه هدیة فلم تقبل هدیتها فقال لها رسول الله لا تقبلت

فصل پنجم

در بیان شمه‌ای از شرائط و لوازم دقیقه دیانت

در لوحی از حضرت بها^ع الله است قوله الاعلی :
مقصود آنکه امروز هر نفسی به انوار ایمان و استقامت منسور
و فائز از مطلع امر نسبت به او اظهار عنایت شده و میشود
مادامی که این مقام موجود این وصف ثابت و الا^{لا} المریده .
و قوله الاعلی :

نفس يك مؤمن كه شوقونات خود را در شوقونات حق معدوم
نموده عند الله از همه روی زمین بهتر و پسندیده تر است
لنعم من ينطق بالحق في الشجن الاعظم اگر اقل از سیم
ابره از مقامات تقدیس و تنزیه بر اهل عالم تجلی نماید کمال
از جمیع ما عندهم فارغ و آزاد گردند و بما عند الله و ما حکم

هدیتها قالت لانی علمت انّها احوج الیها منی فقال
دلا قبلتها و کافئتها باحسن منها . (کتاب بستان الحارثین)

به متصك و عامل شوند .

و از حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات است قوله

العزیز :

اما روح در مرتبه چهارم روح آسمانی است آن روح ایمان و فیض رحمانی است آن از نفثات روح القدس است که بقوه الهیه سبب حیات ابدی شود آن قوه است که انسان ارضی را سعادتی کند و انسان ناقص را کامل نماید کثیف را پاک کند ساکت را ناطق فرماید اسیر شهوات نفسانی را مقدس و منزّه کند جاهل را عالم نماید .

www.tabarestan.info
ایمان

و نیز در کتاب اقدس است قوله جلّ و عزّ :

طوبی لمن اقرّ بالله و آیاته و اعترف بانّه لا یُسأل عما یفعل
هذه کلمه قد جعلها الله طراز العقاید و اصلها و بها یقبل
عملُ العالمین اجعلوا هذه الکلمه نصب عیونکم لئلا تزلکم
اشارات المعرضین لو یحلّ ما حرّم فی ازل الازل او بالعکس

فی القرآن المجید: کبر مقتاً عند الله ان تقولوا مالا تفعلون .
روی عن النبی ص: انه قال مرّت لیلۃ اسری بی بقوم تقرض

لیس لاحد انْ یعترض علیه والَّذی توقَّفَ فی اقلِّ من آ ن
انه من المعتدین والَّذی ما فازَ بهذا الاصلِ الاسنى والمقامِ
الاعلى تُحرَّکُ ارباحُ الشَّبهاتِ وتقلُّه مقالاتُ المشرکین مَن
فازَ بهذا الاصلِ قد فازَ بالاستقامة الکبریٰ حبَّذا هذا المقام
الابهی الَّذی بذکره زین کلِّ لوحٍ منیع کذلک یعلمکم اللّسه
ما یخلصکم عن الرِّیب والحیره وینجیکم فی الدّنیاء والاخره
انه هو الفخور الکریم .

شفاهم بمقاریفی من نار فقلت من انتم فقالوا کنا نأمر بالخیر
ولا نأیته وننهی عن الشرّ ونأتیته . وعن عمر بن خطاب قسأل
سمعت رسول الله ص یقول: انما الاعمال بالنیات وانما لکل امرء
ما نوى فمن كانت هجرته الى الدّنیاء یصیبها او الى امرأه
ینکحها فهجرته الى ما هاجر الیه . رواه البخاری ومسلم و
غيرهما و فی رواية زیادة . فمن كانت هجرته الى الله ورسوله
ثم عقیبها بالجملة الاخیره و فی الحدیث نية المؤمن خیر من
عمله .

در علم کلام راجع به اصول عقاید اسلامیّه در حقیقت ایمان که
آیا همان معرفت است و یا مجرد اقرار و اعتراف و آیا اقرار
بشرط معرفت و یا تصدیق بما جاء به النبی ص مطلقا و یا
بشروط و یا بشرطیت اقرار و اعتراف اقوالی است و نیز

عرفان و محبت الله و نیت خیر

و نیز در مفاوضات است قوله الجمیل :

به عرفان حق نور محبت الله در زجاجة قلب هر افروزد و اشعه ساطعه اش آفاق را روشن نماید و وجود انسان را حیات ملکوتی بخشد و فی الحقیقه نتیجه وجود انسانی محبة الله است و محبة الله روح حیات است و فیض ابدی است اگر محبة الله نبود عالم امکان ظلمانی بود اگر محبت الله نبود قلوب انسان مرده و محروم از احساسات وجدانی بود اگر محبة الله نبود کمالات عالم انسانی محو و نابود بود اگر

معتزله ایمان را واجب عقلی و عقل را مدرک حسن ایمان و قبح کفر و مدرک حسن اشیاء و احکام صالحه برای ناس گفتند و اشاعره و غیرهم طریق امور مذکوره را شرع دانستند و ابو حنیفه ایمان را قابل زیاده و نقصان و شافعیه غیر قابل آن گفتند و ابو حنیفه عمل را از ایمان شمرده ولی شافعی و احمد بن حنبل ایمان را مجموع تصدیق به جنان و اقرار بلسان و عمل به ارکان گفتند و خوارج اتیان به معصیت تمغیره

محبة الله نبود ارتباط حقیقی در نشأه انسانی نبود اگر
محبة الله نبود اتحاد روحانی مفقود بود اگر محبة الله نبود
نور وحدت عالم انسانی مخموم بود اگر محبة الله نبود شرق
و غرب مانند دو دلبه دست در آغوش یکدیگر نمی نمود اگر
محبة الله نبود اختلاف و انشقاق بدل به ایتراف نمیگشت...
و محبت عالم انسانی اشراقی از محبة الله و جلوه از فیض
موهبة الله است .

و قوله الجلیل :

نیت خیر اساس اعمال خیریه است . . . نیت خیریه نور محض
است و از شوائب غرض و مکر و خدعه منزّه و مقدّس ولی ممکن
که انسان به ظاهر عمل مهروری مجری دارد ولی مبنی بر
اغراض نفسانی باشد . . . اما نیت خیریه مقدّس از پس
شوائب . . . باری بعد از عرفان الهی و ظهور محبة الله
و حصول انجذاب وجدانی و نیت خیریه اعمال مهروره تمام
و کامل است و الا هر چند اعمال خیریه معدوم است ولی
بدون آنکه مستند به عرفان الهی و محبت ربّانی و نیت
صادقه باشد ناقص است .

یا کبیره را موجب کفر گفتند و معتزله غاصی به معصیت کبیره
رافاسق و به منزله بین المنزلّین نه مؤمن و نه کافر خواندند .

و از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلى :
 اگر عباد رشی از محبت الهی را ذوق نموده بودند واللّه
 در بیت ها مقرر نمی گرفتند بلکه در کتبها ناله مینمودند این
 است که کل مشغول به حکمت شده اند یعنی به آنچه سبب
 حفظ نفس اماره میشود اگر قطره از کأس محبة الله میاشامیدند
 البته صد هزار حکمت را بنار میسوختند .

مقام عمل تعالیم

و در کتاب اقدس است قوله جلّ و عزّ :
 اِذَا فُزِّعَ بِهَذَا الْمَقَامِ الْاَسْنَى وَالْاَفْقَى الْاَعْلَى يَنْفِیْ لِكُلِّ
 نَفْسٍ اَنْ يَّتَّبِعَ مَا اُمرَ بِهِ مِنْ لَدَى الْمَقْصُودِ لِانْهَیَا مَعَالَا یَقْبَلُهَا حُدُودُهَا
 دَرِیْنِ الْاٰخِرَةِ . . . قل من حدی یمرّ عرف قیصر و بها تنصب
 اعلام النصر طر القن والأتلال .

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب ای کریسم
 قوله الامنع الرفع الاسنى :

بگو ای احبای من شما اطلبای معنوی بوده و هستید باید
 بحول و قوه الهیه بدریاق اسم اعظم امرای باطنیه امم
 و رمده عیون اهل عالم را مداوا نمائید و شفا بخشید تا کل

بشاطون بحر اعظم در ایام مالك قدم توجه نمایند و باید كلّ به قیص امانت و رداء دیانت و شعار صدق و راستی ظاهر و باطن خود را مزین نمایند تا سبب علو امور و تربیت خلق گردد این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده چنانچه در بیان از ظم رحمن جاری بلکه لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقاء ارواحهم السی المقامات الباقیه و ما یصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا آنکه كلّ فوق ملك و ملکوت مشی نمایند لعمری لو اُخسرق الحجاب فی هذا المقام لتطیر الارواح الی ساحة ربّك فالق الاصباح ولكن چون به حکمت امر نمودیم لذا بعضی از مقامات را مستور داشتیم تا جذب مختار زمام اختیار را اخذ نماید و كلّ به آداب ظاهره ما بین بریه مشی نمایند و سبب هدایت ناس شوند .

و قوله الاعزّ الاعظم الابهی :

و آنچه از اعمال خواسته بودید در مثل این الواح ذکر آن جائز نه لأجل ضعف عباد ولكن اعمال و افعال حق مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویه نازل و مسطور است مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حق و بردباری و رضای بما قضی الله و القناعة بما قدر له و الصبر فسی

البلايا بل الشُّكر فيها و التَّوَكُّل عليه في كلِّ الاحوال ايمن
 امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حق مذکور و ديگر باقی
 احکام فروعیه در ظلّ آنچه مذکور شد بوده و خواهد بسود
 انشاء الله به آنجناب میرسد و بما نزل فی الالواح عامسبل
 خواهند شد . . . باری روح قلب معرفة الله است و زینت
 او اقرار بانه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله
 و کمال آن استقامت کذلک یبین الله لمن اراده انه یحسب
 من توجّه الیه لا اله الا هو الغفور الکریم الحمد لله رب
 العالمین .

و در لوحی است قوله الاعلی :

بعضی از نفوس که خود را به حق نسبت میدهند و باجنحه
 نفس و هوی طاقند از حق نبوده و نیستند باید آنجناب
 جمیع احباب را به اخلاق الهیه و اوامر ربّانیه متذکر دارند
 تا کلّ بما اراده الله عامل گردند و بطراز محبت و اتحاد
 و موّدت و وداد مزین شوند قل یا قوم لا تختلفوا فی امر الله
 ان اتّبعوا ما أمرتم فی کتاب مبین آیاکم ان یمنعکم اعمال
 الذین یدّعون الایمان ان الذی تجاوز عن حدودی انسه
 لیس منی الا بان یتوب الی الله الغفور الکریم .

و از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است قوله العزیز
 مثلاً وجود انسانی باید جامع کمالات باشد تا کامل گردد

بصر بسیار محبوب و مقبول ولی باید مؤید بسمع باشد و سمع بسیار مقبول ولی باید مؤید بقوة ناطقه باشد و قوه ناطقه بسیار مقبول ولی باید مؤید بقوة عاقله باشد و قس علی ذلك سائر قوی و اعضا و ارکان انسانی و چون این جمعیت قوی و حواس و اعضا و اجزاء حاصل گردد کامل شود حال در عالم بعضی نفوس پیدا شده اند فی الحقیقه خیر عموم خواهند شد و به قدر قوه به معاونت مظلوم و اعانت فقرا قیام نمایند و مفتون صلح و آسایش عمومی هستند هر چند ازین جهت کامل اند لکن از عرفان الله و محبة الله محروم و ناقص . . . این فضائل و خصائل به مجرد اعمال خیریه حاصل نگردد اگر مقصد مجرد حصول و صدور خیر است این چراغ نیز الآن روشن است و این محل را منور نموده هیچ شبهه نیست که این روشنائی خیر است با وجود این این سراج را ستایش ننمائی این آفتاب که جمیع کائنات ارضیه را تربیت مینماید و به حرارت نشو و نما میدهد دیگر چه خیری اعظم از آن است و لکن چون این خیر صادر از نیت خیر و محبت الهیه و عرفان الهی نیست ابداً نمایش و جلوه ندارد ولی يك شخص انسان چون جامی آب به دیگری بدهد معنوی و متشکر آن گردد حال انسان بی فکر میگوید این آفتاب را که جهان روشن نموده و این فیض عظیم

از وظاهر باید پرستش نمود و ستایش کرد چرا منون و متشکر
آن نباشیم و انسانی را که منقبت جزئی محدود دارد بمستائیم
اما چون به حقیقت نگریم ملاحظه مینمائیم که این منفعت جزئی
انسان منبعث از احساسات وجدان است لهذا سزاوارستایش
است ولی آفتاب این نور و حرارتش منبعث از احساس و —
وجدان نه لهذا لایق مدح و ثنا نیست و سزاوار منونیت و
شکرانیت نه و همچنین نفوس که اعمال خیریه از آنان صادر
هر چند مدوح اند ولی این اعمال خیریه چون منبعث از عرفان
حق و محبت الله نه البته ناقص است.

و در بیان مراد از آیه **إِنَّ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى الْمُحْسِنِينَ**
عِرْفَانُ مَطْلِعِ أَمْرِهِ . . . و **الَّذِي مَنَعَ أَنَّهُ مِنَ أَهْلِ الضَّلَالِ وَلَوْ**
يَأْتِي بِكُلِّ الْأَعْمَالِ قَوْلَهُ الْعَزِيزُ :

ازین آیه مبارکه مقصد این است که اساس فوز و فلاح
عرفان حق است و بعد از عرفان اعمال حسنه که ثمره ایمان
است فرع است اگر عرفان حاصل نشود انسان محجوب از حق
گردد با وجود احتجاب اعمال صالحه را ثمر تام مطلوب نه
ازین آیه مقصد این نیست که نفوس محتجبه از حق خسوا
نیکو کار و خواه بد کار **كُلٌّ** مساوی هستند مراد این است که
اساس عرفان حق است و اعمال فرع با وجود این البته در

همان نیکوکار و گنه کار و بد کردار از محتجبین فرق است
 زیرا محتجب خوشخوی خوش رفتار سزاوار مغفرت پروردگار
 است و محتجب گنه کار بد خو و بد رفتار محروم از فضل
 و موهبت پروردگار است فرق اینجا است پس از آیه مبارکه
 مقصد این است که مجرد اعمال خیریه بدون عرفان الهی
 سبب نجات ابدی و فوز و فلاح سرمدی و دخول در ملکوت
 پروردگار نگردد .

و این در سوال و جوابی با حضرت عبدالبهاء در
 سفر نامه امریکا است که در آخر مجلس یکی از منجذبان
 جمال مشهور از چگونگی حال نفوسی سوال نمود که دارای
 اعمال و اخلاق پسندیده اند ولی مؤمن نیستند فرمودند :
 چون این ظهور ظهور فضل است لهذا کسانی که اعمال
 طیبه و اخلاق حسنه دارند هر چند مؤمن نباشند از رحمت
 الهی بی نصیب نخواهند بود لکن از برای اعمال و فضائل
 انسانی درجات است يك عظمی است که فائده و ثمرش راجع
 به عموم اهل عالم است و نتایجش غیر محدود و اثراتش باقی
 به بقا عالم وجود موقفیت باین گونه عمل کمال عالم انسانی
 است و این کمال به تعسک به تعالیم الهیه و قوه معنوییه
 حاصل شود و این است که در ادیان الهیه قبول عمل انسان

به عرفان مشرق امر رحمن منوط است و علم و عرفان به عمل
به وصایای ملک منان معلق و مربوط علم و عمل چون با هم
باشد و اطاعت با عرفان توأم گردد نتیجه عالم وجود مشهود
شود و سر موهبت ربّ و دود در حیز شهود جلوه نماید .
و شخصی سوّالی در باره اشخاص نیکوکار کرد که
آیا اگر مؤمن نشوند به کلی از رحمت بی نصیب اند یا نه
فرمودند :

چون این ظهور ظهور فضل است لهذا اشخاص نیکوکار
خوش رفتاری که مؤمن نیستند از فیض و فضل الهی بی نصیب

در قرآن کریم است قوله تعالى: **مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ**
أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فَوْقَ يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا
كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ .

شائعی اعمال را سه قسم گفت و ابوحنیفه نیز در وصیتش چنین
گفت " **وَنَقْرَبَانِ الْاَعْمَالُ ثَلَاثَةٌ فَرِيضَةٌ وَفَضِيلَةٌ وَمَعْصِيَةٌ** " و مراد
از فریضه واجب بسند قطعی است و مراد از فضیلت همان —
سنن و نوافل میباشد و سنت را نیز دو قسم گفتند قسمی سنّة
الهدی مانند نماز جماعت و اذان که تارك مستوجب ذمّ است و
قسمی دیگر مانند سیر النبی ص

فِي الْحَدِيثِ: لَوْ دُرَّتْ اَصْحَابِي تَضْرِبُ رُءُوسَهُمْ بِالسَّيَاطِ حَتَّى

نخواهند بود یقین است شخص غیر مؤمن که دارای عمل صالح است بهتر از آن کسی است که مدعی محبت و ایمان است و اعمالش حاکی از وسوسه شیطان و ولی کمال و قسری حاصل شود که عمل و ایمان توأم باشد و شخص نیکو کسردار سعی در نشر وحدت عالم انسانی و ترویج صلح و یگانگی بین امم و ملل عالم گردد البته این مقام اعظم است و لو شخص خود امین باشد ولی باز محتاج قوه قاهره و کلمه نافذ است که ترویج مراتب امانت و وفا و مقامات و کمالات اخیری در طبقه فرق و احزاب نماید قوه باید که تأثیرش خارق العاده باشد کلمه مبارکه که نفوذش شدید باشد نفوس را خلق جدید نماید تغلب ماهیت کند و لابد از برای هر امری مرکزی است مرکز این قوه قاهره مظهر کلمه الله المطاعة و امر الله الغالبه است.

يَتَفَقَّهُوا . . . من لم يتفقه منكم فهو اعرابي . . . كتب رجل الى الحسين بن علي يا سيدي اخبرني بخير الدنيا والاخرة فكتب اليه بسم الله الرحمن الرحيم من طلب رضا الله بسخط الناس كراه الله امور الناس و من طلب رضا الناس بسخط الله وكله الله الى الناس .
(مجمع البحرين)

عبادت و عمل عشق نه با مال

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و عز :

اعملوا حدودی حباً لجمالی طوبی لحبیب وجد عرف المحبوب
من هذه الکلمة التي فاحت منها نفحات الفضل علی شأن
لا توصف بالانکار .

خلاصی از نفس و غرض و ربانی

از خود و هوئی

و نیز در کلمات مکنونه است قوله الاعلی :

ای پسر روح قفس بشکن و چون همای عشق بهوای قدس پرواز
کن و از نفس بگذر و با نفس رحمانی در فضای قدس ربانسی
بیارام . . . ای بنده من از بند ملک خود را رهائی بخش و
از حبس نفس خود را آزاد کن و قتر را غنیمت شمر زیرا که این
وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی . . . ای فرزند
کنیز من اگر سلطنت باقی بینی البته به کمال جد از ملک فانی
در گذری و لکن ستر آن را حکمتها است و جلوه این را رمزها

جز افئده پاك ادراك ننمايد .

و در لوح خطاب به شيخ نجفی اصفهانی است قوله

الاعلی :

یا شیخ از حق بطلب آزان و ابصار و افئده عالم را مقدّس
فرماید و از هوای نفس حفظ نماید چه که غرض مرضی است
بزرگ انسان را از عرفان حضرت موجود محروم مینماید و از
تجلیات انوار نیرایقان معنوع میسازد از فضل و رحمت الهی
سائل و آمل که این مانع اکبر را از میان بردارد انّه هو القوی
الغالب القدیر .

استحراز از تقوه بغیر ما رزل فی الالواح

در مناجاتی از بیان حضرت بهاء الله است قوله

الاعلی :

هو المقدّس عما قيل و يقال قل سبحانك يا من بيدك زمام

عن النبی ص انّه قال الخیرة من الايمان و المذاة (به معنی
لینت و ملایمت و سستی آمده) من النفاق و انّه قال اقبسح
اللّوّم بالرجل ان لا يكون غیوراً و انّه قال اتمجبون من غیرة

الكائنات وفي قبضتك ملكوت الممكنات أسألك بعبرات عيون
عاشقيك وحسرات أفئدة مشتاقيك ونفحات آياتك وفوحات
آياتك بأن تحفظنا عن الذين يتكلمون بما يكدر به صافي كأس
عرفانك ويتفجير زلال سلسبيل بيانك كم من عباد يا الهسى
تراه ينسب نفسه اليك وينطق بما يهتك سر عزك بين بريتك
ويحسب أنه ممن أصلح في أيامك لا وعزتك بل أفسد فسى
أمرك ونطق بما احترق به أفئدة المخلصين من اصفيائك و
المقرئين من أوليائك نشهد يا الهى بأن الذى يفوه اليسوم
بغير رضائك وما أنزلته في الواحك أنه أشد خسران الذين
جادوا ببرهانك وجادلوا بآياتك وأعرضوا عن نفسك وكفروا
بمطلع وحيك ومشرق الهامك ايرب وققنا على ذكرك وثنائك
وبما امرتنا في الواحك أنك انت الذى قد بينت الدليل على
أظهرت السبيل وأنزلت لأحبك ما يكفيهم من دونك ويقرهم
اليك ويبيدهم عن سوائك أسألك بأن تؤيدنا على ما امرتنا

سعد (سعد بن عباد) قال لورأيت رجلاً مع امرأتى لضربته
بالسيف غير متصفح) والله لا نأفـير منه والله تعالى اغفر منى
ومن أجل ذلك حرّم الفواحش ما ظهر منها وما بطن وعن
على: أنه قال قبح الله رجلاً لا يكون غيوراً .
(بستان المارفين)

به ظاهراً فی کتابک ثم قدر لنا ما ينهی لنسبتنا الیک انک
انت العتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرحیم.

مقام نصیحت

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به حاجی
محمد کریم خان است قوله الاعلی :

لا تعترض علی من یدکرک ولا تضجر من یعظک ولا تعقب
العطاء بالاذی وعلیک الخضوع عند احبّاء الله ربّ الاخرة
والاولی دع العلوم لانها منعتک عن سلطان المعلوم اثیر
من یدکرک علیک و قدّمه علی نفسك .

الطاع

و نیز از حضرت بهاء الله در کلمات مکتونه است قوله
الاعلی :

یا بن الانسان انت تريد الذهب وانا اريد تنزیهک عنه و
انت عرفت غناء نفسك فيه وانا عرفت الغناء فی تقدیسک منه
وعمری هذا علمی و ذلك ظنّک کیف یجمع امری مع امرک .
و قوله الابهی :

ای بنده من مثل تو مثل سیف پرجوهری است که در غلاف

تیره پنهان باشد و به این سبب قدر آن بر جوهریان مستور
ماند پس از غلاف نفس و هوی بیرون آی تا جوهر تو به سر
عالیان هویدا و روشن آید .

و در لوحی خطاب به ملائطی بجستانی است قوله
تبارك و تعالی :

یا علی علیک بهائی نعم ما نطق به لسانك انقطاع بنفسه
مؤثر و جاذب است در اکثری از الواح ذکر این مقام از قلم
اعلی جاری و نازل او است طراز اول از برای بُره انسان
از امراض و علل طوبی لعبد تَعَبُك به اَنَّهُ من النَّاصِرین فی
کتاب اللّٰه ربّ العالمین امروز تقوی اللّٰه به مثابه سراج است
و اوست اول نوری که از افق سماء انقطاع اشراق نموده و اوست
رداء اعظم الطف از برای هیاکل عباد طوبی لرأس تزیین
به و لهیکل فاز به یا علی لعمر اللّٰه یک قلب اگر مقدّس شود
و از شوائب دنیای فارغ قلوب را بقوت روحانیّه تعلیم نماید
و بقلب وجود راه نماید امید هست حرکت و سکون آنجناب
چون لّٰه بوده در عالم نفوذ نماید و اثر کلی از آن ظاهر
گردد اَنَّهُ هو المقتدر العلیم .

و در کتاب اقدس است قوله جلّ و علا :

دَعُوا ما عندکم ثمّ طیروا بقوادیم الانقطاع فوق الابداع كذلك

يَأْمُرُكُمْ مَالِكُ الْاِخْتِرَاعِ الَّذِي بِحَرَكَهٖ قَلْبُهُ قَلْبُ الْعَالَمِينَ .

و در لوحی است قوله الاعلى :

الانقطاعُ شعس اذا اشرقَتْ من افق سماءٍ نفسٍ متخفدٌ فيها
نارُ الحرصِ و الهوى كذلك يخبرُكم مالِكُ الورى ان انتم من
العارفين انّ الَّذِي فَتَحَ بصره بنور العرفان ينقطعُ عن
الامكان و ما فيه من الاكوان . . . طوبى لمن تنور بانوار
الانقطاع انّه من اهل سفينة الحمراء .

و در لوحی دیگر است قوله الاعلى :

مقصود از انقطاع انقطاع نفس از ما سوى الله است يعنى
ارتقاء به مقام جوید كه هیچ شیئی از اشياء از آنچه در بين
سموات و ارض مشهود است او را از حق منع ننماید يعنى
حبّ شیئی و اشتغال بآن او را از حبّ الهی و اشتغال
بذكر او محجوب ننماید چنانچه مشهوداً ملاحظه میشود كه
اکثری از ناس اليوم تمسّك به زخارف فانية و تشبّث باسباب
باطله جسته و از نعم باقیه و اثمار شجرة مبارکه محروم

و قد جاء في زم الدنيا الكتاب و الاحاديث المتواترة قال
تعالى: انما الحياة الدنيا لعبٌ و لهوٌ و تفاخُرٌ بينكم و تكاثر
في الاموال و الاولاد و ذلك مما يندرج تحته جميع المهلكات
انباطنة من الغلّ و الحسد و الرياء و النفاق و التفاخر و حبّ

گشته اند اگر چه سالک سبیل حق به مقاصد فائز گردد که جز انقطاع مقاصد و مقرّی ملاحظه ننماید و لکن این مطلب را ذکر ترجمان نشود و قلم قدم نگذارد و رقم نزند ذلك من فضل الله يعطيه من يشاء باری مقصود از انقطاع اسراف و اتلاف اموال نبوده و نخواهد بود بلکه توجّه الی الله و توسّل باو بوده و این رتبه به هر قسم حاصل شود و از هر شیئی ظاهر و مشهود گردد اوست انقطاع و مید و منتهای آن اذ نسأل الله بان ينقطعنا عن سواه و يرزقنا لقلوبنا ما من الله الا هوله الامر والخلق يهب ما يشاء لمن يشاء والله كان على كل شيء قديرًا .
و در کلمات مکتونه است . قوله الاعلى :

رأس الانقطاع هو التوجّه الی شطر الله و الورد علیه والنظر

الدنيا و حب النساء و قال ع حب الدنيا رأس كل خطيئة قال بعض العارفين و ليس الدنيا عبارة عن الجاه و المال فقط بل هما حظان من حظوظهما انما الدنيا عبارة عن حالتك قبل الموت كما ان الآخرة عبارة عن حالتك بعد الموت و كلما لك فيه حظ قبل الموت فهو دنياك و ليعلم الناظر ان الدنيا انما خلقت مرًا منها الی الآخرة و انّها مزرعة الآخرة فحسب من عرفها ان يعرف انّها منزل من منازل السائرین الی الله

إليه والشَّهادة بين يديه .

و در لوحی است :

فناى دنیا مشهود است و بقای ما عند الله واضح و مبرهن
طوبى لمن اعرض عن الاول و تمسك بالثانى انّ من المقربين .
و از حضرت عبدالبهاء در سفرنامه امریکا چنین
مسطور است که چون شخصی از ایشان پرسید که با وجودی که
امر به انقطاع از دنیا در الواح الهیه نازل چگونه است که بر
هر نفسی کسب و صنعتی فرض شده آیا این دو ضد نیست
فرمودند :

در امر بقاء الله بر هر نفسی اشتغال به صنعت و کسب فرض
است مثلاً من حصیر یا فی میدانم و شعا صنعت دیگر این عین
عبادت است اگر با نهایت صداقت و امانت باشد و این سبب
ترقی است و با وجود مشغولیت اگر قلب تقید باین امور نداشته
باشد و از حوادث متألم نگردد نه با ثروت عالم از خدمت نوع
انسان معنوع گردد و نه از فقر محزون شود این کمال انسان

وهی کربا طریقی علی الطریق اعتد فیها من المعلنف و السزاد
و اسباب السفر فمن تزود لاخرته فاقصر منها علی قدر الضرورة
من المطعم و الطبع و المنکح و سائر الضروریات فقد حرث

است والا در حالت فقر اظهار کرم و با حال ضعف عفو نمودن قوی است آسان نه دلیل بر تربیت و تذکر و جود انسان .

و در جواب نامه جمعیت صلح لاهی قوله الجلیل :
از جمله تعالیم حضرت بها^ع الله حریت انسان است که بقوه^ع
معنویه از اسیری عالم طبیعت خلاص و نجات یابد زیرا تا
انسان اسیر طبیعت است حیوان درنده است زیرا منازعه^ع بقا^ع
از خصائص عالم طبیعت است و این مسئله منازعه^ع بقا^ع سرچشمه^ع
جميع بلایا است و نکبت گیری .
و قوله العزيز :

امر الله از قوای ملکی و امور دنیوی مقدس است و از جمله
تعالیم الهیه امانت و انقطاع و تقدیس است پس اگر کسی
را دیدی که نظر به مال و طمع در اموال ناس دارد بدان
که او از اهل بها^ع نیست اهل بها^ع کسانی هستند که

وبذر و سیحصد فی الآخرة ما زرع و من عرج علیها واشتغل
بلذاتها و حظوظها هلك قال تعالى: زين للناس حب الشهوات
الایة و قد عبر العزيز عن خطك منها بالهوى فقال نهى النفس
عن الهوى فان الجنة هی العاوی .

(مجمع البحرين)

اگر به وادی ذهب و فضه رسند چون برق در گذرند و ابداً
اعتنا ننمایند .

توکل، تفویض، تسلیم و رضا

و نیز از حضرت بهاء الله در کلمات مکتونه است قوله
جلّ و عزّ :
اصل کلّ الخیر هو الاعتماد علی الله و الانقیاد لامره و الرضا
لعرضاته .

و در لوحی است :
تَوَكَّلُوا فِي كُلِّ الْأُمُورِ عَلَى اللَّهِ رَبِّكُمْ وَ رَبِّ آبَائِكُمْ أَنَّهُ يَسْمَعُ وَ يَرَى
وَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ قُلْ إِنْ أَطَعْتُمْ بَفْضِ اللَّهِ وَ رَحْمَتِهِ أَنَّهُ
مَعَكُمْ وَ يَأْخُذُ مِنْ ظَلَمِكُمْ كَمَا أَخَذَ مِنْ قَبْلُ طَوْبَى لِلْمُتَغَرِّبِينَ .

از امیر المومنین حسین بن علی رض و کرم الله و جهسه
پرسیدند از قول ابوذر غفاری رض که گفت الفقر احبّ الی
من الغناء و السّقم احبّ الی من الصحّة فقال رحم الله اباذر
ایما انا فاقول من اشرف علی حسن اختیار الله لا يتمنّ الاّ ما
اختار الله له .

(کشف المحجوب)

و در لوح مدینه الرضا است قوله الاعلى :

و من رضى عن الله ربه يرضى عن عباد الله الذين هم آمنوا به
وبآياته فى يوم الذى انصعقت فيه كل من فى السموات
والارض لان رضا العبد عن بارئه لن يثبت الا برضا احب الله
الذين انقطعوا اليه و كانوا من المتوكلين .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزيز :

هو الله

ای بنده جمال قدم در جمیع امور متوسل بحق قیوم شسو و
متوکل بر برب و در قلب انسان تا اعتماد بر حضرت یزدان
ننماید راحت و آسایش نیابد بلی سعی و کوشش و جهد
و ورزش لازم و واجب و فرض و قصور و فتور مذموم و مقصد و
بلکه شب و روز مهمل نباید بود و دقیقه نباید از دست داد
چون کائنات سائره باید لیل و نهاراً و چون شمس و قمر و
نجوم و عناصر و اعیان ممکنات در خدمات مداومت کرد و لی
باید اعتماد بر تأییدات نمود و اتکال و اتکال بر فیوضات
کرد زیرا اگر فیض حقیقت نرسد و عون و عنایت شامسل
نگردد زحمت ثمر نبخشد کوشش فائده ندهد و همچنین
تا باسباب تصدک نشود و بهوسائل تشبث نگردد ثمری
حاصل نشود أبی الله أن یجرى الامور الا باسبابها وجعلنا

لَكَ شَيْءٌ سَبَّحًا رَبَّ افْتَحْ عَلَيْهِ ابْوَابَ الْمَطَاءِ وَارْزُقْهُ الرِّفَاءَ وَ
وَسِّعْ عَلَيْهِ الضَّنْكَ وَيَسِّرْ لَهُ الْعُسْرَ بِاعْظَمِ الْإِلَافِ إِنَّكَ أَنْتَ
الْوَاهِبُ الْكَرِيمُ . ع ع

و قوله اللطيف :

جوهر کلّ خیر رضا است باید احبای الهی جز به رضا
حرکت نکنند و به غیر از راه خدا نپویند از باره تسلیم
سرست باشند و در اقلیم تفویض حرکت نمایند .

و خطاب به آقا غلامرضا در زواره قوله الجلیل :

ای طالب رضای حق مقام رضا بسیار مشکل است و اعظم
آرزوی اهل بهاء سالک در این مقام بکلی از خود بی خبر است
و آنچه واقع در دش را درمان و زخمش را مرهم سریع الالتیام
است در این مقام جفا را وفا یابند و بلا را اعظم آلاش‌خوارند
مصیبت را موهبت دانند و کُربت را مسرت شعرند فرح و سرورش
دائمی گردد و فیض حبورش ابدی بر سریر سلطنت و استقلال
جلوس نمایند و باعظم آمال مأنوس شوند ذلک من فضل الله
یوئیه من یشاء و الله ذو فضل عظیم . ع ع

و لوحی از حضرت بهاء الله است قوله الاعلی :

بنام یکتا خداوند دانا

نامه ات رسید ندایت را شنیدیم و در سجن اعظم از مالک

قدم آنچه مهلت است از برای تو خواستم انسان خود بر خیر و نفع خود آگاه نه علم غیب مخصوص است بذاته تعالی بسا میشود انسان امری را که به نظرش پسندیده است از حقیق جلّ جلاله مسئلت مینماید و بعد کمال ضرر ازو حاصل لهذا قلم اعلی مقام توکل و تفویض را القا فرمود بر هر صاحب بصیر و ادراکی معلوم و واضح است که از حق جلّ جلاله آنچه ظاهر میشود از مقتضیات حکمت بالغه بوده و هست و اگر کسی تفویض نماید و توکل کند آنچه مصلحت او است ظاهر شود باید باسباب تعین نمود متوکلاً علی الله مشغول گشت.

پاکت ولی

و نیز از حضرت بهاء الله در کلمات مکتونه است قوله

الاعلی :

يا بن الروح في أول القول املك قلباً جيداً حسناً منيراً لتطك ملكاً دائماً باقياً أزلاً قديماً .

و قوله الاسنى :

ای پسر عزّ در سبیل قدس چالاک شو و بر افلاک انس قدم گذار قلب را به صیقل روح پاک کن و آهنگ ساخت لولاک نما .

و قوله الابهی :

ای رفیق عرشى بد مشنو و بد مبین و خود را ذلیل مکن و
عویل بر میار بد مگو تا نشنوی و عیب مردم را بزرگ مدان تا
عیب تو بزرگ ننماید و ذلت نفسی میسند تا ذلت تو چهره
نگشاید پس با دل پاک و قلب طاهر و صدر مقدّس و خاطر
منزه در ایام عمر خود که اقلّ از آنی محسوب است فارغ باش
تا بفراموشی ازین جسد فانی به فردوس معانی راجع شوی
و در ملکوت باقی مزیایی .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز :

هو الابهی

ای منجذب به کلمه الله طهارت و تقدیس از این اساس
دین الهی است و اعظم وسیله وصول درجات عالیّه غیر
متناهی و این جوهر لطیف و نظیف چه در ظاهر و چه در
باطن بسیار محبوب و مقبول و در عالم وجود از جمله شئون
که تعلق و تأثیر در مراتب روحانی دارد نظافت و لطافت
و طهارت است چون به محل پاک و طیب و طاهر داخل
شوی يك نفعه روحانی استشمام نمائی لهذا درین کور اعظم
این امر اتمّ اقوم را نهایت تأکید جمال قدم روحی لا حوائسه
الفداء فرمودند اما اصل تقدیس و تنزیه پاکى و لطافت و

طهارت قلب است از جمیع ما سوی الله و اشتغال بنفحات
الله این است که میفرماید **حَتَّى اجْعَلَ أَوْرَادِي وَ أَذْكَارِي كُلَّهَا**
وَرْدًا وَاحِدًا وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا فَهَنِيئًا لِمَنْ فَازَ بِهِذَا
الْحَقَامِ الْأَعَزَّ الْأَعْلَى .

تحریر حقیقت

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به نصیر
است . **قوله الاعلى :**

قسم بخدا آنچه بر مظاهر احدیه وارد شده و میشود از احتجاب
ناس بوده مثلاً ملاحظه نما در ظهور اولم که باسم علی علیهم
در ما بین آسمان ظاهر شد و کشف حجاب فرمود اول علما
عصر بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اگر چه اعراض امثال
این نفوس بر حسب ظاهر سبب اعراض خلق شد ولیکن در
باطن خلق سبب اعراض این نفوس شده اند مشاهده کن
که اگر ناس خود را معلق بر تو و قبول علما و مشایخ نجف
و دونه نمیساختند و مؤمن بالله میشدند مجال اعراض از برای
این علما نمیماند چون خود را بی مرید و تنها ملاحظه
مینمودند البته به ساحت قدس الهی میشتافتند و لایبند

بشریعه قدم فائز میگشتند و حال هم اگر اهل بیان از تشبث به رؤساء خود را مقدّس نمایند البته در یوم الله از خمر معانی ربّانی و فیض سحاب رحمت رحمانی محروم نگردند با سبب حجابات غلیظه را بر درید و اصنام تقلید را بقوت توحید بشکنید و به فضای رضوان قدس رحمن وارد شوید . . . چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید پس درین صورت هر نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود چه اگر قابل این مقام نباشد تکلیف از او ساقط .

و در لوحی دیگر است قوله الاعلی :

انسان چون به مقام بلوغ فائز شد باید تفحص نماید و متوکلاً علی الله و مقدّساً عن الحبّ و البغض در امری که عباد بآن متعسّک اند تفکر کند و بسمع و بصر خود بشنود و ببیند چه اگر به بصر غیر ملاحظه نماید از مشاهده تجلیات انوار نیتر عرفان الهی محروم ماند احزاب مختلف در عالم موجود و هر حزبی خود را حق دانسته و میدانند قوله تعالی کلّ حزب بما لدیهم فرحون .

و در کلمات فردوسیّه است قوله الاعلی :

خرد پیک رحمن است و مظهر اسم علام با و مقام انسان ظا هر

و مشهوره اوست راهنما و دارای رتبه علیا از یمن تربیت او
عنصر خاک دارای گوهر پاک شد .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز :
در هر مسأله تحرّی حقیقت کنید نه اصرار در رأی زیسر
اصرار و عناد در رأی منجر به منازعه و مخاصمه گردد و حقیقت
مستور ماند .

و در جواب نامه جمعیت صلح لاهای قوله العزیز :
از جمله تحرّی حقیقت تا عالم انسانی از ظلمت تقالید نجات
یابد و به حقیقت پی برد این قیصر ریش هزاران ساله را
بدرد و بیندازد و پیراهنی که در نهایت تنزیه و تقدیس در
کارخانه حقیقت بافته شده بپوشد و چون حقیقت یکی است
و تمدّد قبول نمیکند لهذا افکار مختلفه منتهی بفکر واحد
گردد .

مشورت

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به زمین
المقرّبین است قوله الاعلی :

وما ذكرت في المشاورة انا جعلناها مرقاة لسما الفسوز
والفلاح طوبى لاخذى زمامها وحافظى مقامها صعود بسسه

آسمان امن و امان به مرقات مشورت معلق انشاء الله در جميع
احوال اهل الله به او متمسك باشند . . . شاوروا في الامور
متوكلين على الله الصهيمن القيوم .

و قوله الاعلى :

آسمان حكمت الهی به دو نیر روشن و منیر مشورت و شفقت
در جميع امور به مشورت متمسك شوید چه كه اوست سراج
هدایت راه نماید و آگاهی عطا کند .

و در رسالهء سوال و جواب است :

اگر در نفوس مجتمعه اولی ^{حاصل} اختلاف ^{حاصل} نفوس جدیده ضم نمائید
بعد بحکم قرعه بعد اسم اعظم یا اقل یا اکثر از آن انتخاب
نمائید و مجدّد مشورت ما ظهر منه هو العطاء و اگرهم اختلاف
شد زین الاثنين بالثلاث و خذ الاقوی انه یهدی من یشاء
الی سواء الصراط .

در قرآن کریم است قوله تعالى: قل انظروا ما ذا فی السموات
والارض ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت
هذا باطلاً قال رب زدنی علماً . و در حدیث است رواه العی
السؤال . (مجمع البحرين)

و در قرآن کریم است قوله تعالى: و امرهم شوری بینهم و شاورهم
فی الامر و اذا عزمت فتوكل على الله . و قال ابوهریره رضی الله

و قوله الاعلی :

و اینکه در باره کسب و معاملات ذکر نمودی این امور در کتاب الهی به مشورت معلق شده با نفوس مؤمنه مستقیمه مشورت نمائید یعنی در کسب و اقتراف و امثال آن و آنچه ظاهر شود متوکلاً علی الله عمل کنید هذا حکم الله و هذا امر الله طوبی لمن سمع و عمل و ویلٌ للغافلین .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز :

قضیه مشورت در امور بسیار مهم و از اعظم وسائط راحت و سعادت نفوس مثلاً چون نفسی در امور خویش حیران باشد یا اینکه کاری و کسبی خواهد باید احبای الهی محفل بیارایند و تدبیر در امر او بنمایند او نیز باید مجری دارد و همچنین در امور عمومیه چون مشکلی حاصل گردد و عسرتی روی دهد باید عقلاً مجتمع گشته مشورت نمایند و تدبیری کنند بمسدد

تعالی عنه قال النبی صلی الله علیه و سلم حین سئل یا رسول الله اذا خرجت من الدنیا فظہر الارض خیر لنا ام بطنها اذا کان امرؤکم خیارکم و اغنیاءکم اسخیاؤکم و امورکم شوری بیتکم فظہر الارض لکم خیر من بطنها و اذا کان امرؤکم حرارکم و اغنیاءکم نجلوؤکم و امورکم الی نسائکم فبطن الارض لکم خیر من شہرها .

توسّل به حق کنند و تسلیم تقدیر شوند تا هر نوع جلوّه حق دستگیری کند مشورت از او امر قطعیه ربّ بریه است .

و قوله المیز :

هو الابهی

ای جمع در امور جزئی و کلی انسان باید مشورت نماید تا بآنچه موافق است اطلاع یابد شور سبب تبصّر در امور است و تصعّق در مسائل مجهول انوار حقیقت از رخ اهل مشورت طالع گردد و معین حیات در چمنستان حقیقت انسان جاری گردد در انوار عزّت قدیمه بتابد و سدره وجود به اشعار بدیع مزین شود ولی باید اعضا مشورت در نهایت محبّت و الفت و صداقت با یکدیگر باشند اصول مشورت از اعظم اسانس الهی و باید افراد ملت در امور عادیه نیز شور نمایند .

ع ع

و قوله الجعيل :

در خصوص مشورت مأمور بهاء سوال نموده بودید از مشورت مقصود آن است که آراء نفوس متعدّده البته بهتر از رأی — واحد است نظیر قوّت نفوس کثیره البته اعظم از قسوّت شخص واحد است لهذا شور مقبول درگاه کبریا مأمور به و آن از امور عادیه شخصیه گرفته تا امور کلیه عمومیه مثلاً شخصی را

کاری در پیش البته اگر با بعضی اخوان مشورت کند البته تحری و کشف آنچه موافق است گردد و حقیقت حال واضح و آشکار شود و همچنین ما فوق آن اگر اهل قریه به جهت امور خویش با یکدیگر مشورت نمایند البته طریق صواب نمودار شود و همچنین هر صنف از اصناف مثلاً اهل صنعت در امور خویش با یکدیگر مشورت نمایند و تجار در مسائل تجاریّه مشورت کنند خلاصه شور مقبول و محبوب در هر خصوص و امور .

و قوله الجلیل :

در جمیع امور جزئی و کلی خویش شور نمائید حتی به جهت زراعت و صناعت و تجارت و کسب هریک کرات مرات مشورت و معاونت نمائید چه شور از اوامر الهیه و سبب فتوح کلی در امور است و جاذب عون و عنایت حق .

و در سفرنامه امریکا است قوله الحکیم :

من همیشه میخواهم به میل و مشورت احبّاء رفتار کنم مگر در امور بسیار مهمّی که صلاح امر الله نباشد آنوقت لابدّ از آنچه برای امر الهی مفید است متعسّک میشویم .

حکم در باب استخاره

و نیز از حضرت عبدالیهاء در خطابی به شاهزاده
محمد حسین میرزا مؤید السلطنه قوله العزیز :
در خصوص استخاره بیان صریح شده بود که اگر محسنات و
منافع امری مهم و یا مضرات واضح و مشهود نه و تردید داشته
باشید در چنین موقع استخاره از برای شما وحده جائز و لیس
در امور عادیه غیر جائز حال باید برین منوال مجری دارید
و اذا عزمْتَ فتوکل علی اللّٰه .
و از حضرت ولیّ امر اللّٰه در جواب اگر سائل مشورت
مفقود و شخص در انجام امر متعقّب متردد ، استخاره نمودن
با کتاب اقدس چگونه است . فرمودند :

درین موارد آنچه لازم و واجب توجّه تامّ و استمداد از مصدر

در خیر از امام محمد جواد روایت از امیرالمؤمنین علی ع قال بعثنی
رسول اللّٰه الی الیمن فقال لی و هو یوصینی یا علی طاب
من استخار و لاندیم من استشار . شاعر عرب گوید :

قرن برأیک رأی غیرک واستشر فالحق لا یخفی علی اثنیین
المرء مرآت ترهه وجهه و یری قفاه بجمع مرآتین

فیض و الہام است لا غیر اگر چنانچہ تأجیل در تصمیم ممکن،
تا وسائل مشورت فراهم گردد احسن و انصب است .

اطمینان و قوت قلب و شجاعت

و نیز از حضرت نقطہ در توقیع خطابی است قولہ

الاعلیٰ :

فَكُنْ لِلَّهِ اسَدًا غَيْرًا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بِالْعَدْلِ وَيَعْدُثَ لِسِي
بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا وَلَا تَخَفْ مِنْ صَوْلَةِ الشَّيَاطِينِ فَإِنَّهُمْ أَظْلَمَةُ
مَجْتَبَئَةٍ لَا حِجَّةَ عِنْدَهُمْ لَا فِي كِتَابِ الْحَقِّ وَلَا عِنْدَ الْخَلْقِ وَلَا
لَوْلِهِمْ عِنْدَ أَنْفُسِهِمْ فَمِثْلُهُمْ كَمِثْلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحَمَّلَ عَلَيْهِ
يَلْهِكُ وَإِنْ تَرَكَهُ يَلْهِكُ فَسَدَّ كَثْرَةُ لَهْمِهِمْ بِمِطَاةٍ عَظِيمَةٍ
لِتُسْتَرِجَ مِنْ شَرِّهِمْ وَلَا تَقْرُبِ الَّذِينَ ظَلَمُوا فَيَمْسُوكَ الْعَذَابَ
مِنْهُمْ فَإِنَّهُمْ لَا حَيَاةَ لَهُمْ وَامْشِ مَعَهُمْ لِقَصْدِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ
حُلٌّ لِلْمُؤْمِنِينَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَاحْسِنِ الْعُلُومَ عِلْمَ الشَّجَاعَةِ
فِي الدُّنْيَا فَإِذَا وَجَدْتَ حَالَكَ كَالْجَهْلِ لَا يَحْرُكُكَ الْعَوَاصِفُ
وَلَا يَنْزِيلُكَ الْقَوَاصِفُ فَقَدْ بَلَغْتَ ذُرْوَةَ الْأَمْرِ وَنَهْجَهُ .

و قوله الاعلیٰ :

فوالذی نفسی بیدہ انّ صفة غيرة کلّ الناس جنب غیرتسی
معدومة وکذلك فی کلّ الصفات و الشّؤونات و معدلک کمت
صاہراً لرضا اللّٰه و انّ ما نزل ہی من البلا جنب ہلاک کشل
بحر اخضر بالنّسبة الی قطرة ماء لا تفزع ولا تشکوفان اللّٰه
قد نزل فی القرآن وعدہوکان حقاً علینا نصر المؤمنین فسو
الذی نفسی بیدہ لو تشهد سرّ الحقيقة لترضی أنّ تقسرض
بالمقاریض فی سبیل هذا الامر و انّ ما علی الارض لو یقتل
بالظلم لاجل هذا الامر لم یعدل دما کلّہم بہہا آية التّی
نزلت من حکم اللّٰه .

و از حضرت بہاء اللّٰه است قوله الاعزّ الاعلیّ :
کونوا آية الاطمینان لاهل الامکان و نفعات الرحمن بیسن
العالمین :

و قوله الاعزّ :

عنقریب آنچه مشاہدہ میشود بید اقتدار کطیّ السجل پیچیدہ
شود و آنچه از قلم اعلیّ مخصوص اولیا ظاهر شدہ بمتابستہ
آفتاب روشن و هویدا گردد بگوای دوستان خوف از چہ
وترس از کہ .

و قوله الاعلیّ :

ترس از کہ و باک از چہ این گپارہ های ارض بہ اندک رطوبتی

متلاشی شوند .

و قوله الاحلی :

هکوی دوستان خوف و اضطراب شأن نسوان است و اگر
 احبّاء الرحمن فی الجمله تفکر نمایند در دنیا و اختلافات
 ازو لا تخوفهم سطوة الذین ظلموا و یطهرنّ باجنحة الاشتیاق
 الی نهر الافاق .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله المعزیز :

توکل بخدا کن هرچه پیش آید همان خوش است اضطراب
 جائز نه دنیا تماشا گاه انقلاب است انسان نباید از چیز
 متأثر شود بلکه در نهایت گشایش و سرور و جدان و اطمینان
 خاطر و متانت و استقرار رفتار کند .

استقامت

و نیز از حضرت بهاء الله است قوله الاعلی :

اول الامر هو عرفان الله و آخره الاستقامة علیه كذلك قدر من
 لدن قوی قدیر .

و قوله الاعز :

رأس القدرة و الشجاعة هی اعلاء كلمة الله و الاستقامة علی

حبه .

و در کتاب اقدس قوله جلّ و عزّ :

كونوا مظاهر الاستقامة بين البرية على شأن لا تمنعكم شبهات
الذين كفروا بالله ان ظهر بسلطان عظيم .

و قوله الاسنى :

اشار سدره انسان توكلّ و استقامت است تمسك بهما امراً من
لدى الله الامر الحكيم هريك از احبّاي الهى بايد بعتابه
جبل ثابت و راسخ باشد و معرضين و منكرين را معدوم شعرد
و قوله الابهى :

اكيل اعمال استقامت است بآن متمسك شويد و اعظم از كسل
مقامات است به آن ناظر باشيد او است از عطيه كبرى كه
صاحب خود را از اشارات ملحدين و وساوس شياطين و نفاق
ناعقين حفظ فرمايد او است درعى كه به ايادى قدرت صانع
حقيقى بافته شده .

و قوله الاعظم :

هر نفسى اليوم بر اين امر اقدس ارفع ارفع مستقيم شود مقابل
است با كلّ من فى السموات والارض و كان الله على ذلك
لشهود و عليم .

و در لوح طب قوله الاجلّ :

بگو الیوم دو امر محبوب و مطلوب است یکی حکمت و بیان و ثانی الاستقامه علی امر ربکم الرحمن هر نفسی باین دو امر فائز شد عند الله از اهل مدینه بقا محسوب و مذکور چه که باین دو امر امر الهی ما بین عباد ثابت شده و خواهد شد چه که اگر حکمت و بیان نباشد کل مبتلا خواهند شد درین صورت نفسی باقی نه تا ناس را بشریعه احدیه هدایت نماید و اگر استقامت نباشد نفس زاکر موثر نخواهد بود .

و قوله الاجمل :

براستی میگویم آنچه الیوم اعظم و اسبق کل اعمال است استقامت بر امر بوده مع آنکه این امر محکم در اکثری از الواح نازل و ثابت به مجرد ارتفاع نعیمی ناس مضطرب مشاهده شدند باید دوستان حق بانوار اطمینان از افق ایقان ظاهر و مشرق گردند جمیع را بر استقامت کبری دعوت نمایند ایام توقف مالک اسماء در زوراء و ارض سر و سجن اعظم جمیع عباد را به نفاق ناعقین و ندای متوهّمین اخبار نمود یسم معذک مشاهده شد که بعضی بندای لا یسمن و لا یفنی از بحر معانی محروم ماندند قل یا احبائی خذوا زمام الامر ثم احفظوه باسم ربکم العلیم الحکیم .

و در لوحی دیگر است قوله الا منع :

آن جناب باید در کلّ احیان به کمال جدّ و جهد ساعسی باشند که شاید اشجار نفوس از هر ریخی متحرّک نشوند و به هر غاری تلخزند چنانچه درین ایام نفس مجهولی در یکی از مدن الله بدعوی برخاست و بعضی از غافلین اقبال نمودند الى ان عرفوا ورجعوا الى الله وکانوا من التّائبین .
و از حضرت عید البهاء است قوله العزیز :

انسان باید مانند کوه آهنین رزین و رضین باشد و مقاومت هر مشکلات نماید و تا چنین نگردد کار به انجام نمیرسد .
و قوله الجلیل :

زیرا استقامت شرط است و در قرآن میفرماید انّ الذّین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا تتنزل علیهم الملائکة وراعی استقامت کند مغناطیس توفیق و تأیید شود .
و در یکی از آثار است :

مرزا محمد حسن طبیب . . . وقتی که جمیع اهل عراق بر اعراض و اعراض قیام نمودند و در مناظر و اسواق به ضرب و شتم احباب الهی مشغول بودند . بعضی احباب را با جناب طبیب مذکور به مقرّ حکومت بردند در آن اثناء مترجم یکی از دول مکالمه نمود . . . مترجم گفت تو چکاره گها من بالواسطه این قسم تکلم مینمائی جناب طبیب ذکر نمودند تو چکاره ای او مذکور نمود من مترجم دولت جناب طبیب هم مذکور نمود من هم مترجم

ملتّم باری در آن مجلس که منبع مخالفین از اعزّهٔ مملکت
حاضر بودند و همچنین حکام مجتمع معذّلك ایشان به
کمال استقامت و قوّت و قدرت تکّم نمودند و هرگز این فقره
از لوح عالم محو نخواهد شد چه که لأجل ارتفاع کلمه اللّٰه
تکّم نموده و سطوت دولت و وضوضا ملّت او را از محبّه اللّٰه
منع ننموده و بعد البته شنیده اند چگونه ایشان و احباب
را از عراق اسیر کردند و به موصل فرستادند حال لحاظ
الهی باین عمل او که فوق اعمال است ناظر است .

صبر

و نیز از حضرت بهاء الله در سورهٔ ایوب است قوله

جلّ و علا :

و انتم یا ملاء البیان فاصبروا فی ایام الفانیة و لا تجزعوا
عما فات عنکم من زخارف الدنیة و لا تغرّوا عن شدائد الامور
الّتی كانت فی صحائف القدرة مقدّراً ثمّ اعلموا بانّ قدر لکمل
الحسنات فی کتاب جزاء محدوداً الا الصبر و هذا ما قضی
حکمه علی محمد رسول الله من قبل و انما یوفی جزاء الصابرين
اجرهم بغير حساب و كذلك نزل روح الامین علی قلب محمد
عربیّاً و كذلك نزل فی کلّ الالواح ما قدر للصّابرين فی کتب

عَزَّ بِدِينِهِ ثُمَّ اعْلَمُوا بِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ الصَّبْرَ قَمِيصَ الْمُرْسَلِينَ
بَحَيْثُ مَا بَعَثَ مِنْ نَبِيٍّ وَلَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا وَقَدْ زَيَّنَ اللَّهُ
هَيْكَلَهُ بِرَدَاءِ الصَّبْرِ لِيَصْبِرَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَبِذَلِكَ أَخَذَ اللَّهُ الْعَهْدَ
عَنْ كُلِّ نَبِيٍّ مَرْسُولًا وَيَنْبَغِي لِلصَّابِرِ فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ بَانَ يَصْبِرُ
فِي نَفْسِهِ بِحَيْثُ يَمْسُكُ نَفْسَهُ عَنِ الْبَغْيِ وَالْفَحْشَاءِ وَالشَّهَوَاتِ
وَعَنْ كُلِّ مَا أَنْهَاهُ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ لِيَكُونَنَّ فِي الْأَلْوَابِ بِاسْمِ
الصَّابِرِينَ مَكْتُوبًا ثُمَّ يَصْبِرُ فِي الْبَلَاءِ فِيمَا نَزَلَ عَلَيْهِ فِي سَبِيلِ
بَارئِهِ وَلَا يَضْطَرُّ عَنْ هَيْبِ الْأَرْيَاحِ الْبَغْضَاءِ وَتَعَوُّجِ الْبَحْرِ
الْقَدْرِ فِي جَهْرٍ الْأَمْضَاءِ وَيَكُونُ فِي دِينِ اللَّهِ مُسْتَقِيمًا .

و در لوحی است قوله الاعلى :

پس در هیچ وقت و احوال از نزول بلا یا و محن محزون نباید
بود و از ظهورات قضا و رزایا معلوم و مفوم نشاید شد
بلکه بعروة الوثقی صبر باید تصک جست و به جبل محکم
اصطبار تشبث نمود زیرا اجر و ثواب هر حسنه را پروردگار
به اندازه و حساب قرار فرموده مگر صبر را که میفرماید انما
یوقی الصابرين اجرهم بغير حساب .

در قرآن است قوله تعالى استعينوا بالصبر والصلوة . وقوله
واصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل ولا تستعجل لهم . وقوله
فاصبر على ما يقولون و سبح بحمد ربك . در قرآن است قوله

خشیه اللہ تقویٰ، عصمت، عصمت

از حضرت بہاء اللہ در کلمات مکتوبہ است قولہ

جلّ و عزّ :

اصل الحکمة هی الخشیة عن اللہ عزّ ذکرہ و العخافة من
سطوته و سیاطہ و الوجہل من مظاهر عدلہ و قضائہ ،
و قولہ الاحلی :

یا اهل بہاء بہ تقویٰ تمسک نمائید ہذا ما حکم بہ المظلوم
و اختارہ المختار .

و قولہ الاعلی :

عنقریب صرافان وجود در پیشگاہ حضور معبود جز تقسّوای

تمالی : و لا تقرہوا الزّنی انّہ کان فاحشۃ و ساء سببلاً انّ
اکرمکم عند اللہ اتقیکم و قولہ: فلا تخضعنّ بالقول فیطمع اللّٰہ
فی قلبہ مرض . و قولہ: والذّینہم لفروجہم حافظون الاّ علی
ازواجہم او ما ملکت ایمانہم فانّہم غیر طومین فمن ابتغی وراء
ذلک فہم الماردون . و فی الحدیث: افضل العبادۃ العفاف
قال ابو عبد اللہ یا اسحق خف عن اللّٰہ کانک تراه و ان کنست

خالص نهذیرند و غیر از عمل پاک قبول ننمایند .

و قوله الاسنى :

از افق لوح الهی نیر این بیان لافح و مشرق باید کَلَّ بَا ن
ناظر باشند ای اهل عالم شما را وصیت مینمایم بآنچه سبب
ارتفاع مقامات شما است به تقوی الله تمسک نمائید و به ذیل
معروف تشبث کنید .

و قوله الاظهر الاجلى :

طوبى لمن نهذَّ الهوى متمسكاً بالتقوى الذى جعله الله
درعاً لهيكل امره العزيز البديع .

و قوله الابهى :

آنچه سبب اول است از برای تربیت خلق خشیه الله بوده
طوبى للغائزین کلمه اولی که در ورق اول از فردوس اعلی از

لا تراه فانه يراك وان كنت ترى انه لا يراك فقد كفرت وان كنت
تعلم انه يراك ثم برزت له بالمعصية فقد جعلته من اهون
الناظرين من خاف الله خاف منه كل شيء و من لم يخف الله
اخافه الله من كل شيء . فى حديث السفر زاد الصافر الحذاء
و الشعر ما كان منه ليس فيه جفاء (مجمع البحرين)
و العفة هو الاعتدال فى اداء مطلوب الشهوة حد العفاف
الرضا بالكفاف من سعادة جدك و قوفك عند حدك .

قلم ابهن مذکور و مسطور این است به راستی میگویم حفظ
مبین و حصن متین از برای عموم اهل عالم خشیه الله بوده
او است سبب اکبر از برای حفظ بشر و علّت کبری از برای
صیانت وری بلی در وجود آیتی موجود و آن انسان را از آنچه
شایسته و لایق نیست منع مینماید و حراست میفرماید و نام
آن را حیا گذارده اند و لکن این فقره محدود است بمعدودی
کَلَّ دارای این مقام نبوده و نیستند .

و در لوحی است قوله الحق :

اَنَا نَأْمُرُ عِبَادَ اللَّهِ وَاِمَاءَهُ بِالْحَصَّةِ وَالتَّقْوَى لِيَقُومَنَّ مِنْ رَقَدِ
الْهَوَى وَيَتَوَجَّهَنَّ اِلَى اللَّهِ فَاطِرِ الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ .
و قوله الاعزّ :

اَنْ يَا اِمَائِي قَدْ خُلِقْتَنَّ لِلْحَصَّةِ تَمَسَّكْنَ بِهَا بِاَمْرِ الْمُتَعَالَى
عَلَى الْاَشْيَاءِ وَاَنَا الْغَفُورُ الْاَمَرُ الْكَرِيمُ لِيُظْهَرَ مِنْكَ تَقْدِيسُ
اَمْرِ بَيْنَ عِبَادِي هَذَا يَنْبَغِي لَكِنَّ فَيَا أَيُّهَا اللَّهُ الْمَزِيْزُ الْحَمِيدُ
و قوله الامنع :

طراز اعظم از برای اماء عصمت و عفت بوده و هست نور عصمت
آفاق عوالم معانی را روشن نماید و عرفش به فردوس اعظمی
رسد .

و قوله الارفع :

اَنَا وَصَّيْنَا اَوْلِيَاءَنَا بِتَقْوَى اللّٰهِ الَّذِى كَانَ مُطْلِعَ الْاَعْمَالِ
وَالْاَخْلَاقِ اِنَّهُ قَائِدُ جُنُودِ الْعَدْلِ فِي مَدِيْنَةِ الْبِهَاءِ طُوبَى
لِمَنْ دَخَلَ فِي ظِلِّ رَايَتِهِ النُّوْرَا وَتَصَدَّقَ بِهِ اِنَّهُ مِنْ اَصْحَابِ
السَّفِيْنَةِ الْحُمْرَا الَّذِي نَزَلَ ذِكْرُهَا فِي قِيَوْمِ الْاَسْمَاءِ .

در کلمات مکنونه است قوله عز و علا :

ای بنده* من ملک بی زوال را به انزالی از دست مسده و
شاهنشهی فردوس را به شهوتی از دست مده این است
کوثر حیوان که از معین ظم رحمن جاری گشته طوبی للمشاربین
و قوله الاعلی :

بهترین جاه* عالم از برای امان* الله عصمت است .

و قوله الاعلی :

سبحان من نطق بهذه الكلمة العليا رأس الحكمة مخافة الله
چه مخافة الله و خشية الله انسان را منع مینماید از آنچه
سبب ذلت و پستی مقام انسان است و تأئید مینماید او را بر
آنچه سبب علو و سمو است انسان عاقل از اعمال شنیعه
اجتناب مینماید چه که مجازات را از پی مشاهده میکند
خیمة نظم عالم به دو ستون قائم و برپا مکافات و مجازات چندی
قبل این آیه مبارکه از مشرق فم الهی اشراق نمود للمعدل
جند و هی مجازات الاعمال و مکافاتهما و بهما ارتفع خبساء

النظم فی العالم و اخذ کلّ طاع زمام نفسه من خشية الجزاء
كذلك نطق مالك الاسماء انه لهو الناطق المليم.

و قوله الرفع :

بگو ای دوستان جهد نمائید شاید مصیباتی که فی سبیل الله
بر مظلوم و شعا وارد شده بین ناس ضایع نشود بذیل عفت
تصّک نمائید و همچنین به حب امانت و دیانت صلاح عالم
را ملاحظه نمائید نه هوای نفس را یا حزب المظلوم شعائید
رعاة عالم اغنام را از ذئب نفس و هوی مقدّس دارید و به
طراز تقوی الله مزین نمائید.
و در لوح خطاب به شیخ نجفی اصفهانی است قوله
الاعلی :

در وصف اهل بها* از قلم اعلی این کلمات نازل انهم رجال
لو یمرّون علی مدائن الذّهب لا یلتفتون الیهما و لو یمرّون
علی ملکوت الجمال لا یتوجّهون الیه .

و در لوح خطاب به امیراطور روس است قوله الاعزّ :

هل تفرح بما عندك من الزخارف بعد ان تعلم انها ستفنى
او تغربما تحکم علی شبر من الارض بعد ان کلّها لم تکن
عند اهل البها* الا کسواد عین نعمة مיתה دّعها لاهلها ثم
أقبل الی مقصود المالمین .

و قوله الاحلی :

وَصِّ الْمَبَادِ بِتَقْوَى اللَّهِ تَاللهُ هُوَ الْقَائِدُ الْاَوَّلُ فِي مَسَاكِرِ رَبِّكَ
و جنوده الاخلاق المرضیة والاعمال الطیبة و بها فتحت قی
الاعصار و القرون مدائن الافئدة و القلوب و نصبت رایات النصر
و الظفر علی اعلی الاعلام .

وقوله الحكيم :

جنود منصوره درین ظهور اعمال و اخلاق . پسندیده است
وقائد و سردار این جنود تقوی الله بوده او است دارای کل
و حاکم بر کل .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز :

ای بنده الهی آنچه به فرزند هوشمند مرقوم نموده بودید
ملاحظه گردید لهذا جواب مرقوم میشود اهل بهاء باید
مظاهر عصمت کبری و عفت عظمی باشند در نصوص الهیه مرقوم
و مضمون آیه بفارسی چنین است که اگر ربّات حجال بابدع
جمال برایشان بگذرند ابداً نظرشان بآن سمت نیفتد مقصد
این است که تنزیه و تقدیس از اعظم خصائص اهل بهاء است
ورقات موقنه مطمئنه باید در کمال تنزیه و تقدیس و عفت و
عصمت و ستر و حجاب و حیا مشهور آفاق گردند تا کل برپا کی
و طهارت و کمالات عفتیه ایشان شهادت دهند زیرا ذره از

عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است
واللهاء عليك من عبد البهاء . ع ع

نهی از سجده و انحاء و انطراح بغیر خدا و تقبیل

ایادی بزرگان دینی و استشفاع و استغفار

در کتاب اقدس است قوله جلّ و عزّ :
قد حُرِّمَ علیکم تقبیلُ الایادی فی الکتاب هذا ما نُهیتم عنه من
لدن رّبکم العزیز الحکّام .

و در لوحی است قوله الاعلیّ :
قد حُرِّمَ علیکم التّقبیلُ و السّجودُ و الانطراحُ و الانحناءُ کذلک
صرّفنا الایات و انزلناها فضلاً من عندنا و انا الفضالّ القدیم
انّ السّجودَ ینبغی لکن لا یُعرف و لا یُری و الذی یُری انه
ممن شهد له الکتابُ المبین لیس لاحد انّ یسجد و الذی

و در قرآن است قوله تعالیّ : اذا اسألك عبادی عنّی فانّس
قریب اجیب دعوة الدّاع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا
بی و هو اقرب الیهم من حبل الوريد .

سجده له أَنْ يَرْجِعَ وَيَتُوبَ إِلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَهُوِ التَّوَابِ الرَّحِيمِ
 قَدْ ثَبَتَ بِالْبَرهَانِ بَانَ السَّجْدَةَ لَمْ تَكُنْ إِلَّا لِحَضْرَةِ الْغَيْبِ
 اعْرِفُوا يَا أَعْلَى الْأَرْضِ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمَعْرِضِينَ لَا تَقْبَلُوا إِلَّا يَارِي
 وَلَا تَنْحَنُوا حِينَ الْهَرُودِ أَنَّهُ يَأْمُرُكُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَهُوَ الْأَمْرُ
 الْمَجِيبُ لِمَنْ لَا حِدْرَ أَنْ يَتَذَلَّلَ عِنْدَ نَفْسٍ هَذَا حُكْمُ اللَّهِ أَنْ
 اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ أَنَّهُ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَلَا يُسْأَلُ عَمَّا شَاءَ أَنَّهُ
 لَهُوِ التَّوَابِ الْمَنْزِيهِ الْحَمِيدِ أَنَّهُ يَنْصَحُكُمْ عَنِ الْإِنْحِنَاءِ وَالْإِنْطِرَاجِ
 عَلَى قَدَمَيْهِ وَأَقْدَامِ غَيْرِي هَذَا مَا نَزَّلْنَاهُ فِي الْكِتَابِ مِنْ لَدُنْ
 عَلِيمٍ حَكِيمٍ .

و در لوحی است قوله الاعلی :

جز حضرت رحمن بر آفرینش گمراهان و گناهکاران قادر نبوده
 و نیست کسی که هستی نیافته چگونه هستی بخشد و صاحب
 خطا چگونه از غطا در گذرد .

توبه از عصیان و طلب عفو

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعلی :

مَنْ ابْتَلَى بِمَعْصِيَةٍ فَلَهُ أَنْ يَتُوبَ وَيَرْجِعَ إِلَى اللَّهِ أَنَّهُ يَغْفِرُ لِمَنْ
 يَشَاءُ وَلَا يُسْأَلُ عَمَّا شَاءَ أَنَّهُ لَهُوِ التَّوَابِ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ .

و قوله الابهى :

عاصى بايد ما بين خود و خدا از بحر رحمت رحمت طلبد و از
سما كرم مغفرت مسألت كند و عرض نمايد الهى الهى اسألك
بدماء عافيك الذين اجتذبهم بيانك الاحلى بحيث قصدوا
الذروة العليا مقر الشهادة الكبرى وبالا سرار العكوسة
فى علمك و باللئالى المخزونة فى بحر عطائك ان تغفر لى
ولا بى و امى و انك انت ارحم الراحمين لا اله الا انت الغفور
الكريم ايرب ترى جوهر الخطاء اقبل الى بحر عطائك والضعيف
ملكوت اقتدارك و الفقير شمس غنائك اى رب لا تخيبه بجودك
وكرمك و لا تمنعه عن فيوضات ايامك و لا تطرده عن باهىك
الذى فتحته على من فى ارضك و سمائك آه آه خطيئاتى
منعتنى عن التقرب الى بساط قدسك و جريراتى ابعدتنى
عن التوجه الى خبا مجدك قد عطيت ما نهيتنى عنه و تركت
ما امرتنى به اسألك بسلطان الاسماء ان تكتب من قلم الفضل
و العطاء ما يقربنى اليك و يطهرنى عن جريراتى التى حالت
بينى و بين عفوك و غفرانك انك انت المقتدر الفياض لا اله الا
انت العزيز الفضال .

و قوله الاعز :

قد قدر عليكم بان تصوموا ثلثة ايام متواليات و فى كل يوم فى

حين الزوال توجّهوا الى القبلة تلقاء نور الهويّة و تدعسوا
الله بهذا الدّعاء لعلّ يغفركم بجوده و يكفر عنكم سيئاتكم
و يهديكم الى سواء السبيل بسم الله المقتدر الجبار فسيحانك
اللهم يا الهى انت الذى خلقت السموات من قلم ابدعك

در قرآن كريم است قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا توبوا
الى الله توبةً نصوحاً و قوله . و الذين اذا فعلوا فاحشةً
او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم . و قوله:
فتاب عليه انه هو التّواب الرحيم . و قوله ان الله يحب
التّوابين و يحب المطّهرين . و قوله: كتب ربكم على نفسه
الرحمة انه من عمل منكم سوءً بجهالة ثم تاب من بعده واصلح
فانه غفور رحيم . و قوله: انما التّوبة على الله للذين يعملون
السوء بجهالة . و قوله: ارفع يالتي هي احسن السيئة . و قوله:
و هو الذى يقبل التّوبة عن عباده و يعفو عن السيئات . و قوله:
و اللذان يأتيانها (فاحشة) منكم فازوها فان تابا واصلحا
فاعرضوا عنهما ان الله كان تواباً رحيماً انما التّوبة على الله
للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب فاولئك
يتوب الله عليهم و كان الله عليماً حكيماً و ليست التّوبة
للذين يعملون السيئات اذا حضر احدهم الموت قال اني

والارضين من نفحات الواح اختراعك وكثرت بينهما من
اكرار هويتك على مقادير صنع ازليتك ودورت عليهما من
ادوار هويتك على ما اختصت فيهما من جواهر ظهورات
عز سلطنتك وارسلت ارياح المحبة عن يمين ارادتك ونزلت

تبت الآن ولا الذين يموتون وهم كفار اولئك اعتدنا لهم
عذاباً اليماً . و قوله تعالى قل لعبادي الذين اسرفوا
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعاً انه
هو الغفور الرحيم . و قوله ان الله لا يغفر ان يشرك به
ويغفر ما دون ذلك . و قوله و اني لغفار لمن تاب و آمن
وعمل صالحاً ثم اهتدى . و قوله وتوبوا الى الله جميعاً
ايها المؤمنون لعلكم تفلحون . و قوله بسم الله الرحمن
الرحيم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم غافر الذنوب
وقابل التوب شديد العقاب ذي الطول .

في حديث طويل اوله دخل عمر بن الخطاب على رسول
الله ص وهو يبكي فقال له رسول الله ما يبكيك يا عمر فقال
يا رسول الله بالباب شاب قد احرق فؤادي وهو يبكي فقال
رسول الله ادخله علي وبعد حكاية الى ان قال فوثب رسول
الله ص وهودفع في قفاه الى ان قال فجاء جبريل السبي

امطار العناية من سحب جود مكرمك و مزجت هذا الماء
الحق الحيوان العذبية بهذه الارض المقدسة المنيرة
اذا تهيجت افئدة الموجودات في قماص بدعك و اهتزت
عظام المخلوقات من بدايع قدرتك و تولّبت قلوب
المقربين من جواهر فضلك و تجذبت قلوب المخلصين من
نعمات جذبتك اذا ظهر في كل شي آيات قدرتك فذلك
اقبلت نفوس المقدسة الى شمس جمالك و اعرضت قلوب
المكدره عن كعبه ذاتك و حرم كبريائك فبعد ذلك نزلت
هذا الماء من سماء اذنك على ارض قضائك و ربّيته فسي
كنائز عصمتك و خزائن قدرتك حتى اظهرتني بجسودك
و بعثتني برحمتك و ارضعتني من لبن مكرمك و اطعمتني

النبي . . . قال يقول الله تعالى انت خلقت الخلق قال
بل هو الذي خلقني و خلقهم قال يقول انت ترزقهم قال بل
الله يرزقهم و اياي قال يقول انت تتوب عليهم قال بل الله
يتوب علي و عليهم قال يقول الله تب علي عدي فاني تبست
عليه فدعا النبي ص الشاب و بشره بان الله تعالى تساب
عليه . . . قال الفقيه رضى الله تعالى عنه الذنب علي
وجهين ذنب في ما بينك و بين الله تعالى و ذنب فيما

من نعماء رضوانك واسقيتني من انهر افضالك واهجر اجلالك
وصرت كبيراً لظهور اقتدارك واظهار شوكتك وعند ذلك
اصعدتني الى رفرف العما وسدرة المنتهى حتى شرفتني
بجمالك وعرفتني مظهر نفسك وشمس هدايتك وانجـم
رفعتك ووصلتني الى مقام القرب والجمال وبلغتني الى
درجات الوصل والجلال وبعد ذلك اكرمته بعنايتك الكرى
واسكنتني في جوار رحمتك الاعلى واستظلتني في ظل اسمائك
الحسنى وانا كنت في كل ذلك غافلاً عن ذكرك وبعيداً
عن رياض قربك وناسياً بدائع رحمتك وجواهر عطوفتك
حتى فعلت ما فعلت واكتسبت ما اكتسبت بحيث بغيت
عليك على شأن الذي ما استحييت في جوارك وما استخجلت
عن جمالك وارتكبت ما لا يليق لسلطنتك وغفلت عن حبك
واشتغلت بفعل الذي نهيت عنه عبادك فواحزنا على وعلى

بينك وبين العباد اما الذنب الذي بينك وبين الله تعالى
فتوبته الاستغفار باللسان والندم بالقلب والاضمار أن لا
تعود فان فعل ذلك لا يبرح من مكانه حتى يغفر الله له الا
ان يترك شيئاً من الفرائض فلا تنفعه التوبة هالم تقضي ما فاتك
ثم يندم ويستغفر واما الذنب الذي بينك وبين العباد

الَّذِينَ كَانُوا بِمِثْلِي وَيَمْشُونَ فِي سَبِيلِي كَأَنِّي عَصَيْتُ بِكُمُ
الْعَصِيانِ يَا مَنْ بِيَدِكَ جَبَرُوتُ الْعِظَمَةِ وَالْغُفْرَانُ وَكُنْتُ
فِي كُلِّ ذَلِكَ مَشْفُوعًا بِنَفْسِي وَغَافِلًا عَنْ نَفْسِكَ وَمَقْبَلًا إِلَى
هَوَائِي وَمَمْرُضًا عَنْ هَوَائِكَ وَارَادَتِكَ وَبَلَغْتُ إِلَى مَقَامِ الَّذِي
ضَلَلْتُ سَبِيلَ هِدَايَتِكَ وَمَنَاجِي أَحْكَامِكَ إِذَا يَا إِلَهِي رَجَعْتُ
مِنْ كُلِّ ذَلِكَ إِلَيْكَ خَائِبًا خَاسِرًا نَادِمًا مُتَذَلِّلًا وَادْعُوكَ بِشَمْسِ
أَحَدِيَّتِكَ وَنُورِ أَزَلِّيَّتِكَ وَسِرَاقِ مَجْدِ غَيْبِيَّتِكَ بِأَنْ تَرْحَمَنِي وَتَغْفِرَ
لِي وَتَعْفُو عَنِّي وَلَا تَأْخُذْ بِي فِي مَا أَحْصَيْتَ مِنِّي وَبِمَا أَطَّلَعْتَ
مِنْ فَعْلِي إِنْ أَنْتَ أَنْتَ الرَّاحِمُ الْغَافِرُ الْمُعْطَى

الْمُتَعَالَى الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ .
وَدَرْ كِتَابِ أَقْدَمِ خُطَابِ بَهْ مِيرزا يحيى ازل است
قوله جَلَّ وَعَزَّ :

تَوَجَّهْ إِلَيْهِ وَلَا تَخَفْ مِنْ أَعْمَالِكَ إِنَّهُ يَغْفِرُ مَنْ يَشَاءُ بِفَضْلِ مَرِّمِنِ
عِنْدَهُ . . . فَارْجِعْ إِلَيْهِ خَاضِعًا خَاشِعًا مُتَذَلِّلًا إِنَّهُ يَكْفِّرُ عَنْكَ
سَيِّئَاتِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ التَّوَّابُ الْمَرْحَمُ .

و از حضرت عبدالبهاء در سفرنامه امریکا است قوله

فَمَا لَمْ تَرْضَهُمْ لَا تَنْفَعُكَ التَّوْبَةُ فِي يَحْلُوكَ .

(ملخص از تنبيه العارفين)

العزيز :

چون نفوس تربیت یافته می بینند که کشیشها نان و شراب را در دست گرفته بآن میدهند و میگویند این نان و شراب جسد و خون مسیح است و یا باقرار گناه نزد قسیسها عفو خطایای نفوس میشود البته از مشاهده اینگونه امور مردمان با شعور از مذهب بیزاری میجویند و بکلی بدین میشوند .
وقوله الجلیل :

مغفرت خطایا به عمل به وصایای انبیاء میشود نه باقرار و ایمان زبانی و دعا و نفس روئسای مذهبی .

اخلاص در ایمان و عمل و احتراز

از ریا

و نیز در کلمات مکتونه است قوله الاعلی :
ای پسران آدم کلمه طیبه و اعمال طاهره مقدسه بسما عز احدیه صعود نماید جهد کنید تا اعمال از غبار ریسا و کدورت نفس و هوی پاک شود و بساحت عز قبول در آید چه که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند این

است آفتاب حکمت و معانی که از افق فم مشیت ربّانی
اشراق فرمود طوبی للمقبلین .

و در کتاب اقدس است قوله جلّ و علا :
لَا تَجْعَلُوا الْأَعْمَالَ شُرَكَاءَ الْأَمْالِ وَلَا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ هَذَا
الْحَالِ الَّذِي كَانَ أَمَلُ الْمُقَرَّبِينَ فِي أَزَلِ الْأَزَالِ . . . لَيْسَ
لَا حِدٍ أَنْ يَحْرُكَ لِسَانَهُ إِمَامُ النَّاسِ إِذْ يَحْشِي فِي الطَّرِيقِ وَ
الْأَسْوَاقِ بَلْ يَنْبَغِي لِمَنْ أَرَادَ الذِّكْرَ أَنْ يَذْكُرَ فِي مَقَامِ بُنْيَسٍ
لِذِكْرِ اللَّهِ أَوْ فِي بَيْتِهِ هَذَا اقْرَبُ بِالْخُلُوصِ وَالتَّقْوَى كَذَلِكَ
أَشْرَقَ الْحَكْمُ مِنْ أَفْقِ الْبَيَانِ طَوْبِي لِلْعَامِلِينَ .

و در لوحی است قوله جلّ و عزّ :
امروز هر کلمه که لله بآن تکلم شود و یا عملی لوجه الله طاهر
گردد عریک بمشابه شمس است ما بین اعمال عالم و لیدی
العرش از سید اعمال محسوب و از قلم اعلی مسطور .

و در رساله مدنیّه از حضرت عدا البها* است قوله
الحلیل :

اسّ اساس دیانت خلوص است یعنی شخص متدین باید که

در قرآن کریم است قوله تعالی . إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنَعِمًا
هِيَ وَإِنْ تَخْفَوْهَا وَتَوَكَّلْتُهَا الْفُقَرَاءُ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ . و در حدیث
است : صدقه السرّ تطفئ غضب الرب كما يطفئ الماء

از جمیع اغراض شخصیّه خود گذشته بایّ وجهی کان در خیریت
جمهور بکوشد و ممکن نیست که نفوس از منافع ذاتیه خود
چشم پوشند و خیر خود را فدای خیر عموم نمایند الاّ به
تدین حقیقی چه که در طینت انسانیّه محبت ذاتیه خود
مخمر و ممکن نیست بدون امیدواری اجر جزیل و ثواب
جلیل از فوائد موقتّه جسمانیّه خود بگذرد و لکن شخص
موقن باللّه و مؤمن به آیات او چون موعود و متیقّن مشروبات
کلیّه اخرویّه است و جمیع نعم دنیویّه در مقابل عزّت و
سمادت در حیات اخرویّه کائن لم یکن انگاشته گردد لهذا
راحت و منافع خود را اهتمام لوجه اللّه ترک نموده در نفع
عموم دل و جان را رایگان مذبذول دارد .

النّار و تدفع الخطیئة و تدفع سبعین باباً من البلاء . و عن
ابی عبد اللّه عن آباءه انّ رسول اللّه سئل فیما النّجاة قال
النّجاة ان لا تخادعوا اللّه فیخدعکم فانه من یخادع
فیخدعه فقیل له کیف یخادع اللّه قال یعرف ما امر اللّه ثمّ
یرید به غیره فاتّقوا الرّیاء فانه شرک باللّه ان الرّائی یدعی
یوم القیعة بأربعة اسماء یا کافریا فاجر یا غادریا خاسر حیط
عملک و یطلّ اجرک و لا خلاق لک الیوم فالتمس اجرک
ممن کنت تعمل له .

نهی از عبادات و ریاضات مبتدعه

و دعاوی باطله

در کلمات فردوسیّه است قوله الاعلی :

کلمة الله در ورق دهم از فردوس اعلیٰ یا اهل ارض انزوا
و ریاضات شاقّه یحزّ قبول فائز نه صاحبان بصر و غرور
ناظرند به اسبابی که سبب روح و ریحان است امثال این
امور از صلب ظنون و بطن اوهام ظاهر و متولد لا یسق
اصحاب دانس نبوده و نیست بعضی از عباد از قبل و بعد
در مغاره های جبال ساکن و بعضی در لیالی بقبور
متوجّه بگو بشنوید نصیح مظلوم را از ما عندکم بگذرید و به
آنچه ناصح امین میفرماید تعسّک حوئید لا تحرّموا انفسکم
عما خلق لکم .

و در کتاب اقدس است قوله الاعلی :

مِن النَّاسِ مَنْ يَقْعُدُ صَفَّ النُّعَالِ طَلِباً لِّصَدْرِ الْجَلالِ قَل

و فی حدیث: وصف المؤمن یکره الرفعة و یشنأ السُّمعة . و
ایضا فی الحدیث: ابی الله أن یُعبد الا سراً .

(مجمع البحرین)

مَنْ أَنْتَ يَا أَيُّهَا الْغَافِلُ الْفَرَّارُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَدْعُو الْبَاطِنَ وَ
بَاطِنَ الْبَاطِنِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَذَّابُ تَاللَّهِ مَا عِنْدَكَ أَنَّهُ مِنْ
الْقُشُورِ تَرَكْنَاهَا لَكُمْ كَمَا تَتْرُكُ الْعِظَامُ لِلْكَلابِ تَاللَّهِ الْحَسَقُ
لَوْ يَفْسَلُ أَحَدٌ أَرْجَلَ الْعَالَمِ وَيَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى الْأَرْضِ الْغِيَالِ
وَالشَّوْاجِنِ وَالْجِبَالِ وَالْقَنَانِ وَالشَّخَاخِيبِ وَعِنْدَ كُلِّ حَجَرٍ
وَشَجَرٍ وَمَدِيرٍ وَلَا يَتَضَوُّعُ مِنْهُ عَرَفُ رِضَائِي لَنْ يَقْبَلَ أَبَدًا
عِذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَوْلَى الْأَنَامِ كَمْ مِنْ عَبْدٍ اعْتَزَلَ فِي جَزَائِرِ
الْهِنْدِ وَمَنَعَ عَنْ نَفْسِهِ مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ وَحَمَلَ الرِّيَاضَاتِ
وَالْمَشَقَّاتِ وَلَمْ يَذْكُرْ عِنْدَ اللَّهِ مَنَزِلَ الْآيَاتِ . . . قُلْ رُوحُ
الْأَعْمَالِ هُوَ رِضَائِي وَوُضِعَ كُلُّ شَيْءٍ بِقَبُولِي .
در اثری و لوحی است قوله :

ای علی مشاهده در امور رسول الله نما که اول امر در کمال
ترقی و استعلاء بوده بعد توقف نمود و یکی از اسباب
مانعه آنکه نفوس برخاستند و بدعوی این که اهل باطنیم
ناس بیچاره را از شریعت الهیه و مکارم عزریانیه منسوع
نموده اند قُلْ تَاللَّهِ كُلُّ ظَاهِرٍ أَعْلَى مِنْ بَاطِنِكُمْ وَكُلُّ قُشْرٍ أُنُورِ

نقل الامام الرازی فی التفسیر الکبیر اتفاق المتکلمین علی ان
من عبد الله و دعا لأجل الخوف عن المقاب او الطمع فی
الثواب لم یصح عبادته و دعائه ذکر ذلك عند قوله تعالی

مِنْ لُبِّكُمْ قَدْ تَرَكَ الْمَخْلُصُونَ بِوَاطِنِكُمْ كَمَا تُتْرَكُ الْعِظَامُ لِلْكَلَابِ
 این ایام احکام الهیه از مشرق ربانیّه مشرق و انشاء اللّٰه
 از بعد ارسال میشود این دو آیه مبارکه در آن الواح امنع
 اقدس نازل من النّاس من یقعد صف النعال طلباً لصدر
 الجلال قل من انت یا ایّها الغافل الغرّار و منهم من
 یدعی الباطن قل یا ایّها الکذاب تالله ما عندک من القشور
 ترکناها لکم کما تترك العظام للکلاب ملاحظه نمائید هر نفسی
 از نفوس موعومه که یافت شد خلیجی از بحر اعظم خارج
 نمود و به توهمات نفسانیّه و شوءونات هوائیه بتمام مکر و
 خدعه قیام کرد و فرقه اسلام را متفرق ساخت قل یا ایّها
 الموهوم انّ الباطن و باطن الباطن و باطن الذی جعله
 الله مقدساً عن الباطن و الظاهر الی مالا نهایه لها یطوف
 حول هذا الظاهر الذی ینطق الحق فی قطب العالم
 قد شہر اسم الاعظم و مالک الامم و سلطان القدم لیکن
 لا حدّ مفرّ و لا مستقرّ الا من تمسک بهذه العروة النورانیة التي
 بها اشرقت الارض و السماء و لاح العرش و الثری و اضاء

ادعوا ربکم تضرعاً و خفیةً و جزم فی اوائل تفسیر الفاتحہ
 بانه لو قصد اصلی لثواب او لهرب من عقابه فسدت صلاته
 فی الحدیث ابی الله ان یعبد الا سراً (کشکول شیخ بهائی)

ملکوت الانشاء و انار الافق الاعلى اتقوا یا قوم ولا تتبعوا
اهواء الذين اتبعوا الهوى ولا اوهام الذين قاموا على
المکر فی ملکوت الانشاء توجهوا بوجوه بیضا و غرر غـــــرا
الى مطلع ايات ربکم مالک الآخرة و الاولی كذلك قضی الامر
فی لوح الذى جعله الله امّ الالواح و مصباح الفلاح بین
السموات و الارضین ای علی تفریق امت سبب و علت ضعف
کلّ شد ولكن الناس اکثرهم لا يفقهون بعضی از ناس کـه
ادعای شوق و جذب و ضعف و انجذاب و امثال آن نموده و
مینمایند گاش بدار السلام میرفتند در تکیه قادریه ملاحظه
مینمودند و متنبه میشدند . ای علی جمعی در آن محفل
موجود و مجتمع و نفسی الحق که مشاهده شد نفسی از آن
نفوس زیاده از ربع ساعات مقعد خود را به حجر و مدر
و بتدار میزند که بیم هلاک بود و بعد منصعاً برارض —
میافتاد و مقدار دو ساعت ابداً شعور نداشت و این امور

در قرآن مجید است قوله تعالى: قل من حرم زينة الله التي
اخرج لعباده والطيبات من الرزق قل هي للذين آمنوا
فی الحياة الدنيا خالصة يوم القيامة . و قوله ابتغ فيما آتاك
الله الدار الآخرة ولا تنس نصيبك من الدنيا و فی
الحديث: لا رهبانية فی الاسلام . و در روایت است کـه

را از کرامات می‌شمرند انّ الله بريء منهنم و نحن بآراء
 انّ ربك لهو العلیم الخبیر و همچنین جمعی هستند به
 رفاع معروف اند و آن نفوس به قول خود در آتش می‌روند
 و در احیان جذبه سیف بر یکدیگر می‌زنند بشأنی که ناظر
 چنین گمان مینماید که اعضای خود را قطع نمودند کُلُّ
 ذلک حیلٌ مَنزُوعٌ مِّنْ عِنْدِ انْفُسِهِمْ اَلَا اِنَّهُمْ مِّنْ
 الْاَخْسَرِین جمیع این امور برأی العین مشاهده شد اکثری
 از ناس دیده اند بسیار محبوب است که یکی از آن نفوس
 موهومه بان ارض توجه نماید و تنگیای مذکوره و ما یحدث
 فیها را مشاهده کند که شاید بخطرات نفسانیّه و توهمات
 انفس خادعه از شطر احدیه و مالک بریه ممنوع نشود جمعی
 در جزایر بوده و غسستند که خود را از اکل و شرب منسع
 نموده اند و با وحوش انس گرفته اند و لیالی و ایام بسه
 ریاضات شاقّه مشغول اند و به از کار ناطق معذک احدی
 از آن نفوس عند الله مذکور نه مع آنکه خود را از اقطاب
 و ادباء و اوتاد و افراد ارض می‌شمرند و الیوم رداء اعمال
 و اکیل اعمال ذکر اعظم در ظاهر و باطن بوده انه لکلمة

ابن عمر روزه دو روزه می‌گرفت و تمام شب را به روزه و مناجات
 می‌گذرانید و پیغمبر او را نهی نمود .

الَّتِي بِهَا فَصَّلَ بَيْنَ كُلِّ حَزْبٍ وَنَسَفَ كُلَّ جَبَلٍ وَسَقَطَ كُلَّ
نَجْمٍ وَكَسَفَ كُلَّ شَمْسٍ وَخَسَفَ كُلَّ قَمَرٍ وَانْفَطَرَ كُلُّ سَمَاءٍ وَانْشَقَّ
كُلُّ أَرْضٍ وَغِيضَ كُلُّ بَحْرٍ وَارْتَعَدَ كُلُّ فَتَنَةٍ وَانْقَمَرَ كُلُّ جَسَدٍ
وَاضْطَرَبَ كُلُّ هَضْبٍ وَارْتَعَشَ كُلُّ بَطْحٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ رَبُّكَ
الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ مِنْ أَقْرَبًا أَقْرَهُ اللَّهَ وَاعْتَرَفَ بِمَا اعْتَرَفَهُ اللَّهُ
أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْبَهَاءِ فِي مَلَكُوتِ الْإِنْشَاءِ كَذَلِكَ نَزَلَ مِنْ أَفْوَ
الْوَحْيِ أَمْرُ رَبِّكَ الْمَبْرُورُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ .

قال و حال

و نیز در اثری دیگر به امضاء خادم است :

و اینکه از حال سوال فرموده بودید اکثر مدّعیان حال امروز
غیر قال نبوده و نخواهند بود کُلّ امور در قبضه قدرت الهیه
مقبوض و محدود هر نفسی که به غیر رضای او حرکت نمسود
از اهل قال محسوب است اگر چه در بحر حال منغمس باشد و
بر لجه صمت و سکون سایر و نفسی که مقل به حق و مطیع
امر اوست از اهل حال در مبداء و مآل مذکور حالی کسه
الیوم نزد حق محبوب است اقرار به وحدانیت و اعتسراف
به فردانیت او و تقدیس ذاته عن الشبهیه و تنزیه نفسه عن

الطَّلِيَّةُ وَالْعَمَلُ بِمَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ وَالْاجْتِنَابُ عَنْ مَشْتَبِهَاتِ
النَّفْسَانِيَّةِ وَالْإِشَارَاتِ الْإِفْكِيَّةِ وَالْأَوَّلَاتِ الظَّنُونِيَّةِ الْوَهْمِيَّةِ
بُودَ الْيَوْمِ يَوْمَ تَأْوِيلِ نَيْسْتِ چِهْ كِهْ أَرِيَا حِ تَصْرِيحِ دَرِ مَرُورِ
اِسْتِ اِي حَبِيبِ مِنْ أَكْثَرِ أَمْرِ اللَّهِ رَا بَا زِي چِهْ دَانِسْتِهْ اَنَسِدِ
وَمَثَلِ لَعِبِ أَطْفَالِ اَنِگَاشْتِهْ اَنِدِ اَزْ اَمْرِ اَوْ مَعْرُضِ وَهِنَا هِي
مَقْبَلِ وَ مَعْذَلِكِ خُودِ رَا مَقْبُولِ شَمْرْدِهْ اَنِدِ وَ مَا بَيْنِ خَلْقِ
اَزْ حَقِّ دَانِسْتِهْ اَنِدِ حَقِّ مَقْدَّسِ اِسْتِ اَزْ اَنِچِهْ كُفْتِهْ اَنَسِدِ
آزَانِ لَا صَفَاءِ اَوْ اَمْرِ اللَّهِ خَلْقِ شَدِ لَا لَظُنُونَاتِ الْوَهْمِيَّةِ
الْمُرْدُودَةِ چِنَانِچِهْ مَشَاهِدِهْ كُردِهْ اِيْدِ اَزْ قَبْلِ بَعْضِ اَزْ نَفُوسِ
اَزْ شَرِيعَةِ اَمْرِيَّةِ الْهَيْيَةِ مُحْرُومِ گِشْتِهْ اَنِدِ وَ حَكْمِ كِتَابِ رَا تَرْكِ
نموده اَنِدِ وَ مَعْذَلِكِ خُودِ رَا اَزْ اَهْلِ بَاطِنِ شَمْرِنْدِ اَشْهَدِ
اَنْهَمْ مَا وَجَدُوا عَرَفَ الْبَاطِنِ وَلَا الظَّاهِرِ وَ هَامُوا فِي هَيْمَاءِ
الظُّنُونِ وَالْاَوْهَامِ اِلَّا اَنْهَمْ مِنْ الْاَخْسَرِينَ الْيَوْمِ اَهْلِ حَالِ
نَفُوسِ هَسْتِنْدِ كِهْ اَزْ حَالُوتِ كَلِمَةِ الْهَيْيَةِ مُجْذُوبِ شَدِهْ اَنَسِدِ
بِهَشَأْنِ كِهْ مِنْ عَلٰى الْاَرْضِ اِنْ نَفُوسِ رَا اَزْ تَوَجُّهِ بَوَجهِ قَسْدِ
مَنْعِ نَشْعُودِ وَ بِمَا نَزَلَ فِي الْكِتَابِ مَوْقِنِ وَ عَالَمِ اَنِدِ اَيْنِ اِسْتِ
شَأْنِ اَهْلِ حَالِ وَ مِنْ غَيْرِ اَيْنِ اَزْ اَهْلِ قَالِ بُوْدِهْ وَ خَوَاهِنْدِ
بُودِ .

وَ اَزْ حَضْرَتِ عَبْدِ الْبَهَاءِ دَرِ خُطَابِي اِسْتِ قَوْلُهُ الْعَزِيزُ :

و اما تکمیل نفس در این دور منوط بر ریاضت و خلوت و عزلت
نه بلکه انقطاع و انجذاب و اخلاق رحمانی و تحصیل معارف
ربانی و تحسین اطوار و تزئین قلب به نفحات ربّ الاسرار
بوده و خواهد بود آداب و اصول ریاضت که از پیش بود
به کلی منسوخ گشت هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال
و در سفرنامه اروپا قوله العزیز :

سابق بعضی به این ملاحظه ریاضت مشغول میشدند که
ترك لذائذ نفسانی نمایند و منع غضب و شهوت بلی چون از
ریاضت و قلت اكل و شرب در جسم ضعف حاصل میشود
شهوت و غضب کمتر میگردد ولی این نوع سکون غضب و تخفیف
در شهوت عارضی است نه ذاتی زیرا که هرگاه باز بس اكل
و شرب پردازد به حالت اولیه عودت نماید اگر کمال تقدیس
انسان از ضعف جسمانی حاصل شود در این صورت باید
هر شخص ضعیف تر کاملتر باشد پس مقصود از ریاضت ترك
نفس و هوی است با وجود مرزوق بودن به نعماء نه منوع
شدن از آلاء خدا این نعمت ها را برای انسان آفریند
و صحت بنیه و جسم را وسیله ظهور قوت روح قرار داده با
وجود قوه جسمانی اگر نفس انسانی سالم باشد و در حالت
اقتدار عادل این کمال است ورنه نفس از درها است او کسی

مرده است۔ از غم بی آلتی افسرده است .

بدعت

و نیز از حضرت عبدالبهاء در خطاب به میرزا
عبدالفنی است قوله العزیز :
از میزان کلیه بدعت سوء ال نموده بودی بدعت احکامی
است که نص کتاب نه و بیت العدل عمومی تصدیق آن
ننماید .

مدعی باعش

و نیز در کتاب اقدس است قوله حلّ و عزّ :
وَالَّذِي يَتَكَلَّمُ بِغَيْرِ مَا نَزَّلَ فِي الْوَحْيِ إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي إِيَّاكُمْ أَنْ
تَتَّبِعُوا كُلَّ مَدْعٍ أَشِيم .

و در لوحی است قوله الاعلی :
هر نفسی الیوم مدعی امری شود و یا ادّعی باطن نماید
او شیطان فئه حقه بوده چنانچه بعضی نفوس در ظاهر

و در قرآن است قوله تعالی من حرم زینة الله التي اخرج
لعباده والطیبات من الرزق... فی الحدیث یمن وقر صاحب
بدعتی فقد اعان علی هدم الاسلام .

بکلمه ناطق اند و در باطن بکلمه آخری مخالف کلمه ظاهر
 چنین نفسی منافق و کذاب بوده و خواهد بود اهل بهاء
 نفوس هستند که هرچه را مخالف ظاهر امر الله بینند او را
 باطل دانند باطن و باطن طائف حول این ظاهر است
 طوبی لنفسی وجدت عرف البیان و کانت من الراسخین .
 و در لوحی دیگر قوله الاعلی :

نفوس ملحدہ بسیار بوده و خواهند بود به خدا پناه برید
 از شر آن نفوس ، هر نفسی دعوی امری نماید او کاذب و
 مفتری لدی المرش مذکور است .
 و از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله
 المیز :

ای ناطق به ثنای حق و بلبل گویای حق علیک بهاء الله
 و ثناء در جمیع الواح الهیام ناعقین و ظهور شیاطین مذکور
 و مشهور هر نفسی از برای خویش وجودی بیند و خیال
 تمیز و تفرّدی آن آثار نفاق است و علامت نفاق پایید
 شوون خود را فراموش کرد و در مقام فنای محض آمد و الا
 ملاحظه وجود عاقبت سبب شرك گردد و بادی که محض
 خضوع و خشوع و محو و فنا و اطاعت و انقیاد محبوب و مقبول
 و البهاء علیک .

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب اقدس است قوله
جلّ و عزّ :
اِنَّ الَّذِيْ يَأْوِلُ مَا نَزَلَ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْيِ وَيُخْرِجُهُ عَنِ الظَّاهِرِ
اِنَّهُ مِمَّنْ حَرَّفَ كَلِمَةَ اللَّهِ الْعَلِيَّاءِ وَ كَانَ مِنْ الْاَخْسَرِيْنَ فِسْقِ
کتاب بهین .

و در کتاب ایقان است قوله الاعلی :

و این معلوم است که تأویل کلمات حمایات ازلیّه را جز هیاکل
ازلیّه ادراک ننماید و نعمات و رقاۃ معنویه را جز سامعه اهل
بقا نشنود هرگز قطبی ظلم از شراب سبطی عدل نصیب
ندارد و فرعون کفر از بیضای موسی اطلاع نیابد چنانچه
میفرماید . و ما نعلم تاء و یله الا الله و الراسخون فی العلم .
و در اثری به امضاء خادم است .

و اینکه در فقره تأویل که در کتاب اقدس از قلم اعلی نازل
شده سوال نمودید هذا ما نطق به لسان العظمة مقصود
از تأویل آنکه خود را از ظاهر محروم نمایند و از مقصود
محتجب مانند مثلاً اگر از سماء مشیت فاغسلوا وجوهکم نازل
شود تأویل ننمایند که مقصود از غسل غسل وجه باطمن
است و باید به آب عرفان او را غسل داد و ظاهر نمسود و
امثال آن بسا میشود نفسی باین تأویلات وجهش با کمال

ذفر و وسخ آلوده میماند و به خیال خود به اصل امر الله عمل نموده و حال آنکه در این مقام واضح و معلوم است که شستن رو است به آب ظاهر بعضی کلمات الهی را میتوان تأویل نمود یعنی تأویلاتی که سبب و علت ظنون و اوهام نشود . . . بعضی از آن نفوس که خود را در اوپش مینامند جمیع احکام و اوامر الهی را تأویل نموده اند اگر گفته شود صلوة از احکام محکم الهیه است میگویند بمعنی دعا است و ما در حین تولد بدعا آمده ایم صلوة حقیقی را عمل نموده ایم . . . آیاتی که در اوامر و نواهی الهی است مثل عبارات و دیات و جنایات و امثال آن مقصود عمل بظاهر آیات بوده و خواهد بود ولیکن آیات الهی که در ذکر قیامت و ساعت و امثال آن چه در کتب قبل و چه در فرقان نازل شده اکثر مأول است و لا يعلم تأویله الا الله .

و نیز فرمودند :

و اما در باره تأویل و ادعاء چنانچه مرقوم لا يعلم تأویل بیان الله الا نفسه المهيمنة على الاشياء و الذين فساروا بانوار المعاني و البیان من عنده اولئك يعلمون على قدرهم و مقدارهم كذلك حکم الرحمن ولكن الناس اكثرهم لا يفقهون این قدر معلوم بوده که آنچه مقصود الهی است در السواح

ظاهراً واضحاً معلوم و واضح است و احدی به تأویل کلمات الهیه مأمور نبوده و نخواهد بود نشهد انّ المأولین فی هذا اليوم هم المتوهمون از خدا میطلبیم که به جبل تصریح تمسّک شویم و در سبیل رضایش با استقامت کبری سالتک گردیم و اما در باره ادّعا درین مقامات بیانات شتی از قلم مشیت الهیه نازل و لکن این عید یکی از بیانات رحمن را که به لسان پارسی نازل شده ذکر مینماید تا از برای احدی دیگر مجال تأویل و ادّعا نماند و بما هو التّصریح عامل شود قوله عزّاجلاله متوهمین بسیاریند و هریک بوهمی مبتلا شده اند ناس را از موهوم منع نمودیم که به سلطان مشهور تمسّک جویند بعضی به اوهمات نفسانیّه خود تمسّک جستند و تشبّث نموده اند در تیه و هم سائرند و خود را از اهل مکاشفه دانسته اند در مفاز غفلت ماشی اند و خود را از فارسیین میادین شهود شمرده اند لعمری انّهم من المتوهمین انّهم من الهائمین انّهم من الفاقلین انّهم من الصّاغریّین و آنچه را که صبیان ادراک نموده اند هنوز بآن نرسیده اند چه که هر صبیّی عالم است بر اینکه اگر هر روز ظهوری ظاهر شود اوامر الهیه و احکام ربانیّه معطل و معوّق و بی نفاذ خواهد ماند بگوای قوم اگر هوی شما را از مشرق همدی

منع نموده اقلّا از انصاف تجاوز ننمائید اگر نفسی فی الجمله
منصف باشد هرگز بکلمه که باعث تفریق ناس و احباب شود
تکلم ننماید بلکه بتمام همت و قدرت در ارتفاع اسم اعظم
سعی بلیغ و جهد منیع مبذول میدارد لَعْمَرَى هُمْ رَاقِدُونَ
لَوْ تَرَاهُمْ بِعَيْنِ اللَّهِ هُمْ مِنَ الْمُتَيْنِ .
و قوله الاعلی :

کلمه الهیه را تأویل نکنید و از ظاهر آن محجوب ننمائید
چه که احدی بر تأویل مطّلع نه الاّ الله و نفوسی که از ظاهر
کلمات غافل اند و مدّعی عرفان معانی باطنیه قسم به اسم
اعظم که آن نفوس کاذب بوده و خواهند بود طوبی از برای
نفوس که ظاهر را عامل و باطن را آمل اند .
و از حضرت عبدالهّاء خطاب به قسّیس الفرد
هیلز قوله العزیز :

و اما نصوصی که از کتب مقدّسه اخراج نموده بودید آنچه
بملم صحیح و عقل و حکمت الهیه مطابق آن نصوص بحسب
ظواهر است و اما نصوص دیگر کلّ تأویل دارد و تأویل
مطابق عقل و علم و حکمت است .

عدم اختصار بکثرت قرائت و عبادت

در کتاب اقدس است قوله جلّ و عزّ :

لا تفرّغکم کثرة القراءة و الاعمال فی اللیل و النهار کؤ یقرء
احد آیه من الآیات بالروح و الریحان خیر له من أن یتلّو
بالکمال و صحف اللہ المہیمین القیوم .

و در کتاب ایقان است قوله الاعز :

و بر عاصیان قلم عفو در کشد و به حقارت ننگرد زیرا حسن
خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر
ایمان موفق شود و خمر بقا چشد و بعلاً اعلی شتابد و بسا
مطیع مؤمن که در وقت ارتقاء روح تقلیب شود و به اسفل
درکات نیران مقرر یابد .

نصرت امر و تبلیغ و وظائف و شرائط آن مقامات تبلیغین

از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله العزیز

هو الاعظم قد آتی الوعد و ظهر الموعد و القوم فسی

اضطرابٍ مبینٍ قد ماج بحرُ الحيوانِ و هم إلى المسوتِ
يسرعون قد هاج عرفُ الرحمن و هم عنه معرضون قد اخذوا
الغدير و نبذوا السلسيلَ ما لهم كيف لا يشعرون قد
اشتغلوا بالترابِ معرضين عن الوهابِ ألا انهم لا يفقهون
لعمري الله ان عيونهم عمياء و آذانهم صماء لا يسمعون و لا
ينظرون أن يا قلبي الاعلى ان اذكركم من اقبل إلى النور
و توجه إلى وجه الله المهيمن القيوم الذي سمع النداء اذا
ارتفع في ملكوت الانشاء و سرع في ميادين الرضا إلى أن
عرف و قال لك الحمد يا اله الغيب و الشهود قل يا اهل
البهاء انتم في النوم و اخذكم سكر الهوى و منعكم عن ذكر
الله مالك الوجود قل هذا يوم القيام كيف انتم تقعدون و هذا
يوم النداء و انتم صامتون قوموا باسمي ثم انطقوا بالحكمة
و البيان لعل اهل الامكان يتوجهون إلى الرحمن الذي
ينادي في هذا المقام الممنوع قل هل سمعتم و صبرتم
اتقوا الله و لا تكونوا من الذين هم لا يعرفون قل توجهوا
لتسمعوا لحن الله في ملكوت البيان لعمري لو يسمعون
ليأخذهم جذب الشوق إلى مقام يرتصون و لا يشعرون قل
اتدعون كوب البقاء و تأخذون صديق الغناء من يد كل فاجر
مردود قل اعلمكم هذا معلم الهوى او انفسكم فاصدقوا السبي

یا قوم و لا تتبعوا کلَّ کاذبٍ محجوب قوموا بالحکمة و ذکرُوا
 العبادَ بما امرکم مالکُ البریة لعلَّ يتوجهونَ إلى اللّٰه
 العزیز الودود کذلک نطق قلمی و تکلم لسانی و بینست
 جوارحی طویل لمن تقرب و اخذ لوح اللّٰه بیدر القدره و نشر
 منه ما رقیم فی لوحی المحفوظ انک یا ایها الشارب من کأسی
 و الناطق باسمی ان اشکر ما ارسل من سماء العنایة هذا
 الکتاب المحتوم .

و قوله :

امروز روز ذکر و ثناء و روز خدمت است خود را محروم نمائید
 شمائید حروفات کلمات و کلمات کتاب و شما نهالهائس
 هستید که از دست عنایت در ارض رحمت گشته شده اید
 و از امطار کرم نمو نموده اید شما را از عاصفات شرک و
 قاصفات کفر حفظ فرموده و به ایاری شفقت تربیت نمود حال
 وقت اثمار و اوراق است و اثمار سدره انسانی اعمال طیبه
 و اخلاق مرضیه بوده و هست و این اثمار را از غافلین منع
 نمائید اگر پذیرفتند مقصود حاصل و حیات ظاهر و الا
 ذروهم فی خوضهم یلعبون یا حزب اللّٰه جهد نمائید شاید
 قلوب احزاب مختلفه عالم بآب برد باری و شفقت شما زضعینه
 و بغضاً پاک و پاکیزه شود و قابل و لایق تجلیات آفتاب

حقیقت گردد .

و قوله الحق :

لا تتعرضوا باحدٍ ولا تجادلوا بنفسي ان وجدتم من مُقبلٍ
ذِكْرِهِ بِكَلِمَةٍ اَعْظَمَ وَاِنْ وَجَدْتُمْ مِنْ مُعْرِضٍ فَانْكُرُوا عَنْهُ ثُمَّ
اقْبَلُوا اِلَى اللَّهِ رَبِّكُمْ وَانَّهُ يَكْفِيكُمْ مِنَ الْعَالَمِينَ .

و قوله جلّ و عزّ :

يَنْبَغِي لاهِلِ الْبَهَاءِ أَنْ يَنْصُرُوا الرَّبَّ بِمَعَانِيهِمْ وَيَحِظُوا
النَّاسَ بِأَعْمَالِهِمْ وَأَخْلَاقِهِمْ أَثْرًا لَأَعْمَالٍ أَنْفَعُ مِنَ الْأَقْوَالِ .

و قوله تعالى :

ای فرزند کنیز من لا زال هدایت به اقوال بوده و این زمان
به افعال گشته یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیکل
انسانی ظاهر شود چه که در اقوال کلّ شریک اند و لکن
افعال پاک و مقدس مخصوص دوستان ما است پس بجان
سعی نمائید تا با افعال از جمیع نام ممتاز شوید کذلک
نصحناکم فی لوح قدس منیر .

و در کتاب اقدس قوله الاعلی :

يَنْبَغِي الْيَوْمَ لِمَنْ شَرِبَ رَحِيقَ الْحَيَوَانِ مِنْ بَدَنِ الطَّافِ رَبِّهِ
الرَّحْمَنِ أَنْ يَكُونَ نَبَاضًا كَالشَّرْبَانِ فِي جَسَدِ الْمَكَانِ لِيَتَحَرَّكَ
بِهِ الْعَالَمُ وَ كُلُّ عَظْمٍ رَمِيمٍ .

و در لوحی دیگر است قوله جلّ بیانه و عظم
تبیانه :

بگو یا حزب الله عمر گرانمایه را در خدمت امر صرف نمائید
در هر ارضی باید اولیا مشورت نمایند از اهل آن ارض
نفسی را به جهت تبلیغ معین کنند و بواسطه نفسی که
اسمش مستور و غیر معین به مبلغ بقدر کفاف برسانند آنچه
را که رفع احتیاج شود تا به کمال اطمینان عباد را با فق
عنایت الهی دعوت نمایند و آن نفس باید به طراز حکمت
مزین باشد و بر سجدۀ مقربین و مخلصین آگاه بگو یا حزب
الله وقت را غنیمت شمیرید قدر یوم الهی را بدانید انصروا
ربکم انه ینصرکم فضلاً من عنده و هو الناصح العلیم
الحکیم .

و در لوحی است قوله الاعزّ :

بگو بشنید ندای مظلوم را و به اخلاق طیّیه و اعمال
مرضیه حق را نصرت کنید این است آن عهدی که از اول
ایام از کل اخذ شد طوبی از برای نفسی که به عهد خود
وفا نموده اوست از مقربین در کتاب مبین .

و در لوحی است قوله الاعلیّ :

قسم به اسم اعظم اگر نفوسی که خود را به این امر نسبت

میدهند بما امرهم الله عامل بودند حال جميع ارض را قطعه
از فردوس مشاهده مینمودند .

و قوله الاتم الاعظم :

ناصر امرا اعمال است و معینش اخلاق .

و در کتاب اقدس است قوله الاعلى :

يا عباد الرحمن قوموا على خدمة الامر على شأن لا تأخذكم
الاحزان من الذين كفروا به فطلع الايات . . . انصروا مالكم
البرية بالاعمال الحسنة ثم بالحكمة والبيان كذلك أمرتم
في اكثر الالواح من لدى الرحمن انه كان على ما اقول
عليها . . . قوموا على خدمة الامر في كل الاحوال انفسه
يوئدكم بسلطان كان على العالمين محيطاً . . . يا اهل
الارض اذا غربت شمس جمالى و سترت سماء هيكلى لا
تضطربوا قوموا على نصر قرامى و ارتفاع كلمتى بين العالمين
انا معكم فى كل الاحوال و ننصركم بالحق انا كنا قادرين . . .
و نراكم من افق الابهى و ننصر من قام على نصره امسى
سحنود من الملاء الاعلى و قبيل من الملائكة المقربين . . .
لتماشروا مع الاديان و تبلغوا امر ربكم الرحمن هذا لا كليل
الاعمال لو انتم من العارفين .

و در لوح خطاب به سلمان است قوله الامنع :

أَنْ يَا أَحِبَّاءَ اللَّهِ لَا تَسْتَقَرُّوا عَلَى فِرَاشِ الرَّاحَةِ وَإِذَا عَرَفْتُمْ
بَارِئَكُمْ وَسَمِعْتُمْ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ قَوْمُوا عَلَى النَّصْرِ ثُمَّ انْطَقُوا
وَلَا تَصْمَتُوا أَقْلًا مِنْ آيٍ وَإِنَّ جَزَاءَ اللَّهِ لَكُمْ مِنْ كُنُوزِ مَا كَانَ
وَمَا يَكُونُ لَكُمْ مِنَ الْمَارْفِقِينَ .

وَقَوْلُهُ الْأَعْلَى :

أَعْلَمَ بِعِلْمِ الْيَقِينِ بَأَنَّ اللَّهَ أَمَرَ الْكَلَّ بِتَبْلِيغِ أَمْرِهِ وَمَا
تَرْتَفِعُ بِهِ كَلِمَتُهُ الْمَطَاعَةِ بَيْنَ الْبَرِّ بِعَدِّ أَرْبَعِينَ حَكْمًا مُحْكَمًا
كَهَذَا مِنْ سَمَاءٍ أَرَادَهُ مَالِكٌ قَدْ نَازَلَ كُلَّ بِهِ اطَاعَتِ مَكْلَفَانِدِ
أَكْرَبَهُ أَوْ أَمَرَ السُّبْحِ فَائِزٌ شَوْنِدِ وَبِمَا يَنْبَغِي عَمَلٌ نَمُودِ نَسْدِ
عِنْدَ اللَّهِ مَقْبُولٌ وَالْأَمْرُ يُرْجَعُ إِلَى الْأَمْرِ وَالْفَاعِلِ فَمَنْ
خَسِرَانِ مَبِينٌ . . . قُلْ إِنَّا أَمَرْنَا الْكَلَّ بِالتَّبْلِيغِ وَانْزِلْنَا
فِي شَرَائِطِ الصَّلَاتِينَ مَا يُنْصَفُ بِهَا كُلُّ بَصِيرٍ عَلَى فَضْلِ
هَذَا الظَّهْرِ وَعِزَّةٍ وَعِطَاءَةٍ وَمَوَاهِبَةٍ وَالطَّافَةِ يَنْبَغِي لِكُلِّ
نَفْسٍ إِرَادَةً أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْإِفْقِ الْأَعْلَى أَنْ يَطْهَرَ ظَاهِرَهُ
وَبَاطِنَهُ عَنْ كُلِّ مَا نَهَى فِي كِتَابِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَفِي
أَوَّلِ الْقَدَمِ يَتَمَسَّكَ وَيَعْمَلُ بِمَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْفَرْقَانِ
بِقَوْلِهِ قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ وَيَرَى مَا
سَوَى اللَّهِ كَقَبْضَةٍ مِنَ التُّرَابِ كَذَلِكَ أَشْرَقَ نُورُ الْأَمْرِ فِي
الْمَاءِ مِنَ الْإِفْقِ سَمَاءٍ أَرَادَهُ اللَّهُ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ

و فی قدم آخر یتوجّه بکّله الی الوجه و بلسان السّرّوالحقیقه
مقبلاً الی البیت الاعظم یقوم و یقول ترکّت ملّة قوم لا یؤمنون
باللّه و هم بالآخره هم کافرون اذا فازت نفس بالمقامین
والامرین انها کانت مرقومه من اهل البها و من القسم
الاعلی فی الصّحیفه الحمراء طوبی از برای نفسی که امام
کعبه الهی قیام نمود و عمل نمود به آنچه از امر حقیقی
و مشرق وحی الهی درین حین نازل شد یا عندلیس سب
علیک بهائی نیز شرایط سلّخین بمثابه افتاب از آفاق
سموات الواح الهی ساطع و لائح و مشرق عجب است الی
حین طلعت نشده اند حکم تبلیغ از سماء امر مخصوص کلّ
نازل یعنی کلّ به آن مأمورند و همچنین شرائطی که ذکر
شده از حق بطلب کل را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار است
بعضی از سائلین که در محالس وارد میشوند مقصودشان
اطّلاع بر احکام الهی است و برخی محض استهزاء و القاء
شبهه در قلوب بعضی انّ ربّک معهم یسمع و یری و هو
السّميع البصیر و در مقامی این کلمات عالیات نازل ینبغی
لمن اراد انّ یتلّغ امر مولا ه انّ ینزّه رأسه باکلیل الانقطاع
و هیکنه بطراز التقوی و فی مقام آخر ینبغی لکلّ ملّیح انّ
یدع ما عنده و ما عند القوم ناظرأ الی ما عند اللّه المهیمن

القیوم .

و نیز ط جناب ذبیح علیه بها*الله ك :

باسم مظلوم مسجون

ای ذبیح از برای تبلیغ خلق شدی قعود و صمت جائز نه
 الیوم بر امثال آن جناب لازم که بدیار قریب و بعید خالصاً
 لوجه مختار توجه نمایند و عظام رمیمه را به نفحات ذکر مطلع
 نور احدیه به حیوة باقیه کشانند احبای الهی بمثابه نسیم
 صبحگاهی باید بر کل دیار مرور کنند تا جمیع بقاع ارض
 به فیض اعظم فائز شود کن عرقانا بضاً فی جسد العالم
 وریحاً سائراً علی الامم و از برای مبلغین امر رب العالمین
 شرایطی از قلم اعلی در لوح مبین نازل انشاء الله باید
 ناظرأ الیه به بعضی جهات توجه نمائید که شاید مخمورین
 از نار ذکریّه برافروزند و منجمدین از ما* بیان جاری شوند
 اَنْ اَلْقِ عَلَى الْقُبُورِ مَا نَزَلَ مِنْ سَمَاءٍ هَذَا الظُّهُورُ لِيَقُومَنَّ
 عَلَى خِدْمَةِ مَوْلَانِکَ وَ یَطِیْرَنَّ فِیْ هَذَا الْهَوَاءِ الَّذِیْ جَعَلَهُ اللهُ
 مَقْدَساً عَنْ ذِکْرِ الْعَالَمِیْنَ . ای ذبیح کمر خدمت محکم کن
 و به تبلیغ امر الله قیام نما از پریشانی امور ظاهره محسزون
 باش یصلح الله ما یشاء* بسلطانہ انه لهو العتدر القدیر .
 و در لوح خطاب به عبد انوهاب است قوله الاحلی :

امروز باید اولیا* به خدمت امر مشغول باشند و باید کُلّ به آن متمسک باشند از حق میطلبیم شمارا تأیید فرماید و مدد نماید هر آنچه سزاوار یوم اوست .

و قوله الاحلی :

هر نفسی الیوم مأمور است که به حکمت و بیان اهل امکان را به حق دعوت نماید و به استقامت کبری بر امر مالک اسعاه قیام کند قیامی که او را قصود اخذ نکند و نفاق مشرکین او را مضطرب ننماید قسم به آفتاب افق امر هر نفسی که الیوم بذکر و ثنای حق ما بین خلق ناطق شد او از قائمین مذکور است و لودر فراش مستریح باشد .

و قوله الاعزّ :

امروز علم نصر الهی ندا* مینماید و همچنین رایت عزّ صدائی و لکن حنود تحت این رایت حکمت و بیان بسوده و سردار آن تقوی الله .

و قوله الاسمی :

طوبی از برای نفسی که نفسی را به شریعه باقیه کشاند و به حیات ابدیه دلالت نماید هذا من اعظم الاعمال عند ربك العزيز المتعال .

و قوله الارفع :

از حق بخواهید دوستان را موفق فرماید بر تبلیغ و فراهم نمودن اسباب آن در یکی از الواح این کلمه علیا از قلم اعلی نازل که اگر نفسی قادر بر تبلیغ نباشد وکیل معین نماید جمیع همت را در تبلیغ امر الهی مصروف دارید هر نفسی که خود لایق این مقام اعلی است به آن قیام نماید و
 اَلَا لَهْ اَنْ يَأْخُذَ وَكِيلًا لِنَفْسِهِ فَيُظْهِرَ هَذَا الْاَمْرَ الَّذِي
 بِهِتَزَعُ كُلُّ بَنِيَانٍ مَرْصُوصٍ وَاَنْدَكَّتِ الْجِبَالُ وَاَنْصَعَقَتِ
 النَّفُوسُ .

و قوله الاكرم :

ای جواد سلطان ایجاد میفرماید که سیف لسان را از قوه غلاف بیان بقوه رحمن بر آر و به قسمی تبلیغ این امر کن که جمیع آفرینش را مجال اغراض نماید چه که این احباب را در حین روح القدس تأیید میفرماید .

و قوله الاتم :

در تبلیغ به کلماتی تکلم نمائید که حرارت محبت الهی ازو ظاهر باشد اگر سامع مشتعل شد و به ریح استقامت فائز گشت به تدریج ادراک مینماید آنچه ازو مستور است قلم اعلی بعبارات مختلفه ذکر حکمت و مراتب آنرا نمود و مینماید تا کل ازو قسمت برند و نصیب بردارند .

و قوله الاعزّ الاعظم :

جهت کن که شاید نفسی را به شریعه رحمن وارد نمائی این
از افضل اعمال عند غنی متعال مذکور و بشأنی بر امر الهی
مستقیم باش که هیچ امری تو را از خدمتی که به آن مأموری منع
نماید اگر چه من علی الارض به معارضه و مجادله برخیزند
مثل ارباب باشد در امر فالح الاصبح چنانچه مشاهده می نمائی
که ارباب نظر به مأموریت خود در خراب و معمره مرور می نماید
نه از معمره سرور و نه از خراب محزون و نظر به مأموریت
خود داشته و دارد احبّاء حق هم باید ناظر به اصل امر
باشند و به تبلیغ آن مشغول شوند لله بگویند و بشنوند
هر نفسی اقبال نمود آن حسنة با و راجع هر نفسی اعراض
نمود جزای آن به او و اصل .

و قوله الاتمّ الاهمّ :

نفوسی که الیوم من عند الله مأمور به تبلیغ اند و تخصیص
دارد شده اند به عنایات مخصوصه او کلّ باید نسبت به
ایشان خاضع باشند چه که آن خضوع لله واقع میشود چون
بامر حق است به حق راجع است و لکن آن نفوسی که
تخصیص دارد شده اند باید کمال اتحاد مابینشان مبرهن
و ظاهر باشد دیگر در رائج عرفان و مراتب آن نفوس عند الله

مشهود بوده و خواهد بود .

و قوله الافخم :

انشاء الله با کمال خلق تبلیغ فرمائید نزاع و جسدال و محاربه و منازعه و فساد جمیعاً در این ظهور اعظم نهی شد و هذا من فضله علی الامم .

و قوله الاعظم :

اگر ارض مستعده یافت شد باید به کمال روح و ریحان بذر حکمت رحمن را در او ودیعه گذاشت والاّ الله غنی عن العالمین هذا یوم فیہ اشرقّت الارض بنور ربّها و فیہ جاء ربّنا و الملك صفّا صفّا باید انسان بما ینبئ له در ایام الهی عامل شود لعمرا لله قد خلقه الله لعمار العالمین از برای آبادی نه از برای خرابی . . . در زمان رسول الله . . . حکم جهاد نازل و در این ظهور اکبر اعظم آن حکم مرتفع .

و قوله الاجل :

براستی میگویم اگر نفسی فی الحقیقه لوجه الله بر تبلیغ امر قیام نماید البته در جمیع اشیا بیانش نافذ و ذکرش متصرف و ندایش محیط الله هو المقتدر المهیمن المزیز الوهاب .

و قوله الاهم :

أَنْ يَا ذَبِيحٍ فَارْفَعْ رَأْسَكَ عَنِ النَّوْمِ ثُمَّ افْتَحِ اللِّسَانَ بِالتَّهْيَانِ
بِاسْمِ الْمُعْتَدِرِ الْمَنَانِ وَلَا تَخَفْ مِنْ أَحَدٍ وَإِنَّ رَبَّكَ
يَحْرُسُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَمَظَاهِرِهِ وَيَحْفَظُكَ بِسُلْطَانِهِ الْعَزِيزِ
الْمَشْهُودِ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَدْخُلَ فِي هَذَا الْمَقَامِ الَّذِي قَامَتْ
عَلَيْهِ فَنَائِهِ حَقَائِقُ الْعَالَمِينَ وَالْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا فِي
حَوْلِ الْعَرْشِ إِنْ يَطُوفُونَ يَنْبَغِي لَكَ بِأَنْ تَنْقَطِعَ عَنْ كُلِّ مَسْنِ
فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَنْ كُلِّ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَتَجْعَلَ
صَاحِبَكَ حَبِيبًا وَمَقْصِدَكَ عِرْفَانِي وَحَصْنَكَ التَّوَكُّلَ عَلَى رَبِّكَ
الْعَلَّامِ فِي هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي كُلُّكُمْ أَعْرَضُوا عَنْ جَمَالِهِ وَاتَّخَذُوا
لَا نَفْسِهِمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَكَذَلِكَ كَانُوا إِنْ يَعْمَلُونَ وَإِذَا
اتَّصَفَتْ بِمَا أَمْرُنَا بِهِ لِيَفْتَحَ اللَّهُ عَيْنَ فُؤَادِكَ وَتَشْهَدَ مَا لَا
شَهِدَ الْعِبَادُ وَتَعْرِفَ مَا لَا عَرَفَهُ أَحَدٌ .

وَقَوْلُهُ عَزَّ بَيَانُهُ :

قَدْ كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ نَفْسِي تَبْلِيغَ أَمْرِهِ وَالَّذِي أَرَادَ مَا أُمِرَ بِهِ

قَوْلُهُ تَعَالَى فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي
الْأَرْضِ كُلِّهِمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تَكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ .
رَوَى عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الصَّالِحِينَ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ لَسُو
أَكْرَهْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنَ النَّاسِ عَلَى الْإِسْلَامِ
لَكُنَّا عَدَدُنَا وَتَوُثُّنَا عَلَى عَدَدُنَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا كُنْتُ لَأَلْقَى

ينبغي له ان يتّصف بالصفات الحسنه أولاً و يبلغ نفسه ثم
 يبلغ الناس لتجذب به قلوب المقبلين و من دون ذلك
 لا يؤثر ذكره في افئدة العباد كذلك يعلمكم الله انه لهو
 الضفور الرحيم . . . قد قدر التبليغ بالبيان اياكم ان
 تجادلوا مع احدهم والذي اراد التبليغ خالصاً لوجه ربه
 يؤيده روح القدس و يلهمه ما يستتير به صدر العالم وكيف
 صدور العريدين يا اهل البهاء سخرُوا مدائن القلوب
 بسيوف الحكمة و البيان ^{ان}الذين يحاربون بهواء انفسهم
 اولئك في حجاب مهين قل سيف الحكمة احرق من الصيـف
 واحد من سيف الحديد لو انتم من العارفين .
 و قوله الافصح الابلغ :

قل ان نصرى تبليغ امرى هذا ما ملئت به الالواح هذا

الله ببدعة لم يحدث التي فيها شيئاً و ما انا من المتكلمين
 فانزل الله بهم يا محمد ولو شاء ربك لآمن من فسى الارض
 كلها جميعاً على سبيل الاجاء والاضطرار في الدنيا كما
 يؤمنون عند الممائية وروية النار في الآخرة ولو فعلت
 ذلك بهم لم يستحقوا منى ثواباً و لا مدحاً لكن اريد ان يؤمنوا
 مختارين غير مضطرين ليستمعوا منى الزلفى و الكرامة و
 دوام الخلد في الجنة . (مجمع البحرين)

حکم اللّٰه من قبل و من بعد قل ان اعرفوا یا اولی الابصار
انّ الذّین خرجوا عن الحکمة اولئک ما عرفوا نصر اللّٰه الذّی
نزل فی کتاب . . . وهی العباد بما وصیناک لیمننوا
انفسهم عما نهوا عنه فی امّ البیان انّ الذّین یرتکبون ما
تحدث به الفتنة بین الامة بعدوا عن نصر اللّٰه و امره الا انهم
من المفسدین . . . قل خافوا اللّٰه و لا ترتکبوا ما یجزع
به احبائک فی الملک کذلک یا مرمک هذا القلم الذّی منه تحرک
القلم الاعلی فی مضمار الحکمة و العرفان . . . بعضی از ناس
معنی نصر را ادراک نمودند اند چه که مشاهده میشود
هنوز صلاح و فساد نزد بعضی مجهول است یعنی تمیز
ندادند در اکثر الواح از فساد و نزاع و جدال و اموراتی
که سبب احداث فتنه و ضوضاء برپیه بود تصریحاً منع
شده اند . . . باری جمیع من فی البلدان را از امور ذمیمه
و فساد و نزاع و شوق و ناتی که سبب احداث فتنه میشود منع
فرمائید آنچه الیوم مطلوب است تبلیغ امر بوده . . . پس
آیه در لوح نبیل اهل قائن نازل اگر کسی به حلاوت ایمن
آیه فائز شود معنی نصر را ادراک نماید قل انّ البیان جوهر
یطلب النفوذ و الاعتدال اما النفوذ هو معلق باللطافه
و اللطافه منوط بالقلوب الفارغة الصافیة و اما الاعتدال

امتزاجه بالحكمة التي نزلناها في الزبر والالواح . . . واین است مقام نصرت کلیّه و غلبه الهیّه هر نفسی بآن فائز شد او قادر بر تبلیغ امر الله و غالب برافنده و عقول عباد خواهد بود . . . و این از فضل اوست مخصوص احبای او تا کلّ به مقامی که میفرماید من احيى نفساً فقد احيى الناس جمعاً فائز شوند و غلبه ظاهره تحت این مقام بود و خواهد بود و از برای آن وقتی است معین در کتاب الهی انه يعلم و يظهر بسلطانہ انه لهو الخنق القادر المقتدر العليم الحكيم و باید سعوس مقدّسه تفکر و تدبّر نمایند در کیفیت تبلیغ و از کتب بدیعّه الهیّه در هر مقامی آیاتی و کلماتی حفظ نمایند به آیات الهی ناطق شوند که اوست اکسیر اعظم و طلسم اکبر افخم انسانی که سامع را مجال توقّف نماند .

و قوله الاعلى :

یا اسمی بیان نفوذ میطلبد چه اگر نافذ نباشد مؤثّر نخواهد بود و نفوذ آن معلّق بانفاس طیّبه و قلوب صافیه بوده و همچنین اعتدال میطلبد چه اگر اعتدال نباشد سامع متحمّل نخواهد شد و در اول بر اعتراض قیام نماید و اعتدال امتزاج بیان است به حکمت هائی که در زیر و

الواح نازل شده و چون جوهر دارای این دو رأی شد
او است جوهر فاعل که علت و سبب کلیّه است از برای
تقلیب وجود و این است مقام نصرت کلیّه و غلبه الهیه هر
نفسی به آن فائز شد او قادر بر تبلیغ امر الله و غالب بر
افتده و عقول عباد خواهد بود .

و قوله عظمت کلماته :

نصرت حق و تبلیغ امرش به حکمت و بیان بوده و خواهد
بود و بیان هم باید به اندازه هر نفسی ظاهر شود بگو
ای دوستان از قیل از قلم اعلی جاری و نازل که حبه های
حکمت و عرفان الهی را در ارض طیّبه جدیده مبدول دارید
شما اطباء معنوی هستید و حکمای حقیقی، ناس بس—
مرضهای جهل و نادانی مبتلا هستند باید مرض هر یک
معلوم شود و بعد به دریا ق اسم اعظم علی قدره و مقداره
معالجه گردد مثلاً اگر یکی از اهل فرقان که به مرض اوهام
مبتلا یند و منتهی سیر و عرفانشان محصور است بنقابست
و ولایت در اوّل توجه ذکر الوهیت شود البتّه هلاک گردد ...
لذا باید در اوّل امر بقدر وسعت صدر او با او تکلم نمود
تا از مقام طفولیت برتبه بلوغ فائز شود .

و قوله الاکرم :

بنام دوست یکتا

امروز تبلیغ امر الهی از اعظم اعمال بوده و هست و لکن به
 حکمتی که حکم آن از قلم اعلی جاری حق جلّ جلاله از برای
 اصلاح عالم آمد تا جمیع من علی الارض بمثابه یک نفس
 مشاهده شوند جمیع را تکلم بیک لسان امر فرمود و همچنین
 بنوشتن یک خط تا جمیع ارض وطن گل محسوب شود و قتی
 باین کلمه علیا ما نطق نمودیم تا انوار آفتاب عدل جمیع
 احزاب مختلفه را منور فرماید و به مقام اتحاد کشاند لیکن
 الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم اگر نفسی
 صغیر این طیر معانی را که درین هواء یا فضاء نورانی
 طیران نماید اصفاء کند بطراز فراغت کبری مزین شود این
 است معنی حریت حقیقی و لکن الناس اکثرهم لا یשמعون
 و از برای تبلیغ هم شرایطی در کتاب الهی نازل اهل
 ارض بمثابه طفل مشاهده میشوند باید به بیانات خفیه
 لطیفه که بمثابه لبّین است در اول تکلم شود تا بایادی تربیت
 بحد بلوغ که مقام عرفان الله است فائز شوند از قبل فرمودیم
 یک کلمه بمثابه شیر است و آخری مانند شمشیر طوبی از برای
 حکیمی که به حکمت عمده نماید و کلمه الله را در ارض طیبه
 مبارکه ودیعه گذارد .

و قوله جلّت آیاته :

منادی احدیّه از شطر الوهیّۃ ندا میفرماید ای احبّاء ذیل
مقدّس را بطین دنیا میالائید و بما اراد النفس و الهوی
تکلم نکنید قسم بآفتاب افق امر که از سما سجن بکمال انوار
و ضیا مشهور است مقبلین قبله وجود الیوم باید از غیب
و شهود مقدّس و منزّه باشند اگر به تبلیغ مشغول شوند
باید بتوجّه خالص و کمال انقطاع و استغناء و علوّ همّت و
تقدیس فطرت توجّه به اشیاء بنفحات مختار نمایند ینبغی
لهؤلاء أن یكون زادهم التّوکل علی الله و لباسهم حسب
ربهم الحلیّ الایهی تا کلمات آن نفوس موثر شود .

و قوله تعالت کلماته :

إِنْ اردتَ ذکرَ ربِّکَ أَنْ اذْکُرْهُ بِالْحِکْمَةِ لِئَلَّا تُلْتَهَبَ نَارُ الْبِفْضَاءِ
فی صدرِ الْمُفْتَنِّینَ بِالْحِکْمَةِ اظْهَرْنَا الْأَمْرَ وَبِهَا أَمْرُنَا فَمَنْ
کُلُّ الْأَلْوَا حِ تَصَّاکَ بِهَا مِنْ لَدُنْ عَزِیزٍ عَلِیمٍ .

و قوله جلّت حکمته :

اگر نزد شما کلمه و یا جوهری است که دون شما از آن محروم
بلسان محبت و شفقت القاء نمائید و بنمائید اگر قبول شد
و اثر نمود مقصود حاصل و الاّ او را به او واگذارید و درباره
او دعا نمائید نه جفا .

و قوله عظم برهانه :

بعضی از دوستان الهی حکمت را ملاحظه ننموده اند و از مقامش غافل شدند و سبب گشتند در بعضی از بسط و ضوضاء مرتفع شد بشنویید ندای مظلوم را و به آنچه در الواح نازل شده عامل شوید تا سمع نیابید لب نگشایید و تاراض طیبه مبارکه مشاهده نکنید بذر حکمت را و دیعه مگذارید لقاء کلمه الهیه وقتی است که سمع و بصر مستعد باشند و همچنین بعضی در بعضی از احیان تکلم نمودند بآنچه که ضررش به اصل سدره راجع است قل یا قوم خافوا ولا تكونوا من الظالمین اتقوا الله ولا تكونوا من الجاهلین ارض جرز لایق انبات و سمع شرك لایق اصفاء کلمه توحید نه .

و قوله عز بیانه :

اگر انسان بتمامه ظاهر نماید آنچه را که مستور است ضوضاء بلند شود چه که مخالف است در صورت با آنچه در دست اهل صورت است و اگر هم تمام ستر نماید احدی برستگاری ابدی فائز نگردد مشی خود جمال قدم در عراق و سائسر بلدان دستور العمل کافی است از برای کل اکثری از علماء در عراق لیالی و ایام تلقاء وجه مقصود عالیهان بعضی سائل و برخی طالب و بعضی مفتش و جمعی محقق میفرمودند

اگر بپذیر این مشی نعیم فصل اکبر ظاهر درین صورت
کسی تقرّب نجوید تا اصفای کلمه الله نماید .

و قوله الامجد :

باید هر نفسی به کمال حکمت و استقامت به تبلیغ امر
مشغول شود اگر ارض طیبّه مشاهده نمود القاء کلمه
الهی نماید و الا الصمت اولی .

و قوله الاكمل :

باید کل به کمال حکمت و استقامت و شفقت با ناس معاشرت
نمایند اگر آذان واعیه یافتند القای کلمه لازم و الا الصبر
اولی در ظاهر به کمال سکون و وقار و در سرّ به نشر آثار
مشغول باشند و آیات الهی را حفظ نمایند که مبارک دست
خائنین افتد و یا غیر ظاهری به آن مسّ نماید .

و قوله الاجود الاحمد :

حکمت بسیار محبوب بوده و هست ولیکن نه بشأنی که
سراج قلب را خاموش و مخمود نماید در هر حال بایسد
نفوس مطمئنّه مقدّسه به نفحات ایّام الهی نفوس غافلّه
مردوده را حیات جدید بخشند در هر حال به حکمت
متمسک باشید و سرّاً در تبلیغ امر الهی مشغول که شایسد
ناس محروم نمانند .

و در لوحی است قوله الاحکم :

وَإِنْ سَأَلَكَ أَحَدٌ مِنَ النَّصَارَةِ عَنِ الْحَبِيبِ قُلْ لَيْسَ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ فِيهَا مَضَى دَعَا مَا قَبْلَكَ ثُمَّ اسْتَمَعَ نَدَاءَ رَبِّكَ . . . مقصود از ذکر نصاری آنکه علمای آن ملت از شریعت محمدیّه روح ما سواء فداه بسیار بمیدند و بعقول ناقصه کتب ردیّسه در ابطال حق نوشته اند لذا قلوب و آذان آن، حزب ملوّ شده از اندکار نالایقه مردود و هالیوم مصلحت آن است که اگر نفس از آن حزب از آن حضرت سوال نماید باید در جواب متعّرض بنعم و لا نشد اقرب به تقوی آنکه در جواب گفته شود الیوم وقت این بیاناته قد ظهر امر لو تطلع به کتّیر من شوقك الى السماء باید در این امر بدیع تفحّص و تجسّس نمود و بعد از اقبال به شطر قدس مذهب و موقن بفرقان خواهد شد چنانچه بعضی در این اطراف بعد از ایقان تصدیق فرقان نموده اند کذلک یعلمک ربّک و ما ینبئک مثل خبیر .

و در اثری از خادم است قوله :

کلّ را به تبلیغ امر امر فرموده اند لکن این امر خطیر را معلق به حکمت نموده اند که عباد خوضاء عباد مرتفع شود و سبب تزلزل مستضعفین از عباد گردد حال اگر ما بین نام به

کلماتی که اصفای آن در اول امر سبب وضو^۱ شود نطق نماید این نزد حق مقبول نبوده و نیست سبقت^۲ رحمته العباد و فضل^۳ العالمین باید غیر بالغ را به حکمت و بیان و ما یقدر علی حمله تربیت نمود تا به مقام بلوغ برسد قبل از شهادت جناب بدیع علیه بها^۴ الله جمعی را امر فرمودند که من غیر ستر و حجاب ما بین نامی تکلم نمایند چنانچه بعضی از نفوس منار کلمه امریه^۵ الهیه چنان مشتعل شدند که به کمال قدرت و قوت و استقامت بذکر حق ناطق گشتند تا آنکه شربت شهادت را نوشیدند علیهم بها^۶ الله و بها^۷ من فسی السموات و الارضین و بعضی را جلالت کلمه بتقسیم اخذ نمود که بدست خود جان خود را فدا نمودند ولیکن بعد از شهادت جناب بدیع علیه بها^۸ الله از سما^۹ مشیت الهی حکم حکمت نازل حال کل بآن مأمورند نسأل الله ان یوفق الاحباب علی ما یحب و یرضی .

و از حضرت عبدالبها^{۱۰} در خطاب به عموم بهائیان

است قوله العزیز :

جمال مبارك به نص صریح در کتاب وعده فرمودند و نراکم من افق الابهی و ننصر من قام علی نصره امری بجنود من الملائه الاعلی و قبیل من الملائکه المقربین نوید نمودند

الحمد لله این نصرت و تأیید مشهوراً دیدید و در قطب
عالم مانند آفتاب بدرخشید پس ای یاران الهی جهادی
بلیغ نمائید و سعی شدید کنید تا موفق به عبودیت جمال
قدیم و نور مبین گردید و سبب انتشار انوار شمس حقیقت
شوید جسم قدیم قدیم امکان را روحی جدید بدید و
مزرعه آفاق را تخم پاکی بپاشانید و به نصرت امر قیام نمائید
و لسان به تبلیغ بگشائید انجمن عالم را شمع هدی گردید
و افق امکان را نجوم نورا شوید حقائق وجود را ظهور
رحمانی شوید و گلبانگ حقائق و معانی زنید انفاس حیات
را صرف امری عظیم کنید و مدت زندگانی را حصر در خدمت
نور مبین نمائید تا عاقبت گنج روان ملکوتی بدست آرید و
از زیان و خسران برهید .

و خطاب به میرزا حاجی آقا طهیب قوله اللطیف:

هو الا بهیسی

ای طهیب ادیب اریب روات جدیث روایت کنند که نبیر
حجازی و آفتاب یثربی جمال محمد روح المقرین له الفداء
فرمودند العلم طمان علم الابدان و علم الادیان درایسن
حدیث صحیح تعریف و توصیف طبّ صریح است چه که
مقدم بر علم ادیان است و ستایشی اعظم ازین نخواهد بود

محققین در فحوای این حدیث حیران و سرگردان شدند که با وجود آنکه طب سقراط و بقراط و حکمت جالینوس و هراکلیوس جسمانی و شرایع الهی و ادیان آسمانی طب روحانی است و حکمت رحمانی چگونه این جسمانی بسر روحانی تقدّم یافته و صحت و سلامت اجسام بر ارواح مقدّم شمرده شده است کُلّ را حیرت دست دارد بعد از بحث دقیق چنین تحقیق نمودند که عبادت و فرایض عبودیت حصول منوط به صحت و عافیت ابدان است اگر جسم نحیل و بدن علیل و اعضاء سست و پرفتور و مزاج مختل و پر قصور باشد توانائی عبادت نماند و فرائض عبودیت بجای نیامد بلکه مدارك مختل شود و شاعر معطل گردد و حصول صحت و عافیت روحانی و ظهور سلامت و راحت وجدانی منوط و مشروط به اعتدال مزاج عنصری است یعنی موقوف علم آن است لهذا در حدیث مقدّم بیان شده است این معنی هر چند مغنی است و فی الحقیقه توجیه لطیف است لکن معنی دیگر که الطف ازین است نیز بنظر میآید و آن ایمن است که این مطلب یعنی هدایت الهی در جمیع کتب و صحف آسمانی و نزد جمیع حقائق پرستان و دانایان و مطلقین بر اسرار نامتناهی ربّانی اهمّ امور و اعظم مطلوب بودنش

ثابت و مسلّم است و نفوسی که بر هدایت ناس قیام نمایند
از افق کائنات چون نجم ساطع ظاهر و لامع گردند چه که
مظهر حکمت الهیه و مطالع حیات باقیه هستند و چسبون در
میان طبّ جسمانی و حکمت روحانی تطبیق تامّ حاصل و —
مشابهة حقیقه طابق النعل بالنعل موجود و مشهود به
قسمی که نکات جزئیّه در بین علمین نیز مطابق و موافق
یکدیگرند و ایداً در تشخیص امراض و تعدیل مزاج و ترتیب
علاج و مدارای با مریض و علیک و مهربانی با سقیم و طریح
تفاوت و اختلاف نه لهذا طبیب روحانی که باید بسسر
هدایت نفوس سقیمه با مراعیه باطنی قیام نماید در جمیع
معالجات سر رشته از طبّ جسمانی گیرد و بر آن ترتیب
حرکت نماید مثلاً اول تشخیص مرض هر نفس را بدهد و مزاج
و استعداد و قابلیت او را کشف کند و بر آن اساس ترتیب
علاج نماید و منتبهای مدارا و مهربانی را با او ملحوظ دارد
فی الحقیقه خیر خواه و غمخوار علیک و مریض باشد نه آنکه
چون مرض او را شدید بیند دارد و تبمید کند و بفلفله
معامله نماید بلکه بقدر امکان در صحت او بکوشد و چسبون
عاجز گردد و تمرّد از معالجه مشاهده کند ترک او کند چون
درین نعر اعانم مدار رفتار و گفتار و کردار احیای الهی

براین منوال است و طبّ باطن را بطبّ ظاهر تطبیق و قیاس لازم لهذا در حدیث طبّ ابدان مقدّم شمرده شده است چه که میزان عمل و قیاس است و قیاس لابدّ مقدّم است پس ای پزشک دانا اگر حذاقت کامله خواهی و حکمت جامعه جوئی جمع بین طبّین نما و باین جناحین پرواز کن یعنی طبیب اجسام باش و پزشک دلهای و معالجات آنها جسم علیل عالم را دوائی نافع باش و مزاج ضعیف آدم را داروی نافع سمّ جهل و غفلت را دریاق اعظم شوو زهر احتجاب و سوء اخلاق را پاد زهر مکرّم گرد تا از افق طبّ الهی چون آفتاب بدرخشی و از مشرق حکمت ربّانی چون تابان طالع شوی و حیات روخانی و زندگانی جاودانی مهذول داری و البهاء علیک و علی الذین عالجوا القلوب بنفحات الله .

و در خطابی از آن حضرت است قوله العزیز :
 آرزوی قوّه تبلیغ مینمائی این آرزو نهایت آمال مخلصین است البته انسان کامل تمنای اعظم امور در عالم وجود مینماید و امروز کو کب روز افروز تبلیغ امر الله است هر نفسی مؤید آن مقرب درگاه کبریا لهذا نظر به استعداد و قابلیت خود منما بلکه در وقت تبلیغ توجّه بطلکوت ابهی نمائ و

تأییدات الهی طلب و به کمال اطمینان و قوت زبان بگشا
و آنچه بر قلب القا میشود بگوا از اعتراض و معانده اهل
عناد ملول مشو فتور میاور هرچه آنان بیشتر اعتراض نمایند
تو محکتر جواب بده .

و قوله العزيز :

تا نفوسی در هر دیار قیام بر تبلیغ امر پروردگار ننمایند
دلبر موهبت جلوه ننماید انوار احدیت نتابد و صبح همدی
اشراق نکند و جهان جهان دیگر نشود ایام بکمالست
بگذرد و اوقات بی ثمرماند و عاقبت زیان و خسران رخ —
بنماید حسرت احاطه کند و آرزوی جان مبدل زیان و خسراً
گردد تا وقت است باید کوشید و جوشید و خروشید تا
صبح امید بتابد و نور توحید بدرخشد آفاق منور گردد
این است موهبت عظمی این است هدایت کبری این است
فضل بی منتهی .

و در خطاب به میرزا حسن ادیب طالقانی بعد از

وقوع شهادت بهائیان یزد قوله الجلیل :

هو الله

ای ایادی امرالله مکتوب اخیر واصل و مضامین معلوم و
واضح شد فی الحقیقه آن صفحات نهایت استعداد را

دارد ولی نفوسی لازم که مانند شمع در آن مشکات برافروزند و روح حیات بر ارواح بد مند و نفوس را دالت براه همدی نمایند تا سنوحات رحمانیه از حقایق انسانیّه ظاهر و باهر گردد تا نفسی بکمال وجد و طرب و وله و بشارت نیاید در قلوب نفوذ نکند و تربیت نتواند البته مثل آنجناب در آن صفحات سبب نتایج طیبه خواهد گشت و مورث طراوت و لطافت قلوب خواهد شد اگر چنین مصلحت میدانید در آن صفحات اقامت فرمائید و عند سنوح الفرصة باطراف نیز سیر و حرکت نمائید البته مناسب همین قسم است .

و در خطابی به میرزا علی محمد ابن اصدق است

قوله العزيز :

در خصوص محافل تبلیغ بسیار سعی نمائید که تشکیل شود بر هر فرد به حکمت تبلیغ واجب است و وقت از دست میرود . و نیز در خطابی به آقا میرزا جلال و آقا میرزا علی در طرق است قوله العزيز :

ای دو بنده آستان مبارك من در مسجد اقصی و شما در آن عدوه قصوی با وجود این نهایت تعلق بر پا ارتباط قلب و روح مهیا گویا در يك محفلیم و در يك منزل همدیسم و موآنس همرازیم و مجالس ملائظه نمائید که روابط ملکوت

ایهی چه ارتباط بخشیده و چه وحدتی تأسیس نموده و چه تعلقی در جمیع شوئون بخشیده که این مسجون مفتون روی یاران است و مجنون موی دوستان و الهته این محبت روحانی عنقریب جهان را نورانی نماید و گروه شیطان را رحمانی فرماید ای یاران الهی با اهل جهان خواه دوستان خواه دشمنان مهربان باشید و خیر خواه گردید دوستی نمائید و حق پرستی کنید راستی جوئید و آشتی طلبید خاطری میازارید ولو مبغض عظیم باشد ولی افسرده ننمائید و لیسو دشمن پر کین گردد آئین مهر و وفا بنهید و از هر قیدی آزاد شوید حق میفرماید طَهِّرَ النَّظَرَ عَنْ حُدُودِ الْبَشَرِ وَلَا تَرْتَدَّ الْبَصَرُ عَنْ هَذَا الْمَنْظَرِ الْأَكْبَرِ نَظَرُ بَخْدَا نَعَائِدُ نَهْ بَخْلَقْ وَتَوَجَّهْ بِجِهَانِ آفَرِین نَعَائِدُ نَهْ جِهَانِ بَصَرِ بَآفْتَابِ بَغْشَائِدُ نَهْ بَغْشَن و گخن اگر جفا بینید وفا کنید اگر مورد محنت گردید منحت بخشید اگر معرض ملام شوید تحیت و سلام نَعَائِدُ اگر انکار و استکبار مشاهده کنید عجز و انکسار فرمائید اعداء اگر زهر دهند شهد بخشید اگر تلخ گردند شکر شوید مقصود این است که به فضل و عنایت نور مبین آئین دوستی و راستی با جمیع اقوام عالم تأسیس نمائید و ترویج کنید این است فضل عظیم این است نور مبین ایمن

است رحمة للعالمین با کسی بیچنگ و ستیز بر مخیزید و
بنیان جدال سازید بلکه بنهایت مهربانی و خضوع و خشوع
کلمه حق القاء نمائید و حجت و برهان بنمائید اگر قبول
نمود فنعم المطلوب والا دلگیر مشوید غمگین مگردید ملال
میارید کلال مجوئید شکایت نمائید توکل بر خدا بکنید
باز بخوانید باز بگوئید باز نوازش نمائید مهربانی کنید
و بهر زبان باشد خاطر جوئی نمائید الهی الهی ایستد
الاحباء علی الحب والولاء مع کل الامم و الاقوام التي علی
الثری و اجعلهم آیات الهدی و ریات رحمتک بین السوری
و مصابیح الفضل و الجود و اشجار حدیقة الوجود رب نور
وجوههم بانوار التوجه الیک و زين قلوبهم بالتوکل علیک
و ایدهم علی الركوع و السجود بین یدیک حتی یرتلوا آیات
التوحید فی محافل الهدی و یرتفع ضجيجهم بالتهلیل
و التكبیر الی الملاء الاعلی انک انت توئید من تشاء علی ما
تشاء و انک انت القوی القدير .

و در خطابی دیگر قوله العزيز :

۹ — طهران محفل روحانی علیهم بها الله الابهی
هو الله

ای یاران عزیز عبد البها اليوم اهم امور تبلیغ امر الله و نشر

نجات الله است تکلیف هر نفسی از احبّاء الهی اینست که شب و روز آرام نگیرد و نفسی بر نیارد جز بفکر نشستن نجات الله یعنی بقدر امکان بکوشد که نفسی را بشریعه بقا هدایت نماید و احیاء کند زیرا این اثر از او در اعصار و قرون متسلسل گردد چه که از هادی اول تتابع و تترادف و تسلسل در مؤمنین دیگر کند عاقبت يك نفس مقدّس سبب احیاء صد هزار نفوس شود ملاحظه فرمائید که چقدر اهمیت دارد که هدایت يك نفس اعظم از سلطنت است زیرا سلطنت ظاهر در ایامی چند منتهی شود نه اثری و نه شمری و نه سروری و نه فرجی و نه بشارتی و نه اشارتی و نه نامی و نه نشانی باقی ماند اما این سلطنت که هدایت نفوس است دست در آغوش دلیر ابدی نماید و انسان پسر بالین سرمدی بیاساید لهذا باید محققهای روحانی در جمیع بلاد فراهم آید و فکرشان این باشد که نفوسی هدایت شوند و همچنین به اطراف و اکناف محض نشر نجات الله نفوسی ارسال شود که طالبان را بسبیل الهی هدایت نمایند حتّی عبور و مرور نیز مفید است مثلاً یلادی که در محلات معتکفه گوشه نشینی افتاده یارانی که در آنجا هستند از جایی خبری ندارند اگر چنانچه خبری گیرند بالتّصّادف

است حال اگر نفوس هور و مرور نمایند و احباً را به اشارت الهیه دهند و در هر جا يك شب و شب بمانند اخیسار ارض مقدس و سائر بلدان و دیار را از شرق و غرب بدهند و به کمال محبت و جوش و طرب معاشرت کنند این سبب انجذاب و اشتعال شود و نفوس تریبت گردند و بشبور و له آیند همین سبب نشر نفحات شود و علّت اعلاء کلمه الله گردد جناب آقا میرزا طراز و آقا میرزا علی اکبر ایمن و نفس مبارک بسیار سبب سرور قلب عبدالبها شدند یقین است که به خدمات کلیه موفق خواهند گشت و علیهما البها! الابهی یوم ولدا و علیهما بها! الله الابهی یوم بلخا و علیهما بها! الله الابهی یوم نادا و علیهما بها! الله الابهی یوم یدرکان لقاء ربهما فی ملکوت ابدی قدیم و علیکم البها! الابهی .

ع ع

طهران — حضرات ایادی امرالله علیهم بها! الله الابهی هو الله

یا من خصّصهم الله بموهبة الکبری الحمد لله نفحات قدس آفاق را معطر نموده و انوار کلمه الله شرق و غرب را منور کرده بارقه صبح هدی در جمیع جهان مانند مه تابان

منتشر و مشتهر و ظاهر و باهر گوشها مستعدّ ندا گشته
و نفوس طالب اطلاع بر حقائق اسرار شده از هر طرف
فریاد این المبلّغین بلند است و از جمیع اطراف نعره
این الناطقین المنقطعین گوشزد هر انجمن از جمیع
ممالك و لایات شرقیه و غربیه طلب مبلغ مینمایند من جمله از
بیزد بعضی از مراکز محترمه که ذکر نامشان جائز نه بینهایت
اصرار و ابرام در ارسال مبلغین مینمایند و فی الحقیقه
آن ولایت نهایت استعداد را پیدا نموده و ایادی اعتساف
مقطوع در کمال حریت اعلاء کلمة الله و نشر نفعات الله
ممکن شما باید متصل مواظب اطراف باشید به محض
اینکه ملاحظه نمائید در محلی از محلات قوت و استعداد
حاصل گشت و دست ستعکاران مقطوع شده فوراً مبلغین
منقطعین بفرستید و یا آنکه از خود ایادی امر الله بك نفر
فوراً بآن اقلیم حرکت نماید حال باید جمیع افکار را حصر
در تبلیغ امر الله کرد زیرا این تأسیس است و مادون آن
ترمیم این الترمیم من التأسیس البته صد البته نفوسی آگاه
و دانا و منقطع و منجذب بآن صفحات متابعاً ارسال
دارید زیرا آن گشت زار بی نهایت استعداد پیدا کرده
فوراً باید تخم پاك افشاند و در تحت تربیت دهقان الهی

پرورش داد تا انبات گردد و سبز و خرم شود کزین اخراج
شطأه فاستغلظ و استوی علی سوته یعجب الزراع و علیکم
التحیة و الثناء . ع ع

هو الله

طهران ... حضرات ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه
بهاء الله الاهی

هو لا بهیسی

ای منادی پیمان الیوم اعظم امر تبلیغ امرالله است و نشر
نفحات الله کتاب و رسائل استدلالیه هر چند سبب انتباه
نفوس است ولی مبین لازم مجرد کتب استدلالیه سبب انتشار
تام نگردد باید نفوسی مبعوث شوند که کتاب مبین باشند
و حجت و براهین بیان کنند و نفوس را بشریعه الهی دعوت
نمایند و به صفات و اخلاقی متخلق شوند که قوه مغناطیس
ارواح گردد و جاذب قلوب بفیض اشراق محافل تبلیغ
تشکیل نمایند و نفوس را تعلیم دلائل و براهین کنند تا
جوانانی نورسیده تربیت گردند و مؤید شوند و بنشر دین
الله قیام کنند و نفوس را بشریعه الهیه کشند این تأسیس
امبت و بنیان متین از زهر حدید و علیک التحیة و الثناء حال

معلوم میشود که یاران در این امر جلیل اهتمام ندارند و البته کل را به کمال همت بر این مغناطیس موهبت دالالت نمائید هیچ امری مانند تبلیغ مؤید نه و هیچ نفسی جز نفس مبلغ موفق نخواهد شد عاقبت جمیع امور سراب و فیض هدایت یار و شراب .

ع ع

و قوله الکریم :

حضرات ایادی امرالله باید جمیع افکارشان مثل این عبس در تبلیغ امرالله باشد تا تأیید ملکوت ابهی پیاپی رسد از محافل چه نتایج بلکه عاقبت سبب اختلاف ملاحظه فرمائید که اوقات کل در طهران باین روایات و حکایات میگذرد و تبلیغ بکلی متروک ملاحظه فرمائید که حواریین حضرت مسیح بچه موفق شدند آیا بترتیب محافل شد یا بتأسیس تبثیل و تضرع و تبلیغ حال ما باید نیز روش آنان گیریم والا یقین است که تأیید ساقط گردد و پرتو عزت ابدیه روز بروز روشنتر گردد .

و قوله العتین :

امروز اعظم امور نشر نفحات الله است باید اماء الرحمن در طهران توجه بملکوت ابهی نمایند و تأیید مستوفی طلبند

و به ترویج تعالیم الهی پردازند و مادون آن را فراموش کنند زیرا مادون آن سبب صداع است که تضییع اوقسات و مشغولیت بی فائده و ثمر و نتیجه اش کسالت و بطالت امر تبلیغ مهم است باین باید متمسک باشند و بمن هر يك از اماء الرحمن در این میدان جولان نماید موفّق و مؤید گردد .

و در خطابی دیگر قوله المحبوب :

و اما تبلیغ باید به حکمت مجری گردد و بخوشخوش و خوش رفتاری و مهربانی حصول یابد و اگر چنانچه بشروط طوسی مشروط شود تبلیغ قلیل الوجود گردد .

و در خطابی دیگر قوله اللطیف :

ای محترمه تعالیم الهیه در این دور نورانی چنین است که نباید نفوس را توهین نمود و به جهالت نسبت داد که تو ندانی و من دانم بلکه باید به جمیع نفوس به نظر احترام نظر کرد و در بیان و دلالت بطرز تحرّی حقیقت مکالمه نمود که بیائید مسائلی چند در میان است تا تحرّی حقیقت نمائیم و ببینیم چگونه و چسان است مبلّغ نبایسد خویش را دانا و دیگران را نادان شمرد این فکر سبب تکبر گردد و تکبر سبب عدم تأثیر بلکه باید امتیازی در خود

نهند و با دیگران بنهایت مهربانی و خضوع و خشوع صحبت
بدارد این نوع بیان تأثیر کند و سبب تربیت شود .

و قوله العزيز :

طهران بواسطه جناب آقا محمد علی کاشانی . محافل
روحانی تبلیغ امر الله ملاحظه نمایند .

هوالمسسه

ای یاران با وفای جمال ابهی بچه لسانی شمارا بستایم
و مدح و ثنا گویم و تحسین و تکریم نمایم و زبان بتوصیف و
تعریف بیارایم که لایق و سزا باشد شما اهل وفائید کسه
جمال کهریا را بعد از عروج باعلی افق رفیق اعلی فراموش
ننمودید پیاد او زنده اید و بدکر او مبارک و فرخنده ترتیل
آیات توحید نمائید و تبلیغ امر رب فرید و حید، دلیل
واضح اقامه کنید و برهان لامع افاضه نمائید حجت قاطعه
بنمائید و اخبار واقع بیان کنید خداوند واحد شاهد
است که بحر الهام بموج آید و نفحات وحی از اوج تقدیس
نافه بگشاید و مشام مبلغان را معطر فرماید الیوم این امر
مؤید است هر نفس بآن قیام کند بجنود لم تروها منصور
گردد و بسپاه بارگاه حضرت کبریا مظفر شود جمیع ابواب را
مفتوح بیند و روح را بقوت روح بر فتح یابد تا تواند در

این امر عظیم نشر نفعات الله کنید و قوت استقامت بنمائید
تا عون و عنایت حضرت احدیّت را از هر جهت مشاهد
کنید و علیکم التحیّة و الثناء .

ع ع

و در سفرنامه امریکا قوله الحکیم :

بیان باید به مشرب حضار و اقتضای وقت باشد و حسن
عبارات و اعتدال در اداء معانی و کلمات لازم فقط حرف
زدن نیست همیشه در عکّا میرزا محمد علی بیاناتی را که از
من میشنید بعضیها در مواقع دیگر ذکر میکرد ولی ملتفت
نبود که هزاران حکم و مصالح لازم است نه تنها گفتن درایام
بفداد و سلیمانیه شیخ عبدالحسین گفته بود که جمال مبارک
کردها را باین وسیله جمع و جذب کردند که اصطلاحات
عرفا و صوفیه را بیان مینمودند بیچاره شیخ مذکور رفت
و کتاب فتوحات مکیّه را پیدا و عبارات آنرا حفظ نموده در
هر جا ذکر نمود دید هیچکس گوش نمیدهد خیلی تعجب
کرد که چرا مردم گوش نمیدهند جمال مبارک فرمودند بشیخ
بگوئید ما فتوحات مکیّه را نمیخوانیم بلکه آیات مدنیّه را القاء
میکنیم فصوص شیخ را نمیگوئیم بلکه از نصوص الهیه حشر
میزنیم .

و قوله الحمید :

اول باید وجود انسان خود منقطع و منجذب باشد تا نفسش در دیگران تأثیر نماید هر کس در این میدان قدم گذاشت موفق شد ابواب هر وجهش مفتوح گردید چشمش بینا گشت و به نفثات روح القدس مؤید شد هم حسود هدایت گردید هم سبب هدایت دیگران شد البته وقتی انسان تنگیه خوش میخواند اول خود بطلدزد و محظوظ میشود لهذا چون بنای هدایت ناس نهد و بیان دلائل کند مذاقش شیرینتر و قلبش سرورتر شود و دیگر آنکه هر چیزی محدود است مگر فیض الهی که بسبب تبلیغ امرالله بر انسان نازل میشود و الهامات ربانیه تأیید مینماید این است که حضرت مسیح فرمود وقتی که میخواهید صحبت با خدا را بدارید فکر نکنید روح القدس شما را الهام میکند اگر عزت ابدی و حیات سرمدی و علویت آسمانی خواهید تبلیغ کنید تأییدات الهیه بشما میرسد چرا که تجربه شده است اما ثبات و استقامت میخواهد ملاحظه حواریان مسیح نبائید بنچه ثبوت قیام نمودند تا امر را از پیش بردند حتی جان خود را فدا نمودند .

در خطابی دیگر است قوله المعزیز :

الیوم باید هر فردی از افراد احبّای الهی فکر خویش را حصر در تبلیغ نماید چون چنین کند بعد از یکسال احتیاج به مبلغ نماید خود نفوس بدون تبلیغ بشاطی بحر احدیه شتابند شخص مبلغ باید در نهایت تنزیه و تقدیس قیام نماید تا نفس پاکش در قلوب تأثیر کند و جوهر خلوصش در انظار جلوه نماید ولی مبلغین که حَسَرَف و صنایعی ندارند و کسب و تجارتی نمی نمایند شب و روز به تبلیغ مشغولند یاران الهی باید از آنان ملاحظه نمایند و طوعاً در نهایت روحانیت اعانتی از آنان کنند . . . اقلّاً هر يك از دوستان باید در مدت يك سال يك نفسم را تبلیغ نماید .

و در خطاب به طهران انجمن روحانی :

ای بندگان جمال مبارك از قرار معلوم از كثرت اغتشاش امر تبلیغ اندکی مهجور مانده حتی نفوس به اطراف قلیل سفر مینمایند این معلوم و واضح است که الیوم . . . تأییدات غیبیه شامل حال مبلغین است و اگر تبلیغ تاخیر شود بکلی تأیید منقطع گردد زیرا مستحیل و محال است که بدون تبلیغ احبّای الهی تأیید یابند در هر صورت باید تبلیغ نمود ولی به حکمت اگر چهاراً ممکن نه خفیه

به تربیت نفوس پردازند و سبب حصول روح و ریحسان در
عالم انسان شوند مثلاً اگر نفسی از احبّاء با نفسی از
غافلین طرح دوستی و راستی اندازد و بکمال مهربانی
با او معاشرت و مجالست نماید و در ضمن اخلاق و اطوار
و حسن رفتار و تربیت الهی و وصایا و نصایح ربّانی
سلوک نماید البته کم کم آن شخص غافل را بیدار کند و آن
نادان را دانا نماید نفوس استیحاş دارند باید نوعی
مجری داشت که اول استیحاş نماید بعد کلمه نفوذ یابد
اگر نفسی از احبّاء با نفسی از غافلین مهربانی کند و در
کمال محبّت حقیقت امر را بتدریج تفهیم نماید که بداند
اساس دین الله بر چه منوال است و مطلب چیست البته
منقلب گردد مگر نادر نفسی که حکم رعاد دارد و قلوبهم
كالحجارة او اشدّ قسوة اگر بر این منوال هریك از احبّاء
نفسی را بکوشد که هدایت نماید در هر سال نفوس مضاعف
شود و این را بنهایت حکمت میتوان مجری داشت که اهدا
ضرری حاصل نشود.

و قوله الكريم :

هریک از احبّای الهی باید اقلّ در سال یکی را تبلیغ
کنند آنوقت درست میشود با او معاشرت و مجالست و مؤالفت

نمایند و او را تبلیغ کنند .

و قوله الجلیل :

دیگر آنکه احبای الهی باید نفوس مهّمه که اظهار حمایت
نمایند مخفی و مستور بدانند هر نفسی که داند بدیگری
ابدأ ابراز ندارد مثلاً نباید امروز یکی از بزرگان با آنجناب
ملاقاتی نمود و جستجوئی کرد شما ابدأ بدیگری
ابراز دارید و همچنین اگر کسی از شخص دیگر از احبّاء
سوءال کرد که دلیل بر اتصاف بجهاد او را مکتوم بداند زیرا
نفس شهرت سبب فرار او گردد چرا فیترسد که در معرض
امتحان و افتتان افتد فاعلم الکنایه بصریح الاشارة مقصود
این است که یاران الهی چنین تعلیم نمایند و اگر چنانچه
ممکن بشود که احبّاء کلّ یکدیگر را مستور بدانند و ذکر
نمایند این دیگر بهتر است خیلی مدار ترویج است . . .
مثلاً اگر از یاران الهی نفسی را هدایت نمود باید مکتوم
بداند و پیش دیگران ذکر او را ننماید البته بهتر است
زیرا محفوظ و مصون ماند و ازین گذشته فوائد و منافع دیگر
نیز حاصل .

شان و مقام مبلغین

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب اقدس است
قوله جل و علا :

أَنْصُرُوا يَا قَوْمَ أَصْفِيَائِ الَّذِينَ قَامُوا عَلَى ذِكْرِ بَيْنِ خَلْقِي
وَأَرْتِفَاعِ كَلِمَتِي فِي مَمْلَكَتِي أُولَئِكَ أَنْجَمُ سُبْحَاءٍ عَنَانِيَّتِي وَ
مَصَابِيحُ هِدَايَتِي لِلْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ .

و در لوحی خطاب به فاران است قوله الاعلى :
طوبى از برای عبادى كه خالصاً لوجه الله قصد بلاد نمایند
لأجل تبليغ امر و انتشار آثار لى الله ارض بقدم آن
نفوس افتخار نماید امروز خادم امر الهى و مبلغ آیاتش
از اعلى الخلق در کتاب مذکور .

و از حضرت ولّى امر الله خطاب به بهائیان و محافل
روحانی و محفل مقدّس مرکزی ایران قوله النافذ :

و همچنین اقوال مبلغین امر الهى چه مبلغین ثابت و چه
مبلغین سیّار باید بسط حقائق و مباری و احکام الهیه را
تعبید و رهنمای عملیات محافل روحانیّه گردد و اقدامات
و اجراءات محافل روحانیّه باید مثبت و مؤیّد دعوت و

و مدّعی مبلّغین شود و الاّ اقوال مبلّغین را اگر محافل روحانیّه در اجراءات خویش تنفیذ نمایند اثر و ثمری نبخشد و مسلک و روش محافل روحانیّه اگر چنانچه سه تعلیمات بهیّه صادره از فم مبلّغین تطبیق نشود سقیم و عقیم ماند .

درس تبلیغ

و نیز از حضرت عبدالبهاء — طهران حضرت صدر همدانی علیه بهاء الله الابهی :

هو الله

ای واقف اسرار و سرور ابرار فی الحقیقه بخدمت امرالله پرداختی بنیان متین در عالم وجود ساختی علمی در قطب امکان افراختی شور و ولهی در قلوب انداختی امروز تعلیم تبلیغ اعظم اساس است و اقتباس دلائل و براهین فرض و اطلاع بر حجج قاطعه بر ظهور نور مهین واجب مجلسی که آراستی بسیار سبب فرح و سرور قلب عبدالبهاء شد البته همت و مداومت و استقامت را مجری فرمائید تا انشاء الله به نفثات رحمانیه نفوسی تربیت شوند که

هر يك در انجمن عرفان شمعى روشن گردند بسيار اين
 قضيه مهم است و بر كلّ واجب و مفروض در سر هر سه ماهى
 لائحه آن مجلس تبليغ را ارسال داريد تا منتشر شود
 و سبب تشويق ديگران گردد . يا بهائى الاهى و يا
 مقدّرى و مصوّرى و مؤيّدى على الهدى انّى امرّ وجهى
 بتراب عتبة قدسك النوراء متذلّلاً مُتَهَيّلاً متضرّعاّ مناجياً
 مستغيثاً انّ توّيّد عبدك هذا بالهامات غيب رحمانيّتك
 و توقّقه على تعليم الفتيان برهانك الواضح المبين و حججك
 البالغة على العالين و وفقّه ان يربّى نفوساً زكية حاملة
 كتابك و سفرة بيانك و عبّدة جمالك مبشرين بظهورك ...
 مقتبسين من نورك ناشرين لنفحاتك ناطقين بثناءك بين
 خلقك انّك انت الكريم الرّحيم اللّطيف الوّهاب و انّك انت
 المؤيّد لاولى الالباب .

ع ع

و در خطاى — طهران تلامذه حضرت صدر ...

هو الله

اى طالبان عرفان چه همتى نمايان نموديد و چه نيتى خيريه
 در خدمت حضرت يزدان فرموديد انسان را حياتى مانند
 معات در اين زندان نه راحتى و نه لذّتى و نه سرّتى و نه

سلوتی مگر نفسی را مستی دایمی فرو گیرد و دائم السکر باشد و بکلی از ادراک و احساس محروم گردد شاید او بالعرض خندان شود و بتوهمی شادمانی کند و لسی در این ظلمت دهماء شمع جهان افروز موجود و در این غرقاب فنا سفینه نجات مشهور این سم نقیم را در یاق اعظمی و این تلخی حنظل را قند مکرری و آن احساسات روحانی انسان و سَنُوحاتِ رحمانیه یزدان و تجلیات ربانیه عرفان و الهامات غیبیه رب رحمن است پس ای الهامان قدر آن استاد را بدانید که در دبستان الهی معلم ربانی است و شب و روز بکوشید تا اقتباس انوار علم الهی نمائید و اکتساب فنون رحمانی، در گشتن توحید هریک، گلیانگی زیند و درس حقائق و معانی بدهید همت نمائید و غیرت بنمائید و در این میدان گوی سبقت و پیشی را بر بایید و علیکم التحیه و الثناء .

ع ع

و در خدایی به میرسید علی اهل صاد در طهران

است قوله العزیز :

اما جميع تدريس و تعليم باید درس تبليغ باشد تلا مذهب در تبليغ مهارت پیدا کنند والا اگر بنحو و صرف و منطق

و بدیع و بیان و امثال ذلك بهر دازند و بعد درس تبلیغ
بخوانند سالهای سال بگذرد و فرصت از دست برود.

و از حضرت ولی امر الله بواسطه محفل مرکزی
کشور مقدس ایران در خطاب به اعضای محافل روحانیّه
ایران است قوله الامر الحکیم :

و از جمله فرائض اعضای محافل روحانیه ترویج
امر تبلیغ است باید جوانان علم تبلیغ بیاموزند و بهسر
معلومات امریه و علمیّه و ادبیّه بیفزایند با سلوب و لحن
خطابه های حضرت عبدالبهاء در بلاد غرب آشنا نمایند
و به شرائط مبلغین که در کتب و صحف مشهور است
متذکر سازند نفوس قابلّه زکیّه منقطعه را به نقاط بعیده
در معالک آزاد اعزام نمایند و در رعایت و مواظبت و
محبت و مؤانست با مهتدین و مقبلین سعی بلیغ
مستمرّاً مبذول دارند این است اساس شریعت الهیه
این است مایه برکت سماویّه این است مدار عزّت و سعادت
اهدیه طوبی للفائزین.

=====

=====

تائید

و نیز از حضرت عبدالبهاء در سفرنامه* امریکا
است قوله الجلیل :

تأیید غیر از استعداد و علم و عقل است چه بسیار نفوس
غیر مهتّمه که امور مهتّمه را کشف نمودند چقدر نفوس که
سالها زحمت کشیدند برای کشف نقطه شعالی اما مستر
ادمیرال پری رسید .

و در جواب یکی از حضار که چرا آمال بعضی در
عالم مجری میشود و نمیشود قوله العزیز :
آنچه با تقدیرات موافقت نماید تحقق مییابد و نیت خیر و
حسن تدبیر جاذب تائید است .

و در مفاوضات است قوله العزیز :

و همچنین سکون و حرکت انسان موقوف به تائید حضرت
یزدان است اگر مدد نرسد نه بر خیر مقتدر نه بر شر توانا
بلکه چون مدد و جود از ربّ جود رسد توانائی بر خیر و شر

بنده را ناصر بجز خداوند نباشد که وی را بر خیرات نصرت
کند و توفیق زیادت دهد و حقیقت توفیق موافقت تائید

هر دو دارد اما اگر مدد منقطع گردد بکلی عاجز مانسد
این است که در کتب مقدسه ذکر تائید و توفیق الهی
است .

فصل ششم

در بیان مجازاتهای منصوصه

در کتاب اقدس است قوله جلّ و عزّ :
إِنَّمَا كُمْ أَنْ تَأْخُذَكُمْ الرَّأْفَةُ فِي دِينِ اللّٰهِ أَفْعَلُوا مَا أُمِرْتُمْ بِهِ وَن
لَدُنْ شَفِيقٍ رَحِيمٍ إِنَّا رَهِينَاكُمْ بِسِيَاطِ الْحِكْمِ وَالْأَحْكَامِ
حِفْظًا لَا نَفْسِيكُمْ وَارْتِفَاعًا لِمَقَامَاتِكُمْ كَمَا يُرِيدُ الْآبَاءُ ابْنَانَهُمْ
لَعَنَرِي لَوْ تَعْرِفُونَ مَا ارْتَدْنَا لَكُمْ مِنْ أَمْرِ الْمَقْدَسَةِ لَتَفْدُونَ
أَرْوَاحَكُمْ لِهَذَا الْأَمْرِ الْمَقْدَسِ الْعَزِيزِ الْحَنِيعِ .

و در لوح اشراقات است قوله الاعلی :

اشراق سیم اجراء حدود است چه که سبب اول است از
برای حیات عالم آسمان حکمت الهی به دو نیر روشن و منیر
مشورت و شفقت و خیمه نظم عالم به دو ستون برپا مجازات
و مکافات .

خداوند بود با عقل بنده اندر اعمال صواب و کتاب و سنت .

و از حضرت عه‌الیهما در مفاوضات است قولی

العزيز :

هیئت اجتماعیّه حق قصاص را از مجرم دارند و این قصاص
بجهت ردع و منع است تا شخص دیگر متجاسر بر آن جرم
نشود و این قصاص مدافعه از حقوق بشر است . . . اگر
مجرمین بکلی معاف باشند نظم عالم بهم خورد لهذا قصاص
از لوازم ضروریّه هیئت اجتماعیّه است ولی شخص مظلوم
متعّدی علیه حق انتقام ندارد بلکه عفو و سماح لازم و این
سزاوار عالم انسان است اما هیئت اجتماعیّه باید ظالم
و قاتل و ضارب را قصاص نماید تا ردع و منع حاصل گردد
که دیگران متجاسر به جرم نشوند ولی اصل این است که باید
نفوس را چنان تربیت نمود که جرم واقع نگردد . . . اما
هیئت اجتماعیّه حق محافظه و حق مدافعه دارد زیرا
هیئت اجتماعیّه بغض ندارد عداوتی به قاتل ندارد اما
مجرّد بجهت حفظ دیگران قاتل را حبس کند یا قصاص
نماید که دیگران محفوظ مانند نه مقصد انتقام از اوست
مقصود قصاص است که بآن قصاص هیئت اجتماعیّه محفوظ
ماند و الا اگر وارث مقتول عفو کند و هیئت اجتماعیّه عفو
نماید و از وجهت بالعکس معامله شود نفوس متعکّر متعلّی

کنند و در هر آنی قتل واقع گردد بلکه نفوس درنده
مانند گرگ اغنام الهی را محو نمایند هیئت اجتماعیّه
نیست بد در قصاص ندارد غرض ندارد تشفی صدر نخواهد
بلکه مقصدش از قصاص محافظه دیگران است که دیگری
مرتکب این امر قبیح نشود . . . باری قوام هیئت اجتماعیّه
بعدل است نه عفو . . . يك چیز دیگر باقی ماند و آن این
است که هیئت اجتماعیّه همواره شب و روز بترتیب قوانین
مجازات و تهیّه و تدارك آلات و ادوات قصاص پردازند
زندان مهیا کنند و کند و زنجیر تدارك نمایند و محلّ نفی
و سرگون و زجر و مشقت گوناگون ترتیب دهند تا بایستن
وسائط اصحاب جرم را تربیت نمایند و حال آنکه این
وسائط سبب تضییع اخلاق گردد و تبدیل احوال بلکه
هیئت اجتماعیّه باید شب و روز بکوشد و منتهای همت را
بگذارد که نفوس تربیت شوند و روز بروز ترقی کنند و در علوم
و معارف توسّع یابند و کسب فضائل نمایند و تحصیل
آداب کنند و از درندگی اجتناب نمایند تا جرم واقع
نشود و حال بالعکس هیئت اجتماعیّه همیشه در فکر آنند
که قوانین مجازات را محکم نمایند و اسباب قصاص مهیا
سازند آلات قتل و جرح و محلّ حبس و نفی تدارك کنند

منتظر وقوع جرم شوند این بسیار سوء تأثیر نماید اما اگر در تربیت عموم کوشد تا روز بروز معارف و علوم زیاد شود ادراکات تزايد نماید احساسات ترقی کند اخلاق تعدیل شود عادات تحسین گردد خلاصه در جمیع مراتب کمالات ترقی حاصل گردد وقوع جرم کم شود . . . پس هیئت اجتماعی باید در فکر این باشد که جرم واقع نشود نه در فکر این باشد که اجرام را باید مجازات شدید نمود و قصاص صارم مجری داشت .

و قوله الجمیل :

أما الهیون برآنند که حسن و قبح اشیا معقول است و مشروع بنا علیه ممنوعیت قتل و سرقت و خیانت و کذب و نفاق و ظلم معقول است هر عقلی این را ادراک میکند که قتل، سرقت، خیانت، کذب، نفاق، ظلم کل قبیح و مذموم است . . . و چون ارتکاب نماید مؤاخذ است خواه صیت نبوت بناو برسد خواه نرسد .

قتل عمدی و احرار بیت

در کتاب اقدس قوله جلّ و علا :

مَنْ أَحْرَقَ بَيْتًا مُتَعَمِّدًا فَأَحْرَقُوهُ وَمَنْ قَتَلَ نَفْسًا عَامِداً
فَأَقْتُلُوهُ خُذُوا سُنْنَ اللَّهِ بَابِ بَرِي الْقَدْرِ وَالْاِقْتِدَارِ ثُمَّ
اشْرَكُوا سُنْنَ الْجَاهِلِينَ وَإِنْ تَحْكُمُوا لَهَا حَبْسًا أَبَدِيًّا
لَا بَأْسَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ إِنَّهُ لَهُو الْحَاكِمُ عَلَى مَا يُرِيدُ .

قتل خطأ

و نیز قوله عز بیانه :

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا خَطَأً فَلَهُ دِيَّةٌ مَسْلُومَةٌ إِلَى أَهْلِهَا وَهِيَ مِائَةٌ
مِثْقَالٍ مِنَ الذَّهَبِ إِنْ عَمِلُوا مَا أُمِرْتُمْ بِهِ فِي اللُّوحِ وَلَا تَكُونُوا
مِنَ الْمُتَجَاوِزِينَ .

زنا

و نیز قوله :

قَدْ حَكَّمَ اللَّهُ لِكُلِّ زَانٍ وَزَانِيَةٍ دِيَّةً مَسْلُومَةً إِلَى بَيْتِ الْعَدْلِ
وَهِيَ سَبْعَةُ مِثْقَالٍ مِنَ الذَّهَبِ وَإِنْ عَادَا مَرَّةً أُخْسِرُوا
عُودُوا بِضَعْفِ الْجَزَاءِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَالِكُ الْأَسْمَارِ فَسَى

در حدیث اسلامی است؛ صوبوا دینکم بالورع، ملاک الدین
الورع، اربع الناس من تورع عن محارم الله . در قرآن است؛

الاولی و فی الأخری مُدّر لهما عذاب مُبین .

و در رساله سوال و جواب است . سوال از

جزای زانی و زانیه . جواب :

دفعه اولی نه مثقال ثانی هجده مثقال ثالث سی و شش

مثقال الی آخر دو مقدار جزای سابق و مثقال نوزده نخود

است چنانچه در بیان نازل شده .

و از حضرت عبداللہ در خطابی است قوله

الجلیل :

واما سؤالہ زنا در الواح الہیہ در سؤالہ فحشاء بقدری

قوله . واللّٰتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا

علیہن اربعة منکم فان شهدوا فاستکوهن فی البیوت حتی

یتوفاهنّ الموت او یجعل اللّٰہ لہنّ سبیلاً . ولا تقرّبوا

الزّانی انّہ کان فاحشاً و ساء سبیلاً الزّانیة و الزّانی

فاجلدوا کلّ واحدٍ منهما مائة جلدٍ و لا تأخذکم بہما رافۃ

فی دین اللّٰہ ان کنتم توّمنون باللّٰہ و الیوم الآخر و لیشهد

عذابہما طائفة من المؤمنین . الزّانی لا ینکح الا زانیة او

مشرکة و الزّانیة لا ینکحہا الا زانی او مشرک و حرّم ذلک

علی المؤمنین . و قوله لا تقبلوا النّفس الّتی حرّم اللّٰہ

زجر و عتاب و عقاب مذکور که بحدّ حصر نیاید که شخص مرتکب فحشاء از درگاه احدیّت مطرود و مردود و در نزد یاران مذموم و موهوم و مردول حتی در بعض کلمات بیان خسران مبین و محرومیت ابدی است ولی در قصاص

أَلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا
فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا .

قوله تعالى : الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا
كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ که در سوره نور است و قال علی
بن ابراهیم القمّی فی تفسیره فی ناسخه لقوله و اللّاتّی
یأتین الفاحشة من النّساء الاية و فی الکافی عن الباقر علیه
السّلام فی حدیث : و سورة النّور انزلت بعد سورة النّساء
تصدیق ذلک انّ الله عزّ و جلّ انزل علیه فی سورة النّساء
و اللاتّی یأتین الفاحشة من نسائکم الی قوله لهنّ سبیل
و السّبیل الذی قال الله عزّ و جلّ سورة انزلناها الی
قوله من المؤمنین، و فیہ فی التّہذیب عن الصادق ع الحرّ
و الحرّة اذا زنیا جلد کلّ واحدٍ منهما مائة جلدۃ فامّا
المحصن و المحصنة فعلیهما الرّجم و فی تفسیر البیضاوی
فی الاية المذكورة فی سورة النور قوله و الجلد ضرب الجلد

حکومتی و سیاسی چنین امری صادر زهرا حکومت الآن در
 جمیع دنیا بزانی اهدا تعرض ننماید لهذا محکوم رسوای
 عالم نگردد این جزا بجهت آن است که رذیل و رسوای عالم
 گردد و محض تشهیر است و این رسوائی اعظم عقوبت است

و هو حکم یخص بمن لیس بمحصن لمارل علی ان حد
 المحصن هو الرجم وزاد الشافعی علیه تغریب الحر سنة
 لقوله صلی الله علیه وسلم البکر بالبکر جلد مائة و تغریب
 عام و لیس فی الایة ما يدفعه لینسخ احدهما الاخر نسخاً
 مقبولاً او مردوداً وله فی العبد ثلاثة اقوال و لا حصان
 بالحرية و البلوغ و العقل و الاصابة فی نکاح صحیح و
 اعتبرت الحنفیة الاسلام ایضاً و هو مردود برجمه صلی الله
 علیه و آله و سلم یهودیین و لا یعارضه من اشرك بالله
 فلیس بمحصن اذا المراد المحصن الذی یقتضی له من
 المسلم و فی التّهذیب و الکافی فی الروایة حدّ الشیخ و
 الشیخة ایضاً الرجم و عن الصادق ع لا یرجم الرجل و لا
 المرأة حتّی یشهد علیهما اربعة شهداء علی الجماع
 و الایلاج لا یدخل کالمیل فی الکحلّه و عن الاصمغ بن نباء
 انّ عمرأتی بخمسة نفر اخذوا فی الزنا فامر ان یمام علی کلّ

ملاحظه نمائید که به نص قرآن ابداً ثابت نگردد زیرا
 شهود اربعه در آن واحد باید شهادت بکنند تمام
 از هر جهت بدهند لهذا جز با قرار بزنا ثابت نگردد آیا
 میتوان نسبت عدم اطمینان در زنا بقرآن داد لا والله
 فانصفوا یا اولی الانصاف .

واحد منهم الحد وکان امیر المؤمنین ع حاضراً فقال
 یا عمر لیس هذا حکمهم قال فاقم انت الحد علیهم فقدم
 واحد منهم فضرب عنقه و قدم الاخر فرجمه و قدم الثالث
 فضربه الحد و قدم الرابع فضربه نصف الحد و قدم
 الخامس فمززه فتحیر عمر و تعجب الناس من فعله فقال
 له عمر یا ابا الحسن خمسة نفر فی قضیه واحده اقتص علیهم
 خمسة حد ویر فقال امیر المؤمنین ع اما الاول کان ذمیاً
 فخرج عن ذمته لم یکن له حد الا السیف اما الثانی
 فرجل محصن حدّه الرجم و اما الثالث فغیر محصن کان
 حدّه الجلد و اما الرابع فعبثاً ضربناه نصف الجلد و اما
 الخامس فمجنون مطلوب علی عقله . و فی تفسیر القمّی
 مثله و فی التّهذیب و الکافی عن الباقر ع قال یضرب
 الرجل قائماً و المرأة قاعده .

سرقت

و نیز در کتاب اقدس است قوله عزّ وجلّ :
قَدْ كُتِبَ عَلَى السَّارِقِ النَّفْوَ وَالْحَبْسُ وَفِي الثَّالِثِ
فاجعلوها في جبينه علامة يُعرفُ بها لئلاّ تَقْبَلَهُ مَدَنُ اللّٰهِ
و دياره .

لواط

و نیز قوله عز و علا :
إِنَّا نَسْتَحْيِي أَنْ نَذْكَرَ حُكْمَ الْغُلَّامِ اتَّقُوا الرَّحْمَنَ يَا مَعْ
الْمَكَانِرُ وَ لَا تَرْتَكِبُوا مَا نُهَيْتُمْ عَنْهُ فِي اللّٰوَحِ وَ لَا تَكُونُوا
فِي هَيْمَاءِ الشَّهَوَاتِ مِنَ الْهَائِمِينَ .

و در لوحی است قوله الاعلى :

قَالَ قَدْ حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الزَّنا وَ اللّٰوَاطُ وَ الْخِيَانَةُ أَنْ اجْتَنِبُوا
يَا مَعْشَرَ الْمُفْلِسِينَ . تَاللّٰهِ قَدْ خُلِقْتُمْ لِتُطَهِّرَ الْعَالَمَ عَنْ
رَجَسِ الْهَوَى هَذَا مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ مَوْلَى الْوَرَى إِنْ أَنْتُمْ مِنَ
الْعَارِفِينَ وَ مَنْ يَنْسِبُ نَفْسَهُ إِلَى الرَّحْمَنِ وَ يَرْتَكِبُ مَا عَمِلَ
بِهِ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي يَشْهَدُ بِذَلِكَ كُلُّ النَّوَاقِرِ وَ الْحَصَاةِ

وَكُلُّ الْأَشْجَارِ وَالْأَشْجَارِ عَنْ وَرَائِهَا هَذَا اللِّسَانُ النَّاطِقُ
الصَّادِقُ الْأَمِينُ .

و در رساله سوال و جواب است :
سوال از حد زنا و لواط و سارق و مقادیر آن .
جواب ، تعیین مقادیر به بیت العدل راجع است .

شجاع و ضرب

و نیز در کتاب اقدس است قوله احکمت آیاته :
وَأَمَّا الشَّجَاعُ وَالضَّرْبُ فَتَخْتَلِفُ أَحْكَامُهُمَا بِاخْتِلَافِ مَقَادِيرِهِمَا
وَحُكْمُ الدِّيَّانِ لِكُلِّ مِقْدَارٍ رِبْعَةٌ مَعِيْنَةٌ إِنَّهُ لَهُوَ الْحَاكِمُ
الْعَزِيزُ الْمُتَعَزِّزُ لَوْ نَشَاءُ نَفْضُكُمَا بِالْحَقِّ وَعَدًّا مِنْ عِنْدِنَا
إِنَّهُ لَهُوَ الْمُوفِيُّ الْعَلِيمُ ،

و از حضرت عید البهاء در مفاوضات است قوله
العزیز :

عقوبات جزائیة بر دو قسم است يك قسم انتقام است بلك
قسم قصاص است اما بشرحق انتقام ندارد ولی هیئت
اجتماعیة حق قصاص را از مجرم دارند و این قصاص به
جهت ردع و منع است تا شخص دیگر متجاوز بر آن جرم

نشود و این قصاص مدافعه از حقوق بشر است نه انتقام
 زیرا انتقام تشفی صدر است که از مقابله به مثل حاصل
 گردد و این جائز نه زیرا بشر حق انتقام ندارد بلکه عفو
 و سماع لازم و این سزاوار عالم انسان، اما هیئت اجتماعی
 باید ظالم و قاتل و ضارب را قصاص نماید تا ردع و منع
 حاصل گردد که دیگران متجاسر به جرم نشوند ولی اصل
 این است که باید نفوس را چنان تربیت نمود که از ارتکاب
 جرائم چنان اجتناب و استیحاś نمایند که در نزد ایشان
 نفس جرم اعظم عقوبت و نهایت عذاب و قصاص باشد
 لهذا جرمی واقع نگردد تا قصاص جاری شود . . . هیئت
 اجتماعی همواره شب و روز به ترتیب قوانین مجازات و تهیة
 و تدارك آلات و ادوات قصاص پردازند زندان مهیّا
 کنند و زنجیر تدارك نمایند و محلّ نفی و سرگون و زجر و
 مشقت گوناگون ترتیب دهند تا باین وسائط اصحاب
 جرم را تربیت نمایند و حال آنکه این وسائط سبب تضعیف
 اخلاق گردد و تبدیل احوال بلکه هیئت اجتماعی شب و
 روز باید بکوشد و منتهای همت را بگمارد که نفوس تربیت
 شوند روز بروز ترقی کنند و در علوم و معارف توسّع یابند
 و کسب فضائل نمایند و تحصیل آداب کنند و از درندگی

اجتناب نمایند تا جرم واقع نشود .

و در خطابی است قوله المجید :

أما سوء الی که نموده در مسأله مجازات و مکافات که اجراء قصاص را واسطه لازم و آن واسطه نیز مستحق سوء جزاء در این صورت تسلسل لازم آید بدان که مجازات بر دو قسم است يك قسم انتقام است و قسم دیگر قصاص است انتقام مذموم و به مقتضای نفس و هوی صادر و واقع گردد و این مجازاتی است که اهل نفس و هوی بغرض و حسب انتقام حکم نمایند و اما قصاص که به موجب حکم الهی در کمال عدل و انصاف واقع گردد و سبب مکافات خیر شود زیرا آن شخص احکام الهی را ادا نموده نه هوای نفسانی این است که نفوس مقدسه در شرایع سابقه هزاران نفوس مستحقه را معدوم نموند .

www.tabarestan.info
نیرستان

فهرست کتاب ۱ مرو خلق مجلد سوم

این صفحه عمداً خالی است

www.tabarestan.info
تبرستان

باب پنجم

صفحہ

درتعالیم راجع بصحت بدن و تربیت و آداب
و اخلاق و شئون متفرعہ برآنها حاویش فعل

۱

فصل اول : در محافظت صحت و

مدافعت مرض و مراقبت عدم ابتلا

۷

بعادات مغرہ

۷

۱- دست و کلی صحت بدن

۱۵

۲- رجوع بطبییب حاذق و اطا عتش فرض است

- ۳- تمنی موت و قرار دادن خود در معرض هلاک
جائز نیست ۱۱
- ۴- مقام عظیم شهادت و بلایای فی سبیل الله ۱۴
- ۵- معالجه با اغذیه و قوه روح ۲۱
- ۶- معالجه مغناطیسی و روحانی ۲۷
- ۷- تاء شیر دعا در اجل معلق نه محتوم ۲۹
- ۸- ترک غذای گوشت اولی است ۳۰
- ۹- حکم سید ۳۴
- ۱۰- نهی از افیون ۳۶
- ۱۱- نهی از مسکرات ۴۰
- ۱۲- ذم استعمال دخان ۴۶
- ۱۳- منع از حشیش ۵۰

۵۲ فصل دوم : در آداب و اخلاق

- ۱۴- آداب نسبت به والدین ۵۴
- ۱۵- غفران ابوین باقبال اولاد ۵۸
- ۱۶- قطع نسبت ۵۹
- ۱۷- نام گذاری اولاد ۵۹
- ۱۸- آداب به مقربان الهی و علماء و امرائیه از
سوء و رد و طرد ۶۳
- ۱۹- آداب نسبت به ذوی اقربی ۶۵
- ۲۰- آداب بین اما غروا کابر ۶۷
- ۲۱- رفتار عقلانی و آداب موی و سروریش و لباس و ظروف ۶۸
- ۲۲- آداب اکل و شرب و جلوس ۷۱

صفحه	
۷۴	۲۳- آداب تحیت
۷۹	۲۴- نگین اسم اعظم
۸۲	۲۵- آداب معاشرت و مصاحبت
	۲۶- ثبات واستقامت با معاندان و مفرضان و
۸۶	معارضان اعتقادی
	۲۷- اتصاف به خضوع و احتراز از استکبار و
۹۳	از خود راضی بودن
	۲۸- لسان شفقت و ملامت واجتناب از لعن و
۱۰۱	طعن و گفتار درشت و مایه تکدر به انسان
	۲۹- نهی از اعتراض بر عقائد و اعمال و بر
۱۰۵	کلمات دیگران و عدم احراق و محو آنها
۱۰۷	۳۰- حکمت
	۳۱- اتصاف به نشاط و انبساط و احتراز از
۱۲۹	حزن و جزع در معاش
۱۳۸	۳۲- خیافت و آدابش
۱۴۰	۳۳- اجابت دعوت
۱۴۰	۳۴- آداب احتفالات
۱۴۵	۳۵- صدق و وفاء
۱۵۲	۳۶- امانت
۱۵۹	۳۷- کرم
۱۶۱	۳۸- بذل بر خویشان و درویشان
	۳۹- آزادی از دل بستگی به امور فانی و گنج
۱۶۴	برجا نگذاشتن
۱۶۸	۴۰- پاکی از کینه و رشک و آزار
۱۷۱	۴۱- عدل و انصاف

- ۴۲- ستاری و احتراز از عیب جوئی و از غیبت و افتراء
۱۷۸
- ۴۳- نهی از قتل و ضرب و مجادله و تعرض و امثالها
۱۸۸
- ۴۴- احتراز از استم بر جانوران جز تشریح طبی حیوانات در حالت بیهوشی
۱۹۶
- ۴۵- وحدت بشر و محبت و اتحاد عمومی
۱۹۹
- ۴۶- خدمت به عموم بشر
۲۱۰
- ۴۷- دین برای اتحاد بشر است آنرا سبب اختلاف نکنید بلکه به آن اختلاف را زائل نمائید و همه با یکدیگر معاشرت کنید
۲۱۲
- ۴۸- هیچ نوع تعرض بعنوان مذهبی جائز نیست
۲۲۱
- ۴۹- زمین برای همه یک وطن است
۲۲۴
- ۵۰- عفو و شفقت در مقابل ظلم و تعدی معاندین
۲۲۶
- ۵۱- حرمت حمل اسلحه
۲۳۱
- ۵۲- بعضی از مواقع ضرورت حمل اسلحه
۲۳۳
- ۵۳- اتحاد بین احباب
۲۳۴
- ۵۴- بظاهر اختلاف در کلمات مقدسه اختلاف نشود چه در معنی یک اند
۲۵۴
- ۵۵- مساوات و مواسات
۲۵۶
- ۵۶- احتراز از تمیز و تفوق جوئی
۲۵۸
- ۵۷- تعاون و تعاضد
۲۶۰
- ۵۸- تحریم بیع و شراء عبید و اماء
۲۶۴
- ۵۹- اطاعت دولت و عدم مداخله در سیاست
۲۶۵

- ۶۰- سلامت نفس و احتراز از فتنه و فساد ۲۸۲
- ۶۱- کوشیدن در آبادانی و امانت و خدمت ۲۸۴
- ۶۲- کلیه صفات کمالیه ۲۹۲

۲۹۴ فصل سوم : در نظافت و لطافت

- ۶۳- تاء کید در نظافت و لطافت ۲۹۴
- ۶۴- احتراز استعمال آب متغیر ۲۹۴
- ۶۵- تنظیف و استحمام و تعطیر ۲۹۷
- ۶۶- گرمابه پاک و آب تازه و نوین و اجتناب از حمامات و حوضهای مکروه ۲۹۸
- ۶۷- تجدید اثاث البیت ۳۰۰
- ۶۸- نسخ حکم نجاست نطفه و کل اشیاء و ملل ۳۰۱

۳۰۲ فصل چهارم : راجع به علم و تربیت

- ۶۹- طلوع آفتاب علم در این دوره ۳۰۲
- ۷۰- علوم مفیده و صنایع و الحسن مختلفه ۳۰۴
- ۷۱- علماء فاسد دینی حجاب شدند و عزت از ایشان سلب گردید ۳۰۸
- ۷۲- علماء راشدین ۳۲۱
- ۷۳- تعلیم و تربیت اولاد ۳۲۵
- ۷۴- شئون تعلیم و تربیت و کودکان و دبستان و مدارس بهائی ۳۳۰

مفحه

- ۲۴۰ - ۷۵- حجاب زنان و ختان
- ۲۴۲ - ۷۶- مجله و مطبعه
- ۲۴۹ - ۷۷- تیاتر
- ۲۵۰ - ۷۸- علوم بی ثمر
- عرفان بافیها و تفاسیر و تاویل بی سود - ۷۹-
- ۲۵۰ و کیمیاگری و جفر و تطبیقات عددیه
- ۸۰- احکام خیر و شر نجومی و رمل و فال نیک و بد و شور چشمی
- ۲۵۸ - ۸۱- علوم معدوحه طب
- ۲۶۰ - ۸۲- حکمت ، زراعت ، تجارت ، مناعت
- ۲۶۱ - ۸۳- معلمی
- ۲۶۲ - ۸۴- موسیقی
- ۲۶۳ - ۸۵- حکم علم قیافه و کف بینی
- ۲۶۵ - ۸۶- علوم خفیه
- ۲۶۶ - ۸۷- قناعت ، رضا ، سکون و استغناء
- ۲۶۸ - ۸۸- درویشی و روضه خوانی
- ۲۶۸ - ۸۹- منع از مکاسب محرمة
- ۳۷۱ - ۹۰- منع از احتکار
- ۳۷۱ - ۹۱- اباحه ربا با عدل و انصاف
- ۳۷۲ - ۹۲- منع از اعتکاف و انزوا و عطلت و اوهام
- ۳۷۵ - رهبان و عرفاء
- ۳۷۸ - ۹۳- تکدی و نیز اعطاء تکدی حرام است

فصل پنجم : در بیان شمه‌ایاز شرائط و لوازم دقیقه دیانت

- ۳۸۰
- ۹۴- ایمان ۳۸۱
- ۹۵- عرفان و محبت الله و نیت خیر ۳۸۳
- ۹۶- مقام عمل بتعالیم ۳۸۵
- ۹۷- عبادت و عمل بعشق نه بآمال ۳۹۳
- ۹۸- خلاصی از نفس و غرض ورهائی از خودوهوی ۳۹۳
- ۹۹- احتراز از تفوه بغیرمانزل فی اللواح ۳۹۴
- ۱۰۰- مقام نصیحت ۳۹۶
- ۱۰۱- انقطاع ۳۹۶
- ۱۰۲- توکل ، تفویض ، تسلیم و رضا ۴۰۲
- ۱۰۳- پاک دلی ۴۰۵
- ۱۰۴- تحری حقیقت ۴۰۷
- ۱۰۵- مشورت ۴۰۹
- ۱۰۶- حکم درباره استغاره ۴۱۲
- ۱۰۷- اطمینان و قوت قلب و شجاعت ۴۱۵
- ۱۰۸- استقامت ۴۱۷
- ۱۰۹- صبر ۴۲۱
- ۱۱۰- خشیت الله ، تقوی ، عصمت ، عفت ۴۲۳
- ۱۱۱- نهی از سجده و انحناء و انطراح بغیر خدا و تقبیل ایادی بزرگان دینی و استشفاع و استغفار ۴۲۹

صفحه

- ۱۱۲- توبه از عیسان و طلب غفران ۴۳۰
- ۱۱۳- اخلاص در ایمان و عمل و احتراز از ریا ۴۳۷
- ۱۱۴- نهی از عبادات و ریاضات مبتدعه و دعاوی باطله ۴۴۰
- ۱۱۵- قال و حال ۴۴۵
- ۱۱۶- بدعت ۴۴۸
- ۱۱۷- مدعی ناعق ۴۴۸
- ۱۱۸- عدم اغترار به کثرت قراشت و عبادت ۴۵۲
- ۱۱۹- نصرت امر و تبلیغ و وظائف و شرائط آن و مقام مبلغین ۴۵۴
- ۱۲۰- شأن و مقام مبلغین ۴۹۸
- ۱۲۱- مدرسه تبلیغ ۴۹۹
- ۱۲۲- تاء پید ۵۰۳

فصل ششم : دربارهمجازاتهای منصوصه

- ۱۲۳- قتل عمدی و احراق بیست ۵۰۷
- ۱۲۴- قتل خطاء ۵۰۸
- ۱۲۵- زنا ۵۰۸
- ۱۲۶- سرقت ۵۱۳
- ۱۲۷- لواط ۵۱۳
- ۱۲۸- شجاج و ضرب ۵۱۴